



گریگور یفیکیان

شوروی و

جنبش جنگل

یادداشتهای یک شاهد عینی

بکوشش برزویه دهگان

گریگور یقیکیان

شوروی و جنبش جنگل

یادداشت‌های يك شاهد عینی

بکوشش: برزویه دهگان



شوروی و جنبش جنگل
گریگور یقیکیان
بکوشش برزویه دهگان
انتشارات نوین
چاپخانه محمدعلی علمی
۴۴۰۰ نسخه
چاپ اول ۱۳۶۳

فهرست مطالب

صفحة	عنوان
يك-بيست و هفت	پيشگفتار
۳-۱	مقدمه
۳۳-۵	فصل اول: اوضاع گيلان قبل از ۲۸ ثور ۱۲۹۹
۵۳-۳۵	فصل دوم: ورود ارتش سرخ به ايران
۶۷-۵۵	فصل سوم: ورود ميرزا كوچك خان جنگلى به رشت
۷۳-۶۹	فصل چهارم: چند روز بلا تكليفى
۹۹-۷۵	فصل پنجم: اعلان جمهوريت شوروى ايران
۱۰۸-۱۰۱	فصل ششم: خلع سلاح قزاقان ايران
۱۱۹-۱۰۹	فصل هفتم: پس از خلع سلاح قزاقان ايران
۱۳۴-۱۲۱	فصل هشتم: اغانه ماليات يا غرامات
۱۴۵-۱۳۵	فصل نهم: آخرين ملاقاتم با ميرزا كوچك خان
۱۶۶-۱۴۷	فصل دهم: كودتا
۱۸۲-۱۶۷	فصل يازدهم: پس از كودتا
۲۰۰-۱۸۳	فصل دوازدهم: مراجعه به لنين

شوروی و جنبش جنگل

۲۱۷-۲۰۱	فصل سیزدهم: مکاتبه با مدیوانی
۲۲۷-۲۱۹	فصل چهاردهم: کالاهای بازرگانان ایرانی در بادکوبه
	فصل پانزدهم: پس از قطع مذاکرات و روابط بین میرزا کوچک
۲۳۸-۲۲۹	و نمایندگان دولت شوروی روسیه
۲۴۹-۲۳۹	فصل شانزدهم: شکست و عقب‌نشینی ارتش سرخ
۲۷۰-۲۵۱	فصل هفدهم: عقب‌نشینی قزاقان
۲۹۳-۲۷۱	فصل هجدهم: کنگره ملل شرق
۳۱۷-۲۹۵	فصل نوزدهم: عقب‌نشینی لشکریان سرخ
۳۲۵-۳۱۹	فصل بیستم: عقب‌نشینی قزاقان ایران و دومین فرار اهالی رشت
۳۴۱-۳۲۷	فصل بیست و یکم: شهر مرده
۳۵۷-۳۴۳	فصل بیست و دوم: دولت مسئولین
۳۸۲-۳۶۳	پیوست اول: یادداشت‌های گائوک
۳۸۹-۳۸۳	پیوست دوم: ملاقات احسان‌الله‌خان دوستدار با سرگه‌بالاندین
۴۵۶-۳۹۱	پیوست سوم: سرانجام سران انقلاب روسیه
۵۶۵-۴۵۹	توضیحات
۵۸۴-۵۶۷	فهرست اعلام



مگريکور يقيکيان

پیشگفتار

در اردیبهشت ماه سال ۱۲۹۹ شمسی، با ورود نیروهای شوروی به انزلی، نهضت جنگل وارد مرحله نوینی از مبارزات خویش می‌گردد. این رویداد باعث می‌شود آوازه نهضت از مرزهای ایران فراتر رود و جنبش، در افکار عمومی جهان مطرح شود. همزمان با ورود بلشویکها، کمونیستهای ایرانی مقیم قفقاز به ایران می‌آیند و اتحادی بین آنان و قوای میرزا بوجود می‌آید. پس از این واقعه، دیری نمی‌پاید که يك سلسله حوادث، در صفوف مبارزان رخنه‌ها ایجاد می‌کند و به دلائلی، اختلافات به اوج می‌رسد:

- ۱- تضاد فکری و عملی میرزا با جناح چپ.
- ۲- عدم توافق در مورد حدود دخالت نیروهای شوروی.
- ۳- تبلیغات حزب کمونیست ایران (عدالت).
- ۴- توقیف کالاهای بازرگانان ایرانی در بادکوبه توسط بلشویکها.

پس از بروز اختلافات، میرزا که از ابتدا تمایل چندانی به اتحاد و همکاری با کمونیستها ندارد، در هجدهم تیر ۱۲۹۹ بحالت اعتراض رشت را ترك می‌گوید و به جنگل می‌رود.

دو سه هفته از این واقعه نمی‌گذرد که در نهم مرداد ماه همان سال، نیروهای شوروی به رهبری مدیوانی، میکویان (رئیس جمهور بعدی شوروی) و بلومکین^۱ کودتائی در رشت برپا می‌اندازند و ادارات دولتی را تسخیر می‌کنند. بدنبال این واقعه، دولتی به ریاست احسان‌الله خان در رشت بر سر کار می‌آید.

از سوی دیگر، نیروهای دولتی که منتظر فرصت برای نابودی

۱- درباره مدیوانی و بلومکین، به متن کتاب مراجعه کنید.

نهضت‌اند، هجوم خود را آغاز می‌کنند و درمی‌ویکم مرداد ماه ۱۲۹۹ رشت را به تصرف خود درمی‌آورند. ولی این پیروزی بیش از پنج روز بطول نمی‌انجامد و قوای دولتی مجبور به عقب‌نشینی می‌شوند و نیروهای شوروی و احسان‌الله خان، بار دیگر رشت را اشغال می‌کنند. و ۲۶ روز بر آن فرمان می‌رانند.

از آنجا که گیلان کانون انقلاب شده است و بیم آن می‌رود شعله‌های قیام به نقاط دیگر ایران کشیده شود، رها کردن گیلان شکست سنگینی برای نیروهای دولتی محسوب می‌شود. به همین دلیل بار دیگر، در اول مهر ماه سال ۱۲۹۹ شمسی، حمله مجدد خود را آغاز می‌کنند و شهر را به تصرف درمی‌آورند. پس از این ماجراست که همه منتظرند شعله‌های انقلاب خاموش شود، اما حوادثی روی می‌دهد که شکست نهضت را به تعویق می‌اندازد.

از این زمان تا پایان جنبش، قیام جنگل شاهد رویدادهای گوناگونی است. ولی سرنوشت محتوم آن، با قرارداد شوروی و انگلیس^۲ و بدنبال آن، موافقت‌نامه ایران و شوروی، تعیین می‌شود. پس از این قراردادهای شوروی، ایران را ترك می‌کنند و هجوم سراسری نیروهای دولتی آغاز می‌گردد. جنبش که به دلیل اختلافات درونی تضعیف شده است، فرو می‌پاشد. احسان‌الله خان و یارانش به شوروی می‌روند، خالو قربان، همکاری با قوای دولتی را پرمی‌گزیند و میرزا پس از مقاومتها و پایمردیهای بسیار در گردنه کیلوان جان می‌بازد.



کسانی که خود در وقایع جنگل حضور داشته‌اند، در اینباره کتابها و رسالاتی نوشته‌اند. مهمترین این آثار، سردار جنگل نگاشته ابراهیم فخرائی است. ولی این کتاب و نوشته‌های دیگر، درباره ورود نیروهای شوروی و رویدادهای پس از آن، که مهمترین بخش جنبش جنگل است، به اختصار و اجمال سخن گفته‌اند.

۲- درباره این قرارداد سرنوشت‌ساز تاریخ شصت‌ساله اخیر ایران، به توضیحات پیوست دوم مراجعه کنید.

لیکن در یادداشتهای گریگوریکیان که اینک بصورت کتابی در دست شماست، وقایع جنبش جنگل از هنگام ورود قوای سرخ، بشرحی کاملتر و گسترده‌تر، مورد بررسی قرار گرفته است. دلیل جامع و کامل بودن این یادداشتهای از جهت حوادث آن دوره جنبش جنگل، حضور نویسنده در گرماگرم وقایع و ارتباط بسیار نزدیک وی با رهبران قیام و قوای شوروی است. یقیکیان با استفاده از اسناد و مدارک دوران خود، نوشته خویش را مستندتر و پربارتر ساخته است.

بخش نخستین این یادداشتهای اولین بار سال ۱۳۰۰ شمسی، با عنوان «هفده ماه انقلاب در گیلان» (۱) در ده شماره روزنامه ستاره ایران، از شماره ۷۱ سال هفتم (۶ قوس ۱۳۰۰) تا شماره ۸۹ همان سال، منتشر شد. سپس نویسنده، تمامی نوشته خود را بازنویسی کرده و با تغییراتی، در سالهای ۲۴-۱۳۲۲ شمسی در روزنامه ایران کنونی (از شماره ۱۶۰ سال نهم تا شماره ۲۶۸ سال یازدهم-۲۷ مهر ۱۳۲۲ تا ۱۶ اسفند ۱۳۲۴) مجدداً منتشر کرده است. در چاپ کنونی، در توضیحات هر فصل، به تفاوت‌های مطالب ستاره ایران و ایران کنونی اشاره کرده‌ایم.

یقیکیان، به علی که بر نویسنده این سطور پنهان است، از چاپ تمامی یادداشتهای خود چشم پوشیده است. در واقع، آنچه در ایران کنونی منتشر شده، شرح حوادث جنبش جنگل، تا فتح دوباره رشت بدست شورویهاست و ما از رویدادهای پایانی، سرانجام جنبش و سرنوشت سران آن آگاه نمی‌شویم. بخشی از این یادداشتهای در مجلات و روزنامه‌های ارمنی‌زبان آن زمان فرانسه و آمریکا نیز منتشر شده است.

چون این نوشته، بیشتر به نقش شوروی در جنبش جنگل و ارتباط آن دولت با آن نهضت پرداخته است، در چاپ کنونی، عنوان «شوروی و جنبش جنگل» را برای آن برگزیدیم.

یقیکیان، تاریخ کاملتری از وقایع جنگل، به زبان ارمنی نوشته است و در روزنامه رنگ تبریز منتشر کرده است. وی در نظر داشته است قسمت اول رویدادهای جنگل را از آن روزنامه به فارسی ترجمه کند و در ایران کنونی انتشار دهد، لیکن به این کار توفیق نیافته است.

یقیکیان افزون بر این نوشته، مطالب ارزشمند دیگری دربارهٔ رویدادهای جنگل بچاپ رسانده است. پاره‌ای را که بدانها دسترسی یافته‌ایم، در پیوستهای پایان کتاب آورده‌ایم.

پیوست اول، ترجمهٔ یادداشتهای گائوک، یکی از وفادارترین یاران میرزا کوچک خان است. او پیشینه‌ای شگفت دارد که در همین یادداشتها به آن اشاره شده است. گائوک همراه میرصالح مظفرزاده از جانب میرزا به شوروی می‌رود تا شکایت رهبر جنگل را از کمونیستها و نیروهای شوروی مقیم جنگل، بگوش زمامداران شوروی برساند. در آن هنگام که این دو نماینده، با مقامات شوروی گفتگو می‌کردند، گائوک شرح مذاکرات را هرروز یادداشت می‌کرده. یقیکیان، این یادداشتها را بدست می‌آورد و در ایران کنونی (از شمارهٔ ۱۷۱ تا ۱۸۷ سال نهم) منتشر می‌کند. مطلب پیوست اول همانست که در شماره‌های مذکور آن روزنامه بچاپ رسیده است.

پیوست دوم، شرح «ملاقات احسان‌الله خان با سرکه بالاندین بازرس ارتش سرخ روسیه» را نیز از شمارهٔ ۲۷۴ سال دوازدهم آن روزنامه (۸ بهمن ۱۳۲۶) آورده‌ایم.

«سرانجام سران انقلاب روسیه»، پیوست سوم کتاب است. در این سلسله نوشته‌ها، یقیکیان از خاطرات شخصی خود دربارهٔ آشنائیه‌ها و ملاقاتهایش با نریمان نریمانوف و ارژونیکیدزه سخن می‌گوید و به فرجام کار این دو رهبر و افراد روسی مؤثر در وقایع جنگل، اشاره می‌کند. وی ضمن این بخش از نوشتهٔ خود، آگاهیهای ارزنده‌ای از انقلاب مشروطیت ایران می‌دهد. «سرانجام سران انقلاب روسیه» نخستین بار بسال ۱۹۳۸ میلادی در مجلهٔ هاپرنیک، چاپ شد. این مجله، از ارگانهای رسمی داشناکسوتیون بود و در بوستون آمریکا منتشر می‌شد. بعدها روزنامهٔ هور، چاپ تهران، ترجمهٔ فارسی این یادداشتها را با اندکی تغییر در ۲۹ شمارهٔ خود (از شمارهٔ ۶۹ تا ۱۳۱-۷ آبان تا ۲۲ دی ۱۳۲۴) آورد. مأخذ ما این روزنامه است.

به این نکتهٔ مهم نیز باید اشاره کنیم که چون یقیکیان ارمنی‌زبان بود و به فارسی تسلطی نداشت، نشر سلسله مقالات «هفته ماه انقلاب در گیلان» ناهموار و ناموزون و توأم با اشتباهات فراوان املائی و اغلاط چاپی است. به همین دلائل، نوشتهٔ او را بازنویسی کرده‌ایم،

با این هدف که مفاهیم و مقاصد نویسنده مخدوش نشود. لیکن نشر او، آنچنان نگشته است که ما میخواستیم. این را نیز باید بیفزائیم که چاپ این کتاب، بمعنای تأیید تمام نظرات یقیکیان نیست، بلکه هدفمان، روشن شدن پاره‌ای حوادث و رویدادهای مهم تاریخ معاصر ایران است، تا در این رهگذر، پژوهشگران بتوانند با آگاهی بیشتری به تحلیل و بررسی آن دوره پرآشوب ایران بپردازند.



در تاریخ معاصر ایران، ارامنه، نقشی فعال و چشمگیر داشته‌اند. از چهره‌های برجسته و آشنای آنان می‌توان پیرم خان را نام برد. ولی گروهی از ایشان با همه پویائیهای درخشان خویش، چنانکه شاید و باید معرفی نشده‌اند و برخی نیز ناشناس و گمنام مانده‌اند. از جمله این چهره‌های تابناک، گریگور یقیکیان است.

گریگور یقیکیان بسال ۱۸۸۰ میلادی^۳ (۱۲۵۹ شمسی) در شهر آکن (۲) واقع در غرب ارمنستان که آنزمان متعلق به امپراتوری عثمانی بود، دیده به جهان گشود. تحصیلات متوسطه را در اسلامبول و تحصیلات عالیه را در ونیز ایتالیا^۴ به پایان برد. در آن هنگام که ارمنستان غربی زیر سیطره عبدالحمید ثانی سلطان مستبد عثمانی بود، رنجها و ستمهای فراوان بر مردم ترکیه، یویژه بر ارامنه ساکن آن کشور می‌رفت. هر روز گروهی از ارامنه بجرم ارمنی‌بودن، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفتند. در این زمان بود که احزاب ارمنی: آرمناکان، هنجاکیان (۳) و داشناکسوتیون^۵ برای مبارزه با استبداد سلطان و دفاع از حقوق ارامنه بوجود آمدند. گریگور، از همان اوان جوانی به میدان مبارزات سیاسی گام نهاد و اندکی بعد، از فعالان حزب هنجاکیان بشمار می‌رفت. در همین هنگام نخستین مقاله او بر ضد سلطنت استبدادی سلطان عبدالحمید ثانی به زبان ترکی در روزنامه میزان مصر منتشر شد. او که مبارزی پرجوش و پیگیر بود، در ۱۸۹۸ م. (۱۲۷۷ ش.) برای ادامه فعالیت‌های خود، از چنگ

۳- محمد صدر هاشمی، تاریخ جراید و مجلات ایران، جلد اول، ص ۳۴۲.

۴- همانجا، همان صفحه.

عوامل رژیم عثمانی گریخت و به بادکوبه رفت. در همان سال ورود به بادکوبه، با نریمان نریمانوف دیدار کرد. این دیدار به دوستی بدل شد و تا سالها دوام یافت. (یقیکیان جریان دیدار و دوستی خود را با آن انقلابی نامی که سپس نخستین رئیس جمهور آذربایجان شوروی شد، در «سرانجام سران انقلاب روسیه» به تفصیل شرح داده است.)

گریگور پسال ۱۹۰۲ (۱۲۸۱ ش.) در تظاهرات کارگران بادکوبه شرکت کرد. وی سپس به ایران آمد (۴) و در مدرسه آرامنه رشت معلم شد. یقیکیان در بازگشت به بادکوبه از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ (۱۲۸۴ تا ۱۲۸۶ ش.) مدیر و سردبیر مجله کتابخانه نوجوانان، مدیر روزنامه زنگ و متصدی نشریات انجمن فرهنگی آرامنه در بادکوبه بود.^۵

وی سال ۱۹۰۵ با فانی کاپلان، ضارب بعدی لنین، آشنا شد. یقیکیان در اینباره می نویسد: «من فنی (فانی) کاپلان را در سال ۱۹۰۵ شناختم. او دختری بود سیزده چهارده ساله، ما سران احزاب انقلابی وقت (سوسیالیست دموکراتها، سوسیالیست انقلابیون، سوسیالیست دموکرات هنجاکیان، فدرالیستهای گرجستان، دانشنام کسوتیون آرامنه)، او را در منزل خواهرش که زن یک سوسیالیست انقلابی بود، می دیدیم. این دختر گاهی مواقع در مذاکرات ما حضور داشت و با کمال مراقبت به حرفهای ما گوش می داد و ندرتاً حرف می زد.»^۶

یقیکیان سال ۱۹۰۹ (۱۲۸۸ ش.)، همراه ولاخوف، یکی از دو عضو سوسیال دموکرات مجلس سبوتان عثمانی، بعنوان نماینده ترکیه در کنفرانس احزاب سوسیال دموکرات ممالک بالکان، به بلگراد رفت. در این کنفرانس آدلر اتریشی، تنوریسین سوسیال دموکراسی بعنوان میهمان حضور داشت.^۷

۵- همانجا، ص ۲۴۴.

۶- «درباره زنی که انبن را کشت»، ایران کنونی، شماره ۲۹۷، سال

دوازدهم، اول شهریور ۱۳۲۷.

۷- بنقل از ایران کنونی، ش ۲۲۸، سال یازدهم، ۶ تیر ۱۳۲۴.

پس از پیروزی انقلاب مشروطیت ایران، سردار محیی و برادرش میرزا کریم خان، جنبشی به حمایت از انقلاب در گیلان بوجود آوردند. در این هنگام، یقیکیان مسئول شعبات حزب هنجاکیان در ایران بود. او همراه سردار محیی، میرزا کریم خان، میرزا حسین کسمائی و سید اشرف الدین مدیر روزنامه نصیم شمال به تشکیل مجامع ملی و دادن کنفرانسها پرداختند و در تمام حوادثی که در دوره مشروطه اول در طهران روی داد، آنها حامی مشروطه بودند و با جمعی در تلگرافخانه متحصن شده و برآوردن آرزوی ملت را خواستگار بودند.^۸ پس از توطئه پستن مجلس و استبداد صغیر که تنها تبریزیان در برابر خودکامگان مقاومت می کردند، یقیکیان، سردار محیی و میرزا کریم خان را بیش از پیش به تحولات ملل و انقلابات امم و احزاب سیاسی آشنا ساخت و... سبب آشنائی و ارتباط این دو برادر و سایر ملیون با کمیته و رهبران حزب سوسیال دموکرات قفقاز گردید. و از مساعدتها و کمکهای آن حزب به آزادیخواهان تبریز که در آن موقع با قشون محمد علیشاه در جنگ بودند، آنان را آگاه ساخت و به آنها اطمینان داد که در صورتی که ملت رشت برضد دولت استبدادی محمد علیشاه قیام کنند، حزب سوسیال دموکرات روسیه که در آن زمان لنین رهبری و ریاست کمیته مرکزی آن را داشت و استالین ریاست کمیته قفقاز [را] عهده دار بود، از هیچگونه مساعدت به آزادیخواهان گیلان مضایقه نخواهد کرد.^۹

بدنبال این آشنائی، میرزا کریم خان به تفلیس اعزام شد که نتیجه مسافرت او گسیل نیروهای سوسیال دموکراسی به گیلان بود. در راس دسته مهمی از این نیروها، سرگو ارژونیکیدزه قرار داشت که «کمیته حزب سوسیال دموکرات هنجاکیان در یادکوبه، او را به کمیته حزب در اتزلی»^{۱۰} معرفی کرده بود. (یقیکیان جریان دیدار خود را با ارژونیکیدزه در پیوست سوم همین کتاب: «سرانجام سران انقلاب روسیه» نوشته است.)

۸- مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، ج ۵، ص ۱۳۵.

۹- همانجا، ص ۱۳۶.

۱۰- کتاب حاضر، ص ۶۴.

یقیکیان، پس از استقرار مشروطیت، اولین نوشته‌های سوسیالیستی را در زبان فارسی، منتشر کرد. مقالات وی در روزنامه گیلان چاپ رشت و اولین کتاب او چاپ شده در مطبعة عروۃ الوثقی رشت با نامهای: چه می‌گویند سوسیالیست دموکراتها و نظریات امروزه سوسیالیست دموکراتها درباره اوضاع ایران منتشر شد. وی به کمک کی‌استوان، مرامنامه حزب سوسیالیست دموکرات را نیز ترجمه کرد و در گیلان چاپ و در سراسر ایران منتشر نمود.^{۱۱}

در اواخر ژانویه و اوایل فوریه ۱۹۱۱ (۱۲۸۹ ش.) یقیکیان با ناصرالملک که از لندن به رشت آمده بود، دیدار کرد. در این دیدار، وی، نظریات امروزه سوسیالیست دموکراتها درباره اوضاع ایران را به نظر ناصرالملک رساند. همچنین گزارش کاملی از اوضاع ایران را به نایب‌السلطنه ارائه داد و لزوم انجام اقداماتی را برای نجات ایران گوشزد کرد. در این گفتگو، ناصرالملک سؤال می‌کند که آیا حزب آنها با اجتماعیون عامیون ارتباطی دارد، که یقیکیان جواب می‌دهد هرچند آن حزب بنام سوسیال دموکراتها نامیده می‌شود ولی هیچگونه ارتباطی با سوسیال دموکراتها ندارد. ارامنه رفقای ما بنام سوسیال دموکراتهای هنگاکیست نامیده می‌شوند و ایرانیها، سوسیال دموکراتهای ایرانی، و همگی جمعاً فراکسیون حزب سوسیال دموکرات بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. شعبات ما در ترکیه، قفقاز، روسیه، آمریکا و غیره وجود دارند و در آینده نزدیک ارگان مابزبان فارسی منتشر خواهد شد.^{۱۲} همچنین در مورد احزاب می‌گوید: «اگر بجای این همه احزاب سیاسی، فقط یک حزب محافظه‌کار با مرامنامه صحیح و تشکیلات محکم می‌داشتیم که از یک طرف افراد را از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تربیت نماید و از طرف دیگر بهترین اعضای خود را در مجلس به وزارت رسانیده و از اقدامات ایشان تقویت نماید، خیلی خیلی بهتر می‌شد.»^{۱۳}

۱۱- بنقل از ایران کنونی، س ۸، ش ۱۰۸ (۱۰ تیر ماه ۱۳۲۱).

۱۲- اسماعیل رالین، اسناد و خاطره‌های حیدرخان عمو اوغلی، ج ۲، ص ۱.

۱۳- ۶۵-۹۶ ص.

۱۴- ایران کنونی، همان شماره.

سال ۱۳۲۹ قمری (۱۲۹۰ ش.) در اتزلی مدرسه رشديه به كوشش معارف پرووران محل گشایش یافت. مدیریت این مدرسه ابتدا به گریگور یقیکیان واگذار شد. وی در این زمان مسافرتی به بادکوبه کرد و اعاناتی از افراد مشهوری چون: حاجی زین‌العابدین تقی‌اوف، موسی نقی‌اوف، لیانازوف، خوشتاریا و طومانیانس جمع‌آوری کرد. یقیکیان و انجمن معارف اتزلی از هنسس، رئیس بلژیکی گمرک، نیز درخواست کمک نمودند و او درخواستشان را با نظر موافق به مرکز فرستاد و مرکز تصویب کرد که همه ماهه مبلغ پنجاه تومان به مدرسه مزبور کمک شود و در نتیجه همین اعانات بود که مدرسه رشديه اتزلی توانست چند صباحی به کار خود ادامه دهد. بروز اختلاف بین یقیکیان و انجمن معارف اتزلی، باعث شد که او از کار کناره‌گیری کند.^{۱۴}

یقیکیان در سال ۱۹۱۶ م. (۱۲۹۵ ش.) برای شرکت در کنفرانس حزبی به یادکویه و تفلیس رفت. هنگام مراجعت، مقامات روسی گذرنامه به او ندادند. در نتیجه، یقیکیان تا فوریه ۱۹۱۷ (اسفند ۱۲۹۵ ش.) همانجا ماند. در این وقت، دولت کرنسکی اجازه بازگشت به او داد. یقیکیان پس از چهار ماه اقامت در ایران، دوباره به تفلیس بازگشت و از طرف کنگره عمومی حزب هنجاک مازنی اداره روزنامه مرکزی حزب شد.^{۱۵} در جریان انقلاب اکتبر روسیه، او نماینده تام‌الاختیار کمیته اجرائیه شعبات حزب هنجاکیان در سراسر روسیه و قفقاز بود.

سال ۱۹۱۸ (۱۲۹۷ ش.) در اواخر جنگ بین‌الملل اول، میرزا کوچک خان و هیئت اتحاد اسلام که موقع خود را از جانب دولت مرکزی در خطر می‌دیدند، بناچار از بلشویکهای قفقاز درخواست اسلحه و کمک کردند. در آن ايام، سپاهیان ژنرال دنسترویل انگلیسی در همدان و کرمانشاه و دسته‌های مسلح سز هنگ بیچراخوف، هم‌پیمان انگلیسیها، در قزوین تمرکز یافته بودند. از سوی دیگر، کمیته مسلح

۱۴- بنقل از گیلان در گذرگاه زمان، نوشته ابراهیم فخرانی، ج دوم،

تهران، جاویدان، ۱۳۵۵، ص ۲۴۱ - ۲۴۰.

۱۵- بنقل از تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۲۴۴.

بلشویکها (نماینده حکومت بلشویکی قفقاز) نیز که مرکب از سیصد نفر سرباز انقلابی روس بود، در انزلی بسر می‌برد.

در یکی از روزهای فصل بهار آن سال، میرزا ابوطالب آموزگان، که سالها پیش هنگام مدیریت یقیکیان بر مدرسه رشديه، سمت نظامت را داشت و اکنون از اعضای هیئت اتحاد اسلام و از نزدیکان خاص میرزا کوچک بشمار می‌رفت، در انزلی از یقیکیان خواست که همراه او برای خرید دستگاه ماشین چاپ برای هیئت، به بادکوبه بروند. در بین راه میرزا ابوطالب هدف اصلی مسافرت خود را با یقیکیان در میان گذاشته؛ و چون قرار بود میرزا ابوطالب باشاهومیان رئیس‌ارمنی دولت بلشویکی قفقاز مذاکره نماید، از یقیکیان خواست بعنوان مترجم در مذاکرات حضور داشته باشد و به یقیکیان گفت چون با شاهومیان سابقه دوستی دارد می‌تواند در مذاکرات مؤثر باشد.

آنها پس از ورود به بادکوبه، با ساعدالوزاره کنسول ایران در بادکوبه (محمد ساعد، نخست‌وزیر بعدی ایران)، نریمانوف کمیسر اقتصاد و شاهومیان مذاکره و دیدار کردند. در یکی از دیدارها با شاهومیان، چلیاپین رئیس‌کمیته بلشویکی انزلی، وارد بحث شد و بر ضد میرزا و هیئت اتحاد اسلام سخن گفت. پس از مذاکراتی که صورت گرفت، به علت شرایط سخت جنگ و محاصره شهر بادکوبه از جانب عثمانیها، شاهومیان از دادن کمک فوری خودداری کرد و نماینده اتحاد اسلام و یقیکیان، بدون اخذ نتیجه به گیلان بازگشتند. (جریان مفصل این مذاکرات، در «سرانجام سران انقلاب روسیه» و مقاله «تواریشچیچ (رفیق) کنسول» منتشر شده در شماره ۲۰۹ سال دهم روزنامه ایران کنونی، آمده است.)

چندین روز پس از مسافرت بادکوبه، فرستادگان میرزا کوچک‌خان به رشت رفتند و از نمایندگان هنجاکیان و داشناکسوتیون خواستند برای انجام مذاکراتی نزد جنگلیها بروند. یقیکیان همراه دو تن از دوستانش به فومنات رفت و در قریه کسما، در منزل حاج احمد کسمائی با حضور سران هیئت اتحاد اسلام، با میرزا کوچک‌خان دیدار کرد.

میرزا در این دیدار گفت: ژنرال دسترویل و ژنرال بیچراخوف اجازه خواسته‌اند نیروهای خود را از نقاط مورد تصرف ما عبور

دهند و به رشت آورند و از آنجا به یادکوبه برند (تا قوای بلشویکی را از قفقاز بیرون کنند) و در این مورد برای اخذ تصمیم ۴۸ ساعت به ما وقت داده‌اند که تاکنون ۲۴ ساعت آن گذشته است و اگر پس از ۲۴ ساعت اخیر با آنان موافقت نکنیم، نیروهای خود را با زور عبور می‌دهند. و چون می‌خواهم تا دم مرگ مقاومت کنم، از ارامنه گیلان یویژه ۳۰۰ ارمنی بلشویک مسلح که اکنون مقیم انزلی هستند، اطمینان خاطر ندارم. زیرا ممکن است هنگام مقابله با نیروهای انگلیسی و روسی، از پشت به ما حمله‌ور شوند.

یقیکیان پاسخ داد: از طرف احزاب هنجاکیان و داشناکسوتیون خاطر جمع باشید. من به شما قول می‌دهم نه تنها افراد این دو حزب بلکه هیچک از ارامنه مقیم گیلان بشما تعرضی نخواهند کرده. ولی نمی‌توانم از طرف ۳۰۰ ارمنی بلشویک مسلح مقیم انزلی، هیچگونه قولی بشما بدهم. بلکه تلاش می‌نمایم تا از شرکت آنان در زدوخورده و یا لااقل از ورود آنان به رشت جلوگیری نمایم.^{۱۶}

ساعت ۹ صبح روز سوم ماه رمضان سال ۱۳۳۶ قمری (۱۲۹۷ ش.) در رشت این خبر پیچید که چون کوچک‌خان تسلیم نشده، بیچراخوف فرمانده روسهای سفید به اتفاق ژنرال دنسترویل انگلیسی به جنگلیها حمله برده، از پل منجیل گذشته و به جانب رشت می‌آیند. از طرفی بلشویکهای مقیم انزلی هم با اسلحه و مهمات به سمت رشت در حرکتند و اکنون در خمام ۱۴ کیلومتری شهراند.

در این شرایط، کارگزار رشت، به رهنمود سرکنسول روسیه تزاری، به یقیکیان مراجعه و از او تقاضا کرد با نیروهای بلشویک مذاکره کند و مانع ورود آنها به رشت شود. کارگزار نیز قول داد کوچکترین صدمه‌ای به جان و مال اتباع خارجی وارد نیاید و همه چیز به آرامش برگزار شود، مشروط بر اینکه هیچک از طرفین متعرض شهر نشود.

یقیکیان، با توجه به شرایط مذکور، به ستاد بلشویکها رفت و از آنها خواست به رشت وارد نشوند. آنها، با قبول شرایط اعلام

۱۶- بنقل از «گیله دختر»، روزنامه هود، ش ۱۴۹: ۱۴۸، چهاردهم و

پانزدهم بهمن ۱۳۲۴.

شده، از ورود به شهر خودداری کردند و بدین ترتیب یقیکیان، با اتخاذ تدابیر لازم، مردم رشت را از حادثه شوم بزرگی که در پیش بود، رهایی بخشید.^{۱۷}

پس از ورود نیروهای شوروی در سال ۱۲۹۹ شمسی به انزلی، یقیکیان در دیدارهای متعدد از میرزا کوچک خان خواست نیروهای خود را به شهر رشت نزدیک نماید تا هنگام خروج نیروهای انگلیسی از شهر، حادثه ناهنجاری بوجود نیاید.

او همچنین در روز ورود نیروهای شوروی به رشت، سمت مترجمی میرزا کوچک خان را در گفتگو با ارژونیکیدزه و راسکولنیکف، رهبران نیروهای نظامی شوروی، بعهده داشت.

هنگام حضور نیروهای شوروی در گیلان، منزل یقیکیان بصورت باشگاهی درآمدن بود که کلیه اقشار ملت از بام تا شام برای کسب خبر و اطلاع از چگونگی جریانات سیاسی به آنجا سر می زدند. علت توجه خاص مردم به خانه او، این بود که دستکم روزی ۲۰ نفر نزد او می رفتند و از اخبار واصله آگاهش می ساختند. علاوه بر آن، روزنامه های تهران، مسکو و بادکوبه به دستش می رسید و در جریان رویدادها قرار می گرفت. (در آن زمان ورود روزنامه های تهران به گیلان ممنوع شده بود.) همچنین با رؤسای انقلاب در تماس بود و با آنان آشنائی داشت.

یقیکیان، در مرداد ماه سال ۱۲۹۹ شمسی از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، بعنوان یکی از نمایندگان ایران در کنگره ملل شرق انتخاب شد. ولی قبل از آنکه با سایر همراهان رهسپار شود، نیروهای دولتی هجوم آوردند و ارتش سرخ شوروی را از رشت عقب راندند. بعد از فتح مجدد رشت بدست ارتش سرخ شوروی، چون کنگره ملل شرق رو به پایان بود، رهبران حزب کمونیست ایران فرصت نکردند با یقیکیان برای رفتن به کنگره گفتگو کنند.

اکثر رهبران حزب کمونیست یا نمایندگان دولت شوروی، چند ساعت پس از ورودشان به رشت، برای دیدار یقیکیان نزد وی می روند و می گویند که طبق دستور مسکو به دیدار او آمده اند و می خواهند

نظراتش را دربارهٔ عملیات روسها و کمونیستهای ایران، جویا شوند. بدین ترتیب درمی‌یابیم که مسکو برای نظریات یقیکیان در مورد حوادث و رویدادها، اعتبار خاصی قائل بوده است. زمانی هم مورزاکوف، رئیس شعبهٔ تاریخ‌نویسی حزب کمونیست ایران، برای نوشتن تاریخ انقلاب مشروطهٔ ایران و نقش حزب دموکرات در آن انقلاب، نزد یقیکیان می‌رود و از آگاهیه‌های او استفاده می‌کند.

در دوران حکومت‌دوم احسان‌الله‌خان، نیروهای شوروی به یقیکیان ظنن می‌شوند. زیرا بنظر آنان، او که دارائی و درآمد ثابتی ندارد، زندگی خود را چگونه اداره می‌کند. و این احتمال را می‌دهند که از منبع ناشناسی به او پول می‌رسد. سبب بوجود آمدن این فکر، آنست که او از شرکت در عملیات انقلابی خودداری می‌کرده و در منزل خود از افراد مختلف با اندیشه‌های گوناگون پذیرائی می‌نموده است. شورویها از احسان‌الله خان می‌خواهند که یا بایستی یقیکیان در عملیات انقلابی شرکت نماید و یا اینکه به بادکوبه رود. یقیکیان بعلت بی‌کاری و مخالفت با کارهای دولت احسان‌الله خان از همکاری خودداری می‌کنند. ولی ناگزیر عضویت شورای عالی فرهنگ را می‌پذیرد و به کار مشغول می‌شود.

پس از شکست جنبش جنگل و اشغال گیلان از طرف نیروهای دولتی، یقیکیان به تهران می‌آید و در روزنامهٔ ستارهٔ ایران بدرج یادداشت‌های «هفده‌ماه انقلاب در گیلان» و مقالات سیاسی دیگر می‌پردازد که «بنا به دستور يك سفارت بیگانه»^{۱۸} از ادامهٔ چاپ مقالات او جلوگیری می‌شود.

از این تاریخ تا سال ۱۳۰۷ شمسی که به انتشار روزنامهٔ ایران گبیر می‌پردازد، با روزنامه‌های رشت همکاری می‌کند. عناوین بعضی از مقالات او در آن زمان، اینهاست:

«سرمایهٔ خارجه»، روزنامهٔ طلوع، سال اول، شماره‌های ۴، ۶،

۹ (۱۳۰۲ ش.)

«آنقره-اسلامبول»، روزنامهٔ قرن ۱۴ بجای ندای گیلان، دورهٔ دوم،

شماره‌های ۲ و ۳ (جدی ۱۳۰۳)

«بلدیه»، طلوع، شماره‌های ۶۱ تا ۶۳ (۱۳۰۳)

«تجارت با روسیه»، روزنامه ترغیب، شماره‌های ۱ تا ۷، سال

چهارم (۵ اردیبهشت تا ۱۴ خرداد ۱۳۰۴)

«مصاحبات اجتماعی»، همان روزنامه، شماره ۱۳، سال چهارم

(۵ مرداد ۱۳۰۴)

در روزنامه قرن ۱۴ بجای ندای گیلان، دوره دوم، شماره‌های ۲

تا ۴ (جدی ۱۳۰۳) مقاله‌ای بنام «مسئله مهم تروتسکی، لنینیزم،

تروتسکیزم یا اصول لنین و اصول تروتسکی» چاپ شده است که

بنظر می‌رسد نوشته یقیکیان باشد.

وی علاوه بر همکاری با روزنامه‌های رشت، با تدریس زبانهای

فرانسه، انگلیسی و روسی، امرار معاش می‌کند. مثلاً در سال

:۱۳۰۴

در منزل مسیو یقیکیان

دروس فرانسه و انگلیسی و روسی و دفترداری،

گفته می‌شود. محصلین به مکان مذکور که در حیاط اداره

محترم ارکان حرب می‌باشد، رجوع نمایند.^{۱۹}

مدرسی چهاردهی نیز در یادداشتهای خود به این نکته اشاره کرده

است.

در ۱۳۰۴، گیلان یکی از چهره‌های باارزش خود، آقاداتی‌نمایشی

را از دست می‌دهد. در مرگ او رشت سوگوار می‌شود و مراسم با

شکوهی در سلیمانداراب برگزار می‌گردد. یقیکیان در این مراسم از

طرف ارامنه و کلیمیان، سخنرانی مبسوطی درباره آقاداتی‌نمایشی

ایراد می‌کند.^{۲۰}

سال ۱۳۰۷، یقیکیان موفق به انتشار روزنامه ایران کبیر در

رشت می‌گردد. اولین شماره این روزنامه در ۱۹ فروردین ۱۳۰۷

۱۹- روزنامه ترغیب، چاپ رشت، س ۴، ش ۱۹، ۲۳ شهریور ۱۳۰۴.

۲۰- مجله فرهنگ، س ۲، ش ۹، آذرماه ۱۳۰۴.

منتشر می‌شود. این روزنامه در ابتدا هفتگی است و بعد هفته‌ای چهار شماره منتشر می‌شود.^{۲۱} در این روزنامه حملات شدیدی به دولت ترکیه و کشتار دو میلیون نفر از ارمنه و رفتاری که ترکهای عثمانی-نه ترکهای جمهوری ترکیه-علیه ارمنه می‌نمودند، به تفصیل منعکس گردیده است. با انتشار این مطلب کنسول دولت ترکیه مقیم رشت از دولت ایران خواست تا روزنامه مذکور را توقیف کند و چنین نیز شد.^{۲۲} خود یقینکین در اینبار می‌نویسد: «روزنامه ایران کبیر عقیده اتحاد ملل ایرانی-نژاد فارس، کرد، ارمنی و افغان و غیره را تبلیغ می‌کرد و طرفداران متعدد پیدا کرد. ایران کبیر، طرفدار عقاید دموکراتیک بود و با عقیده دیکتاتوری مبارزه می‌کرد دولت همسایه ایران، مخالف عقایدی که از طرف این روزنامه تبلیغ می‌شد بود و توقیف آنرا از دولت خواستند. تیمور تاش وزیر دربار سلطنتی وقت در حکمی که درباره ایران کبیر صادر کرده بود، نوشته بود که این روزنامه در تحت مدیریت یکنفر انقلابی ارمنی می‌خواهد روابط دوستانه ما را با یک دولت همکیش و یک همسایه بزرگ بهم بزند و دیوان‌بیزی استاندار وقت گیلان سعی کرد دلائلی پیدا کند تا ثابت نماید که روزنامه ایران کبیر ارکان یک کمیته مخفی کرد و ارمنی و عرب می‌باشد.»^{۲۳} به این ترتیب پس از یکسال و نیم، از ادامه انتشار آن جلوگیری می‌شود.

مدرسی چهاردهی در مورد همکاری خود با ایران کبیر می‌نویسد: «من کودک دبستانی بودم که نزد گ. یقینکین زبان‌خارج می‌خواندم، چون وی معلم خصوصی زبانهای بیگانه بود. او بود که مرا متوجه اهمیت مطبوعات نمود و مشق مقاله‌نویسی را به من آموخت و با اشاره استاد، نخست در روزنامه پرورش و بعد از انتشار روزنامه ایران کبیر، در خلال تحصیل، مقاله‌نویسی را تمرین می‌کردم.» مدرسی می‌افزاید: «روزنامه ایران کبیر، از آغاز انتشار در هر شماره چند

۲۱- تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲۲- ایرانیان ارمنی، اسماعیل زائین، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.

ص ۱۸۰.

۲۳- تاریخ جراید و مجلات ایران، ج ۱، ص ۳۴۱.

تا از اعلامیه‌ها، متحد المآلها (یغشنامه‌هایی) را که در جریان حوادث جنگل چاپ و منتشر شده بود، بنام اسناد تاریخی و سیاسی منتشر می‌کرد. استاد در تهران برایم حکایت می‌کرد که همه آن اسناد را به رسم یادگار به کتابخانه مجلس شورای ملی تقدیم کرده است.

یقیناً پس از توقیف روزنامه ایران کبیر به تهران می‌آید و پس از مدتی موفق می‌شود در سال ۱۳۱۳ شمسی امتیاز روزنامه ایران کنونی را بدست آورد. در فاصله نشر دو روزنامه، به نوشتن مقالات مختلف در روزنامه‌های بزرگ ارمنی‌زبان چاپ بوستن، پاریس، نیویورک و قاهره مشغول می‌شود.^{۲۴} (۵) مدتی هم روزنامه سعادت بشر را به دو زبان روسی و فارسی اداره می‌کند.

صدر هاشمی، نویسنده تاریخ جراید و مجلات ایران، اشاره می‌کند که روزنامه توفیق در سال ۱۳۱۲ چنین خبر داده است: «آشیای وسطی به مدیریت یقیناً از روز چهارشنبه بیست و نهم آذر ۱۳۱۲ منتشر خواهد شد» ولی صدر هاشمی نسخه‌ای از آن را ندیده است.^{۲۵}

ایران کنونی در آغاز تأسیس مدت شش ماه به فارسی و روسی و بعد مدتی به روسی و بالاخره به فارسی منتشر شده است. اگرچه عنوان آن هفتگی بود، ولی نامرتب، هرچند یکبار شماره‌ای از آن منتشر می‌شده است.

اسماعیل راثین در ایرانیان ارمنی، (ص ۱۸۱) درباره این روزنامه می‌نویسد: «از سال ۱۳۱۸ ش (۱۹۳۹ م.) طبق دستور شهربانی از انتشار آن جلوگیری بعمل آمد، ولی از اول سال ۱۳۲۲ بطور هفتگی مجدداً منتشر شد.» در مورد توقیف این روزنامه آگاهی دقیقی نداریم، زیرا به شماره‌های قبل از ۱۳۲۱ آن دست نیافتیم. ولی این نوشته راثین که ایران کنونی بار دیگر از اول سال ۱۳۲۲ بطور هفتگی منتشر شد، اشتباه است. چون در میان نسخه‌های موجود در کتابخانه مجلس، شماره اول سال هشتم آن، تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۲۱ را دارد.

در دوران جنگ جهانی دوم، مطالب و اخبار فراوانی به

هواداری از متفقین و مخالفت با فاشیسم، در این روزنامه بچشم می‌خورد.

سال هشتم ایران کنونی هر هفته مرتباً در ۱۲ صفحه از ۲۶ فروردین تا ۱۱ آذر ۱۳۲۱ منتشر شده است و شماره بعدی آن بتاريخ ۱۹ اسفند ۱۳۲۱ در ۸ صفحه انتشار یافته است. سبب کاهش صفحات را اداره روزنامه، زیانهای مادی فراوانی که به ناشر و کارمندان آن طی ۹۳ روز توقیف وارد آمده و نیز افزایش مزد کارگران و بسالاً رفتن بهای کاغذ به سه برابر، ذکر می‌کند. از این پس ایران کنونی در ۸ صفحه منتشر میشد و صفحاتش بندرت فزونی میگرفت.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایران کنونی لحنی خصمانه نسبت به شورویها و حزب توده اتخاذ می‌کند و روز بروز برشدهای حملات خود به جناح چپ می‌افزاید. این مبارزه در دوران حکومت قوام به اوج می‌رسد. یقیناً می‌نویسد: «مبارزه ایران کنونی با حزب توده ایران و حزب دموکرات آذربایجان، در ایام نخست‌وزیری قوام السلطنه نیز ادامه داشت. اگرچه قوام السلطنه... طرفداری از سیاست مسکو می‌کرد و معاون سیاسی‌اشان (مظفر فیروز) قراردادهای همکاری با حکومت آذربایجان، منعقد می‌کرد و با حزب توده همصدا و دوست بودند. تا بالاخره مدیر روزنامه (یقیناً) را سازمان ارمنی حزب توده خواسته تروریزه کند و اشخاص نامعلوم مسءومش کردند (شاید بنابه حکم حزب توده ایران یا حزب دموکرات آذربایجان) و روزنامه موقتاً تعطیل گردید.»^{۲۶}

به همین علت سال یازدهم ایران کنونی تا ۱۹ اسفند ۱۳۲۶ منتشر می‌شود. ولی سال دوازدهم با حدود دو سال وقفه در ۱۰ دیماه ۱۳۲۶، مجدداً شروع به انتشار می‌کند. از شماره ۱۳ سال دوازدهم، این روزنامه در قطع بزرگتری بچاپ رسیده است. تا آنجا که آگاهی یافته‌ایم، ایران کنونی تا ۱۰ شهریور ۱۳۲۷، به انتشار خود ادامه داده است.

علاوه بر مطالبی که در این کتاب از ایران کنونی آورده‌ایم و

میخوانید، مطالب ارزشمند دیگری نیز در شماره‌های مختلف آن دیده می‌شود: «اسناد تاریخی» که بیشتر شامل اعلامیه‌های نهضت جنگل است و اکثراً در سال هشتم و نهم روزنامه به چاپ رسیده است؛ انتقادهای ادبی و شرح حال ادبای ایران بقلم مدرسی چهاردهمی؛ مقالاتی درباره وضع زنان در ایران و جهان که به احتمال فراوان نوشته همسر یقیکیان، آستقیك، است؛ ترجمه‌هایی از جرارد عربی بقلم مدرسی چهاردهمی و مقالات تحلیلی درباره مسائل مختلف بقلم «و.و.و.» احتمالاً یکی از همکاران یقیکیان در حزب هتچاک است، زیرا روزنامه توضیحی بدین مضمون بر مقالات اولیه او نوشته است: «نویسنده این مقاله، یکی از انقلابیون ارمنی است که در انقلابات مشروطه ایران و ترکیه و انقلابهای ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه و در چندین کنفرانس بین‌المللی کارگران شرکت داشته و مدت مسدیدی مدیر روزنامه‌های یکی از احزاب سیاسی ارمنه در اسلامبول و نیویورک و تفلیس بوده و آشنائی کاملی با علوم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی دارد.»

محمدجواد مشکور نیز در ایران کنونی مقالات تحقیقی متعددی درباره «دین بودا» دارد که در سالهای نهم و دهم روزنامه به چاپ رسیده است. از مجتبی مینوی نیز در سالهای هشتم و نهم این روزنامه مطالبی آمده است.

ایران کنونی گذشته از مطالب گوناگون درباره ایران، درباره تاریخ و ادبیات ارمنی نیز مطالب بسیار دارد که می‌تواند مورد استناد پژوهشگران قرار گیرد. از جمله دو متن با ارزش که یقیکیان آنها را از زبان ارمنی قدیم «گرایار» ترجمه کرده و در شماره‌های مختلف به چاپ رسانده است، یکی: «تاریخ ارمنستان» اثر موسی خورنی و دیگری: «تاریخ ارمنستان» نوشته غازارپاریتسی. «مسئله ارمنستان» نوشته یکی از رهبران انقلاب ارمنستان، از جمله مقالات سودمند ایران کنونی است. آثاری نیز از ادبیات ارمنی در آن منتشر شده است: «هرج و مرج» و «آرتیست» از الکساندر موسسیان (شیروان زاده)، «رفیقم تسو» اثر طومانیان، «حوض خالی» نوشته حقیبنه داودیان و اثری از قراگیان. آرا هوانسیان (معروف به آرا جهانس)، از نویسندگان و مترجمان برجسته و نامی ارمنی، در این بخش ادبی،

با ایران کنونی همکاری داشته است.

شوروی و بویژه تاریخ انقلابات آن، از دید ایران کنونی دور نمانده و صفحاتی از روزنامه به آن مطالب اختصاص یافته است. در این زمینه یقیناً مطالبی دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵ و حوادث پس از آن در سال دهم با عنوان «ناتیا، صفحه‌ای از کتابچه خاطرات من از ایام ارتجاع» نوشته است. همچنین «در ایام طوفان شدید» را که یادداشت‌های آستقیک در گابریلیان از رویدادهای انقلاب ۱۹۱۷ روسیه است ترجمه و در سال یازدهم چاپ کرده است. (در گابریلیان از رهبران حزب هنگاک بود.) سلسله مقالاتی نیز با عنوان «پیشوایان دولت شوروی چه می‌گفتند، چه کردند، چه می‌گویند، چه می‌کنند» بقلم یک سوسیال دموکرات، در سال دوازدهم این روزنامه منتشر شده است.

احمد کسروی، در تاریخ هجده ساله آذربایجان، (ص ۵۲۴) هنگام نگارش زندگینامه پیرمخان، به ایران کنونی استناد کرده است. محمد قزوینی نیز در یادداشت‌های خود (جلد ۸، ص ۲۲۷) خیر تاریخ مرگ میرزا کوچک‌خان را از شماره هفدهم تیر ۱۳۲۱، این روزنامه آورده است.

یقیناً، گذشته از صحنه سیاست و روزنامه‌نگاری، در صحنه تأثیر نیز نقش فعالی برعهده داشته است. «او برای گروه‌های تئاتری، علاوه بر اینکه چند نمایشنامه از زبان خارجی به فارسی ترجمه کرد، چندین نمایشنامه هم برای آنها نوشت. یقیناً و همسرش در چند نمایشنامه بعنوان بازیگر شرکت داشتند.»^{۲۷}

نمایشنامه انوشیروان و مزدک او «در پنج پرده و هشت تابلو در چاپخانه عروۃ الوثقی چاپ رسیده است. این نمایشنامه در سال ۱۳۰۳ خورشیدی در تماشاخانه آوادیس در رشت یکبار بروی صحنه آمده و در شب ۱۲ مهرماه ۱۳۰۹ نیز بار دوم در شهرداری (بلدیه) همان

۲۷- علی حاج علی مسکری، تاریخچه تئاتر گیلان (۱۲۸۹ - ۱۳۵۷)، گیلان،

شهر به نمایش گذاشته شد. یقیکیان در این نمایشنامه مزدك را بصورت و هیئت تارتوف مولیر معرفی می‌کند و برای اینکه داستان زیاد خشك نباشد يك ماجرای عشقی نیز به آن چاشنی می‌زنند. می‌توان گفت که این نمایشنامه از لحاظ فنی دارای امتیازاتی است که شایان توجه است و کشمکش و هیجان در آن زیاد است. یقیکیان نمایشنامه دیگری بنام داریوش سوم یا «کودومانوس» در پنج پرده نوشته و در تنظیم آن، آنچه در شاهنامه در این مورد آمده با مطالبی که یونانیان و دیگران درباره تاریخ ایران نوشته‌اند، درآمیخته و يك تراژدی به‌نثر در پنج پرده و ده تابلو تنظیم کرده و در مطبعة عروۃ الوثقی در رشت بچاپ رسانیده است. این نمایشنامه هم در تماشاخانه آوادیس در رشت توسط مجمع ادبی [فرهنگ‌سب.د.] رشت به روی صحنه آمده است. ۲۸.

محمدعلی سپانلو، در توصیف نمایشنامه‌های تاریخی و حماسی یقیکیان می‌نویسد: «آثار يك نفر، از نظر جهان‌بینی و نگرش تاریخی ممتاز است. گریگور یقیکیان یکی از مهمترین نویسندگان تثاتیر ایران است... او آثار نمایشی‌اش را به ارمنی می‌نویسد و به کمک دیگران به فارسی ترجمه می‌کند... از یقیکیان حدود ۵ نمایشنامه در دست است. او نخستین کسی است که تاریخ ایران را با دید تحلیلی می‌نگرد. از این‌رو اشخاص نمایش او، علیرغم بعد زمستانی، جنبه واقعی و همیشگی دارند، از خوی‌ها و خصلت‌های مطلق و خدشه‌ناپذیر که رسم نمایشنامه‌نویسان آن عهد است پری هستند و نقشبازان، اعم از مثبت یا منفی، هر يك واجد دلایل یا انگیزه‌های قابل قبولی برای شخصیت خویش هستند. در نمایشنامه انوشیروان عادل و مزدك، نویسنده نشان می‌دهد: مزدك که مورد علاقه مردم است به يك اشتباه اساسی دچار شده. او پیامی برای مردم عادی می‌آورد، اما امید و پایگاهش را در دربار و دستگاه اشراف قرار داده است. بدین‌سان، وسیله، هدف را ویران می‌کند. در نمایشنامه جنگ مشرق و مغرب،

یقیکیان داستان هجوم اسکندر به ایران و مجادله اسکندر و دارا را موضوع کرده است. در کشاکش نیروهای مثبت و منفی نمایش، يك مایه اساسی چشمگیر است: تا موقعی که اسکندر به پشت دیوارهای پایتخت هخامنشی رسیده هنوز کسی جرأت نمی‌کند به دارا واقعیت را بگوید. چون درواقع خود او دوست ندارد با واقعیت تلخ مقابل شود. جایی که نمی‌شود تحقیقت را گفت، شکست از درون روی داده است. نویسنده در پرورش شخصیت‌ها، به‌خصوص شخصیت داریوش، موفق است. گفتگوها از نظرتضاد صحنه‌ای و صعود تکاملی آدم‌ها خوب از آب درآمده، هر حرف قهراً ضدیاً پاسخ خود را مسی‌آفریند. یعنی نقشبازان طوطی‌وار نقش خود را پس نمی‌دهند و این هنر ییقیکیان است. ۲۹.

علاوه بر آثار مذکور، نمایشنامه‌های دیگری نیز منتشر کرده است: **فاجعه یا راه خونی**؛ ترجمه میرزا میکائیل شامیریانس، درام در يك پرده، ناشر: فرقه سوسیال دموکرات شعبه تهران، ۲۵ ص. **سلیمه**؛ رشت، ۱۳۰۹ ش، سربى، جیبی، ۱۴۰ ص. **در لباس زن**؛ کمى در يك پرده، رشت، ۳۰ ص. **حق با کیست؟**؛ درام در سه پرده، ضمیمه روزنامه ایران کبیر، رشت، ۹۴ ص.

برای وطن؛ رشت، ۱۳۰۹ ش، سربى، بغلی، ۶۴ ص. **میدان دهشت**؛ درام در سه پرده، چاپ عروقه الوثقی رشت، ۴۸ ص. داستان‌نویسی (به‌خصوص داستانهای تاریخی) و ترجمه رمان، زمینه دیگر فعالیت‌های ادبی ییقیکیان است: **دوبروسکی**؛ اثر پوشکین، ترجمه گریگور ییقیکیان، رشت، ۱۳۰۷ شمسی، ۱۰۰ صفحه.

انقراض سلطنت اشکانیان در ایران (اقتباس از تاریخ ارامنه). **شاپور ذوالاکتاف و جنگ‌های او با ژولین**. **دختر قشنگ**. **صاپیره**.

آید. این رمان ابتدا در روزنامه سعادت پسر منتشر شده و یار دیگر در ایران کنونی بچاپ رسیده است. (۶)

مدرسی چهاردهی، در یادداشتهای خود درباره رمان صابیره، می نویسد: «یقیکیان، داستان تاریخی کشتار ارامنه را در اسلامبول که در اواخر سلطنت عبدالحمید پادشاه عثمانی اتفاق افتاده بود، در پاورقی روزنامه ترقیب، منتشر کرد. درست بخاطر دارم داستان مزبور در پاورقی این روزنامه، دو سه سالی چاپ می شد... استاد می گفت: در آن زمان کودک بودم که این واقعه در اسلامبول اتفاق افتاد.»

وی همچنین داستانی از وقایع جنگل بتام «گیله دختر» نوشته که در روزنامه هور (از شماره ۶ تا ۱۸۵-۱۷ مسرداد تا ۲۹ اسفند ۱۳۲۴) بچاپ رسیده است.

گذشته از اینها، ییقیکیان تاریخ انقلاب مشروطیت را به رشته تحریر درآورده و در ۲۵ شماره روزنامه پریتا ساردهایاستان، ارگان هنجاکیان آمریکا که مدتی هم سردبیری آن را بعهده داشته، به زبان ارمنی منتشر کرده است.

گریگور ییقیکیان پس از عمری مبارزه و تلاش ثمربخش در ۱۴ ژانویه ۱۹۵۱ (۱۴ دی ماه ۱۳۲۹) در تهران، درگذشت و در آرامگاه ابدیش، گورستان قدیمی ارامنه، واقع در خیابان شیوا بخاب سپرده شد. (۷)



آقای مرتضی مدرسی چهاردهی از آگاهان وقایع گیلان، که زمانی نیز شاگرد و همکار مطبوعاتی ییقیکیان بوده اند، گذشته از راهنماییهای ارزنده، به درخواست نویسنده این سطور، یادداشتهایی درباره تاریخ معاصر گیلان نوشتند که در جای خود از آنها استفاده کرده ام. از ایشان بسیار سپاسگزارم.

همچنین از آقای آراهوانجیان (معروف به آراجمانس) همکار مطبوعاتی ییقیکیان که در روشن کردن گوشه هایی از زندگی وی مرا یاری دادند و به لطف ایشان، عکس ییقیکیان و آگهی روزنامه ایران

گیر، بدستم رسیده، باید صمیمانه قدردانی نمایم.
از برادر گرامی‌ام بهمن که در ویرایش کتاب یاریهای پرارج
کرده است، متشکرم.

برزویه دهگان

مهرماه ۱۳۶۳

توضیحات پیشگفتار

۱- ابراهیم فخرائی، نویسنده سردار جنگل در صفحه ۲۷۴ این کتاب، نامی از یقیکیان و روزنامه‌های ایران کبیر و ایران کنونی، آورده است. بخشی از یادداشتهای گائوک را نیز در صفحه ۲۸۴، همان کتاب، نقل کرده است. نکته شگفت‌انگیز اینست که فخرائی که برخی مطالب روزنامه‌ها و مجلات منتشر شده پس از ۱۳۲۰ را راجع به وقایع جنگل، در کتاب خود آورده، چرااشاره‌ای به «هفده ماه انقلاب در گیلان» نکرده است. حال آنکه در صفحه ۱۶۹ گیلان در گذرگاه زمان می‌گوید: «تاریخچه ۱۷ ماهه انقلاب گیلان از نوشته‌های با ارزش او (یقیکیان)ست.»

از سوی دیگر فخرائی در یادداشتی که برای سپانلو، نویسنده کتاب نویسندگان پیشرو ایران (صفحه ۲۰۸) فرستاده، درباره یقیکیان گفته است: «سلسله مقالاتی به نام «هفده ماهه انقلاب» نوشته است... اطلاعاتش راجع به انقلاب و زمامدارانش همه سحیح و به اصطلاح دست اول است. یکی دو فقره تلگراف واصل از مسکو را که محرمانه بود و در مجله فروغ و بعد کتاب سردار جنگل چاپ کردم از ایشان به دستم رسیده بود.»

نکته شگفت‌انگیز اینست که فخرائی، با آنکه «یکی دو فقره تلگراف واصل از مسکو را که محرمانه بود» از یقیکیان گرفته است، در کتاب خویش (سردار جنگل) ذکری از مآخذ آنها نمی‌کند، و پس از سپری شدن هجده سال از انتشار چاپ اول سردار جنگل، در حاشیه يك کتاب ادبی

به این مطلب اشاره می‌کند.

۲- این آگاهی از آقای آرتوش میناسیان، شاگرد یقیکیان است. نگارنده از لطف ایشان سپاسگزار است.

۳- در ماه اوت سال ۱۸۸۷، هفت جوان ارمنی در ژنو سازمانی برای گسترش عملیات انقلابی در ارمنستان عثمانی، بوجود آوردند و آن را «حزب انقلابی هنجاکیان» نام نهادند. این، نخستین حزب سوسیالیستی عثمانی بشمار می‌رفت. یکی از فعالیتهای آنان، ترجمه پاره‌ای از آثار مارکس و انگلس به زبان ارمنی بود. این حزب در سال ۱۹۰۵ به «حزب دموکرات سوسیال هنجاکیان» تغییر نام یافت و در ۱۹۰۹ نامش به «حزب سوسیال دموکرات هنجاکیان» مبدل شد.

حزب هنجاکیان، پس از انشعاب در حزب سوسیال دموکرات روسیه و تقسیم آن بدو گروه بلشویک و منشویک، جانب منشویکها را گرفت و به نظریات آنها گروید. یقیکیان در «سرانجام سران انقلاب روسیه» به این مطلب اشاره کرده است. پس از تشکیل ارمنستان شوروی، هنجاکها، این جمهوری را به رسمیت شناختند و با آن همکاری کردند.

حزب هنجاکیان از بدو تاسیس به انتشار نشریه‌ای موسوم به **هنچاک** (بمعنای زنگ) دست زد که پس از چندبار وقفه، انتشار آن تا سال ۱۹۳۰ ادامه یافت. «هنچاک» را به صورتهای گوناگون نوشته‌اند: **هونچاک**، **هینتچاک** و **هنتچاک**.

۴- آرتوش میناسیان در مطالبی که برای جناب آراهوانسیان (آراجهانس) بیان داشته است، می‌گوید: یقیکیان از بادکوبه به بندر انزلی آمد و زمانی در مدرسه ارامنه آنجا به تدریس زبان ارمنی و تاریخ ارمنستان پرداخت... پس از آمدن به ایران، زبان فارسی را فرا گرفت و با ادبا و دانشمندان ایرانی دوست شد و با آنها

جلسات ادبی و مباحثه‌ها داشت.

۵- آقای میرزا بیگیان، یکی از اعضای قدیمی دانشناکسوتیون، در گفتگوئی با نگارنده اظهار داشت: یقیناً هنگام اقامت در تهران، مقالاتی در انتقاد بر سوسیالیسم می‌نوشت و آنها را برای چاپ در مجله **هایرنیک** به آمریکا می‌فرستاد. در سالهای ۳۵-۱۹۳۲ نیز مقالاتی از او در روزنامه **آلیک** تهران چاپ می‌شد.

۶- برخی دیگر از آثار او اینها هستند: **شب عید شهریور**؛ سال ۱۳۰۸، **شوهر سوم**؛ ۱۳۰۸، **دوم بهمن**؛ ۱۳۰۸، **رقص در تالین**، معلم یونانی. (از تقریرات آرتوش میناسیان).

۷- وقتی در تلاش بدست آوردن اوراق پراکنده زندگینامه یقیناً بودم برای یافتن تاریخ مرگ او به بسیاری از هموطنان ارمنی از جمله به سه همکار و شاگرد او مراجعه کردم، ولی نتیجه‌ای نگرفتم. تنها راهی که می‌توانست ثمربخش باشد رفتن به گورستانهای ارامنه بود و از اینرو به سه قبرستان مراجعه کردم. سرانجام تاریخ دقیق مرگ وی را در دفتر گورستان کهنه ارامنه واقع در انتهای سلیمانیه، آخر خیابان شیوا یافتیم. در دفتر گورستان این مطلب نوشته شده است: «مرحوم گریگور یقیناً، در تاریخ ۱۴ ژانویه ۱۹۵۱ در خاک نو، ردیف ۲۷ به خاک سپرده شد، شماره قبرش ۸۵۸ است.» از اینرو، تاریخ مرگ گریگور یقیناً ۱۴ ژانویه ۱۹۵۱ مطابق ۲۴ دی‌ماه سال ۱۳۲۹ هجری شمسی است. بموجب این نوشته با متصدی گورستان برای یافتن قبر او رفتم، ولی جستجوها بی‌نتیجه ماند و متصدی، نتوانست گور او را نشان دهد. وی در پاسخ پرسش من که چرا قبر او پیدا نشد؟ جواب درستی نداد.

ایام جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸ مطابق ۱۰ بهمن ۱۳۰۸
در سالون مدرسه ارمانه آواپس

سوارۀ باشکوه

داده خواهد شد

دو پیس بخندۀ دار

این سوارۀ باشکوه در سالون مدرسه ارمانه آواپس
در سال ۱۳۰۸ در روز جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸
در سالون مدرسه ارمانه آواپس
در سال ۱۳۰۸ در روز جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸

در روز ۲۹ شعبان ۱۳۴۸ در سالون مدرسه ارمانه آواپس
سوارۀ باشکوه در سالون مدرسه ارمانه آواپس

در سال ۱۳۰۸ در روز جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸
در سالون مدرسه ارمانه آواپس

در سال ۱۳۰۸ در روز جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸
در سالون مدرسه ارمانه آواپس

در سال ۱۳۰۸ در روز جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸
در سالون مدرسه ارمانه آواپس

در سال ۱۳۰۸ در روز جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸
در سالون مدرسه ارمانه آواپس

در سال ۱۳۰۸ در روز جمعه ۲۹ شعبان ۱۳۴۸
در سالون مدرسه ارمانه آواپس

مقدمه

این یادداشتها را هفده ماه انقلاب در گیلان نامیده‌ام، زیرا قصد من نوشتن کلیه وقایع انقلاب گیلان نبوده، بلکه آخرین قسمت آن می‌باشد، یعنی وقایع هفده ماه انقلاب که از ورود لشکریان سرخ‌روسیه شوروی به انزلی شروع می‌شود و روز ورود قشون دولتی به رشت به اتمام می‌رسد.

قبل از تحریر وقایع این قسمت انقلاب، راجع به وقایع انقلاب گیلان، به زبان ارمنی مفصلاً نوشته‌ام و در روزنامهٔ زنگ چاپ تبریز درج نموده‌ام. امیدوارم پس از انتشار این یادداشتها تاریخ اولین بخش انقلاب گیلان را نیز از زبان ارمنی ترجمه کرده و منتشر سازم. اگر به آخرین قسمت انقلاب گیلان بیشتر اهمیت داده و در ابتدای یادداشتها راجع به آنها می‌نویسم به این جهت است که قسمت اول انقلاب، یعنی وقایع انقلابی از طلوع تشکیلات جنگل تحت سرپرستی و ریاست مرحوم میرزا کوچک‌خان جنگلی تا ورود لشکریان سرخ‌روسیه شوروی به ایران، تقریباً اهمیت محلی و نسبتاً اهمیت ایرانی داشته و از اهمیت آخرین قسمت کمتر می‌باشد. بخش اخیر انقلاب گیلان، اهمیت بین‌المللی دارد و نه فقط افکار عامهٔ کلیه

ایرانیان را جلب کرده، بلکه افکار عامه ملل بیگانه را نیز مشغول نموده است. بدین جهت می‌شود گفت که این قسمت انقلاب گیلان نه فقط بخشی از انقلاب گیلان و ایران را تشکیل می‌دهد، بلکه برعکس بخشی از انقلاب بین‌المللی نیز محسوب می‌شود.

اهمیت قسمت نامبرده از حیث تاریخ و تاریخ سیاسی و سیاست هم برای ایرانیان و هم برای بیگانگان نسبت به بخش اول انقلاب گیلان بیشتر می‌باشد.

من شخصاً در انقلاب گیلان شرکت نداشتیم، ولی بسبب روابط نزدیکی که با پیشوایان انقلاب داشتیم، آنان از جزئیات جریان امور انقلابی مسبوقم کردند. بدین جهت این وقایع نویسی را یادداشتها می‌نامم، زیرا به رأی العین شاهد قسمت زیادی از اتفاقات در ایام انقلاب بوده و با عده زیادی از اشخاصی که در آن شرکت داشتند درباره اوضاع و جریان کار مذاکراتی نموده‌ام.

در این یادداشتها اسناد متعدد تاریخی را درج می‌کنم. عقیده دارم که اگر چنین یادداشت‌هایی دارای اسناد و مدارك نباشد از قسمت تاریخی خود محروم می‌گردد و تقریباً بصورت افسانه پیدامی‌کند. مدارك و اسنادی که در این یادداشتها درج شده است به مراتب از حکایت من بیشتر اثر خواهد داشت.

يك قسمت از اسناد مندرجه در این یادداشتها را دو ستانم به من رسانیدند. من هم موقع رامختنم شمرده، تشکر خود را خدمتشان تقدیم می‌نمایم. قسمت دیگری از اسناد و مدارك را در نتیجه زحمات و تحمل مخارج فوق العاده بدست آورده‌ام. ولی امروز که موفق به نوشتن این یادداشت شده‌ام، زحمات و مخارج را فراموش کرده و خوشبخت هستم

که این امکان پیدا شده که حقیقت وقایع چندین سال قبل را به قارئین محترم بدون رودرواسی عرض کنم.

بیست و دو سال قبل قسمتی از این یادداشتها را در روزنامه ستاره ایران منطبعة تهران منتشر کردم ولی در اثر پیش آمدهای ناگواری بقیه را منتشر نساختم.

من تاریخ انقلاب گیلان را نمی نویسم؛ بلکه فقط برای کمک به تاریخ نویسان انقلاب گیلان، این یادداشتها را که پانزده سال قبل نوشته ام منتشر می سازم.

قسمتی از این یادداشتها در مجلات و روزنامه های ارمنی زبان فرانسه و آمریکا منتشر شده است.

فصل اول

اوضاع گیلان قبل از ۲۸ ثور ۱۲۹۹

مخبریکی از روزنامه‌های مهم لندن در اوایل بهار ۱۲۹۹ (مارس ۱۹۲۰) در گزارشی اظهار عقیده کرده بود (۱) که: «انقلابیون روسیه می‌توانند در گیلان در اقدامات خود موفق شوند و انقلابیون و روشنفکران ایران را با خود هم‌دست نمایند، زیرا دربار تهران و دولت مرکزی ایران در اقدامات خود در گیلان جدی نبوده و کلیه مقررات و تصمیمات خود را طوری که لازم است عملی نکرده و نمی‌کنند. در اثر این تردیدهای دولت تهران، امنیت و آسایش در ولایت فوق وجود نداشته و شرایط زندگانی اهالی مرتب و منظم نمی‌باشد و یقیناً مردم از دولت ناراضی هستند. اگر دولت در تصمیمات و مقررات خود قدری جدیت بخرج دهد و اوضاع گیلان را مرتب و منظم سازد، انقلابیون هیچ زمینه‌ای برای تبلیغات و عملیات خود پیدا نکرده و موفق نخواهند شد و اهالی این ولایت از دولت مرکزی طرفداری کرده و شرایط انقلاب را از بین خواهند برد.»

در جملات گزارشی که از طرف این نویسنده بیگانه درباره اوضاع گیلان در ماه مارس ۱۹۲۰ داده شده، گرچه بطور خلاصه، اوضاع فوق بطور آشکار و واضح شرح داده شده است ولی هر کسی که با

اوضاع این ولایت بخوبی آشنائی داشت، خاطر جمع بود انقلابی که میرزا کوچك خان شروع و به اسم جنگل توسعه پیدا کرده بزودی گسترش بیشتری پیدا خواهد کرد.

گیلان تقریباً مدت پنج سال در انقلاب بود. دولت شاهنشاهی نه تنها در مدت پنج سال نتوانست انقلاب را خاموش کند، حتی نقشه، معینی برای خاموش کردن آن تهیه نکرد و اقدامات صحیح بعمل نیاورد. مدتی در تهران تصمیم قطعی داشتند که به هر وسیله ای انقلاب گیلان را نابود کنند و مدتی نیز در نتیجه پاره ای ملاحظات، راجع به انقلاب قرار دیگر گذارده و ادامه آن را موقتاً لازم میدانستند. روزی شروع به مذاکرات برای انعقاد صلح با انقلابیون می کردند و زمان دیگری برای سرکوبی انقلاب و اعدام انقلابیون لشکر کشی می نمودند. و بالاخره اهالی بیچاره را مدت پنج سال منتظر تعیین تکلیف خود کرده و ناامید می ساختند.

انقلابیون گیلان (جنگلیها) نیز به اندازه ای که لازم بود با دولت مخالفت نموده و نقشه معینی نداشته و برای پیشرفت مقاصد انقلابی خود جدیت لازم را نمی کردند.

در کلیه تظاهرات و نوشته های خود، جنگلیها اسم و مقام شاه را مقدس دانسته و به نام شاه اقدام می کردند (۲) و در موقع گفتگوهای خود با مردم و مذاکرات با نمایندگان دولت مرکزی اظهار می کردند و می گفتند: «ما با شاه مخالفت نداشته و فقط با دولت و ثوق الدوله و امثالشان مخالف می باشیم و انعقاد مجلس شورای ملی را خواهیم و مخصوصاً رفتن لشکریان بیگانه را از ایران می خواهیم.»

ولی آنان به دولت تسلیم نشده و گاهی ولایات گیلان در اثر

زدوخوردهای داخلی که بین جنگلیها و لشکریان شاهنشاهی و یا بین جنگلیها و خوانین طرفدار دولت مرکزی واقع می افتاد، خون آلود و اهالی پریشان می گردیدند و چندبار نیز بین لشکریان بیگانه و دستجات مسلح جنگلیها زدوخوردهائی پیش می آمد که بعد از مدتی باهم صلح می کردند. در نتیجه این زدوخوردها، صدماتی نیز به مردم می رسید. قسمتی از ساکنین، طرفدار دولت شاه بوده و استقرار امنیت و آسایش را از او می خواستند، بدین جهت با جنگلیها مخالفت می کردند. ولی بخش دیگری از اهالی، طرفدار جنگلیها بوده و تسلط و فرمانروائی آنها را میخواستند و حتی اشغال تهران را نیز واجب و حتمی می دانستند.

رفتار جنگلیها، مخصوصاً رفتار پیشوایشان میرزا کوچک خان جنگلی با مردم و حتی با مخالفین خود خوب بوده و مخالفین نیز از رفتارشان ناراضی نبودند، بلکه آسایش و امنیت می طلبیدند و خطا طر جمع بودند که غیر از دولت شاهنشاهی قوه دیگری قادر به تأمین آسایش و امنیت مطلوب نمی باشد.

قسمت کمی از اهالی نیز طرفدار انقلاب عمیقتر و وسیعتر بوده و امیدوار بودند که میرزا کوچک خان روزی ریاست این انقلاب را عهده دار شود و به وسیله دلاوران خود کلیه ایران را از دست مالکین و سرمایه داران آزاد کرده و لشکریان بیگانه را مجبور به تخلیه ایران کند.

در مدت پنج سال انقلاب، چند بار عده بزرگی از جنگلیها *

* انقلابیون گیلان را که در سال دوم جنگ بین المللی گذشته [جنگ جهانی اول - ب. د.] شروع به عملیات در گیلان کرده و تا آخر میزان سال ۱۳۰۰ به عملیات خود ادامه دادند جنگلی می نامند، زیرا مرکز تشکیلاتشان در بیشه های گیلان بود و در بیشه ها از خود دفاع می کردند.

به نیروی دولت شاهنشاهی تسلیم گردیدند (۳) و تصور می‌رفت که انقلاب در گیلان تمام شده است، ولی پس از مدت کمی چند نفر از انقلابیون دوباره دریکی از گوشه‌های جنگل جمع شده و عده زیادی از رفقای فراری خود را دور خود جمع کرده، شروع به عملیات و حملات بر لشکریان دولت می‌کردند.

دولت چندین بار با جدیت شروع به تعقیب انقلابیون می‌نمود و آنها را دستگیر یا فراری می‌ساخت، ولی پس از مدتی آنها را در حالت خود طوری آزاد می‌گذاشت، مثل اینکه استقلال آنها را دریکی از قسمتهای کشور رسماً شناخته و به‌توسط نمایندگانش با آنها مذاکره می‌کرد و حتی گاهی از صندوق دولتی به آنها پول می‌رسانید.

اواسط سال ۱۲۹۹ بین میرزا کوچک خان از یک طرف و احمد آذری کفیل حکومت گیلان از طرف دیگر قراردادی منعقد گردید (۴) و دولت، فو منات را تحت اداره انقلابیون گذاشت و قسمت بزرگی از گیلان را تحت تسلط خود نگه داشت. نیروی مسلح دولت و نیروی میرزا کوچک خان در مقابل یکدیگر ایستاده و سرحدات خود را حفظ می‌کردند و برای اینکه کسی بتواند از قسمتهای دیگر گیلان به فو منات برود می‌بایست جواز عبور و ویزا از طرفین بگیرد.

ساکنین که از نقشه‌ها و سیاستهای طرفین آگاهی نداشته و از دو طرف در اثر مبارزات و قشون کشی و زد و خوردها صدماتی دیده بودند، از اوضاع ناراضی بوده و رفته رفته از دو طرف مأیوس می‌شده و منتظر ناجیان جدید بودند.

غیر از نیروهای انقلاب (جنگلیها) و نمایندگان دولت شاه، قوه دیگری نیز در گیلان وجود داشت که گاهی دخالت در امور داخلی

ولایت می نمود و گاهی هیچ تمایلی به دخالت در امور نشان نمی داد و می گذاشت که اوضاع در حالت خود باقی بماند ولی همیشه کوشش و سعی می کرد که در بین دولت شاه و جنگلیها صلح را برقرار نموده و امنیت و آسایش را در ولایت تأمین سازد.

این قوه، انگلیسیها بودند که در شهرهای انزلی و رشت پادگانی داشته و امنیت عبور و مرور در جاده قزوین - رشت - انزلی را عهده دار بودند.

لشکریان بریتانیای کبیر در فصل تابستان ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) وارد گیلان شدند و مقصدشان رفتن به بادکوبه بود که از طرف قشون امپراطوری عثمانی محاصره شده بود. جنگلیها می خواستند از ورودشان به گیلان ممانعت نمایند ولی بعد از زد و خورد مختصری که در منجیل واقع شد مجبور به عقب نشینی شدند و راه عبور برای واحدهای انگلیس باز شد. جنگلیها نیز در دو طرف جاده و در دور شهرهای رشت و انزلی مستحکم شده و به وسیله حملات خود صدمه به عابراین راه و پادگان انگلیسیها می رسانیدند و حتی برای پس گرفتن شهر رشت، حمله بر پادگان شهر نامبرده نمودند ولی پس از دادن تلفات زیاد دوباره از شهر دور شده و به ضدیتها و مخالفتهای خود ادامه دادند. بالاخره بین طرفین قرارداد صلح منعقد شده و روابط معمولی برپا گردید.

بر طبق قرارداد نامبرده کسه در دهکده آتشگاه امضاء گردید، قرار بر این شد که کمیته اتحاد اسلام (۵) (جنگلیها) تمام گیلان را مثل سابق به وسیله نمایندگان خود مستقیماً و شهرهای رشت و انزلی بوسیله حکامی که با رضایت طرفین انتخاب شوند، اداره بنمایند. حکام دوشهر مزبور می بایست در مقابل دولت شاه و کمیته اتحاد اسلام مسئول باشند

ولشکریان انگلیس آزادانه از راه قزوین - رشت - انزلی عبور کرده و از بندر انزلی استفاده نمایند. قرارداد منعقد در دهکده آتشگاه یگانه قراردادی است که از طرف نمایندگان بریتانیای کبیر و جنگلیها امضاء گردید.

پس از تسلیم قشون امپراطوری عثمانی و اعلان جمهوری آذربایجان در بادکوبه، لشکریان بریتانیای کبیر از گیلان و قفقاز خارج شدند. حضور آنها در قفقاز از طرف متفقین واجب دانسته شد و بنا بر این برای تأمین روابط آزاد با بغداد لازم بود در گیلان بمانند. ولی پس از امضای قرارداد متارکه جنگ با متحدین آلمان، دولت شاهنشاهی ایران خواست تمامی گیلان را از دست انقلابیون خارج کند و تحت تسلط خود درآورد، بدین جهت لشکریان خود را وارد رشت و گیلان نمود.

تقریباً دو سال بین نیروهای مسلح دولت ازبک طرف و جنگلیها از طرف دیگر، زد و خوردها دوام داشت و چندین بار انقلابیون متفرق و بعد دوباره جمع شدند و نمایندگان انگلستان در گیلان چندین بار واسطه شدند. ولی اقدامات صلح طلبانه آنها و اقدامات و قشون کشی دولت بی ثمر ماند و انقلابیون در شهرهای فومنات و غیره تشکیلات نظامی و سیاسی و حزبی خود را از دست ندادند، تا اینکه بین کفیل حکومت گیلان و رؤسای انقلابیون قراردادی منعقد شد و به طوری که در بالا عرض کردیم، اداره امور فومنات بر عهده میرزا کوچک خان گذاشته شد و انگلیسیها دوباره برای کارهای مربوط به فومنات، خود گاهی به جنگلیها مراجعه می کردند (۶).

اهالی گیلان در ابتدا تصور می کردند که حضور واحد های

بریتانیای کبیر در گیلان کافی خواهد بود که بین دولت شاهنشاهی و جنگلیها صلح برقرار شود و این ولایت تماماً تحت نفوذ دولت افتاده و انقلابیون در صلح و سلامت حاضر به خدمت برای مملکت بشوند. ولی بزودی دیدند که اقدامات آنها نیز بی اثر مانده و انقلابیون که تشکیلات خود را بخوبی محفوظ داشته بودند، روزی دوباره برضد دولت شاهنشاهی اقدام خواهند کرد.

در يك گوشه گیلان، یعنی در خمسة طوالش (شاندرمن، گرگانرود، اسالم، طوالش دولاب و ماسال) دولت نیم مستقل دیگری وجود داشت که رسماً تحت اطاعت دولت بود ولی فی الحقیقه دولتی مستقل و دارنده قشون و فراش و اراضی و اتباع بود. رئیس این دولت، سردار مقتدر یکی از خوانین طوالش بود و در طوالش دولاب مستقیماً و در چهار قسمت دیگر طوالش غیر مستقیم سلطنت می کرد و خوانین جزء نیز چهار قسمت نامبرده را به وسیله فراشان و قشونهای خود اداره می کردند (۷). این سلاطین و فرمانروایان ریز و درشت گاهی با یکدیگر، گاهی با اتحاد اسلام (جنگلیها) و گاهی با قشون دولت شاه در زد و خورد بوده و گاهی هم با یکی برضد دیگری متحد می شدند.

اهالی طوالش زیر تعدیات و ظلم و فشار این سلاطین، بیشتر از اهالی قسمتهای دیگر گیلان تحت فشار بوده و گاهی از میرزا کوچک خان جنگلی و گاهی نیز از نمایندگان دولت همراهی می خواستند. همراهی و مساعدت آنها موقتی بود و زارعین بیچاره کلیه محصولات برنج خود را به سلاطین و بزرگان نامبرده می پرداختند.

در نتیجه انقلاب روسیه و جنگهای داخلی در این کشور و محاصره نادر کوبه از طرف لشکریان عثمانی، ارتباط اقتصادی و تجارتي بین

سواحل بحر خزر روسیه و ایران قطع شده و وضع مالی و اقتصادی ولایات شمال ایران صورت اسفناکی به خود گرفته بود. مخصوصاً در اثر انقلابات و اغتشاشات داخلی نیز در جاده‌های داخلی ایران ناامنی حکمفرما بود و ارتباط تجارتي و حمل و نقل داخلی هم سخت‌تر و مشکل‌تر گردیده بود.

پس از پیروزی متفقین در جبهه‌های جنگ بین‌المللی و مخصوصاً پس از تسلیم بلاشرط و بلاقید لشکریان عثمانی، راه بساد کوبه باز و ارتباط تجارتي با بلاد قفقاز و کشورهای باختر زمین برقرار گردید و وضع اقتصادی گیلان نسبتاً بهتر شد و چون در اثر بازرسی واحدهای بریتانیای کبیر در راههای تهران، رشت، انزلی، کرمانشاه، همدان و قزوین امنیت برقرار شده، معاملات تجارتي با تهران و شهرستانهای دیگر به آسانی انجام می‌گرفت و گیلان رفته‌رفته به حالت بازار شمال ایران خود برمی‌گشت.

فتوحات ژنرال دنیکن رئیس ارتش و دولت ضد انقلابی در قفقاز و در جنوب روسیه، راه روسیه را نیز تا شهر راستف باز کرده و تجارت گیلان با روسیه و ممالک دیگر توسعه می‌یافت.

گرچه وضع اقتصادی و تجارتي گیلان به درجه قبل از انقلاب روسیه خود نرسید، ولی اهالی به آتیه امیدوار بودند و کوشش می‌کردند که به وسیله راههایی که جدیداً باز شده به صادرات گیلان و ایران بیفزایند. بعلاوه انگلیسیها آذوقه و لوازم دیگر لشکریان خود را در گیلان می‌خریدند و سبب توسعه موقتی تجارت می‌گردیدند. ولی اوضاع پس از چند ماه تغییر یافت.

قشون سرخ روسیه، قشون ضد انقلابی ژنرال دنیکن را شکست

داد و مدت دو ماه کلیه سواحل روسیه بحر خزر و حتی بادکوبه را که پایتخت دولت جدید التاسیس آذربایجان قفقاز شده بود تحت تصرف خود در آورد و چون روابط معمولی دیپلماسی و تجارתי بین انگلستان و روسیه و ایران و روسیه موجود نبود بدین جهت روابط تجارتي و اقتصادی شمال ایران با شهرستانها و بنادر روسیه در سواحل بحر خزر مجدداً مقطوع گردید و پریشانی در بازارهای شمال ایران حاصل شد. مردم منتظر ورود قشون سرخ در گیلان شده و از توسعه انقلابات و اغتشاشات در آتیه نزدیک ترسناک بودند، زیرا از يك طرف به گوش آنها می رسید که روسها نخواهند گذاشت که انگلیسیها در ایران بمانند و در صورتی که انگلیسیها بدون جنگ از ایران بروند، روسها درهای ترانزیت با ممالك خارجه و راههای تجارت با روسیه را در مقابل ایرانیان باز خواهند کرد و به روابط تجارتي و اقتصادی خود با ایران توسعه خواهند داد و از طرف دیگر دستجات انقلابیون با امید زیاد به تحکیم تشکیلات خود مشغول بوده و حاضر این شوند عملیات انقلابی خود را تجدید کنند.

شمال ایران ، بالخاصه گیلان ، قبل از جنگ بین المللی تماماً تحت نفوذ اقتصادی و تجارتي روسیه بود. زیرا فقط روسیه مواد خام و محصولات گیلان را می خرید و در عوض ، امتعه کارخانجات خود را به قیمت ارزانتری و با اعتبار چند ماهه به ایرانیان می فروخت . راست است که صاحبان کارخانجات و تجار درجه اول آلمان نیز در مدت چندین سال قبل از جنگ ، به وسیله ارزانی محصول کارخانجات میهن خود و دادن اعتبار بیشتری شروع به رقابت با روسها کرده بودند ، ولی به موفقیت های قابل توجهی نایل نگردیده بودند و نفوذ اقتصادی

و تجارتی روسیه در گیلان روز بروز محکمتر و بیشتر می گردید. در اثر این روابط اقتصادی و تجارتی، مردم گیلان در بنادر و رشت به زبان روسی آشنایی پیدا کرده و اکثر تجار و کسبه گیلانی به روسیه مسافرت کرده و از حالت روحی روسها اطلاع پیدا کرده بودند و گرچه تقریباً تمام گیلانیها در ایام جنگ بینالمللی به آلمانها اظهار علاقه کرده و بر ضد روسها تبلیغات می کردند اما چون اوضاع اقتصادی و تجارتیشان تماماً تحت نفوذ روسیه بود، بدین جهت مجبور بودند با روسها سازش نمایند.

در ایام جنگ بینالمللی، گیلانیها بیشتر از زمان صلح از روابط تجارتی و اقتصادی خود بهره ور گردیدند، تا اینکه انقلاب روسیه از این روابط جلوگیری و ممانعت نمود.

روسها دوباره سواحل بحر خزر و بادکوبه را اشغال کردند. بعقیده گیلانیها، برای اینکه از همراهی اقتصادی و سیاسی روسها استفاده نمایند می بایست رفتن انگلیسیها را از گیلان خواست، زیرا فقط پس از خارج شدن آنها از گیلان، روسها راه روسیه را باز کرده و اجازه می دادند که محصولات و مواد خام ایران آزادانه به روسیه حمل گردد.

بعلاوه اکثر گیلانیها عقیده داشتند که قرارداد بریتانیای کبیر با ایران، که وثوق الدوله امضاء کرده بود، به انگلیسیها اجازه دخالت در کلیه امور داخلی ایران را می داد و به قول عمال انقلابیون جنگل، قرارداد نامبرده، حکم قبالة فروش ایران به انگلستان را داشت و ایران از آزادی محروم گشته بود (۸). (در ضمن باید گفت که اکثر مردمی که از این قرارداد ناراضی بوده و بر ضد آن تبلیغ می کردند قرارداد را

مخوانده بودند و از مضمون آن اطلاع نداشتند. حتی عده زیادی از مبلغین انقلابیون جنگل از مضمون قرارداد بی خبر بودند.

ولی تبلیغات برضد قرارداد اثر قابل توجهی بر گیلانیان بخشیده بود و اکثر آنها طرفدار فسخ قرار داد نامبرده و بالخاصه رفتن انگلیسیها از گیلان بودند. لیکن عده دیگری از ساکنین رشت عقیده داشتند که پس از رفتن انگلیسیها، گیلان میدان انقلابات و اغتشاشات خواهد گردید.

گفتیم که قبل از ورود قشون سرخ به ایران چندین نیروی نظامی و مسلح در گیلان حکمفرما بود:

۱- جنگلیها تحت فرماندهی میرزا کوچک خان جنگلی، دارای دستجات مسلح بودند و تعداد آنها از پانصد نفر بیشتر و تحت نظر صاحب منصبان اتریشی و آلمانی و ترك عثمانی آزموده شده بودند. این نیرو در فومنات متمرکز بود.

۲- قزاقهای ایرانی که تماماً يك «فوج آزاد» قزاق را تشکیل داده و تحت فرماندهی افسران روسی و ایرانی تربیت شده بودند. این نیرو در شهرهای بزرگ، مانند رشت، انزلی (بندر پهلوئی)، لاهیجان نقاط دیگر ولایت مقیم بودند. چون طبق قرارداد کفیل حکومت گیلان با میرزا کوچک، استقلال جنگلیها در فومنات رسماً شناخته شده بود، بدین جهت قزاقها از سرحدات معین در قرارداد نامبرده تجاوز نمی کردند.

۳- نیروی مسلح سردار مقتدر در حکومت خمسه طوالش، که تعداد افرادش بالغ بر پانصد نفر و در خمسه طوالش متمرکز شده بود. چون سردار مقتدر رسماً برضد دولت مرکزی اقدامی نکرده بود از طرف

دولت برای فرمانداری خمسه طوالش نامزد شد، بدین جهت نیروی مسلح دولت از سرحدات خمسه طوالش نیز تجاوز نمی کرد و نماینده دولت مرکزی در گیلان، نیروی سردار مقتدر را از همراهان نیروی مسلح دولت محسوب می داشت.

۴- خوانین بلوکات خمسه طوالش نیز نیروی مسلح خود را داشتند و تعداد آنها بالغ بر ۲۵۰ نفر بود. اینها گاهی با سردار مقتدر و گاهی نیز با جنگلیها متحد می شدند و در مواقع همکاریشان با سردار مقتدر، از دولت طرفداری می کردند.

۵- پیشکار مالیه گیلان نیز نیروی مسلح خود را داشت که برای جمع آوری مالیات، به مأمورین اداره مالیه کمک می کردند (۹). این عده مستقیماً تحت اطاعت پیشکار مالیه بوده و تقریباً رل ژاندارمری را بازی می کردند و مرکز آنها در رشت بود.

غیر از نیروهای مسلحی که در بالا نام بردیم، هر يك از مأمورین دولت در محلهای مأموریت خود دارای چند نفر پاسبان مسلح بودند که مستقیماً از مأمورین نامبرده اطاعت می کردند. سرکردگان يك یا دو دسته از جنگلیها نیز دستجات خود را از ساکنین دهات خود تشکیل داده بودند و بدین جهت هم تحت فرمان مستقیم سرکردگان خود بوده و گرچه جیره و مواجب خود را از هیئت اتحاد اسلام می گرفتند، ولی رسماً تحت اطاعت میرزا كوچك خان بودند و از اطاعت سرکردگان همولایتی خود نیز خارج نمی شدند.

در آن ایام، از طرف اداره كل ژاندارمری، مأمورینی نیز به گیلان فرستاده شده بودند که دستجات ژاندارمهارا تشکیل و تنظیم و تربیت نمایند و در مدت کمی، عدهای از جوانان، لباس ژاندارمری را برتن کردند.

در سرحدات گیلان نیز نیروهای مسلح وجود داشت:

۱- در تنکابن، اولاد سپهسالار تنکابنی دارای نیروی مسلح خویش بودند و مستقیماً گاهی بامیرزا کوچک خان هم دست می‌شدند و گاهی نیز از دولت مرکزی طرفداری می‌کردند.

۲- در نور و کجور، سالار فاتح دارای نیروی مسلح خود بود که گاهی بی‌طرفی اختیار می‌کرد و گاهی نیز با میرزا کوچک خان متحد می‌شد.

۳- در خلخال، خوانین خلخال‌ی نیروی نظامی داشتند و با نیروی دولتی در زد و خورد بودند. اینها نیز گاهی با جنگلیها همراهی می‌کردند و گاهی با سردار مقتدر متحد می‌شدند.

مسلم است که این قوای مستقل باعث زد و خوردها و خرابیها و برادر کشیها بودند و نیروی انگلیسی که در گیلان یعنی در رشت و انزلی بسر می‌برد، در زد و خوردهای آنها دخالت نمی‌کردند.

غیر از قوای مسلحی که در بالا از آنها اسم بردیم، لشکریان دیگری نیز در گیلان وجود داشت. ولی این لشکریان از طرف انگلیسیها و نمایندگان ایران خلع سلاح گردیده و در بازداشتگاهها زندگی می‌کردند. آنان از اتباع فراری ژنرال دنیکین، رئیس دولت و ارتش ضد انقلابی روسیه بودند که پس از اشغال قفقاز شمالی از سوی ارتشیان انقلابی روسیه از میهنشان فرار کرده و به انزلی آمده بودند. تعداد آنان بالغ بر پانصد نفر از صاحب منصبان و ملاحان و سربازان بود، چند نفر زن و بچه نیز با خود همراه داشتند (۱۰).

این فراریان با چند کشتی جنگی و تجارتنی به انزلی آمده بودند. آنان قبل از آمدن به این بندر، خواسته بودند در بادکوبه پیاده شوند، ولی دولت جمهوری آذربایجان به آنها اجازه پیاده شدن در بادکوبه

را نداده و آنها مجبور به مسافرت به طرف ایران شده بودند. این فراریان در انزلی خلع سلاح گردیدند و منتظر اجازهٔ مسافرت به طرف بین-النهرین از مقامات لشکری انگلستان بودند. کشتیهای ایشان نیز خلع سلاح شده و در بندر انزلی لنگر انداخته بود.

فرار و اقامت موقتی اتباع ژنرال ضد انقلابی روس در بندر انزلی نیز باعث اضطراب جدیدی در اهالی رشت و انزلی گردید و چون قشون انقلابی روسیه کلیهٔ بنادر روسی بحر خزر را نیز اشغال کرده بود، مردم گیلان منتظر وقایع غیر منتظره بودند و روز به روز بیشتر ناراحت می شدند.

انگلیسیها در ساحل انزلی شروع به ساختمان استحکامات نمودند، مثل اینکه منتظر حملهٔ لشکریان سرخ به ایران بودند. این اقدامات انگلیسیها باعث ازدیاد وحشت اهالی گردیده بود.

سردار محیی، یکی از سرکردگان انقلاب مشروطه و دوستانش که با کمیتهٔ اتحاد اسلام جنگلیها مخالف بودند از این اوضاع ولایت و حالت روحی مردم استفاده کرده و تشکیلات مخفی ایجاد کرده بودند و در منزل سردار محیی تشکیل جلسه می دادند و منتظر رفتن انگلیسیها بودند که عملیات انقلابی خود را شروع نمایند و چون اتحاد اسلام سابقه و تشکیلات و نیروی مسلح خود را داشت، این عده یعنی سردار محیی و دوستانش امیدوار بودند که به همراهی انقلابیون روس خواهند توانست در گیلان نفوذی تحصیل کرده و ریاست انقلاب را از میرزا کوچک خان بگیرند و خودشان پیشوای انقلاب گردند.

حکومت گیلان در ایام تصدی احمد آذری، کفیل حکومت و پیشکار مالیهٔ گیلان، کوشش فراوان می کرد که از تبلیغات و تشکیلات

احزاب جلو گیری نماید و چرن در شهر باد کوبه حزب بلشویک آذربایجان آزادانه به سازماندهی تشکیلات و تبلیغات مشغول بود و حتی در مجلس ملی آذربایجان نیز وکلای داشت، بعلاوه چون ایرانیهای مقیم باد کوبه تشکیلات انقلابی خود را داشتند و بین کارگران ایرانی مقیم باد کوبه تبلیغات کرده و آنها را تحت لوای خود جمع می کردند و گاهی نمایندگان خود را به ایران می فرستادند، بدین جهت حکومت رشت بیش از حد مواظبت می کرد که در گیلان سازمانهای انقلابی اشتراکی بوجود نیاید و هر کسی را که می گرفتند روانه باد کوبه می کردند (۱۱).

ولی نه احمد آذری و نه جانشین وی میرزا احمدخان، برای جلو گیری از برگزاری جلسات طرفداران سردار محیی هیچ اقدامی بعمل نیاورده بودند. شاید مطلع نبودند و یا نظر سیاسی در بین بود. در آن ایام، بلینکی نام، که دکتر در طب بود، به رشت وارد شده و خود را از طرفداران کرنسکی، قائد سوسیالیست انقلابیون و رئیس الوزرای سابق انقلابی روسیه، معرفی کرده و با سردار محیی و دوستانش و یک عده از مالکین و تجار درجه اول دوستی برقرار کرده و بر ضد انگلیسیها و دولت شاه و هیئت اتحاد اسلام تبلیغات می نمود. یک نفر معلم فرانسوی و دو نفر خیاط ارمنی طبق دستورات دکتر نامبرده مشغول کار بودند.

حزب کمونیست (بلشویک) روسیه، دولت انقلابی کرنسکی را که از نمایندگان حزب سوسیال دموکرات کارگران و حزب سوسیالیست انقلابی تشکیل شده بود، به نام انقلاب بین المللی و استقلال ملل ضعیفه و صنف کارگر سرنگون کرد و نیروی دولتی و ملتی کشور بزرگی مانند روسیه را در دست خود متمرکز ساخت.

لنین پیشوای حزب کمونیست چند روز بعد از رسیدن به ریاست دولت روسیه انقلابی سوسیالیستی ابلاغیه‌ای به اسم مسلمین دنیا منتشر و اعلام نمود که عالم اسلام را تحت حمایت انقلابیون در آورده و با کمال جدیت برای آزادی ملل اسلام کوشش خواهد کرد. بنابراین مسلمانان نیز باید با انقلابیون روسیه همراه باشند (۱۲).

چند روز بعد تروتسکی، کمیسر امور خارجه روسیه انقلابی بلشویکی، به نام دولت جدید شوروی اعلام کرد که دولت شوروی کلیه قراردادهایی را که دولت امپراطوری روسیه با دول خارجه منعقد ساخته است لغو می نماید و در ضمن به دولت و ملت ایران هم ابلاغ شد که دولت روسیه قراردادهای ترکمانچای ۱۹۰۷ و غیره را فسخ و کلیه امتیازاتی را که دولت امپراطوری روسیه و یا اتباع روسیه تزاری در ایران داشته اند به ملت آزاد ایران مسترد می نماید (۱۳).

براوین، ویس کنسول امپراطوری روسیه مقیم قزوین، دولت شوروی را برسمیت شناخت و خود را تحت اختیار دولت نامبرده گذاشت و از طرف دولت شوروی به نمایندگی آن دولت در تهران انتخاب شد و چون بنای سفارت امپراطوری روسیه در اختیار سفیر روسیه امپراطوری بود و دولت ایران، دولت شوروی را برسمیت نشناخته بود، بدین جهت براوین در یکی از مهمانخانه‌های پایتخت منزل کرد و مستقیماً با افراد ملت ایران ارتباط برقرار کرد و هر روز عده زیادی از اشخاصی که خود را دموکرات یا سوسیالیست یا آزادیخواه می نامیدند با شخص نامبرده ملاقات کرده و وعده‌هایی به وی می دادند.

براوین نیز به نام دولت شوروی، ابلاغیه‌ای مانند ابلاغیه تروتسکی منتشر ساخت و اعلام کرد که دولت شوروی از کلیه امتیازات و مؤسسات

و ثروت و طلب روسیه امپراطوری دست کشیده و کلیه دارائی و پول و ساختمانهای موجود در ایران را به ملت ایران واگذار می نماید. ولی چون این اموال و املاک تحت تصرف نمایندگان و مؤسسات روسیه تزاری بود، بدین جهت، دولت شوروی و نمایندگان آن دولت در تهران نتوانستند فوری وعده های خود را اجرا نمایند ولی بخش بزرگی از افکار عامه شهر نشینها را جلب کردند.

بر اوین مدتی در تهران به تبلیغات انقلابی مشغول شد و چون نتیجه فوری نصیب وی نگردید، مجبور به رفتن از ایران گردید و مدتی در افغانستان بسربرد و مقتول گردید.

دولت شوروی نه فقط مشغول تبلیغات بین ملل اسلام برای جلب توجه آنان بود، بلکه باملیون ترکیه هم همراهی فوق العاده مؤثری نمود و در اثر این همراهی بود که ملیون ترکیه با روسیه دوستی پیدا کردند و مخالفت تاریخی که بین کشورهای روسیه و ترکیه موجود بود نابود و محو گردید.

در ایامی که بر اوین، نماینده دولت جدید التاسیس شوروی روسیه، وطن خواهان، دموکراتها و روشنفکران ایرانی را دعوت به همکاری و دوستی با دولت شوروی می کرد و وعده های همراهی به ملت آزاد ایران می داد، دولت شوروی مشغول جنگهای سخت داخلی بود و ماشین تبلیغاتی و اسلحه نظامی خود را تماماً برای فتح و پیروزی بردشمنان داخلی و خارجی خود بکار می برد.

در همین ایام سخت برای دولت شوروی، یکی از روزنامه های مرکزی روسیه در ضمن یکی از مقالات خود سطور ذیل را درج کرده بود:

هر چه باشد، ایران بایستی شوروی شده، دارای
تشکیلات سوسیستی شود. اولین اقدام وجدیتمان این
باید باشد که در ایران انقلاب را برپا کرده و جاده
پیشرفت به طرف مشرق، یعنی هندوستان و چین را
باز کنیم، زیرا محکمترین قلعه‌های جهانگیران
انگلستان و آمریکا و ژاپن، این دو کشور یعنی چین
و هندوستان بوده، باید این قلعه‌ها را محو و نابود و
خراب کرد.

انقلاب ایران باعث انقلابات آسیا و آفریقا
گردیده و کلیه ملل شرق را تا مصر بر ضد جهانگیری
غرب خواهد شورانید. بنا به اخبارات صحیح که به
هیئت کمیسرهای ملی رسیده، در کشورهای نامبرده
نارضایتیها روز به روز زیادتر می گردد، بطوری که
همه مردم حاضر به شورش هستند و اندک جرعه‌ای
کافی است این شورش را مشتعل سازد و این جرعه
باید از طرف ما ایجاد شود و ما باید همراهی وجدیت
و اقدام بنمائیم و می توانیم اقدامات و همراهی را به
نام و توسط مسلمانان روسیه نموده و مردم این کشور
را وادار و تحریک به انقلاب نمائیم. ماهرگز
فراموش نخواهیم کرد که قلعه‌های سرمایه داران را
باید تحت تصرف خود در آوریم. ما، بایستی به
هندوستان برسیم و کوتاهترین و مناسبترین راه
برای رفتن به هندوستان، نه فقط برای جهانگیران
آلمانی، بلکه برای انقلابیون روسیه، ایران است.

بنابراین ما بایستی ایران را منقلب نمائیم و مرکز انقلاب را باید از مسکو به این مملکت منتقل کرده و اهمیت نظامی و سیاسی کانال سوئز را تماماً نابود سازیم.

این مقاله وقتی در مرکز روسیه انتشار یافت که مسکو از طرف قوای دنیکین، ژنرال ضد انقلابی و کلچاک، امیرالبحر ضد انقلابی، تهدید می شد. پس معلوم می شود که در آن ایام نیز نخست کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه امید داشت که قوای خود را به ایران رسانیده و حتی مرکز انقلاب را در ایران قرار دهد.

در همین ایامی که قوای ژنرال دنیکین به اطراف مسکو (تامبوف) رسیده بود و پایتخت سرخ را تهدید می کرد و در تمام دنیا مخالفین بلشویکها خاطر جمع بودند که امروز و فردا دولت شوروی از بین خواهد رفت و رؤسای انقلاب دستگیر یا فراری خواهند شد، یکی از دوستانم که در شهر راستف، پایتخت حکومت دنیکین، زیست می کرد در مکتوبی که به اینجانب نوشته بود، پیش بینی کرده بود که قوای دنیکین به زودی شکست خواهد خورد و افراد ارتش سرخ پس از اشغال راستف فوری به طرف بادکوبه حرکت کرده و در اواخر ماه آوریل یا اوایل ماه مه (۱۹۲۰) به ایران خواهند رسید.

دوست نامبرده در ضمن دلایلی که چرا بلشویکها به ایران خواهند آمد نوشته بود: «در مسکو عقیده دارند که فقط پس از اشغال شمال ایران از طرف قشون سرخ، انگلستان مجبور به انعقاد قرارداد صلح با دولت شوروی خواهد شد».

پیش بینی دوست راستفی نیز صحیح در آمد. طولی نکشید بلشویکها، راستف را اشغال کرده و واحدهای قشون سرخ با سرعت به قفقاز آمده و در اول ماه مه ۱۹۲۰ با دکوبه را تصرف کردند (۱۴) و قبل از اینکه برای اشغال ارمنستان و گرجستان بیروند خواستند نقشه شمال ایران را عملی نمایند.

در گیلان، دولت انقلابی روسیه غیر از دکتر بلینکی و سردار محیی، دارای طرفداران دیگری هم بود ولی آنان تشکیلات مرتب انقلابی نداشتند. اکثر طرفداران دولت شوروی در گیلان، فراریان بادکوبه و بیکاران بودند که باهم ارتباط کامل حزبی نداشتند. حزب عدالت (۱۵) نیز در گیلان نمایندگان داشت، ولی شعبات و تشکیلات آن منظم نبود. بدین جهت هم یگانه تکیه گاه انقلابیون، کمیته اتحاد اسلام (میرزا کوچک خان) بود و نمایندگان قشون سرخ قبل از حمله به انزلی با میرزا کوچک خان تماس پیدا کردند (۱۶).

پس از ورود لشکریان انقلابی به پتروسک، روزی میرزا کوچک خان را در قریه زیده ملاقات کردم. در ضمن صحبت، مشارالیه کوهستان و جنگلها را به من نشان داد و پرسید: «عقیده شما چیست؟ هنگام ورود بلشویکها، در این کوهستان و جنگلها موضع گرفته، بی طرفی را اختیار نمایم یا با ایشان همراه شده بر علیه انگلیسیها بجنگم و یا با بلشویکها مخالفت کرده، متحد نیروی دولت باشم؟»

در جواب گفتم: «جواب چنین سؤالهائی را فوری نمی شود داد. ولی می توانم عرض کنم که اگر شما با بلشویکها همراه هم باشید اتحاد شما با آنها طولانی نخواهد شد، زیرا شما به نام اتحاد اسلام و اعلیحضرت احمد شاه قاجار و برای برقراری مشروطه ایران پرچم

انقلاب را بلند کرده‌اید، در صورتی که بلشویکها به نام و برای آزادی ملل صغیره و کارگران و برزگران پرچم انقلاب را در دست دارند و این دو عقیده با هم مطابق نیستند.»

میرزا کوچک خان گفت: «پس بعقیده شما باید بی طرفی اختیار کنم؟» در جواب گفتم: «گمان می‌کنم بی طرف بمانید بهتر خواهد شد.» روز دوم اشغال باد کوبه از طرف لشکریان سرخ، میرزا کوچک خان را در باغبانان ملاقات کردم و در ضمن صحبت پرسیدم: «راجع به عملیات آینده هنگام ورود بلشویکها چه خواهید کرد؟» در جواب گفت: «تاحالا تصمیم قطعی نگرفته‌ام و عجالت‌انمی‌توانم بگویم که با آنها متحد خواهم شد یا بی طرف خواهم ماند.» (۱۷)

مشارالیه قبل از گرفتن تصمیم قطعی منتظر برگشت نمایندگان محمود از آستارا بود (۱۸). این نمایندگان برای ملاقات با سران واحدهای سرخ که وارد آستارا شده بودند، رفته و راجع به اتحاد کوچک خان با آنها مذاکراتی می‌کردند. برای من واضح شد که هیئت اتحاد اسلام (جنگلیها) تصمیم گرفته است که با بلشویکها متحد شود، به شرطی که شرایطشان از طرف روسها قبول گردد.

سردار محیی نیز نمایندگان خود را برای ملاقات و مذاکرات با سرکردگان لشکریان انقلابی روس به آستارا فرستاده بود و نمایندگان نیز قبل از ورود بلشویکها به باد کوبه به آن شهر اعزام داشته بود که با حزب کمونیست آذربایجان تماس بگیرند. ولی حضور عدالتچیها (کمونیست‌های ایرانی) سبب عدم موفقیت نمایندگان سردار نامبرده شد. چون اتباع ژنرال دنیکین و تعدادی از کشتیهای روس دربندر انزلی متحصن شده بودند، بدین جهت اعتقاد داشتم که واحدهای سرخ

پس از تصرف بادکوبه به گیلان خواهند آمد (از بادکوبه تا انزلی ۱۸ ساعت راه بود) و به علاوه، چون از آستارا خبر رسید که عده‌ای از لشکریان انقلابی روس وارد آستارا شده و قسمتی از آنها به طرف اردبیل و قسمت دیگری به طرف طوالش حرکت کرده‌اند، بدین جهت منتظر اتفاقات ناگوار شده و به میرزا کوچک خان نوشتیم:

يك بار قبل از اين، شما گیلان را از قتل و غارت نجات بخشیدید. تقدیر شما را مأمور کرده است که یکبار دیگر نیز این ولایت را از خطر نجات دهید و این بار شهرت و اعتبار شما از دفعه پیش بیشتر شده و مردم گیلان و ایران را از خودتان راضی خواهید ساخت و برای رسیدن به این هدف پیشنهاد می‌کنم که تعداد جنگجویان را زیادتر کرده و در شهر رشت نیز از طرفداران دستجاتی تشکیل دهید. گمان می‌کنم از طرف مأمورین دولت شاهنشاهی از تشکیلات شما جلو گیری بعمل نیاید و شاید همراهی هم بشود، زیرا حکومت گیلان از شما اطمینان کامل دارد و در نتیجه تحقیقاتی که بعمل آمده است تصور می‌کنم که انگلیسی‌ها شمار از دشمنان خود محسوب نمی‌نمایند. مردم در شهر عقیده دارند که شما خواهید توانست بلشویکها را راضی کرده و نگذارید وارد رشت یا گیلان شوند.

روز دیگر مکتوب ذیل را به میرزا کوچك خان نوشتم: «مردم اطمینان کامل دارند که انگلیسیها بدون مبارزه باروسها از گیلان می‌روند و چون قشون دولتی نخواهد توانست امنیت را در گیلان حفظ کند، لازم است شما تدارکاتی برای حفظ امنیت این ولایت ببینند و پیش‌بینی‌های روشنتری نمایند.»

روز بعد شخصاً به جنگل رفتم و از میرزا کوچك خان خواهش کردم که قشون خود را نزدیک رشت بیاورد که پس از حرکت انگلیسیها از شهر، فوری شهر را با رضایت حکومت اشغال نماید. در جواب این خواهش، میرزا کوچك خان اظهار کرد که دیگران نیز از شهر به جنگل آمده و پیشنهاداتی مانند پیشنهاد من به وی کرده و او را ناجی گیلان دانسته، خواهش کرده‌اند که پس از ورود بلشویکها به انزلی در نیم فرسنگی شهر موضع گرفته و پس از تخلیه رشت از طرف انگلیسیها، فوری رشت را اشغال نماید و نگذارد که روسها داخل شهر شوند. میرزا کوچك خان در انتهای صحبت خود گفت: «هرچه از دستم بیاید خواهم کرد که گیلان میدان مبارزه نگردد و مردم به راحتی زندگانی کنند؛ ولی بدون میل خدا هیچ کاری را نمی‌شود انجام داد.»

رئیس هیئت اتحاد اسلام، به مردم رشت وعده داد که سعی خواهد کرد گیلان میدان زدو خورد نگردد. ولی وی قادر به انجام وعده‌های خود نگردید و گیلان در مدت هفده ماه میدان مبارزات سیاسی و نظامی اهالی شد و اهالی این ولایت زحمات زیادی متحمل شده و زیانهای فراوان دیدند که هیئت اتحاد اسلام در این مبارزات رل مهمی بازی کرد.

قبل از اشغال بادکوبه از طرف لشکریان سرخ، دولت شوروی

به امضای گئورگی چیچ-رین، کمیسر ملی امور خارجه و نریمان نریمانوف مدیر کارهای مسلمانان شرق نزدیک، ابلاغیه مفصلی خطاب به کارگران و برزگران ایران منتشر ساخته و آنرا قبل از ورود لشکریان سرخ به ایران فرستاده و بین طرفداران خود توزیع کرده بودند. ابلاغیه نامبرده از حالت اسفناک توده‌های ملت ایران و از فتوحات انقلابیون روسیه در وطن خود مفصلاً صحبت کرده و وعده آزادی و نان و راحتی به کارگران و برزگران ایرانی می‌داد و آنها را دعوت به انقلاب و شورش بر ضد سرمایه‌داران انگلستان و مالکین و سرمایه‌داران و دولت شاهنشاهی ایران می‌کرد. آخرین جملات ابلاغیه به قرار ذیل بود:

رسید آن روزی که با دولت انگلیس حسابهای خود را تمام کنید، زیرا زحمتکشان دنیا با هم متحد شده و انقلاب جهانی که ریشه براندام حکومت سرمایه‌داری انگلیس انداخته است، روز به روز کسب قدرت نموده و کره ارض آزاد خواهد شد. رسید آن روزی که غارتگران و جهانگیران عالم در دست زحمتکشان انقلابجوی اسیر و در زیر زنجیر و کنده زحمت محو و نابود شوند. انقلاب بزرگ زحمتکشان روسیه زنجیرهایی را که از طرف مستبدین بر گردن زحمتکشان انداخته شده بود کنده و در آتیه نیز به وظیفه خود عمل خواهد کرد. وظیفه‌ای که بر عهده عموم رنجبران دنیا می‌باشد،

مبارزه با سرمایه‌داران ضد انقلابی و نوایب آنها می‌باشد. نزدیک است که قشون شوروی از ولایت ترکستان عزیمت کرده و دست خود را به دست شما برادران خود بدهد و باز حمتکشان کشورتان متحد شده، وارد مبارزه با سرمایه‌داران ایران که باعث فلاکت شما هستند، شده و شما را از چنگال ظالمانه آنها خلاصی دهد.

ابلاغیه فوق به دو زبان فارسی و ترکی منتشر شده بود. از موضوع ابلاغیه نامبرده معلوم می‌شود که فرماندهی ارتش سرخ در ابتدا خواسته بود از راه ترکستان وارد ایران شود و در این کشور شروع به انقلاب بر ضد سرمایه‌داران ایران و خارجه نماید، ولی بعداً نقشه عوض شده و از راه بادکوبه - آستارا و بادکوبه - انزلی وارد ایران گشت. بعد از اشغال لنکران و آستارای روس، لشکریان انقلابی روسیه در بهای ایران را در مقابلشان باز دیدند، زیرا انگلیسیها گرچه استحکاماتی در سواحل دریا در انزلی ساخته بودند و ساخلوئی نیز در این بندر داشتند ولی میل به مقاومت نداشتند و حاضر بودند که بدون خونریزی از بندر نامبرده خارج شوند. قشون دولت شاهنشاهی نیز که در شمال مرکب بود از دو آتریاد قزاق و چند نفر ژاندارم، قوه مقاومت نداشت و ممکن بود که پس از اولین زد و خورد، شمال ایران را تخلیه نموده و عقب نشینی اختیار کند.

روسها خاطر جمع بردند که بدون زحمت و خونریزی زیاد یک قسمت از شمال ایران را اشغال خواهند کرد و قبل از اینکه آستارای

روس و موغان روس از طرف لشکریان سرخ اشغال شود، روزنامه‌های بادکوبه خبر از اشغال اردبیل را منتشر ساختند.

انقلابیون روسیه، گرچه برای پیشرفت مقاصد خود در ایران همراهی بامیرزا کوچک خان و هیئت اتحاد اسلام را از همراهی دیگران واجب تر و مهم‌تر می‌دانستند، ولی با اشخاص و دستجات دیگر نیز که وعده همراهی به ایشان می‌دادند داخل مذاکره شده و همکاری می‌کردند. زیرا آنها بخوبی می‌دانستند که در ایران احزاب و دستجات و یا اشخاصی که حاضر به مبارزه با سرمایه‌داران و شرکت در انقلاب سوسیالیستی باشند موجود نیستند، ولی همکاری افراد و احزاب را موقتاً واجب دانسته و می‌خواستند تعداد نیروی مخالفین انگلستان و دولت شاهنشاهی را زیاد کنند.

پس از اشغال آستارای روس از طرف لشکریان سرخ، نجفقلی شاهسون، که یکی از اشرار اردبیل بود، با نمایندگان و سرکردگان لشکریان سرخ آشنائی پیدا کرده و وعده همکاری به ایشان داد و مبلغ کافی پول و مهمات از آنها گرفت و خواست لشکریان سرخ را به اردبیل ببرد. ولی در وسط جاده خیانت کرد و اسباب زحمت متحدین جدید خود را فراهم ساخت. حسینعلی آستارائی نیز که مدتی فراری شده بود، به انقلابیون روسیه نزدیک شد و وعده همکاری به ایشان داد. خوانین گرگانرود نیز که در تمام عمر خویش دهقانان و زارعین را زیر فشار نگه داشته بودند و گاهی از اوامر دولت اطاعت نموده و گاهی باغی می‌شدند، خواستند خود را انقلابی جا بزنند، به انقلابیون روس نزدیک شوند و با آنها همکاری کنند. ولی چون پیشنهاد آنها از طرف انقلابیون روس پذیرفته نشد بدین جهت با سردار مقتدر، خان طوالش

دولاب ، متحد گشتند و مدتها با روسها زدو خورد کردند.
 خوانین اطراف که نیمه مستقل یا مستقل بوده و بادولت مرکزی
 در مبارزه بودند و حتی خوانینی که ظاهراً با دولت مرکزی دوست
 بوده و اوامر آن را اطاعت می کردند و دستجات اشرازی که در مدت
 چند سال از اطاعت مأمورین دولت خودداری می کردند، خواستند
 از ورود انقلابیون روسیه استفاده کرده و خود را از طرفداران انقلاب
 و انقلابیون معرفی نمایند و از روسها اسلحه و پول بگیرند . آنها برای
 رسیدن به هدفهای خود ، نمایندگانی به آستارا و رشت می فرستادند
 و با نمایندگان روسها مذاکره می کردند.

ولی عجالتاً ما کاری به اینها نداریم و به سخن خود راجع به
 اوضاع و قیامهای واقع شده در گیلان ادامه می دهیم .
 گفته بودیم که انقلابیون روسیه، بیشتر از کلیه مراجعه کنندگان
 نامبرده، به میرزا کوچک خان جنگلی رئیس هیئت اتحاد اسلام اطمینان
 داشتند.

قبل از ورود نیروهای انگلیس به گیلان ، میرزا کوچک خان
 اداره امور این ولایت را در دست داشت و دولت شوروی بادکوبه
 با وی روابط سیاسی و کاری داشت و احساسات طرفین نسبت به یکدیگر
 بر اساس دوستی قرار داشت (۱۹). فقط حضور افسران ترك و آلمانی
 و اتريشی در واحدهای مسلح میرزا کوچک خان سبب تاریکی روابط
 سیاسی بین طرفین گردیده بود . ولی پس از انهدام دولت شوروی
 بادکوبه و فرار انقلابیون از شهر و تمامی خاک آذربایجان، طرفین خواستند
 روابط دوستی خود را باهم تجدید کنند. شهر لنکران مدتی در دست
 شورویها ماند و میرزا کوچک خان شخصاً برای مذاکرات با پیشوایان
 انقلابی لنکران به آن شهر رفت ، ولی آنها را در آن شهر پیدا نکرد،

زیرا از شهر فرار کرده و عسده‌ای از آنها در سواحل رودسر نابود و تلف و عده دیگری دربندرجز پیاده شده و خود را به‌ترکستان رسانیدند و عده دیگری (چند نفر) نزد میرزا کوچک رفته و از طرف رفقای‌شان دوستی و مهمان‌نوازی دیده بودند.

انقلابیون روسیه همین که دوباره لنکران را اشغال کردند، مکتوبی بایک قبضه موزر و یک نشان لوای سرخ برای میرزا کوچک خان فرستادند و از او دعوت به همکاری نمودند و نیز وعده همکاری به وی دادند. انقلابیون نامبرده درنامه خود، نوشته بودند که کوچک خان در اثر فداکاریها و شجاعت خود، این حق را دارد که بعنوان رئیس انقلاب ایران نامیده شود و بر اثر تجربیاتی که در مدت چندین سال انقلاب تحصیل کرده است، انقلاب ملل خاور را اداره خواهد کرد و نام او که در تمام کشورهای مشرق زمین انتشار یافته است، به او اجازه خواهد داد که انقلابیون ملل خاور را در اطراف خود و زیر لوای انقلاب جمع کند. روسها در انتهای مکتوب خود نوشته بودند:

یگانه شخصی که در ایران جسارت کرد و
لوای بزرگ انقلاب را برضد انگلیسیها بلند نمود،
توبوی، ای رفیق کوچک خان، تو اولین
شخصی بودی که برضد دزدان انگلیسی اعلان
جنگ خونین نمودی و تو هستی که بایستی ملت
مظلوم نجیب ایران را از تسلط و فشار آنان نجات
دهی و ما از طرف عمله و دهاقین و عساکر
سرخ روسیه و آذربایجان به تو می‌گوئیم که

ای رئیس کل رنجبران ایران، در اولین موقعی که ملت ایران خواسته باشد، ما به مساعدت و همکاری برادران ایرانی خود آمده، دست به دست آنها داده و انگلیس را از ایران خارج خواهیم کرد و ملت نجیب ایران را آزاد خواهیم نمود. رفیق بدان که ملت ایران از هر حیث می تواند به ما امیدوار باشد. در خاتمه برای اظهار تشکر و امتنان از مساعدتهای شما، یکت قبضه ششلول و یک نشان به شما تقدیم می داریم که بدست شما، آن ششلول، آخرین ظالم رادر ایران معدوم نماید.

ما بایستی همیشه بایکدیگر رابطه داشته
و همکاری نمائیم.

مهر کمیته لنکران، فرقه کمونیست روسیه (۲۰)



میرزا کوچک خان



ژنرال دنيکين

فصل دوم

ورود ارتش سرخ به ایران

روز سه‌شنبه هیجدهم ماه مه ۱۹۲۰ (مطابق بیست و هشتم ثور ۱۲۹۹ و بیست و نهم شعبان ۱۳۳۸) کشتیهای جنگی دولت شوروی در مقابل انزلی و غازیان صف کشیده و بدون اعلان جنگ، چندین گلوله توپ به طرف غازیان خالی کردند.

جهت و دلیل رسمی این حرکت کشتیهای جنگی شوروی این بود که چون کشتیهای ضد انقلابی ژنرال دنیکن و عده زیادی از افسران و تابعین ایشان در انزلی بودند و امنیت دریای خزر را تهدید میکردند، بدین جهت رئیس فلوت سرخ شوروی ولگا و بحر خزر برای حفظ امنیت دریای خزر مجبور شد انزلی را تصرف نماید تا بتواند فلوت ضد انقلابی و اتباع وی را روانه روسیه نماید.

انگلیسیها در بندر غازیان و انزلی دارای استحکامات و ساخلو بودند ولی به بمبارانهای روسها جواب ندادند و فوری شروع به مذاکرات نمودند و از طرف نمایندگان مقیم انزلی نیز برای مذاکره اقدام گردید و به این جهت بمباران غازیان بزودی متوقف گشت. هنگامی که کشتیهای دولت شوروی بمباران غازیان را شروع نمودند از طرف حسن رود هم، که در بین رشت و انزلی واقع شده،

عده‌ای از لشکریان سرخ در پشت قوای انگلیس پیاده شدند (۱). سربازان انگلیسی در این محل نیز مقاومت نکردند (۲) و اجازه دادند که لشکریان سرخ در آنجا استحکامات بسازند. می‌گویند فقط یک افسر هندی تیر خالی می‌کند و در اثر این حرکت خود مقتول می‌شود (۳).

حمله کشتیهای سرخ به انزلی و غازیان صبح زود شروع شد و در اثر مذاکرات نمایندگان ارتش انگلیس و دولت ایران با سران بلشویکها بمباران متوقف شد. ظهیر همایون از طرف حکومت گیلان و ژنرال شامپانی، فرمانده کل قوای انگلیس مقیم ایران، و مازور ادموندس، رئیس سیاسی قوای انگلیس ساعت هشت صبح روز سه‌شنبه بیست و هشتم ثور ۱۲۹۹ برای اینکه با رئیس قوای سرخ رسماً داخل مذاکره شوند و علت ورود آنها را استفسار کنند، از رشت به انزلی رفتند.

کاژانوف، فرمانده کل قوای روس، به اتفاق حاکم انزلی تا خمام (۱۴ کیلومتری رشت) رفت و از نمایندگان فوق‌الذکر استقبال کرد و آنها را تا انزلی راهنمایی نمود. نمایندگان ایرانی از کاژانوف و آبوکف، که معاون کاژانوف بود، استفسار می‌نمایند که چرا کشتیهای سرخ غازیان را بمباران نموده و رعایت بی‌طرفی و دوستی دولت ایران را نکرده‌اند؟ در جواب، فرمانده قوای سرخ اظهار می‌دارد: «نسبت به دولت ایران ابداً نظر سوئی نداشته و قصد ورود و توقف در خاک ایران را هم نداریم. بمباردمان ما هم متوجه خاک ایران و اهالی آن نبوده و گلوله‌های توپ خود را به محلی انداختیم که اسلحه و مهمات ما را ضبط نموده و دشمن در آنجا می‌باشد و مقصود از این اقدام، گرفتن کشتیهای دنیکین با تمام قوا و اسلحه او بوده و در این

محل منتظر بر خورد با آنها بودیم غیر از این، مقصودی نداشته و تقاضائی نمی‌کنیم.»

ساعت دو بعد از ظهر، هیئت نامبرده به رشت عودت نمود و از طرف ژنرال شامپانی به آنها امیدواری داده شد که با مقامات عالی خود، ترتیب مذاکره و قرار استرداد کشتیها و مهمات و اسلحه دنیکیین را به روسها خواهد داد.

موقع مذاکرات، فرمانده قوای روس اظهار کرده بود که بنا بود قوای امدادی بیاید و عده‌ای هم به طرف اردبیل و بعضی نقاط دیگر اعزام شده‌اند، ولی فعلاً عده اعزامی را احضار و به باد کوبه هم اطلاع داده شده است که قوا نفرستند و به حال انتظار باقی بمانند.

عده قوای روسها بطور صحیح معلوم نبود. زیرا تقریباً پانصد نفر فقط از کشتیها پیاده شده بودند و دیگران در کشتیها مانده بودند. تعداد کشتیها بالغ بر بیست فروند بود و بین آنها کشتیهای بزرگ زره پوش هم بود، ولی کشتیها تماماً داخل حوزه بندر نشده بودند و در اطراف توقف کرده بودند.

قبل از این گفته بودم که چند فروند کشتی جنگی ژنرال دنیکیین در انزلی پناه گرفته بودند. این کشتیها در نزدیکی بندر پتروسک از کشتیهای سرخ شکست خورده و فراراً به باد کوبه آمده بودند ولی چون دولت آذربایجان به فرمانده آنان پیشنهاد کرده بود که زیر لوای جمهوری آذربایجان خدمت کنند، بدین جهت فرمانده آنان کشتیهای خود را به انزلی آورده و انگلیسیها آنها را خلع سلاح نمودند و قسمتی از اسلحه‌شان را به قزوین فرستادند و رهبران شان را در بازداشتگاه تحت نظر نگاه داشته بودند.

پس از بمباران غازیان از طرف کشتیهای سرخ و پیاده شدن

ملاحان سرخ در انزلی، از افسران و ملاحان کشتیهای دنیکین پرسیده شد که آیا نمی‌خواهند تسلیم لشکریان سرخ شده و عودت به میهنشان نمایند؟ فقط دو یا سه نفر حاضر به تسلیم شدند، ولسی دیگران که تقریباً ۷۰۰ نفر بودند خواستند از انزلی به طرف جنوب بروند. (در آن ایام عده‌ای از قوای آدمیرال کولچاک با دولت شوروی در سبیره‌خاوری مشغول مبارزه بودند. اکثریت افسران و ملاحان کشتیهای دنیکین میل داشتند برای شرکت در جنگهای سبیره‌خاوری به ولادی-وستک بروند) مقامات نظامی انگلیسیها وسایل حرکت آنان را از راه مرداب و پیر بازار تهیه کردند و آنها را روانه رشت نمودند (۴).

در نتیجه مذاکرات انگلیسیها قرار شد کلیه اسلحه و لوازم کشتیهای دنیکین را که به قزوین فرستاده بودند، به روسها مسترد نمایند و روسها در انزلی بمانند و کشتیها و اسلحه‌ها را که دریافت و حمل نمودند (۵) خودشان هم از ایران بروند و تا روزی که روسها در انزلی باشند، انگلیسیها نیز در منجیل بمانند. روسها حق رفتن به رشت را نداشتند و انگلیسیها موظف بودند که تمام گیلان را تخلیه نمایند.

در جوابی که چیچرین، کمیسر امور خارجه شوروی، به وسیله راسکولنیکف رئیس فلوت سرخ بحر خزر و ولگا به رئیس الوزرای دولت ایران داده است، اظهار می‌دارد که دولت شوروی قبلاً از میل و نقشه حمله فلوت سرخ به ایران خبر نداشته است و فقط پس از حمله، به دولت شوروی خبر داده شده است. ولی در هر حال درباره این اقدام رئیس فلوت سرخ، نامبرده اظهار نارضایتی نکرده و بر عکس اظهار امیدواری می‌نماید که بدین وسیله راه تجارت و ارتباط پستی و رفت و آمد بین ایران و روسیه باز خواهد شد.

عین تلگراف به مضمون ذیل است:
 راسکولنیکف، کماندان
 فلوت روسیه و آذربایجان

عقب نشینی بقیه گارد سفید و فلوت ژنرال
 ضد انقلابی دنیکین به بندر انزلی، صیانت تجارت
 بحری را در دریای خزر تهدید می نمود و منبع
 مخاطرات دائمی برای قشون سرخ و اولیای امور
 دولت سویت در تمام نواحی سواحل بحر خزر
 بود.

روابط روسیه بلشویکی با ایران قطع
 می شد و به تجارت روسیه و ایران ضربت غیر قابل
 علاجی وارد می آمد.

آقای وزیر امور خارجه ایران کاملاً محق
 هستند که در یادداشت اخیر خود از این قطع
 روابط که نه روسیه و نه ایران مقصر نیستند
 شکایت نموده اند.

ظاهراً برای اینکه به این اوضاع خطرناک
 غیر قابل تحمل خاتمه داده شود، کماندان فلوت
 جمهوری در بحر خزر بدون امر دولت سویت
 مرکزی اقدام به حمله احتیاط کارانه ای کرده است
 که غرض از آن حفظ منافع روسیه و ایران و
 خاتمه دادن به حضور آخرین بقایای قوای نظامی
 و بحری دنیکین بوده است.

نظربه این اقدامات، در هجدهم ماه مه، دسته قشون اشغالیۀ بریتانی انزلی را تخلیه نمود و دسته قشون جمهوری اقداماتی نمود تا از امکان اینکه قوای سابقۀ ژنرال دنیکیین بعضی نقاط را در این محل اشغال کند جلوگیری شود.

از وقایع اتفاقیه در انزلی، دولت سویت روسیه فقط وقتی استحضار حاصل نمود که حوادث مزبور خاتمه یافته بود.

از طرف دولت سویت احتراماً اظهار می دارم که به دسته قشون سویت امر شده است همین که احتیاج نظامی مرتفع گردید و آزادی و صیانت کشتیرانی در بحر خزر تأمین شد، بر اساس مسوادی که در یادداشت مورخۀ بیست و ششم ژوئن ۱۹۱۹ ذکر شده است، خاک ایران را تخلیه نماید. یعنی مطابق مواد سوم و هفتم که مدلول آن به قرار ذیل است:

ماده سوم- بحر خزر برای کشتیرانی، تحت بیرق ایران، آزاد اعلان شده است.

ماده هفتم- دولت سویت حاضر است در باب تحویل تأسیسات تجارتنی روسیه در انزلی باملت آزاد ایران قرارداد منعقد نماید.

آقای وزیر امور خارجه اجازه دهید در خاتمه اظهار اطمینان نمایم که خاتمه سعادت مندانه پیش آمد

های انزلی می‌تواند به روابط حسنه ملل ایران و روسیه که بر اساس استقلال کامل و شخصیت هر دو ملت است، مساعدت نماید.

کمیسر امور خارجه، چیچورین

اهالی انزلی و غازیان در تمام طول مذاکرات نمایندگان طرفین، در ساحل دریا جمع شده و تماشا می‌کردند. وحشت زیادی که بر اثر صدای اولین گلولهٔ توپ به آنها مستولی شده بود پس از چند دقیقه بکلی مرتفع گردید و چون خطر جانی به تماشاچیان نرسید، لحظه‌ای آسوده و ساکت منتظر نتیجهٔ مذاکرات بودند ولی همین که انگلیسیها شروع به تخلیه منازلشان نمودند، عده‌ای از تماشاچیان شروع به غارت انبارهای آنها کردند و عدهٔ دیگری فوراً بیرقهای سرخ و بیرق ایران را روی خانه‌ها بخصوص کنار دریا نصب کردند و با صدای رسا فریاد می‌زدند «زنده باد ایران»، «زنده باد روسیهٔ سویت»، «نابود باد انگلستان»، «نابود باد وثوق الدوله و خائنین».

و موقعی که چند فروند از کشتیهای سرخ وارد بندر گردید، هیجان اهالی به اعلای درجه رسیده بود و زنده‌بادها و مرده‌بادها قطع نمی‌گردید. دسته‌های موزیک کشتیها «انترناسیونال» و سرود ملی ایران را می‌نواختند و هیجان را بیشتر و زیادتر می‌کردند.

بعلاوه، ملاحان سرخ روزنامه‌ها و ابلاغیه‌های زیادی به زبان فارسی و ترکی و انگلیسی و روسی بین اهالی پخش می‌کردند و مردم میتینگهای مفصلی تشکیل دادند و بر ضد انگلستان و دولت شاه ایران

نطقهای مفصلی ایراد کردند. در مدت تمام روز، رفت و آمد و اجتماع در کوچه‌ها و میدانها و بخصوص در ساحل دریا قطع نمی‌شد و حتی زیادترو می‌گردید.

هوفن، رئیس گمرکات شمال، بدون اینکه اداره امور را به کسی تحویل دهد، از انزلی فرار کرد. ولی مأمورین دیگر دولت، مانند نایب الحکومه، رئیس نظمیه و رئیس بلدیّه و دیگران در محل مأموریتهای خود مانده بودند، ولی اهالی به آنها اهمیتی نمی‌دادند.

نزدیک ظهر، چند نفر از مجاهدین میرزا کوچک خان وارد انزلی شدند و اهالی با کف زدن از آنها پذیرائی نمودند (۶). رئیس بلدیّه انزلی، به همراه چند نفر از اعضای انجمن بلدی و معتبرین شهر نزد فرمانده ساخلوی سرخ رفته و از طرف اهالی شهر ورود و پیروزی آنها را تبریک گفت و اظهار امیدواری نمود با همکاری قشون سرخ روسیه انقلاب بزرگی در ایران شروع شود و دهقانان و کارگران ایران از فشار سرمایه‌داران و مالکین نجات یابند.

در همان روز میرزا کوچک خان نیز به انزلی رفت و شروع به مذاکره با سران دستجات سرخ برای عقد قرارداد اتحاد نمود (۷) و در اولین جلسه طرفین تصمیم گرفتند با هم متحد شده و انقلاب را در ایران توسعه دهند (۸). (راجع به این قرارداد بعداً صحبت خواهد شد).

در شهر رشت هم ساکنین در اثر ورود روسهای سرخ به انزلی و تخلیه انزلی از طرف ساخلوی انگلیس، اظهار شادی و سرور نمودند و به یک دیگر مژده می‌دادند و تبریک می‌گفتند. ولی چون انگلیسیها از شهر نرفته بودند، بدین جهت از تظاهرات و تشکیل میتینگها خودداری می‌کردند. بعلاوه در رشت زیاد بودند کسانی که با ورود بلشویکها

به رشت و تخلیه رشت از طرف ساختوی انگلیس مخالف بودند (۹). این اشخاص عقیده داشتند که ورود واحدهای سرخ به رشت سبب اغتشاشات و انقلابات می گردد و گیلان دوباره میدان زد و خورد خواهد شد.

عده زیادی از اهالی می خواستند از شهر به طرف جنوب بروند ولی حاکم رشت و مأمورین دیگر دولت مرکزی، آنها را از این خیالشان منصرف نمودند.

چندین بار از طرف حاکم گیلان اعلام گردید که روسها فقط برای بردن کشتیها و مهمات و اسلحه خود به انزلی آمده اند و همین که آنها را تحویل گرفتند و حمل کردند، از انزلی خواهند رفت و انگلیسیها نیز از گیلان خواهند رفت و قوای مسلح دولت قادر به حفظ امنیت در این ولایت می باشد. و برای اینکه مردم اطمینان کامل حاصل کنند که در رشت و ولایت گیلان امنیت و راحتی بطور صحیح برپا خواهد ماند، حاکم گیلان با میرزا کوچک خان ملاقات کرد و درباره امنیت شهر و ولایت مذاکره کرد و خاطر جمعی حاصل کرد که میرزا برضد دولت شاهنشاهی دست به اقدامی نخواهد زد و در موقع لزوم برای حفظ امنیت و صلح با احمدخان حاکم گیلان همکاری خواهد کرد. بنا به خواهش چند نفر از دوستان برای ملاقات با میرزا کوچک خان به پسیخان رفتم (رئیس هیئت اتحاد اسلام ستاد خود را نزدیک شهر رشت آورده بود) میرزا شاد و مسرور بود و موزری را که سران قوای اعزامی روس به وی تقدیم کرده بودند، سر میزدیم. پس از احوالپرسی، راجع به اوضاع و پیش آمدها صحبت شد. میرزا گفت: «قراردادی با سران قوای اعزامی روس منعقد نموده و امیدوار است

دوباره انقلاب را شروع کند و این بار می‌خواهد تا تهران برود و وثوق الدوله و امثالشان و نیروی انگلیس را از ایران بیرون کند.»

پرسیدم: «پس باید منتظر حمله شما به ساخلوی انگلیس در رشت باشیم؟» او جواب داد: «نخیر، من تصمیم دارم به قوای انگلیس حمله نکنم تا آنها تمام گیلان را تخلیه کنند. پس از اینکه آنها به منجیل رسیدند، شروع به حمله بر آنها خواهم کرد. نمی‌خواهم گیلان میدان جنگ شود و دوباره خراب و ویران گردد.»

سوال کردم: «روسها با شما چه قسم همکاری خواهند کرد؟» میرزا پاسخ داد: «غیر از اسلحه چیز دیگری به من نخواهند داد. پیشنهاد کردم پول اسلحه را از ما بگیرند ولی این پیشنهاد را رد کردند.»

پرسیدم: «خاطر جمع هستید که روسها پس از تحویل و حمل دارائی و کشتیهای ژنرال دنیکین از انزلی خواهند رفت؟» در جواب گفت: «به من قول دادند. و اگر از انزلی هم نروند از حسن رود به این طرف نخواهند آمد. کاژانوف نیز به نمایندگان دولت ایران و ارتش انگلیس این قول را داده است.»

سؤال کردم: «برای اداره عملیات جنگی مجاهدین‌تان و تشکیلات واحدهای جنگی، احتیاج به کمک مستشاران روسی نخواهید داشت؟» میرزا کوچک جواب داد: «نخیر. بعلاوه کاژانوف و همکارانش هیچ میل ندارند با فرستادن مستشار، انگلیسیها را نسبت به خویش مظنون سازند.»

پرسیدم: «آیا صحیح است که شما به میرزا احمدخان حاکم گیلان قول داده‌اید که برای حفظ امنیت در گیلان، بساقوای دولتی همکاری کنید؟» میرزا گفت: «بله.»

سؤال کردم: «در صورت شروع انقلاب علیه دولت مرکزی، قزاقها باشما مخالفت نخواهند کرد؟» وی پاسخ داد: «گمان نمی‌کنم زیرا قزاقها به وطن و شاه خدمت می‌کنند، نه به وثوق الدوله و امثالش و علاوه کاپیتان بولاتسل رئیس قزاقهای مقیم گیلان، شخصاً با کارانوف ملاقات کرده و آن دو وعده دوستی به یکدیگر داده‌اند. خاطر جمع هستم که ژاندارمها در مبارزه با دولت مرکزی ایران شرکت نخواهند داشت و قزاقها بی‌طرف خواهند ماند.»

در موقع خدا حافظی پرسیدم: «چطور شد که به این زودی در اولین ملاقاتتان با سران قوای روس توانستید قراردادی منعقد سازید؟» میرزا پاسخ داد: «آنها روی خوش به ما نشان دادند.»

در باغ منزل میرزا کوچک، احسان‌الله خان را دیدم. او شخصی درویش مانند و روشندل و ساده دل بود. پس از دست دادن بامن، مرا با دونفر از سربازان روسی آشنا کرد، و گفت: «این رفقا در اداره تشکیلات نظامی باما همکاری خواهند کرد.» احسان‌الله خان روسی نمی‌دانست آن دونفر نیز فارسی و فرانسه حرف نمی‌زدند. چند دقیقه را مترجم را بازی کردم و معلوم شد که چند نفر از روسها در پیسخان برای مطالعه اوضاع و وسایل جنگ و انقلاب اقامت دارند.

در همان باغ، يك نفر ارمنی را دیدم که با دونفر ملاح روسی زیر درختها گردش می‌کرد. این ارمنی که آرامیان نام داشت، چندی قبل از تفلیس به ایران آمده بود و تقریباً مشغول هیچ کاری نبود. احسان‌الله خان گفت: «رفیق لئون آرامیان سابقه دوستی باما خان نامبرده دارد.»

در باغ دونفر دیگر را دیدم که لباس نظامیان هندی بر تن داشتند.

احسان الله خان گفت: « اینها از صف لشکریان هندی انگلستان فرار کرده و برای نبرد با انگلیسیها نادماً آمده اند و می گویند به زودی عده زیادی از هندیها از قشون انگلیس فرار کرده و با ما متحد خواهند شد و همچنین ادعای می کنند که در هندوستان کلیه مردم منتظر انقلابیون ایرانی بوده و همین که به سرحدات هندوستان نزدیک شدیم با ما متحد خواهند شد.»

احسان الله خان مرا تا ساحل رودخانه همراهی کرد و در موقعی که سوار کشتی می شدم گفت: « بزودی انقلاب ملل خاور برضد سرمایه داران باخترزمینی شروع خواهد شد و امیدوارم با کمک و همراهی رفقای روسی، بزودی ایران، عراق، هندوستان، برمه، چین و ملل دیگر خاور را از تسلط سرمایه داران انگلیسی و آمریکائی و ژاپنی آزاد کنیم.»

در موقع مراجعت داخل درشکه از خود پرسیدم: « آیا میرزا کوچک خان، میرزا احمد خان، و من و دیگران را گسول می زنند؟ آیا اطرافیانش او را فریب می دهند؟ »

شرح وقایع آتی به جواب این سؤاها را خواهد داد.
میرزا کوچک خان پس از اتمام اولین دور مذاکرات خود با سران واحدهای سرخ و بازگشت، مکتوبی توسط نماینده اتحاد اسلام مقیم رشت، شیخ محمد حسن، به کنسول انگلیس فرستاد که ضمن اظهار ارادت و دوستی پیشنهاد کرده بود در صورتی که لشکریان انگلیس میل و نیروی کافی برای دفاع از گیلان ندارند زودتر از گیلان بروند که از خونریزی و خرابی جلوگیری شود (۱۰).

کنسول انگلیس توسط همان شخص جوابی نوشته و گفته بود

که بر طبق قراری که از طرف سران لشکریان روس و انگلیس داده شده، واحدهای انگلیس از گیلان خارج خواهند شد و اظهار امیدواری کرده بود میرزا کوچک خان در آینده خواهد توانست از خونریزی و خرابی جلوگیری نماید (۱۱).

شیخ محمد حسن این مکتوب کنسول را پس از ده روز به میرزا کوچک خان رسانید، در صورتی که هر روز از رشت به پسیخان می رفت و با وی ملاقات می کرد. تا کنون معلوم نشده چرا نماینده میرزا چنین رفتاری کرده است.

میرزا در اولین ملاقات خود با سران واحدهای روس بطور اصولی موافقت و همکاری آنها را جلب کرد و خود نیز وعده همکاری به آنها داد (۱۲). ولی تا روز بیست و سوم مه (مطابق دوم جوزا و سوم شعبان) از طرف دولت مسکو دستور مثبتی به راسکولنیکف امیرالبحر و ارژونیکیدزه نماینده سیاسی سپاه یازدهم ارتش سرخ نرسیده بود. در دستوری که از طرف کارخان در تاریخ بیست و سوم ماه مه به دو نفر رؤسای روسی داده شده بود چنین می خوانیم:

ملل کوچک خان به تشکیل دولت شوروی در ایران و کمیته حزب اشتراکی و بخصوص میل مشارالیه به تمرکز کلیه امور کشور و قوای دولتی در دست خود را باید با احتیاط زیاد مورد مطالعه قرار داد، زیرا از احساسات ایرانیان مقیم انزلی، رشت و ولایتهای همجوار با آذربایجان (قفقاز) نمی شود نتیجه گرفت که کلیه ایرانیها دارای همین احساسات می باشند.

عجالتاً مقصد اصلی قیام در ایران فقط متحد کردن کارگران و دهقانان و حتی سرمایه‌داران و دموکراتها و اشتراکیون باهم و اعلان جنگ به انگلیسیها و استحکام اساسی دموکراسی در ایران باید باشد (۱۳).

کارخان، معاون کمیسر خارجه دولت شوروی، در ضمن دستور داده بود که اگر تشکیلات جدیدی که میرزا کوچک خان می‌خواهد بدهد، ظاهراً شبیه به تشکیلات دولتی و اداری روسیه شوروی می‌باشد اساساً باید فرقی با تشکیلات روسی داشته باشد تا مردم تصور نکنند که میرزا کوچک خان و دولت جدیدش نماینده دولت شوروی روسیه هستند.

از دستور بالا معلوم می‌شود که :

۱- خود میرزا کوچک خان خواهان تشکیل دولتی مانند دولت شوروی روسیه و حزب اشتراکی (کمونیست) مانند حزب کمونیست روسیه بوده است.

۲- کمیساریای امور خارجه مسکو بر ضد تشکیل چنین دولتی و چنین حزب جدیدی در ایران بودند و برخلاف نظر میرزا در کمیساریای نامبرده عقیده داشتند که هر اقدامی که انقلابیون ایران می‌کنند باید برای دموکراسی، یعنی برای تشکیل دولت آزادیخواه مشروطه یا جمهوری باشد.

۳- کمیساریای امور خارجه مسکو میل داشت هر اقدامی که در ایران می‌شود مطابق افکار کلیه ایرانیان، باشد نه صرفاً مطابق

تمایلات ساکنین انزلی، رشت و یا ولایت‌های دیگر هم مرز با آذربایجان قفقاز و این اقدامات با همکاری کلیه طبقات و احزاب بعمل آید.

از این دستور کار اخان همچنین معلوم می‌شود که تا روز بیست و سوم ماه مه ۱۹۲۰، کمیساریای خارجه شوروی تصمیم نگرفته بود که آیا ریاست انقلاب ایران را به میرزا کوچک‌خان واگذار نماید یا به شخصی دیگری.

روز بیست و چهارم مه (سوم جوزا و چهارم شوال) یعنی يك روز بعد از رسیدن دستور کار اخان به نمایندگان شوروی و دومین مذاکره میرزا کوچک‌خان با اشخاص نامبرده، برای ملاقات با میرزا به پسیخان رفتم. ضمن صحبت از مشارالیه پرسیدم: «در حالیکه احمدخان حاکم گیلان وعده‌ای از ساکنین شهر رشت، و بنده چندین بار از جناب عالی خواهش کردیم قوه مسلح خود را وارد شهر نمائید، چرا تا حال به این خواهش‌های مردم ترتیب اثر نداده‌اید؟» او در جواب گفت: «اولاً عجلتاً شهر در امنیت بوده و لزومی ندارد در امر آن دخالت کنم. ثانیاً می‌خواهم به خوبی درك کنم که آیا روسها و انگلیسیها نسبت به رشت چه رفتاری خواهند کرد. انگلیسیها می‌گویند می‌خواهند از رشت و گیلان بروند. روسها هم می‌گویند که میل ندارند به رشت بیایند. بعلاوه حتی اگر انگلیسیها از رشت بروند تا نفهمم روسها چه خیال دارند، قشون خود را وارد رشت نخواهم کرد.»

پرسیدم: «شما دوبار باروسها مذاکره کرده‌اید. چطور شد تا حال به خیالات و نقشه‌هایشان پی نبرده‌اید؟» در جواب گفتند: کار کردن با بلشویکها سخت‌تر از کار کردن با انگلیسیهاست. بلشویکها همان روسهای نیکسلائی هستند که در ایام امپراطوری با ما به خشونت رفتار

می کردند. انقلاب سه ساله نتوانسته روح و عقایدشان را اساساً عوض کند. انقلاب شش ساله جنگل نیز قادر نبوده روح و اخلاق مجاهدین ما را تغییر دهد. در ایام امپراطوری روس اگر بر ما فشار می آوردند، ما داد و فریاد کرده و از افکار عامه دموکراتها و آزادیخواهان دنیا کمک می خواستیم. ولی اگر از طرف دولت انقلابی روسیه بر ما فشار بیاورند، ما از هیچ کس نمی توانیم کمک بخواهیم. زیرا روسهای انقلابی خواهند گفت که کلیه اقداماتشان برای پیشرفت انقلاب بین المللی و آزادی ملل کوچک انجام می شود. با انگلیسیها می شود حرف زد و اگر آنها حرفهای حساسی ما را نپذیرند، خواهیم گفت که انگلیسیها ظالم و دشمنان کشور ما هستند و می خواهند ما را خفه کنند. بعلاوه آنها با اوضاع کشورمان آشنا هستند و زودتر حرف ما را خواهند فهمید و خاطر جمع باشید که انگلیسیها با صد هزار نفر قشون نمی توانند ما را محو کنند و تشکیلات ما را بهم بزنند، زیرا به افکار عامه ملت و کارگران کشور خود و دنیا احترام می گذارند. ولی روسهای انقلابی با صد نفر می توانند برای انهدام ما تمام جنگلها را آتش بزنند و کسی حق نخواهد داشت اعتراضی کند یا چیزی بر علیه آنها بگوید، زیرا آنها ما را آلت و مزدور سرمایه داران خارجه خواهند نامید و امحای تشکیلاتمان را برای نفع و فتح انقلاب لازم خواهند دانست.»

از این اظهارات میرزا کوچک خان فهمیدم که تا آن روز بین سران واحدهای روس و هیئت اتحاد اسلام توافق نظر کامل حاصل نشده است و بعداً وقتی با مضمون تلگراف فوق الذکر کاراخان آشنا شدم بخوبی برآیم واضح شد که چرا میرزا چنین اظهاراتی در باره انگلیسیها و روسهای انقلابی کرده بود.

از کوچك خان پرسیدم: «در آخرین ملاقات ما، گفتید که روسها روی خوش به شما نشان دادند.» وی گفت: «بله، بله، آنها روی خوشی به من نشان دادند و من حاضر به همکاری با آنان گردیدم.»

سؤال کردم: اگر آنها روی خوش به شما نشان ندهند چه خواهید کرد؟» میرزا جواب داد: «دوباره در جنگلها پنهان می شوم و سعی می کنم بی طرف بمانم و اگر به ما حمله کردند از خود دفاع می کنیم، ولی هرگز ما به آنها حمله نخواهیم کرد.»

این مصاحبه را مفصلاً در اینجا درج کردم تا قارئین محترم بدانند که میرزا کوچك اوضاع آتیه را پیش بینی کرده و نقشه خود را قبلاً تهیه دیده بود.

روز بیست و ششم ماه مه، (پنجم جوزا و هفتم رمضان) تروتسکی، کمیسر جنگ شوروی، دستورات ذیل را به راسکولنیکف در یاسالار فلوت سرخ ولگا و بحر خزر داد:

- ۱- عدم دخالت در امور ایران به نام روسیه.
- ۲- انحراف واحدهای مسلح روسی از ایران و کشتیهای جنگی سرخ از آبهای ایران.
- ۳- کمک به میرزا کوچك به وسیله دادن کارشناس و پول و داوطلب و غیره.
- ۴- تحویل اراضی تحت اشغال واحدهای سرخ به میرزا کوچك
- ۵- در موقع لزوم باید کشتیهای جنگی در اختیار میرزا کوچك گذارده شود، ولی نه با پرچم

روسیه، بلکه تحت پرچم آذربایجان شوروی .
 ۶- به میرزا کوچک باید به نام آذربایجان
 شوروی همراهی کرد.

۷- ازدادن تشکیلات شوروی که آرزوی
 میرزا کوچک است نباید جلو گیری کرد.

۸- با اقدامات خودتان باید به انگلیسیها
 بفهمانید که میل نداریم در کشورهای خاوربرضد
 ایشان اقدام نمائیم (۱۴).

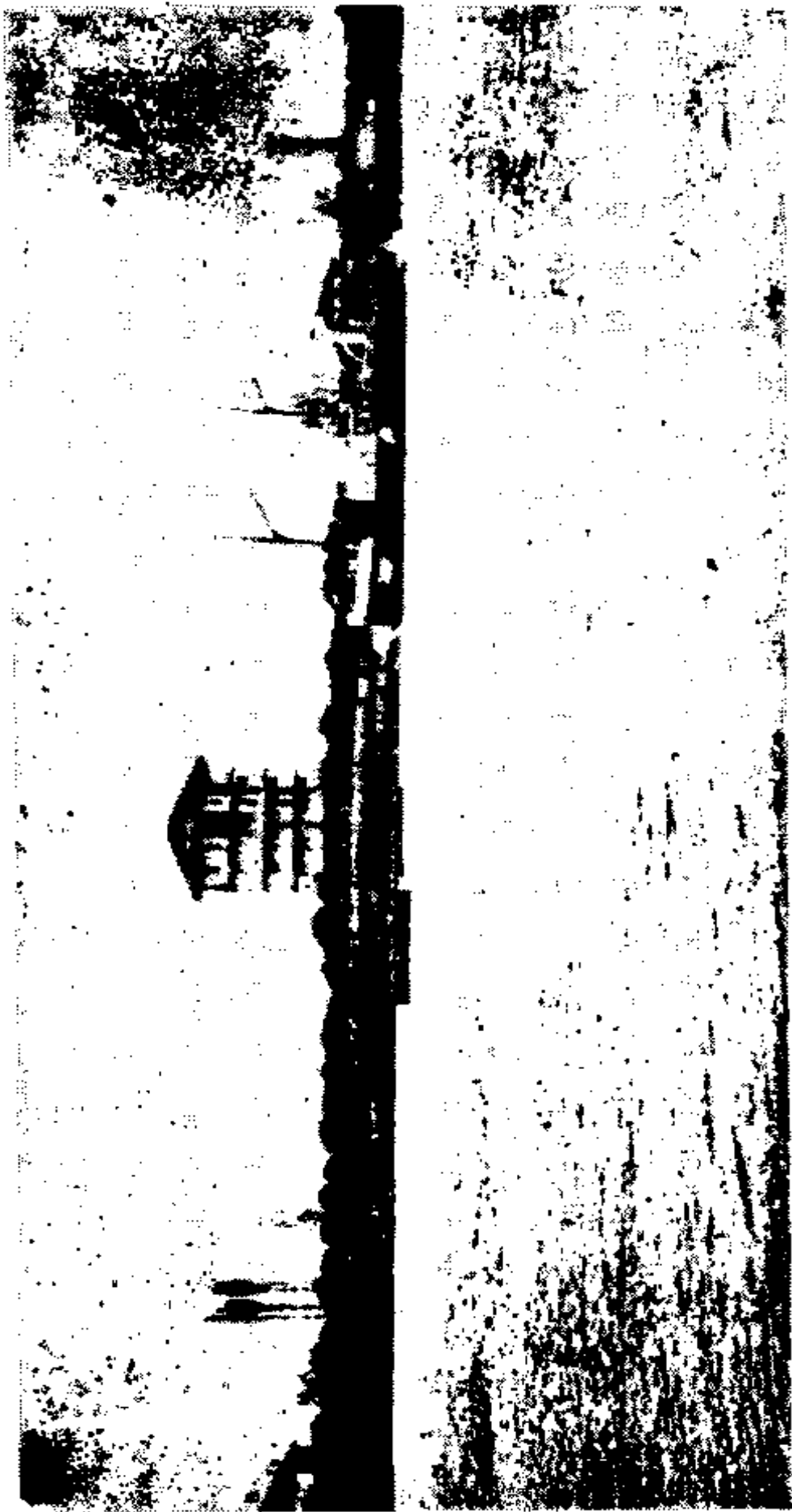
پس از دریافت دستور فوق، راسکولنیکف و ارژونیکیدزه
 باردیگر با میرزا کوچک خان ملاقات کرده و تصمیم گرفته شد چند
 روز دیگر، یعنی پس از رفتن آخرین سرباز انگلیسی از رشت، میرزا
 وارد رشت شده و اداره امور را در دست بگیرد.

قبل از این گفته بودیم که اهالی رشت نیز میخواستند
 کوچک خان وارد رشت بشود و اداره امور را بر عهده بگیرد. همچنین
 گفته بودیم که نماینده دولت مرکزی، یعنی حاکم گیلان، هرروز به
 پسیخان می رفت و درباره امنیت گیلان و رشت با وی مذاکره می نمود
 و از او خواهش می کرد به رشت آمده و شخصاً امور را اداره کند.
 مأمورین عالی مقام دیگر دولت نیز به خدمت میرزا کوچک خان رسیدند
 و از مشارالیه کمک میخواستند. هرروز هزار نفر از اهالی به پسیخان
 می رفتند. این دهکده، اما مزاده ای برای اهالی رشت شده بود.

کنسول انگلستان نیز قبل از حرکت خود از رشت، میرزا کوچک
 را در پسیخان ملاقات کرده و در ضمن اظهار کرده بود: «ما عجلاناً

از گیلان می‌رویم. این ولایت را به شما می‌سپاریم و امیدواریم که به خوبی امور اینجا را اداره کنید و نگذارید میدان رزمهای خونین شود.» میرزا در جواب از همراهیهائی که کنسول نامبرده به هیئت اتحاد اسلام کرده بود اظهار تشکر نمود و قول داده بود که تا آخرین سرباز و فرد انگلیسی از گیلان خارج نشود هیچ اقدامی برضد آنها نخواهد کرد. کنسول انگلیس فقط ده دقیقه در پسیخان ماند، وی به شهر بازگشت و روز دوم از رشت حرکت کرد. قبل از مشارالیه، کارمندان بانک‌شاهی و کنسولگری و اتباع انگلستان از شهر رفته بودند. باید گفته شود از روزی که قرار شد انگلیسیها از گیلان بروند، ریاست بانک‌شاهی طی اعلانی از مشتریان خود درخواست کرد و جوهری را که در بانک دارند پس بگیرند و اسکناسهایی را که در دست دارند به بانک داده و قران نقره بگیرند. ولی در مدت پانزده روزی که بانک در رشت باز بود هیچ يك از تجار یا کسبه برای گرفتن پول خود یا عوض کردن اسکناس به پول نقره به بانک مراجعه نکردند و بانک کلیه موجودی خود را از رشت برد.

هوونمای بندر اترلی





گنورگی چہچہرہ



دومنزل رئیس بلدیہ (شہودار) بندر انزلی دراز کشیده‌ها از راست به چپ: خالو مراد بزرگ، خالو قنبر
نشسته‌ها از راست به چپ : گسالوک، کاژانوف، میوزا کوچک‌خان، آبوکف، پلایف
ایستاده‌ها از راست به چپ: کربلائی حسین، سیف‌الله‌زاده، سعدالله درویش، اسماعیل جنگلی، میوصالح مظفرزاده،



احسان الله خان دوستدار

فصل سوم

ورود میرزا کوچک خان جنگلی به رشت

قبل از حرکت کنسول انگلستان از رشت، کنسول و کارمندان کنسولگری روسیه امپراطوری درهای کنسولخانه را مهر و موم کردند و کلیدها را به یکی از کارمندان سپردند و از رشت رفتند. کنسولهای افتخاری فرانسه و ترکیه و اتباع دول بیگانه، قبل از کنسول روسیه شهر را ترک کرده و رهسپار تهران شده بودند. بنابراین در رشت از نمایندگان و اتباع دول خارجیه حتی يك نفر نمانده بود.

میرزا احمدخان، حاکم گیلان پس از رفتن واحدهای انگلیس و اتباع و کنسولهای خارجی از رشت، مالکین و تجار و مأمورین عالی مقام دولت را دور خود جمع کرد و آنها پس از چندین روز مذاکرات تصمیم گرفتند نمایندگان را از طرف ساکنین رشت رسماً به پسیخان نزد میرزا کوچک خان فرستاده و از او به نام ساکنین گیلان درخواست کنند به رشت آمده و اداره امور ولایت را بدست گیرد (۱).

ملاقات میرزا با نمایندگان شهر رشت، حضار را متأثر ساخت. وی با عده ای از حاضرین دست داد و چند نفر از آنها را بوسید. برخی از حضار گریه می کردند ولی معلوم نبود برای چه گریه می کنند؟

نمایندگان رشت به این امید که میرزا کوچك خان «خطر» اشتراکیون را از شهر دور خواهد کرد، نزد او آمدند و می‌خواستند او را به شهر ببرند، ولی خود میرزا «خطر» اشتراکیون را بعهده گرفته و می‌خواست وارد رشت شود. رشتیها تا روز ورود میرزا کوچك به رشت نمی‌دانستند که نمایندگان اشتراکیون روسیه و هیئت اتحاد اسلام از باختر و نمایندگان و واحدهای مسلح اشتراکیون روسیه از شمال وارد رشت می‌شوند.

میرزا موقع مذاکره با نمایندگان شهر رشت، گفت: «من فقط برای حفظ و تأمین شغل، سرمایه، عصمت و مذهب تمام ایرانیان زندگی می‌کنم و جمعیت جنگل را فقط و فقط برای رسیدن به این هدفها تشکیل داده‌ایم. ما برای خدمت به وطن و ملت حاضر هستیم».

او پس از اظهار کلمات فوق گفت بنابه دعوت نمایندگان مردم رشت، به رشت می‌آید و قول داد رهبری مبارزه با انگلستان را بعهده بگیرد. بعد از ظهر روز جمعه چهاردهم جوزا (مطابق شانزدهم رمضان ۱۳۳۸ و چهارم ژوئن ۱۹۲۰) که قرار بود میرزا کوچك وارد شهر رشت شود، افراد نظمیه تحت ریاست مازور رکن‌الدین خان مختار و افراد ژاندارمری تحت ریاست سرهنگ فتحعلی خان، مجهز شده و آسایش و امنیت را در شهر و اطراف آن حفظ می‌کردند. دوباره نمایندگان از طرف اهالی شهر برای پیشواز تا پسیخان رفتند و عده زیادی از اهالی نیز تا پسیخان و تنگ و آتشگاه و تقریباً تمام اهالی شهر در جاده پسیخان - رشت جمع شدند و منتظر ورود میرزا بودند. پولداران با درشکه تا پسیخان رفته و به رئیس هیئت اتحاد اسلام و عده كمك مادی و معنوی را می‌دادند. کوچك خان آشنایان خود و حتی مأمورین دولت شاهنشاهی

را می‌بوسید. مردم دست می‌زدند و هورا می‌کشیدند. میرزا گاهی نطق‌های مختصر سر جاده ایراد می‌کرد و مکرر وعده می‌داد که ناموس و شخصیت و ثروت و دین ایرانیان را حفظ خواهد کرد.

میرزا از پسیخان تا رشت (هفت کیلومتر) پیاده آمد. چند نفر از همکارانش با او همراه بودند و آنها نیز پیاده آمدند. چون اهالی جاده را گرفته بودند، آنها مجبور بودند که خیلی آهسته راه بروند. نمایندگان شهر و مالکین و تجاری که برای پیشواز بادرشکه رفته بودند، بادرشکه هم از پشت او آهسته می‌آمدند. چند نفر از نمایندگان قشون سرخ روسیه نیز بادرشکه به دنبال میرزا وارد شهر شدند. هوا خیلی لطیف بود.

بخشی از اهالی شهر در سبزه میدان جمع شده بودند و منتظر ورود میرزا بودند. در وسط باغ، در محل موزیک، احسان‌اله خان و کاژانوف و گائوک و چند نفر دیگر از سرکردگان جنگل و روس‌ها منتظر ورود وی بودند. جمعیت باغ با فریادهای زنده باد و هورا، میرزا را نزد احسان‌اله خان و رفقایشان راهنمایی نمودند.

از طرف نمایندگان اشتراکیون روسیه، پرچم سرخی که روی آن «زنده باد روسیه شوروی»، «زنده باد ایران آزاد» نقش کرده بودند، به میرزا کوچک تقدیم شد و پرچم سرخی نیز که از طرف نمایندگان فرماندهی فلوت و لگا و بحر خزر داده شده بود در روی میز متموج بود.

میرزا کوچک موزری را که اشتراکیون روسیه به او داده بودند در کمر و نشان افتخاری را که از دولت سویتی گرفته بود بر سینه خود داشت.

درسبزه میدان میتینگک مفصلی ترتیب داده شده بود . کاژانوف، احسان‌اله‌خان، میرزا کوچک‌خان و دیگران نطقهای آتشین و جانسوزی ایراد کردند. کاژانوف از طرف دولت شوروی اظهار رضایت و خوشحالی کرد و تبریکات خود را به ملت آزاد ایران تقدیم نمود و گفت:

لوای سرخ انقلاب جهانی در فضای ایران نیز موج زده و کلیه طبقات زحمتکش ملل خاور را به زیر سایه خود دعوت می‌کند. قشون سرخ دهاقین و کارگران و سربازان انقلابی روسیه که ارتشهای ژنرالهای سفید، دنیکین و کولچاک و بودنیچ را نابود و قشونهای بیگانه را از روسیه بیرون کرده است، حاضر به همراهی با انقلابیون ایران و ملل دیگر خاور زمین است و فداکاری لازم را خواهد کرد تا انگلیسیها را از ایران، بین‌النهرین و هندوستان بیرون کنند. طبقات زحمتکش ملل آسیا باید به گرد رئیس انقلاب شرق، رفیق میرزا کوچک جمع شده و انگلیسیها، شاه، سرمایه‌داران و مالکین و جابرین را نابود ساخته و آزادی و استقلال خود را تأمین نمایند. از طرف و به نام دولت شوروی روسیه قول می‌دهیم که تا سرمایه‌داران و جابرین داخلی و خارجی محو نگردند از ایران نرویم. زنده باد رفیق لنین ناجی

ملل خاورزمین، زنده باد رفیق تروتسکی رئیس کل
 تشون سرخ کارگران و دهساقین و سربازان
 انقلابی، زنده باد رفیق میرزا کوچک رئیس
 انقلاب شرق.

عده زیادی از حضار که با زبان روسی آشنا بودند از نطق
 کاژانوف راضی نشدند، زیرا آنها هیچ منتظر نبودند که در سبزه میدان
 رشت، در حضور نمایندگان دولت شاهنشاهی ایران، راجع به انقلاب
 برضد شاه و سرمایه داران ایران صحبت شود. برعکس آنها عقیده
 داشتند که نطقهایی برضد انگلیسیها ایراد خواهد شد و زندگانی معمولی در
 شهر ادامه خواهد یافت.

نطق کاژانوف را گائوک نام آلمانی از روسی به فارسی ترجمه
 کرد. ولی عقاید سوسیالیستی کاژانوف در ترجمه گائوک تبدیل به عقاید
 اتحاد اسلامی گردید. مثلاً کاژانوف کلیه زحمتکشان کشورهای خاور
 زمین را دعوت به مبارزه با جهانگیران و سرمایه داران داخلی و خارجی
 کرده بود، ولی گائوک با ترجمه خود، مسلمین دنیا را دعوت به مبارزه
 با انگلستان و سرمایه داران اروپائی می نمود.

بعدها نیز گائوک که مترجم رسمی شده بود، مضمون سوسیالیستی
 نطقهای نمایندگان شوروی را در ترجمه های خود تبدیل به عقاید اتحاد
 اسلامی می نمود. نمی دانم این آلمانی با حالت روحی ایرانیها بخوبی
 آشنا بود و نمی خواست آنها را به وسیله نطقهای سوسیالیستی روسها
 منزجر نماید یا اینکه سیاست شخصی خود را داشت و می خواست از
 موقعیت خود استفاده نماید.

گائوك يك آلمانی تبعه روس بود و مدتی در ژنرال کنسولگری روسیه امپراطوری در تهران مقام منشیگری را داشت. ولسی چون در ایام جنگ از مقام خود سوءاستفاده کرده دست به کارهای غیرمشروع (در دادن جواز واردات) زده بود، او را دستگیر کرده و روانه بادکوبه نموده بودند تا در دادگاه محاکمه شود. در اثر انقلاب فوریه ۱۹۱۷ مشارالیه به اتفاق زندانیان دیگر از زندان آزاد شد و به ایران مراجعت نمود و مدتی به تبلیغات برضد انگلیسیها و به نفع عثمانیها و آلمانیها مشغول بود. ولی از طرف نظامیان انگلیسی توقیف و به هندوستان فرستاده شد و چون روسی بود، بدین جهت انگلیسیها او را به ادسافرستاند و به مقامات شوروی تحویل دادند. در روسیه گائوك خود را به حزب اشتراکی نزدیک نمود و توانست دوباره وسایل آمدن خود به ایران را فراهم سازد. او بعنوان مترجم با فلوت سرخ ولگا و بحر خزر و به همراهی کاژانوف و همکارانش وارد انزلی شد و با آنان به رشت آمد (۲).

وقتی که چندین بار مشاهده کردم که گائوك مضمون نطقهای روسها را غلط ترجمه می کند، روزی از میرزا کوچک پرسیدم: «آیا می دانید گائوك نطقهای روسها را صحیح ترجمه نمی کند؟». میرزا در جواب گفت: «شاید گائوك مترجم بدی باشد ولی عجالتاً وجود او لازم است و باید در این سمت بماند، زیرا هم رفقای من و روسها به او اطمینان کامل داریم. او یگانه شخصی است که می تواند اتحاد جنگل با روسها را نگه دارد.» یکی از پیشوایان روسی، گمان می کنم گوسف، رئیس چکا، درباره گائوك گفته بود: «میدانم که گائوك دزد بوده و نطقهای رفقا را غلط ترجمه می کند، ولسی عجالتاً وجود او برای پیشرفت کار در ایران لازم است. همین که دیدم وجود او زیان آور است

وی را به روسیه عودت می‌دهم».

در هر حال، نطق کاژانوف که بوسیله گائوک ترجمه شد در بین زنده‌بادها و هوراها و فریادهای شادی تمام شد.

پس از کاژانوف، احسان‌الله خان دوستدار که یکی از افسران ژاندارمری بود و در قیام ژاندارمها شرکت داشت و با روسهای امپراطوری و انگلیسیها جنگیده بود و تا سواحل رودخانه دیاله (بین‌النهرین) به همراهی لشکریان عثمانی رفته بود و پس از مراجعت از بین‌النهرین به گیلان آمده و با میرزا کوچک متحد شده بود (۳)، نطق مفصلی ایراد نمود و در ضمن گفت:

ایران قدیم بزرگ بود و اولاد بزرگ او مانند داریوش، اردشیر، شاهپور، نادر و امثالشان هندوستان، آسیای صغیر، مصر، یونان، قفقاز، ترکستان و بالکان را تحت تسلط خود داشتند. ایران مرکز تمدن آسیا و ایرانیان ثروتمندترین اشخاص دنیا بودند. ولی بر اثر سوء سیاست خانواده سلطنتی قجرها و در اثر فشار انگلستان و روسیه امپراطوری، از عظمت و تمدن و ثروت محروم گردید و عن‌قرب از آخرین قسمتهای اراضی خود هم محروم خواهد گردید. زیرا وثوق‌الدوله و مظفر وش و مزدور خارجه، قبالة فروش اراضی ایران را به انگلیسیها امضا کرده و شاه بی‌شرف این معامله شرم‌آور را تصدیق

کرده است. ولی ما قبالة نامبرده را پاره و کلیه دشمنان داخلی و خارجی را نابود و لشکریان بریتانیای کبیر را از ایران خارج و ملت ایران را خوشبخت و نیرومند خواهیم کرد.

رفیق محترم ما، میرزا کوچک جنگلی، ریاست انقلاب راعهده دار شده و کلیه زحمتکشان را تحت لوای سرخ ایران جمع کرده و ماراتا هندوستان راهنمائی خواهد کرد و برادران روسی و آذربایجانی ما برای کمک و همراهی به انقلاب ایران و کشورهای خاور زمین به ایران آمده و با انقلابیون ایران متحد شده اند و تا روز فتح با ما خواهند بود.

احسان الله خان ضمن نطق خود از مزدك و میرزا رضا و انقلابیون مشروطه و قیام کنندگان ژاندارمری هم اسم برد و نطق خود را با جملات «زننده بدارتش زحمتکشان روسیه و زننده باد میرزا کوچک» تمام کرد.

هر قدر ترجمه نطق کاژانوف مردم را راضی کرده بود، همانقدر نیز نطق احسان الله خان آنان را ناراضی ساخت و مردم او را مزدکی و بهائی نامیدند.

میرزا کوچک خان نتوانست مفصلاً نطق کند. خسته بود و در منزل مدیر الملك، راسکولنیکف، ارژونیکیدزه و عده زیادی از مردم شهر منتظر او بودند. میرزا از احساسات دوستی مردم رشت تشکر

کرد و قول داد ایران را از تسلط انگلیسیها و دولت شاه خلاص کرده و سطوت و عظمت ملت کهنسال ایران را تأمین کند و تکرار کرد که از شخصیت، ثروت، عصمت و دین ایرانیان دفاع خواهد کرد. وی همچنین از دوستان روسی تشکر کرد و فریاد زد: «زنده باد لنین و تروتسکی» حضار نیز فریاد کردند: «زنده باد میرزا کوچک، زنده باد جنگل».

پس از میرزا کوچک، دو سه نفر دیگر هم سخنانی گفتند. یکی از آنها لباس نظامی هندی بر تن و موهای دراز و ریش بلندی مانند جنگلیها داشت. اوبه زبان فارسی ولی با لهجه هندی اظهار کرد:

من يك نفر از انقلابيون هند هستم و رياست انقلاب هند را عهده دار خواهم شد و از طرف انقلابيون هند قول می‌دهم که هر گونه مساعدت به انقلابيون ایران نمایم و امیدوارم که بزودی برادران ایرانی ما به همراهی برادران روسی به هندوستان رسیده و وطن عزیز مرا نیز از دست انگلیسیها خلاصی بخشند و با همکاری انقلابيون هند، ملل دیگر آسیا را باهم متحد کرده و برضد سرمایه‌داران انگلستان و ژاپن و فرانسه بشورانند زنده باد لنین و تروتسکی ناجیان ملل خاورزمین، زنده باد میرزا کوچک رئیس انقلاب ملل شرق.

گرچه عده‌ای از حضار می‌دانستند که این شخص لاهیجانی است

و هرگز هندوستان را ندیده است، ولی چون اکثریت مردم او را نمی‌شناختند بدین جهت اظهارات وی اثر خوبی بر آنها بخشید (۴).
میرزا کوچک خان قبل از ختم میتینگ از سبزه میدان رفت و به منزل مدیرالملک آمد (۵).

من قبل از میرزا کوچک به منزل مدیرالملک رفتم. در تالار بزرگ طبقه دوم منزل مذکور، نمایندگان کلیه طبقات رشت و اطراف جمع شده بودند. در میان این جمعیت چند نفر از مأمورین عالیرتبه دولت شاهنشاهی را نیز مشاهده کردم. امجدالسلطنه یسر بزرگ مدیر-الملک مرحوم از واردین پذیرائی می‌کرد. مدیرالملک یکی از مالکین بزرگ گیلان و فرزندانش صاحب ملک و ثروت هستند.

وارد تالار شدم، ولی به اطاق همجوار راهنمایی‌ام کردند. در این اطاق، ارژونیکیدزه و راسکولنیکف و میرصالح مظفرزاده و دوسه نفر دیگر منتظر آمدن میرزا کوچک بودند. اطاق نیم تاریک بود، زیرا پرده‌های پنجره‌ها از دخول نور زیاد به اطاق جلوگیری می‌کرد. ارژونیکیدزه کنار دیوار در تاریکی نشسته بود، ولی راسکو-لنیکف تقریباً در وسط اطاق (اطاق تنگ بود) جا گرفته بود و هر دو لباسهای سویل برتن داشتند.

ارژونیکیدزه را در ایام انقلاب مشروطه در انزلی ملاقات کرده بودم. کمیته حزب سوسیالیست دموکرات هنجاکیان در بادکوبه او را به کمیته حزب در انزلی معرفی کرده بود (من در آن ایام، یعنی در ایام انقلاب مشروطه، نماینده مختار کمیته مرکزی این حزب در ایران بودم).

ولی راسکولنیکف را ندیده بودم. مظفرزاده ما را به یکدیگر معرفی کرد.

ارژونيكېدزه حرف نمى زد. راسكولنيكف پرسید «در باره این اقدام میرزا كوچك چه عقیده‌ای دارید؟» گفتم: «عجالتاً تا عملیات آتیه نزدیک میرزا را نبینم نمى توانم اظهار عقیده بکنم، ولی گمان مى کنم انقلاب سوسیالیستی در این مملکت طرفدار پیدا نکند و شما پس از امضای قراردادى با انگلیسیها، از ایران بروید». راسكولنيكف اظهار داشت: «شما در اشتباه هستید. کارگران و کشاورزان ایران طرفدار انقلاب سوسیالیستی هستند و خواهید دید که بزودى انقلابیون ایران تحت ریاست میرزا كوچك، تهران را اشغال کرده و تمام ایران را به تسلط خود در خواهند آورد. مامکاری کنیم یا نکنیم، انقلابیون ایران وظیفه خود را انجام خواهند داد.»

صحبت ماطول نکشید. از صداهای «زننده باد» فهمیدیم که میرزا كوچك وارد حیاط خانه شده است. همه برای استقبال او تا سرپله ها رفتیم. میرزا پس از بوسیدن ما، وارد اطاق تنگ شد و چندین دقیقه با مهمانان بیگانه خود صحبت کرد و با اجازه حضار از این اطاق خارج شد و برای ملاقات نمایندگان اهالی و مأمورین دولت شاهنشاهی به تالار بزرگ رفت.

چند نفر از حضار ورود میرزا را تبریک گفته و اظهار امیدواری کردند که امنیت و راحتی در ولایات ادامه داشته باشد. میرزا در جواب آنها يك بار دیگر قول داد که از شخصیت، ناموس، ثروت و دین مردم تا آخرین قطره خون خود دفاع خواهد کرد و چون یکی از حضار گفت که بانك شاهى در اثر رفتن از رشت، صدمه بزرگی به اقتصاد و تجارت گیلان زده بدین جهت میرزا گفت: «من از کنسول انگلیس خواهش

کردم به بانك اجازه داده شود در رشت بماند و به معاملات خود ادامه دهد و قول هم دادم که بانك را تحت حمایت شخص خود نگهدارم، ولی خیلی افسوس می‌خورم که این پیشنهادم پذیرفته نشد.»

میرزا در تالار نتوانست بماند زیرا به او اطلاع دادند که مهمانهای روس قبل از حرکتشان به انزلی می‌خواهند او را ملاقات کنند. من اجازه مرخص شدن خواستم ولی میرزا دستم را گرفت و با خودش به اطاق نیم تاریک و تنگ راهنمایی کرد و گفت: «در ترجمه كمك خواهید کرد»

حس کردم که مهمانان روس در حضور من نمی‌خواهند صحبت کنند. ولی میرزا گفت که من از دوستان او هستم و به عنوان مترجم در حضور وی می‌باشم.

راسکولنیکف رو به من کرد و گفت: «از رفیق میرزا کوچك پرسید کی خیال دارد کمیته انقلابی - نظامی را تشکیل دهد.» میرزا کوچك در جواب گفت و من ترجمه کردم: «عجالتاً تصمیمی نگرفته‌ام و پس از مذاکره با رفقا روز را معین خواهیم کرد.»

راسکولنیکف رو به من کرد و گفت: «از رفیق میرزا کوچك پرسید چرا تا حال تصمیمی در باره تشکیل کمیته انقلابی - نظامی نگرفته‌اند.» میرزا پاسخ داد: «به کارهای مهمتری مشغول بودیم.»

راسکولنیکف با ارژونیکیدزه صحبت مختصری کرد و بعد به من گفت: «به رفیق میرزا کوچك بگوئید که رفیق ارژونیکیدزه باید امروز از ایران برود و میل دارد تا قبل از حرکت خود از ایران، کمیته تشکیل شده باشد.» میرزا بعد از سکوت مختصری گفت: «امشب کمیته را تشکیل خواهیم داد.»

راسکولنیکف و ارژونیکیدزه خدا حافظی کردند. آنها قول مراجعت داده، به انزلی رفتند. من هم از حضور میرزا مرخص شدم (۶). شب همان روز در حضور ارژونیکیدزه، راسکولنیکف، کاژانوف، گائوک، میرزا کوچک، میرصالح مظفرزاده و احسان الله خان، کمیته انقلابی ایران با عضویت اشخاص ذیل تشکیل شد: میرزا کوچک رئیس کمیته، احسان الله دوستدار فرمانده ارتش سرخ انقلابی، کاژانوف، حسن ایلانی، میرصالح مظفرزاده و گائوک. گائوک رئیس امور کمیته بود.

کمیته چنین نامیده شد: کمیته انقلاب سرخ ایران.



سرگو ارژونیکیدزه



اعضای شورای انقلاب، از چپ به راست: ۱- میر صالح مظفرزاده، ۲- گائوک (هوشنگ)، ۳- کاژانوف (فرمانده قوای ارتش سرخ)، ۴- کارگاراتلی (شاپور)، ۵- میرزا کوچک خان، ۶- حسن ایلانی، ۷- کامران آقازاده

فصل چهارم

چند روز بلا تکلیفی

فلوت سرخ ولگا و بحر خزر روز هجدهم ماه مه ۱۹۲۰ (مطابق بیست و هشتم ثور ۱۲۹۹ و بیست و نهم شعبان ۱۳۳۸) انزلی را بمباران کرد. میرزا کوچک جنگلی روز چهاردهم جوزا ۱۲۹۹ وارد رشت شد. در مدت این ۱۸ روز، یعنی از روز بمباران انزلی تا ورود میرزا به رشت، در نتیجه چندین ملاقات میرزا کوچک با روسها، نخستین نقشه رفته رفته از بین رفت و میرزا کوچک همکاری بیشتری از روسها خواست و روسها نیز شروع به دخالت در امور انزلی نمودند، زیرا این شهر و اطرافش تحت اشغال آنها بود و تأمین آسایش و امنیت این مناطق بر عهده آنان بود.

مثلاً رئیس دژبانی روسها در انزلی، بندر و اطراف آن را نظامی اعلان کرد و حکم تسلیم و تحویل اسلحه به اداره دژبانی را صادر نمود (۱). شعبه اداره تأمینات لشکری (آسوبی اتدل) در انزلی دایر شد و عده‌ای از مردم شهر، بخصوص سرمایه‌داران و طرفداران انگلیسی‌ها در زندانهای آسوبی اتدل بازداشت گردیدند. این دو اقدام برای تأمین آسایش و امنیت شهر و اطرافش انجام شد.

چند روز پس از ورود روسها به انزلی، چند نفر از کارمندان

حزب اشتراکی ایران (عدالت) وارد انزلی شدند و مدرسه آرامنه را مرکز حزب خود قرار داده، شروع به تبلیغات اشتراکی نمودند. «اتفاق جوانان اشتراکی» نیز تشکیل شد و روز به روز عده این گروه زیادتر می شد و به آنها مشق نظامی هم یاد می دادند (۲).

عده ای از تجار و بخصوص تجار ترك زبان و ملیون ترك كه از بادكوبه مهاجرت کرده بودند، به بهانه حفظ جان و مال خود ولی برای مخالفت با جوانان اشتراکی، دسته ای از جوانان مساواتی (ملیون آذربایجان قفقاز) تشکیل داده و عده ای از جوانان مقیم و متولد انزلی نیز در آن دسته شرکت داشتند و افراد این گروه مانند «اتفاق جوانان اشتراکی» مسلح گردیده بودند (۳).

گرچه در انزلی، افراد آسویی اتدل (تأمینات لشکری) و مأموران شهربانی ایران و مجاهدین میرزا کوچک خان مأمور حفظ آسایش و امنیت بودند و وظیفه داشتند از اغتشاشات جلوگیری نمایند، ولی وجود دودسته مسلح جوانان مخالف یکدیگر در شهر، اسباب وحشت ساکنین بی طرف و آرام را فراهم می آورد. بخصوص آرامنه از مسلح شدن جوانان مساواتی وحشت داشته و چند نفر را به رشت فرستاده بودند که با همکاری هم مسلکان رشتی خود از میرزا کوچک تقاضای خلع سلاح جوانان را بخواهند.

روسها در اولین روزهای ورود خود به انزلی، قران خرج می کردند و کلیه خریدهای خود را با قران انجام دادند. ولی پس از چند روز توقف در آن شهر، شروع به خرج کردن اسکناسهای دولت آذربایجان قفقاز نموده و خریدهای خود را با اسکناسهای مذکور کردند و چون قیمت اسکناسهای مذکور روز به روز تنزل می یافت، بدین جهت کسبه

بازار پولهای آذربایجان را به سختی مأخوذ می داشتند و گاهی اظهار نارضایتی می نمودند.

روسها انبارهای مؤسسه کشتیرانی و حمل و نقل قفقاز و مرکوری و انبارهای مؤسسات دیگر کشتیرانی را تخلیه و تمامی موجودیهای آنها را به باد کوبه حمل نموده بودند (کلیه مؤسسات کشتیرانی جزء اموال اتباع روس بودند). آنها در جواب اعتراض نمایندگان میرزا کوچک خان گفته بودند که انبارهای تجارتخانههای روسی را خالی می کنند و کالاهای اتباع روس را به باد کوبه حمل می نمایند و ایرانیها حق مداخله در این عمل را ندارند.

چون کشتیرانی بین باد کوبه و انزلی مجدداً شروع شده بود، گاهی از ایرانیان مقیم باد کوبه خبرهایی می رسید. معلوم شد که کالاهای تجار ایرانی را از انبارهای گمرکات و مؤسسات کشتیرانی و غیره از طرف دولت گرفته و به حاجی ترخان حمل کرده بودند.

ساعداالوزاره (محمد ساعد) ژنرال کنسول ایران در باد کوبه، اعتراض کرده بود و در جواب به ایشان گفته شده بود که مطابق قوانین مملکتی کلیه کالاهای مال دولت بوده و هیچ کس از اتباع شوروی و بیگانه حق داشتن ثروت شخصی را ندارند.

موقع مذاکرات هیئت اعزامی دولت شوروی ایران بانمایندگان دولت شوروی روسیه، همین جواب درباره کالاهای تجار ایران در باد کوبه داده شد.

در انزلی امور شهربانی را ایرانیها اداره می کردند، ولی آنها تحت اطاعت هیئت اتحاد اسلام بودند.

نمایندگان دولت شاهنشاهی، بلا تکلیف منتظر حکم تهران

بودند. از مأمورین عالی مرتبه دولت، فقط مدیر کل گمرک شمال که يك نفر بلژیکی بود فرار کرد و میرزا کوچک توسط مأمورین گمرک، امور گمرکات را اداره می کرد. (موجودی صندوق گمرک انزلی را میرزا کوچک خان برداشته و در عوض آن قبض رسید به میرزا احمد خان، حکمران گیلان داده بود).

اوضاع انزلی، مالکین و تجار و کسبه رشت را ناراضی کرده بود ولی چون میرزا کوچک خان چندین بار وعده داده بود که از ثروت و عصمت و دین و شخصیت ایرانیان دفاع خواهد کرد، در رشت کلیه محافظه کاران عقیده داشتند که میرزا با همکاری هم مسلکان و اعضای هیئت اتحاد اسلام، امور گیلان را اداره خواهند کرد.

ولی تشکیل کمیته انقلاب سرخ ایران که چند نفر از افرادش بیگانه بودند و ورود ملاحان سرخ به رشت، سبب تولید اضطراب در بین آنها گردید و در مدت تمام روز، آنها دور میرزا کوچک و دوستانش جمع شده سعی می کردند که از اقدامات اشتراکی کمیته جدید التأسيس جلوگیری نمایند.

مأمورین دولت شاهنشاهی در رشت نیز مانند همقطاران خود در انزلی بلا تکلیف مانده و از منزلشان خارج نمی شدند. فقط رکن الدین مختار رئیس شهربانی (۴) و فتحعلیخان رئیس ژاندارمری (۵) و کاپیتان بولاتسل رئیس آتریاد قزاق هر روز مرتباً به انجام وظایف خود مشغول بودند.

کمیته انقلاب سرخ ادارات دولتی را فوراً تحویل نگرفت و کارهای خود را در خانه های مصادره شده انجام می داد. رکن الدین مختار با میرزا کوچک هم عقیده نبود و وظیفه خود را

مستقلاً انجام می داد ، ولی رئیس ژاندارمری بامیرزا کوچک هم عقیده گشت و از پیش آمدها ناراضی نشد.

راجع به کاپیتان بولاتسل می گفتند که وی همراه دکتر بلینکی به انزلی رفته و بارو سای فلوت سرخ ملاقات نموده و تصمیم گرفته که همراه قزاقهای خود با واحدهای سرخ متحد شود .

آیا میرزا کوچک از ملاقات رئیس آتریاد قزاق ایران بارو سای فلوت سرخ مطلع بود؟ آیا خود میرزا عقیده داشت که کاپیتان بولاتسل و افسران قزاق روسی صمیمانه با وی همکاری خواهند کرد؟ آیا پالکونیک (سرهنگ) استاروسلسکی از این اقدام کاپیتان بولاتسل مطلع بود یا به مشارالیه اجازه ملاقات با نمایندگان روسهای سرخ را داده بود؟ اینها مسائل مهمی هستند که نتوانستم تا حال تماماً آشکار سازم.

میرزا احمدخان ، حکمران گیلان هر روز بامیرزا کوچک ملاقات و درباره امور با او مذاکره می کرد . گرچه مخایره تلگرافی بین تهران و گیلان قطع نشده بود ، ولی تهران تکلیف مأمورین خود را معین نکرده بود . میرزا کوچک هم تصمیم نگرفته بود که از خدمات ایشان استفاده خواهد کرد یا نه.

مردم چند روز در رشت ناراحت بودند ، زیرا نمی دانستند کمیته جدید التأسيس انقلاب سرخ کارهای خود را از کجا شروع و به کجا خواهد رسانید.

اعلان جمهوریت شوروی ایران

روزورود میرزا کوچک خان، تمام اهالی شهر مشغول پذیرائی و استماع نطقهای مختلف بودند. شب همان روز، امجد السلطنه عده زیادی از محترمین شهر و مأمورین دولت مرکزی و سران هیئت اتحاد اسلام را به افطار دعوت نموده بود و منزل او که مقر حکومت انقلابی گردیده بود پر از جمعیت بود. مجاهدین میرزا کوچک نیز در شب مذکور در خانه های اعیان برای صرف افطار دعوت داشتند.

روز دوم، میرزا و همکاران ایرانی وی مشغول دید و بازدید بودند ولی خود وی به مذاکرات با همکاران روس خود ادامه می داد. مردم از کلیه قسمتهای شهر برای دیدن رئیس انقلاب جمع می شدند و با تبادل افکار و گفتشانی می گذرانند. فقط جوانان، بخصوص جوانان روشنفکر مانند کارکنان انجمن ادبی فرهنگ (۱) و طرفداران دیگر انقلاب، اجتماعات نموده و مشغول تبلیغات و ترویج عقاید انقلابی بودند. دکانها و بازار تقریباً بسته و مردم بیکار بودند، ولی امنیت و آرامش در شهر ادامه داشت و هیچ سوء تفاهمی یا جر و بحثی بین مردم پیش نیامد. ملاحان سرخ روس در کنسولگری روس، واقع در بیرون شهر کنار جاده عراق منزل کرده بودند و داخل شهر نمی شدند و گاهی عده ای

از مردان برای تماشا از شهر بیرون رفته و در مقابل کنسولگری روس جمع می شدند، ولی ملاحان با آنها تماس نداشتند.

گرچه راه تهران باز بود و مردم می توانستند بدون جواز از شهر به تهران یا به اطراف شهر بروند، ولی هیچ يك از اهالی در آن دو روز از رشت حرکت نکرد، زیرا مردم در انتظار بودند.

روز سوم رود میرزا كوچك، یعنی شانزدهم جوزا ۱۲۹۹ رؤسای انقلاب به همراه عده کثیری از جمعیت شهر، دسته های مجاهدین و دسته موزيك گردان ملاحان روس بر سر مقبره و محل اعدام شهید دکتر حشمت رفتند. دکتر حشمت نماینده هیئت اتحاد اسلام در لاهیجان و رئیس مجاهدین جنگل در آن سامان بود و یکی از سالمترین و فداکارترین انقلابیون جنگل بشمار می رفت.

در سال ۱۲۹۷، دولت وثوق الدوله برای خلع سلاح جنگلیها، قزاقها را به گیلان فرستاد. عده ای از مجاهدین و سرانشان تسلیم نیروی دولت شاهنشاهی شده بودند. دکتر حشمت نیز خواست با مجاهدین خود تسلیم نیروی دولت مرکزی شود. وی از ستاد قزاقها مبلغی دریافت نمود تا بقیه حقوق مجاهدین را بپردازد و بعد تسلیم شوند، ولی عده ای از مجاهدین و سر دسته های آنها نخواستند تسلیم شوند و از طرف دیگر میرزا كوچك از فومن فرار کرده و به لاهیجان رسیده بود. دکتر حشمت که شنیده بود میرزا كوچك با همراهان خود در فومن تسلیم شده است، وقتی فهمید وی از تسلیم شدن صرف نظر کرده و به جنگ با قزاقها ادامه می دهد و با مجاهدین خود از لاهیجان فرار کرده و به تنگابن رفته است، پس از چند برخورد با قزاقها، شکست خورد و تسلیم شد. مجاهدین وی نیز تسلیم شدند. دادسرای نظامی، دکتر را محکوم به اعدام نمود و حکم

اعدام فوراً اجرا شد. مجاهدین مدتی در زندان بازداشت شده و بعد مرخص گردیدند.

سردار معظم «تیمورتاش» در آن ایام حکمران رشت بود و موقع بازجوئی از دکتر حشمت اعمال نفوذ نموده بود. دکتر شجاعانه زیردار رفت و ریسمان را بادیست خود به گردنش انداخت. کلیه حضار، حتی مأمورین نظامی از دلاوری وی تاحال هم تعریف می‌نمایند.

امروز که طی این سطور از مرگ دکتر حشمت یاد می‌کنم، نمی‌توانم همکاری‌های وی در مورد فراریان ترك و ارمنی از بادکوبه را ذکر نکنم. دکتر حشمت تقریباً ۳۰۰۰ نفر ارمنی را از مرگ نجات داد، زیرا هیچ‌فرقی بین اتباع ایران و ترك و ارمنی‌های فراری از روسیه یا ترکیه قایل نمی‌شد (اگر مسئله گرفتن پول از ستاد قزاق‌ها پیش نیامده بود شاید دکتر اعدام نمی‌شد و مانند رفقا و هم‌مسلمانان دیگر خود مدتی در زندان مانده و آزاد می‌شد).

پس از زیارت مقبره و محل اعدام دکتر حشمت، میرزا کوچک خان بادوستانش در بالکن عمارت کارگذاری جمع شدند. میدان کارگذاری از جمعیت پر بود و مجاهدین و حتی قزاق‌ها و ژاندارم‌ها نیز حضور داشتند. افراد نظمیه برای حفظ امنیت و نظم تحت نظر رکن‌الدین مختار در میدان حاضر بودند. کاپیتان بولاتسل رئیس آتریاد قزاق‌های ساخلوی رشت و چند نفر از افسران روسی و ایرانی قزاق‌خانه و کلنل فتحعلی رئیس ژاندارمری و چند نفر از همکارانش در میدان و بالکن کارگزاری حضور داشتند.

میرزا کوچک پس از ایراد نطق مختصری به نام «جمعیت انقلاب سرخ ایران» اصول سلطنت را در ایران مانعی و تأسیس جمهوریت شوروی

ایران را رسماً اعلان کرد (۲) و دوباره وعده داد که حکومت جمهوری شوروی ایران جان و مال عموم اهالی را حفظ خواهد کرد و کلیه قروض دولت شاهنشاهی ایران را لغو و باطل نموده و با کلیه اقوام به تساوی رفتار خواهد کرد.

موسیقی مترنم بود و فریادهای زنده باد و صداهای شادی فضای میدان را پر کرده و چند دقیقه ممکن نشد که اعلامیه رسمی جمعیت انقلاب سرخ خوانده شود. پس از اینکه صدای موسیقی و شادی قطع گردید، منشی جمعیت نامبرده، اعلامیه ذیل را قرائت نمود:

هوالحق

فریاد ملت مظلوم ایران از حلقوم فدالیهان جنگل

هیچ قومی از اقوام بشر به آسایش و سعادت نائل نمی گردد و به سیر در شاهراه ترقی و تعالی موفق نمی شود، مگر به حقوق خود واقف گشته و کاملاً ادراک کند که خدای متعال همه آنها را آزاد آفریده، بنده و ذلیل همدیگر نیستند و طوق بندگی یکدیگر را نباید به گردن بیندازند. همچنین به ابناء جنس خود حق ندارند حاکم مطلق و فعال مایرید باشند. تمام انبیا و اولیا، مقننین و بزرگان، جمیع فلاسفه و حکما، همه سوسیالیستهای سابقه و حالیه دنیا، کلیه غمخواران جنس بشر، هر کدام به نوبه خود در این عالم ظهور نمودند که همه افراد انسان را از مزایای این حق مشروع طبیعی شان آگاه کنند.

با این کیفیت، يك دسته از اصناف مخلوق که به صورت انسان و به سیرت از هر درنده‌ای بی‌رحم‌تر و قسی‌القلب تراند، به نام پادشاه، وزیر، حاکم، رئیس و امثال آنها جهت شهوترانی و و آزار انسانی، به هر طریق غیرمشروع بی‌رحمانه‌ای به ابناء جنس خود مسلط شده، به جان و مال و ناموس و همه هستی و ماحصل زندگی و جمیع فواید حیاتی آنها دخالت کرده، راحت خود را در زحمت مردم، بقای خود را در فتنای مردم، لذت و کامرانی خود را در رنج و ناتوانی مردم دانسته، بلکه بالاتر خلقت خود را فوق خلقت سایرین تصور کرده و می‌کنند، نه به کتب آسمانی واقعی نه به قوانین و نصایح انسانی و قری، نه به درماندگان مسکین و رنجبران بیچاره ترحمی. صفحات تاریخ، فجایع طبیعت عملیات آنها را به ما نشان داده و شواهد حسی کافی است که چه کرده و چه می‌کنند. بیچاره مردم، همان مردمی که از اصول خلقت و از حقایق و دایع طبیعت بی‌خبرند. مانند گوسفند خود را تسلیم این ستمکاران نموده، دم کاردهای برنده این سلاخان بی‌رحم دست و پا زده، مطیع صرف بلکه خود را بنده و برده آنها دانسته، در عالم ذهن و تصور خود خطور نداده که روزی ممکن است سلاسل عبودیت این عزیزان

بی‌جهت از هم گسیخته و از زیر بار اسارت و بندگی
این خدایان مصنوعی بتوان شانه خالی نمود.
گاهی از میان این طبقهٔ مظلوم رنج‌کش،
يك نفر یا اشخاص معدود معینی برای آگاهی سایر
مظلومین، برای تحصیل حقوق مشروع آدمیت،
برای قلع و قمع ریشهٔ جور و اعتساف طبقات ستمگر،
با تحمل هر نوع مذلت و مشقت و با هر گونه
فداکاری قیام کرده که شاید اصول مساوات و عدالت
را مجری، رسوم ظلم و تعدی را محو و مظلومین
را از قید رقیت و بیچارگی نجات دهند.

ایران که یکی از قطعات دنیا و اهالی ایران
که يك قوم از اقوام ساکن دنیا هستند، قرن‌ها است
در دست استبداد سلاطین جور، امراء خودسر،
خوانین جاه‌طلب، رؤسای شهوتران، اربابان بی‌رحم
و فتوت، صورت خرابهٔ مهیبی را به خود گرفته که
هر عابر و هر ناظر و هر متفکری از منظرهٔ اسفناك
آن و ساکنین آن گرفتار بهت و حیرت می‌شود.

در قرون اخیر، سیاست جهانگیرانهٔ
همسایگان همسایه آزار ما (دولت متجاوز انگلیس
و حکومت‌های جابرهٔ تزارهای سابق روسیه) ضمیمهٔ
مظالم حکمداران شهوت پرست ایران شده، برای
اسارت این قوم مظلوم در صحنهٔ این خرابهٔ اسف
آور با تمام قوه عرض اندام کرده و بهترین وسیلهٔ

اسارت این کشور را همدستی و تقویت سلاطین و امراء و بزرگان این سرزمین دانسته و با جمیع قواء خود تسلط آنها را به سایرین تحکیم و تأکید می کردند.

این قصابان مسلخ ایران، استفاده از مقاصد همسایگان طماع کرده، آن چه را که در قدرت و توانائی خود داشتند دربارهٔ زیردستان اعمال نموده، ذره‌ای از مظالم خودداری نکرده، حال ایران و ایرانی به این منوال باقی بود تا سنه ۱۳۲۴، عده‌ای از متفکرین و اشخاص حساس مطلع و دلسوز حقیقی این قوم رنج دیده که از حقوق ملیت و از خصوصیات خلقت خود و همه مطلع بودند، بنای مطالبهٔ حقوق ملی را گذاشته، آزادی و حریت را که حق مشروع همه بود خواستگار شدند. بتدریج انقلاب شروع شده محمدعلیشاه، شاه سابق مخلوع و مجلس ملی تشکیل و احمد شاه فرزند او به سلطنت مشروطه منصوب گردید.

بدبختانه به علت عدم تفکر و تعمق پیشقدمان آزادی، به هر طریقی بود همان امراء و خوانین ستمگر زمام ریاست مشروطیت را در دست گرفته، انقلاب را به منفعت خود سوق دادند.

بالجمله این انقلاب و نهضت و فداکاری ملت بیچاره بجای منفعت، مضرت تولید نمود، سابق به

اسم سلطنت میشده، این دفعه به نام سلطنت مشروطه همان سلطه و اقتدار جور و ظلم را اعاده دادند. مردم که برای احساس هوای آزادی تاحدی از خواب غفلت و مستی و جهالت بیدار شدند، بنای ستیزه و مقاومت گذاشتند که قطع ایادی جابرانه مرتجعین حقیقی و مستبدین به لباس مشروطه را نمایند. آنها باز هم به اتکای قوای همسایگان، بنای معارضه گذاشته، فجایع خونین ۱۳۳۰ را در قطعات شمالی ایران ظاهر نموده، دوباره ایرانیان را با حمایت امراء تزاری و کمکهای باطنی انگلیس به شکنجه، ظلم و تعدی گرفتار کردند.

چیزی نگذشت که عمر این مدت تطاول سپری و جنگ بین المللی شروع شد و موقع استفاده مظلومین این سرزمین رسید. قسمت بزرگی از احرار و عناصر فداکار در حدود غرب و جنوب ایران، عده‌ای از فدائیان گیلان در جنگل دارالمرز بر ضد خائنین ایرانی و همسایگان متجاوز قیام کردند. پادشاه ایران که همه آرزوهای ایرانی بیچاره را زیر پا گذاشته بود، عوض همراهی با ملت و سعی در استخلاص آنها، همراه امراء و مرتجعین مملکتی با قوای انگلیس و نیکلا متفق شده، فداکاران غرب و جنوب را محو نموده، عطف توجه به حدود گیلان نمودند. در این اثنا به همت غبوره‌

جوانمردان روسیه، حکومت ظالمانه نیکلا و
 هندستان اورا منهدم کرده، جمهوری سویت را تأسیس
 نمودند. از سمت شمال روایح آزادی و همراهی
 وزیدن گرفته، از این حدود اطمینان کامل حاصل
 شده، تا حدی به مساعدت آنها مستظهر گشتند.
 ولی از طرف دیگر، دچار پنجه قاهرانه انگلیسیها
 شده و انگلیسیها نیز با قوا و خود و قوا و دولت مرتجع
 ایران بساط دولت و آزادی را برچیده و پنجه‌های
 قاهرانه خود را به جسد این کشور بطوری فرو برده که
 مظالم قرون سابقه در برابر این خاطره‌های سهمگین
 جدید محو شد. مجلس ملی را منحل، حکومت‌های
 نظامی در ایالات و ولایات تأسیس، قرارداد مشتوم را با
 دولت ایران در غیاب مجلس شورای ملی (که هیچ
 قراردادی بدون تصویب مجلس شورای ملی رسمیت
 ندارد) برای بلع ایران منعقد کردند.

بعضی از جرایم معلوم الهویه را مزدور خود
 نموده و آنها را برای مغلطه و اشتباه اذهان خارجی‌ان
 و ادار نموده که ملت ایران را از این قرارداد راضی
 جلوه دهند و در تحت تأثیرات حکومت‌های نظامی
 و تهدید اردوهای مسلح انگلیسی وعده‌ای از ناخلفان
 ایرانی شروع به انتخابات نمودند. همان مفت
 خوران قدیم و همان ستمگران مردم آزار را به
 وکالت منتخب نموده که در موقع افتتاح مجلس،

بدون تأمل قبالة مالکیت ایران را تسلیم او کنند.
 شاه غافل را به مهمانی برده، تلگرافخانه‌ها و
 پستخانه‌ها را سانسور گذاشته، در غالب نقاط ایران
 اردوهای منظم نگاهداشته، طرفداران حریت و
 تنقید کنندگان قرارداد مشثوم یعنی فرزندان دلسوز
 و حساس این آب و خاک را اعدام و حبس و تبعید
 کرده و همه موجبات اسارت را مجدداً تهیه نمودند.
 قوای احرار جنگل گیلان را که پنج سال و
 نیم است با تحمل هر گونه مشقتها طاقت فرسا،
 در مقابل قوای ظالمة انگلیس و ایران و مرتجعین
 مظلوم آزار و اربابان القاب و مناصب دروغی
 قیام کرده که روزی موفق به نجات طبقات زحمتکش
 شوند. و این قوه ملی را که در زوایسای جنگل
 گیلان آخرین مایه امید احرار سایر ولایاتی که
 مقهور قوای خصم گشته بودند، مانع کلی مقاصد
 خود دانسته و یگانه عامل مؤثر در جلوگیری از
 اجرای خیالات خود فهمیدند. در مقام محو این
 قوه نیز برآمدند. آثار فضایح تاریخی آنها در
 گیلان قرن‌ها زردوده نخواهد شد و از سمتی دولت
 انگلیس با آن اسلحه خود (تزویر)، روسیه آزاد
 را با فرزندان ناخلف خود (طرفداران نیکلا) به
 طوری مشغول نمود که به هیچ یک از مظلومین
 جوار خود نتوانستند معاونتی کند. چندی نیز این
 روزگار مشاهده شد.

ولی خدای قادر که هیچگاه بندگان خود را
از نظر رأفت دور نداشته و راضی نخواهد شد که
ودایع خویش را تا ابد اسیر چنگال ستمکاران
نماید، دست قهرمانان عدالتخواه روسیه را از آستین
انتقام بیرون آورد و آنها عقیده سوسیالیسم و رفع
ظلم دشمنان بشری را توسعه و بسط دادند.

باز هم وقت و موقع استفاده ظلم دیده‌های
ایرانی و قوای ملی جنگل که ذخیره همه احرار
ایران است دست داده که حالیه این قوه ملی به
استظهار و معاونت عموم نوع پروران دنیا با استعانت
اصول حقه سوسیالیستی برای نجات ایرانی و
اقوام دیگر از ظلم هر ظالم متجاوز، داخل در
مراحل انقلاب سرخ شده و خود را به اسم جمعیت
انقلاب سرخ ایران موسوم کردند، که به نیروی
فداکاری و از خود گذشتگی، هر قوه‌ای را که
برای اسارت جنس انسانی تهیه و تشکیل شده در هم
شکسته، اصول عدل و برادری را نه تنها در ایران،
بلکه در میانه تمام طوایف مختلفه، بدون ملاحظه
نژاد، محکم نماید و مطابق این بیانیه، عموم رنجبران
و زحمتکشان و فلاح و کارگر و جمیع اصناف
تعب کشیده را متوجه می‌کند که جمعیت انقلاب
سرخ ایران آمال خود را در تحت مواد ذیل که
به تعقیب آن با تمام قوا عامل خواهد بود اعلان
می‌کند:

۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی کرده، جمهوریت شوروی را رسماً اعلان می‌کند.

۲- تشکیل حکومت موقتی جمهوری و حفاظت جان و مال عموم اهالی را بشارت می‌دهد.

۳- هر نوع قرارداد و معاهده‌ای را که دولت ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی منعقد کرده است لغو و باطل می‌داند.

۴- حکومت جمهوری همه اقوام بشری را بلاتفاوت با این آمال شریک دانسته و درباره آنها به تساوی رفتار کرده و حفظ شعائر اسلامی را نیز از فرائض می‌داند.

رشت - به تاریخ ۱۸ رمضان المبارک ۱۳۳۸

موقع قرائت این ابلاغیه و به خصوص پس از قرائت آن، قزاقان چندین دفعه شعار «زننده باد احمد شاه» را تکرار کردند. گرچه آنها مسلح نبودند، ولی مجاهدین با آنها طرف مشاجره نگردیدند و حتی از بین آنها نیز چند نفر بسا قزاقها همصدا شده و فریاد زدند «زننده باد احمد شاه». شعار «زننده باد احمد شاه» تأثیر عمیقی بر حضار نمود و گرچه جوانان فوریاد می‌کردند «زننده باد جنگل»، «زننده باد کوچک خان» ولی اکثریت جمعیت مثل اینکه خود را گم کرده و نمی‌دانستند چه شعاری بدهند.

قزاقها با صف از میدان کارگزاری خارج شدند و تحت فرماندهی

چند نفر و کیل یاشی به قزاقخانه مراجعت نمودند . در کوچه کلیسای ارامنه ، عده زیادی از ارامنه مقابل در کلیسا و بالکن منزل گالوستیان جمع شده بودند . قزاقها حین عبور از میان آنها ، چندین بار شعار دادند «زننده باد احمد شاه» و بسا خواندن سرود شاهی راه خود را پیمودند . در موقع مراجعت قزاقان ، هیچ يك از افسران با آنها همراه نبودند .

عصر روز هجدهم و شب نوزدهم رمضان ، مضمون ابلاغیه جمعیت انقلاب سرخ و فریادهای «زننده باد احمد شاه» موضوع بحث و تبادل افکار مردم بود .

عده زیادی از مالکین و تجار و کسبه راضی بودند از اینکه جمعیت کلیه قراردادهای و معاهداتی را که دولت ایران قدیم و جدیداً با دولتهای بیگانه منعقد کرده بود لغو و باطل می کند و وعده حفظ جان و مال عموم اهالی و بخصوص شعائر اسلامی می دهد ، ولی از اعلان جمهوریت شوروی و جنگ با انگلیسیها و خلع سلطنت قاجاریه راضی نبودند . آنها اظهار عقیده می کردند انگلیسیها که تمام دنیا را تحت نفوذ خود درآورده و کلیه دولتهای بزرگ را مغلوب کرده اند در جنگ با جنگلیها و روسها نیز فاتح خواهند شد و نفوذ شاهان قاجار در ایران بیشتر خواهد شد و گیلان دوباره میدان جنگ می گردد و ایران می شود و دولت مرکزی تهران که قبل از این ، با گیلانیان خوش رفتاری کرده است ، پس از فتح در این جنگ جدید ، انتقام جنگلیها را از اهالی گیلان خواهد کشید .

اعلان دولت جمهوریت شوروی و نام بردن از عقاید سوسیالیستی و وعده آزادی ملت ایران و اقوام دیگر از ظلم انگلیس سبب وحشت

طبقات پولدار گردید. فقط فریاد «زنده باد احمد شاه» قزاقان، آنها را از آتیه نزدیک امیدوار می ساخت.

عملجات و صنعتکاران از خود رأی نداشتند و هرچه از طرف پولداران گفته می شد قبول می کردند. حتی عده ای از روشنفکران از موضوع ابلاغیه جمعیت انقلاب سرخ ناراضی بودند. زیرا آنها طرفدار جنگ و مبارزه با انگلیسیها و وثوق الدوله بودند، ولی بقای سلطنت قاجارها را نیز می خواستند.

مجاهدین جنگل که مدت شش سال با میرزا کوچک خان همراه بودند و تحت فرماندهی او با قزاقهای ایران و سربازان انگلیسی و قزاقان روسی جنگیده و تمام این فداکاریها را به نام احمد شاه قاجار و مشروطه ایران کرده بودند، بخوبی نفهمیدند که چرا من بعد بر ضد احمد شاه قاجار هم خواهند جنگید. و در نتیجه این ناهمپی بود که عده ای از آنها با قزاقها هم صدا شده و شعار «زنده باد احمد شاه» می دادند.

در شب هجدهم رمضان، یعنی چند ساعت پس از اعلان دولت شوروی و طرفداری از عتاید سوسیالیستی و امیدواری به کمک دلاوران روسی برای آزادی ایران و اقوام دیگر از ظلم انگلیسیها، رئیس جمعیت انقلاب سرخ ایران، میرزا کوچک خان جنگلی افطار را در خانه یکی از اشراف بزرگ شهر صرف کرد. در موقع افطار. همکاران نزدیک وی و چند نفر از مأمورین عالی مقام دولت و عده زیادی از اعیان و اشراف و تجار درجه اول حضور داشتند. ولی صحبت از موضوع ابلاغیه میان نیامد. فقط میرزا بار دیگر قول داد از جان و مال و دین و عصمت مردم بدون فرق بین قوم و مذهب دفاع کند. سر سفره افطار،

چند نفر از روحانیون درجه اول شهر هم حضور داشتند و فرایض اسلامی خود را بجا آوردند .

میرزا شخص مسلمان و متدین و متعصبی بود و در کلیه اقدامات خود کمک الهی را می طلبید ، وی کلیه فرایض يك نفر مسلمان متدین را انجام می داد (۳) و عقیده داشت که فقط به کمک خدا تا حال از کلیه خطرات جان سالم بدر برده و من بعد هم فقط به کمک خدا خواهد توانست به هدف اجتماعی و سیاسی و ملی خود برسد .

میرزا کوچک خان و اطرافیان نزدیکش طرفدار مالکیت شخصی بودند و عقیده داشتند که مالک باید با زارع خوش رفتاری نماید و او را از سهم خود از حاصل اراضی محروم نکند . ولی عقیده نداشتند که اراضی را باید از مالکین گرفته و بین زارعین تقسیم کنند . و هم چنین عقیده نداشتند که کالاهای تجار را گرفته و در انبارهای ملی جمع کنند و یا به مردم بفروشند و پول آن را برای احتیاجات دولت خرج کنند . کوچک خان سوسیالیست نبود ولی طرفدار همراهی و کمک به مردم و طبقات عاجز و ستمدیده بود .

مردم شهر چون میرزا و عقایدش را به خوبی می شناختند ، بدین جهت دور او جمع شده و حاضر به همکاری با او و همراهانش بودند . گرچه مضمون ابلاغیه مورخ هجدهم رمضان سبب وحشت شهریها ، بخصوص پولداران شده بود ، ولی اینها عقیده داشتند که خود میرزا کوچک از مضمون ابلاغیه راضی نبوده و تحت نفوذ کارزانوف و گائوک مجبور شده است ابلاغیه را با این مضمون منتشر سازد .

اطرافیان میرزا کوچک نیز گاهی بین دوستان و نزدیکان می گفتند که میرزا برخلاف تمایلات خود ، شرایط روسها را قبول کرده است

و امیدوار است لنین را راضی کند که در ایران عقاید سوسیالیستی را منتشر سازند.

تا انتشار ابلاغیه مورخه هجدهم رمضان، میرزا کوچک محبوب بود. پس از انتشار آن، او را مظلوم دانسته و بیش از پیش او را محتاج به همکاری و دوستی می دانستند.

در انشای ابلاغیه مورخه هجدهم رمضان، کاژانوف و گائوک نفوذ به خرج دادند، ولی نفوذ گائوک بیشتر و مؤثرتر از کاژانوف بود. کاژانوف فارسی نمی دانست و گائوک در موقع ترجمه، معنی اظهارات طرفین را مطابق میل خود تغییر می داد. درست است که کاژانوف عقیده داشت که عقاید سوسیالیستی را باید آهسته و متدرجاً تبلیغ کرد و بیشتر باید از انقلاب ملی و آزادی ایران از نفوذ انگلیسیها صحبت کرد، ولی در هر حال راضی نمی شد که جمعیت انقلاب سرخ، با «به نام خدا» به اهالی مراجعه نماید. در ترجمه روسی ابلاغیه، کلمه «هو الحق» و کلمات «حفظ شعائر اسلامی» موجود نیست. مسلم است که گائوک کلمات فوق را در ترجمه روسی ننوشته است.

میرزا کوچک خان در شب نوزدهم رمضان، پس از افطار مذاکرات خود را با اعضای کمیته انقلاب سرخ ایران ادامه داد و هیئت حکومت جمهوری شوروی ایران را تشکیل و مدیران دوائر دولتی را انتخاب کرد و اعلان ذیل را در روز نوزدهم رمضان ۱۳۳۸ (هفدهم جوزا ۱۲۹۹) منتشر ساخت:

به عموم اهالی، محترماً اعلان می شود

کمیته انقلاب سرخ ایران پس از تشکیل

حکومت سویت جمهوری ابلاغ رسمی آن به تمام اهالی، اشخاص ذیل را موقتاً برای دوایر مملکتی به کمیسری تعیین نموده و معرفی می کند که عموماً در امورات مربوطه، به آنها مراجعه کرده و اگر از هر دایره خلاف صحت و قانون مشاهده کنند بدون ملاحظه ابلاغ نمایند:

میرشمس الدین	کمیسر داخله
سید جعفر	کمیسر خارجه
میرزا محمد علی پیربازاری	کمیسر مالیه
محمود آقا	کمیسر قضایی
حاجی محمد جعفر	کمیسر پست و تلگراف و تلفن
نصراله	کمیسر معارف و اوقات
میرزا محمد علی خمامی	کمیسر فواید عامه
میرزا ابولقاسم فخرائی	کمیسر تجارت
میرزا کوچک	سر کمیسر و کمیسر جنگ

مورخه ۱۹ شهر صیام، مطابق ۱۸ جوزا ۱۳۳۸

کمیته انقلاب سرخ ایران

کمیسرهای ملی دولت انقلابی غیر از حاجی محمد جعفر کنگاوری، همه گیلانی بودند.

محمود آقا (۴) و آقا نصراله، پسر نیکویی از روحانیون متنفذ رشت و مالکین بزرگ گیلان بودند و محمود آقا عمامه سفید بر سر داشت ولی

آقا نصراله بدون عمامه بود. این دو برادر از اعضای هیئت اتحاد اسلام (جنگل) بودند و مدتی نیز با میرزا و به خصوص با دکتر حشمت همکاری می کردند. پس از اصلاح اوضاع گیلان و استقرار صلح و آرامش در آن سامان، محمود آقا به همراه چند نفر از جوانان، روزنامه طلوع را در رشت منتشر ساخت و از طرف اهالی لاهیجان دو دوره به وکالت مجلس شورای ملی انتخاب شد و بعد به وکالت دعاوی مشغول شد. آقا نصراله پس از شکست انقلاب گیلان، مدتی ریاست قسمت حسابداری شهرداری رشت و بعد کفالت امور شهرداری را عهده دار بود.

آقا سید جعفر از کارمندان وزارت خارجه بود و پس از شکست انقلاب دوباره در وزارت خارجه خدمت کرد و بالاخره منتظر خدمت گردید.

میرزا ابوالقاسم فخرائی (۵) در بندر انزلی بنگاه دلای و حمل و نقل داشت و از اولین روز تشکیل حزب سوسیالیست دموکرات ایران عضویت آنرا پذیرفت، ولی بعد از حزب نامبرده خارج شد و از دموکراتها طرفداری نکرد و بالاخره عضویت اتحاد اسلام را پذیرفت. پس از شکست انقلاب، مشارالیه به امور شخصی خود مشغول شد.

میرزا محمد علی خمایی جوانی بود با تحصیلات متوسطه که پس از فراغت از تحصیلات داخل هیئت اتحاد اسلام شد. وی دارای املاک جزئی بود و پس از شکست انقلاب، مدتی مدیریت دبیرستان ایرانیان در یکی از شهرهای قفقاز را عهده دار شد و مدتی هم از اداره کننده گان مجله گیلان بود. سپس داخل خدمت بانک ملی گردید و حالیه در

شعبه مرکزی این بانک در تهران کار می کند.

میرشمس الدین وقاری از مالکین و دموکراتهای سابق بود و از روز اول تأسیس جنگل، عضویت اتحاد اسلام را پذیرفت و تا آخرین روزهای جنگل با میرزا کوچک خان همراه بود و پس از شکست انقلاب به کارهای شخصی خود مشغول شد.

میرزا محمدعلی پیربازاری مدتی کارمند یک تجارتخانه بود و بعد اجاره دار بندر پیربازار (هفت کیلومتری رشت) شد. وی از روزهای اول به عضویت تشکیلات جنگل درآمده بود و تا آخر انقلاب همراه میرزا بود. او پس از شکست انقلاب، مدتی بکارهای خود مشغول بود و به بعد به ریاست مریضخانه ملی رشت انتخاب شد.

حاجی محمد جعفر کنگاوری (۶) از دموکراتها و مجاهدین قدیم بود و به تازگی نزد میرزا کوچک خان به جنگل رسیده بود و با او همکاری می کرد. همکاری وی با هیئت جنگل طولانی نبود و پس از شکست انقلاب به روسیه رفت.

غیر از کنگاوری و سید جعفر، کمیسرهای ملی را به خوبی می شناختم و خاطر جمع بودم که همکاری ایشان با رئیس انقلاب دائمی خواهد بود. و اگر در اثر پیش آمدهای غیرمنتظره، از میرزا دوری هم کنند، این دوری موقتی خواهد بود. و همچنین می دانستم که هیچ یک از آنها سوسیالیست یا اشتراکی نبوده و طرفدار مشروطه و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی هستند.

محمدعلی خمامی جوانترین کمیسر ملی بود. گمان می کنم بیشتر از ۲۵ سال نداشت. مسن ترین کمیسر، سید جعفر بود که بیشتر از ۵۰ سال سن داشت. دو برادر، محمود آقا و آقا نصرالله، نیز خیلی

جوان بودند . شاید ۳۰ تا ۳۲ سال داشته‌ند.
 کمیته انقلاب سرخ ایران، اشخاص ذیل را به ریاست و مستشاری
 دوایر مربوط به شورای جمهوری انتخاب کرد:

اسم اداره	اسم مدیران	اسم مستشاران
اداره سیاسی	رضا	ترونین (فریدون)
محکمه نظامی	شیخ عبدالله	کرت
تنظیمات	میرزا علی حبیبی	-
تأمینات	میرزا علی	کوک اوف
ارتباطات	میرزا علی اکبر	مصطفی
حفظ الصحه	دکتر منصور	دکتر کریم
ارکان حرب	کنل فتحعلی	اسفندیار
بودجه	سلطان حسن و سلطان عبدالحسین	باقر
تعلیمات سواره نظام	سلطان ابوالحسن	موسی
» پیاده نظام	سلطان عبدالحسین	جمشید
» توپخانه	محمد	-
» مهندسی	-	یدالله

کلیه مدیران دوایر فوق ایرانی بودند. ولی اکثریت مستشاران
 را از بیگانگان انتخاب کرده بودند و برای اینکه مردم ندانند که دولت
 انقلابی ایران از روز اول شروع کار خود بیگانگان را برای اداره امور
 دوایر خود استخدام کرده است، بیگانگان اسامی خود را مبدل به
 اسامی اسلامی نموده بودند.

کاژانوف و گائوک نیز پس از انتخاب خود به عضویت شورای

جمهوری انقلابی ایران ، اسامی خود را به اردشیر و هوشنگ تغییر دادند. در حالیکه کاژانوف همیشه اسم مبدل خود یعنی اردشیر را استعمال می کرد ، گاژوک هر دو اسم را به کار می برد و گاهی خود را گاژوک ، گاهی هوشنگ و گاهی نیز گاژوک - هوشنگ معرفی می کرد.

چند نفر از مستشاران بیگانه دواير دولت انقلابی ایران، مانند ترونین ، مستشار اداره سیاسی ، از هر دو اسم خود (ترونین و فریدون) استفاده می کرد. ولی دیگران مانند دکتر کاوالوف ، مستشار اداره حفظ الصحه ، فقط اسم اسلامی خود و بعضیها هم مانند کولکوف ، مستشار اداره تأمینات ، فقط اسم بیگانه خود را بکار می بردند. ژنرال کارگاراتلی ، فرمانده کل ارتش سرخ ایران که پس از کاژانوف به این مقام رسیده بود ، خود را شاهپور می نامید. ولی چون قبل از انقلاب ، در ایام جنگ بین المللی گذشته ، یکی از رؤسای ارتش امپراطوری روسیه بود و در ایران زندگی می کرد ، بدین جهت بالاجبار در حضور آشنایان قدیم خود ، اسم اصلی اش را به کار می برد.

از نمایندگان دولت شوروی روسیه و یاقشون سرخ ، آنهایی که در خدمت دولت جمهوری انقلابی ایران نبودند ولی در ایران کار می کردند ، احتیاج به تغییر اسمشان نداشتند زیرا رسماً خود را نمایندگان دولت شوروی ، ارتش سرخ و یا حزب کمونیست روسیه معرفی می کردند و مثل اینکه هیچ دخالتی در امور دولت جمهوریت انقلابی ایران نداشتند. مدیوانی ، آبوکف ، بولله ، اسرافیلوف ، تاماشوسکی ، کیگالو ، موروز ، گوسف ، اوسپوف ، بریگادزه ، آلفاریوف و امثالشان اشخاصی بودند که هرگز از اسامی اسلامی استفاده نکردند. روز نوزدهم رمضان ، از طرف نمایندگان دولت شوروی روسیه

بنا بر وعده‌ای که از طرف چیچرین کمیسر امور خارجه به ملت ایران داده شده بود، کلیه مؤسسات ذیل متعلق به روسیه امپراطوری و یا به اتباع روس را به نمایندگان دولت جمهوری انقلابی ایران تحویل دادند: شعبات بانک استقراضی روس و ایران در انزلی و رشت؛ راهدارخانه‌های (راستاو) رشت و عراق (پاخیتونوف) و خمام و پیر بازار و نمایندگی پهلوی؛ شرکت راه شوسه انزلی - تهران و قزوین - همدان و خانه شخصی نماینده شرکت نامبرده؛ خانه‌ها و انبارهای شرکت حمل و نقل قفقاز و مرکوری در رشت؛ انبارهای نفت برادران رمضانوف و نوبل و غیره.

در مدت چند ساعت، مأمورین دولت انقلابی ایران، کارمندان این ادارات را بدون اینکه به آنها وقت پیدا کردن منزلی را بدهند بیرون کردند. بعلاوه، موجودی صندوقها و انبارهای این مؤسسات را بدون بازرسی و بدون تنظیم صورت مجلس، از دست مأمورین روس گرفتند و نیز دفاتر روسی را تا آخر تفتیش نکردند.

در همان روزی که نمایندگان دولت انقلابی شوروی ایران مؤسسات روسیه امپراطوری و اتباع وی را تحویل می گرفتند دیگر نمایندگان دولت مذکور نیز ادارات دولت شاهنشاهی ایران را تحویل گرفته و به مأمورین دولت پیشنهاد می کردند که در دولت انقلابی مشغول کار گردند.

احمدخان (والی گیلان)، پیشکار مالیه گیلان، رئیس نظمیه، رئیس عدلیه و رؤسای دیگر ادارات دولتی، غیر از فتحعلی خان رئیس ژاندارمری، پیشنهاد دولت انقلابی را رد کردند و از محلهای خدمت خود خارج و خانه نشین شدند. ولی اکثر مأمورین جزء پیشنهاد دولت

جدید را پذیرفتند و در خدمت آنها ماندند.

از مأمورین عالی مقام دولت شاهنشاهی در انزلی فقط نایب -
الحکومه و کار گزار امور خارجه پیشنهاد دولت انقلابی را قبول نکرده
و بهرشت آمدند. کار گزار امور خارجه گیلان نیز پیشنهاد دولت جدید را
قبول نکرد.

دولت انقلابی دارای وزارت (کمیساریا) و ادارات متعدد بود
و نیاز به خانه های متعدد پیدا کرد و چندین خانه شخصی را برای رفع
احتیاجات خود مصادره نمود. مثلاً بنای بانک شاهنشاهی ایران،
برای وزارت بازرگانی (کمیساریای تجارت) و خانه ابتهاج السلطنه
(پدر غلامحسین و غلامحسین ابتهاج) برای اداره سیاسی و خانه سپهدار
اعظم، برای اداره دژبانی و خانه های دیگر برای ادارات و وزارتخانه های
متعدد مصادره شدند. بعلاوه چون پس از تأسیس و تشکیل کمیساریاها
و ادارات عده زیادی از روسها مجبور به زندگانی در رشت شدند،
خانه های دیگر برای اقامت آنان مصادره شدند.

کمیته انقلابی در بنای بانک استقراضی ایران مستقر گشت و
خود میرزا کوچک و چند نفر از همراهان نزدیکش در خانه مدیر الملك
منزل گرفتند.

چند نفر از مأمورین دولت شاهنشاهی خواستند از رشت حرکت
کنند ولی اولاً دستور از مرکز نداشتند و ثانیاً وسایل حمل و نقل و
مسافرت کمیاب بود. فقط چند نفر از مأمورین تلگراف هند و اروپا
و اعضای بانک شاهی با کمال سختی وسایل حمل و نقل پیدا کرده و
حرکت کردند.

دولت انقلابی که کلیه ادارات دولتی را تحویل گرفته و رؤسای

آنها را اخراج کرده بود، به قزاقخانه دست نزد و افسران روسی و ایرانی قزاقخانه در شهر ماندند و به تعلیم و تربیت قزاقان ادامه می دادند، قزاقها گاهی برای تمرینات صحرایی از شهر بیرون می رفتند و در موقع رفتن و آمدنشان سرودهای ملی می خواندند. گرچه اداره پادگان قزاقها در شهر ریاست دژبانی و کماندانی بر عهده افسران قزاق بود، ولی چون واحدهای مسلح دولت شوروی روسیه هم در شهر اقامت داشتند، دولت انقلابی اداره جدید دژبانی و کماندانی را هم ایجاد کرد و امنیت شهر را به آن اداره واگذار نمود.

روز بیست و یکم رمضان ۱۳۳۸ (نوزدهم جوزا ۱۲۹۹) اعلان ذیل از طرف فرمانده دژبانی و کماندان انقلابی منتشر شد:

اعلان

در این موقع که از طرف شورای انقلابی هیئت شورای جمهوری ایران، ریاست گارنیزون و کماندانی شهر رشت به اینجانب محول و واگذار شده است، برای تأمین شهر و آسایش مخاطراهایی مواد ذیل را مجری می دارد:

۱- از تاریخ نشر این اعلان، کلیه مراجعات قشون سرخ شورای جمهوری در شهر رشت باید مستقیماً به اداره کماندانی شهری واقع در منزل سپهدار اعظم رجوع شود.

۲- کلیه قشون و کلیه کسانی که به هر اسم و رسم اسلحه حمل می نمایند باید بعد از نشر این اعلان در ظرف سه روز از تاریخ اعلان، هر روز از ساعت دو

قبل از ظهر خود را به مرکز کماندانی معرفی نمایند .

۳ - رؤسای کلیه ادارات کشوری باید در ظرف ۴۸ ساعت صورت جامعی از کلیه اعضاء و اجزاء ادارات تحت مسئولیت خود تهیه نموده و به دفتر فوق الذکر ارسال دارند .

۴ - کلیه کسانی که از خط انزلی یا خط عراق خیال مسافرت دارند باید قبلاً خود را معرفی نموده و اجازه رسمی حاصل نمایند .

۵ - اهالی محترم و قشون سرخ باید مراعات عادات مملکتی و شعائر دینی را نموده، مرتکب منهیات نشوند. در صورت مخالفت به سختی مجازات خواهند شد .

۶ - اهالی محترم باید روش مسالمت کارانه شورای جمهوری را با حسن سلوک مبادله کرده و در تشیید ارکان تشکیلات جدید صمیمیت خود را به منصفه ظهور رسانند .

رئیس گارنیزون و کماندان شهر - سعدالله درویش

۲۱ رمضان ۱۳۳۸

آرم جمهوری گیلان



میرزا اکوچک خان و دکتر حشمت



چند نمونه از تمبرهای انقلاب گیلان



خلع سلاح قزاقان ایران

گفته بودیم که کاپیتان بولاتسل رئیس آتریاد قزاقان ساخلوی رشت و گیلان، قبل از ورود انقلابیون به رشت، به همراهی و راهنمایی دکتر بلینکی به انزلی رفت و با سربان فلوت سرخ ولگا و بحر خزر ملاقات و مذاکره کرد.

به قول مورزا کوف رئیس کمیسیون تاریخ نویسی کمیته مرکزی حزب اشتراکی (کمونیست) ایران، در نتیجه مذاکرات اشخاص نامبرده، قرار بر این شده بود که افسران قزاق ایرانی داخل در خدمت قشون سرخ شده و تحت احکام فرماندهان سرخ در جنگ با انگلیسیها شرکت جویند. ولی برای اینکه دیپلماتهای شوروی بهانه به دست انگلیسیها ندهند، در ابتدا قشون سرخ قزاقهای ایران را خلع سلاح نموده و افسران را دستگیر می کنند و افسران وعده خدمت در قشون سرخ را داده، از زندان خلاص می شوند و داخل قشون سرخ شده، بر ضد انگلیسیها می جنگند. (در آن ایام نمایندگان دولت شوروی روسیه در لندن با نمایندگان دولت بریتانیای کبیر درباره انعقاد قرارداد بازرگانی مذاکره می کردند.)

ما صحت اظهارات مورزا کوف رئیس کمیسیون تاریخ نویسی

کمیته مرکزی حزب اشتراکی (کمونیست) ایران را تصدیق نمی کنیم، زیرا از موضوع و نتیجه مذاکرات کاپیتان بولاتسل باسران فلوت سرخ اطلاع صحیحی پیدا نکردیم. ولی باید تصدیق کنیم که امروز ورود واحدهای فلوت سرخ روسیه به انزلی، کاپیتان بولاتسل چندین بار در انزلی و بعد در رشت با نمایندگان دولت انقلابی روس و دولت انقلابی ایران و گاهی به تنهایی و زمانی به همراهی افسران خود در مورد تسلیم قزاقها ملاقات و مذاکره نموده بود.

مذاکرات رئیس آتریاد قزاقهای ایران و همکارانش با نمایندگان دولتهای شوروی ایران و روسیه طول کشید، زیرا قزاقها میل به تسلیم و خدمت در قشون سرخ را نداشتند و چند نفر از افسران ایرانی و وکیل-باشیها، قزاقها را تحریک و نصیحت می کردند که تسلیم نشوند. وکیل-باشیها و افسران جزء در آن ایام تاریخی تمام روز با قزاقان بوده و با ایشان صحبت می کردند.

آخرین ملاقات افسران قزاق با میرزا کوچک خان و همکارانش روز دوشنبه بیست و چهارم جوزا ۱۲۹۹ به وقوع پیوست و بیش از شش ساعت طول کشید. در آخر جلسه از طرف انقلابیون به قزاقها پیشنهاد شد که تا ساعت دو قبل از ظهر فردا تسلیم شوند، وگرنه آنها را جبراً وادار به تسلیم خواهند کرد. افسران، ساعت دو بعد از نصف شب از پیشوایان انقلاب دور شدند و هر یک از آنها به منازل خور رفتند. آنها تصمیم داشتند ساعت هشت فردا دور یکدیگر جمع شده و جواب دولت انقلابی را حاضر کنند.

صبح زود روز سه شنبه بیست و پنجم جوزا خانم بنده از خواب بیدار شد و چون از کوچه صداهائی به گوشش رسیده بود نزدیک پنجره

می‌رود و ملاحان سرخ‌روس را مشاهده می‌کند که در جوی جلوی منزل ما جمع شده، مثل اینکه در خندق نشسته‌اند. وی فوراً تمام اهل خانه را بیدار می‌کند. در حین آنکه از رختخواب بلند می‌شدیم، از طرف سربازان سرخ شروع به شلیک گردید و دقیقه‌ای طول نکشید که خانه ما از طرف قزاقان گلوله باران شد. (منزل ما روی قزاقخانه بود و یک میدان ۳۰۰ متری این دو بنا را از یکدیگر جدا می‌کرد.) ساعت چهار صبح بود. دولت انقلابی که تا ساعت ده صبح به افسران وقت داده بود، منتظر جوابشان نشده، حکم حمله به قزاقخانه را داده بود.

زد و خورد بیش از دو ساعت طول کشید. قزاقها بسادلاوری و شجاعت می‌جنگیدند. در قزاقخانه هیچ‌یک از افسران حاضر نبودند و افسران جزء رزم را اداره می‌کردند. پیشوایان انقلابیون که تصور کرده بودند که اولین صدای تفنگها قزاقان را وادار به تسلیم خواهد کرد، در مقابل استقامت دلیرانه آنها مأیوس شده و از روستهای نفیم انزلی کمک خواستند. یک دسته از ملاحان باتوپخانه وارد رشت شده و در جنگ شرکت کرده و آتش توپخانه، قزاقها را که از توپخانه محروم بودند وادار به تسلیم نمود (۱).

ما که در تمام مدت پیکار در انبار منزلمان منتظر نتیجه آن بودیم همین که رزم به اتمام رسید بالا رفتیم. چه دیدیم؟ شیشه‌های پنجره‌های اتاقهایمان خرد شده بود، تمام خوردنیها از اشکافها برده شده و صندوقها شکسته و پولهای نقد و جواهرات و قسمتی از لباسها غارت شده بود. در اتاق ناهار، یک ملاح روس را دیدم که لیمو ترشی می‌خورد. گفتم: «رفیق انقلاب می‌کنید یا غارت می‌کنید!» در جواب اظهار کرد: «ایرانیها منزلتان را چاپیدند. من این لیمو را دیدم که روی تخت افتاده بود، آنرا برداشتم.»

وقتی از بالکن به بیرون نگاه کردم دیدم یکی از مجاهدین ایرانی يك صندوق كوچك را از منزل همسایه ما بیرون آورده و می خواهد ببرد. یکی از ملاحان روس فریاد کرد: «رفقا انقلاب را بسازدی شروع می کنید؟» و چون مجاهد دور شد، ملاح روس او را کشت و روبه رفقای خرد کرده و گفت: «ما برای غارت به ایران نیامده ایم.»

در این زد و خورد بیش از ۱۰۰ قزاق و ۵۰ مجاهد کشته شدند.

خانه‌ای که ما در آن منزل داشتیم دارای چندین آپارتمان بود که یکی در اجاره ما و یکی در اجاره دکتر و یکی هم در اجاره کاپیتان بولاتسل بود. قزاقها هدف کلوله خود را منزل ما قرار داده بودند و قزاقها تیری به طرف منزل کاپیتان بولاتسل نینداخته بودند، ولی انقلابیون برای دستگیری او در آپارتمان‌ش را شکسته و بالا رفته بودند. کاپیتان با چند افسر که شب برای مذاکره در منزل او مانده بودند، در آپارتمان دکتر را شکسته و می خواهند در آنجا مخفی بشوند ولی انقلابیون آنهارا تعقیب می کنند. آنها از منزل دکتر خارج شده، در آپارتمان ما را شکسته و وارد می شوند. وقتی انقلابیون وارد آنجا می شوند افسران پاکنهای خود را کنده و در زیر بالشهای ما قایم می کنند و می خواهند از پله‌ها به طرف حیاط فرار کنند، ولی در سرپله‌ها گرفتار می شوند. زن بولاتسل بالباس خواب طفل سه ساله خود را بغل می گیرد و به طرف حیاط فرار می نماید و در انبار ما مخفی می شود. منزل بولاتسل و ما را غارت کرده، ولی به منزل دکتر دست نزده بودند. عیال بولاتسل را نیم ساعت پس از تسلیم قزاقها دستگیر کردند و بردند.

در آن روز، ۱۷ خانه را غارت کردند و بیش از ۴۰ خانواده اموال خود را از دست دادند. در شب همان روز، میرزا کوچک خان که شنیده

بود منزل را چاپیده‌اند و خانوادۀ من بی پول است، مبلغ پنجاه تومان برای اینجانب فرستاد و قول داد که هرچه از منزلم برده‌اند پیدا کرده و به من مسترد نماید.

پس از خلع سلاح قزاقان و دستگیری افسران آنها، از طرف دولت انقلابی شوروی به ایشان وعده‌هایی داده و پیشنهاد شد که داخل ارتش سرخ گردیده و ضد انگلیسی‌ها و دولت شاهنشاهی ایران مبارزه نمایند. اکثریت قزاقان این پیشنهاد را با فریاد «زنده باد احمدشاه» رد کردند و عدۀ خیلی کمی وعده مبارزه با انگلستان و دولت شاهنشاهی را داده و مرخص شدند. از افسران نیز دو یا سه نفر پیشنهاد دولت انقلابی را پذیرفتند، ولی اکثریت آنها اسارت ماندن را به دخول در ارتش سرخ ترجیح دادند.

مذاکرات راجع به چگونگی رفتار با قزاقان و افسران شان طول کشید. میرزا کوچک خان و همکاران روسی و ایرانی او عقیده داشتند که باید آنها را روانۀ تهران نمایند. ولی نمایندگان واحزاب اشتراکی آذربایجان و ایران، برعکس عقیده داشتند که باید آنها را در اسارت نگه داشته و افسران روس را به روسیه فرستاد (۲).

میرزا زحمت فوق العاده‌ای کشید تا بتوانست اشتراکیون را حاضر به پذیرفتن پیشنهاد خود نماید. مالکین، تجار و روحانیون بزرگ که با کوچک خان سابقۀ دوستی داشتند، برای آزادی و فرستان قزاقان و افسران شان به تهران مساعدت و وساطت نمودند. حتی عده‌ای از افسران دستجات مجاهدین مخالف فرستادن آنها به روسیه بودند.

روز خلع سلاح قزاقان، کلیۀ مدیران ادارات دولت شاهنشاهی و میرزا احمدخان والی دستگیر شدند (۳) و به ایشان نیز پیشنهاد شد

که با دولت انقلابی همکاری نمایند، ولی چون آنها این پیشنهاد را رد کردند بین نمایندگان دولت انقلابی و احزاب اشتراکی درباره طرز رفتار با ایشان مذاکراتی شروع شد که مدتی به طول انجامید.

نمایندگان اشتراکی عقیده داشتند که اشخاص فوق را باید به باد کوبه فرستاد و تا پایان جنگهای انقلابی در آنجا نگه داشت. ولی میرزا کوچک و همکارانش عقیده داشتند آنها را باید به تهران فرستاد. مالکین و تجار و روحانیون برای آزادی این افراد آشکارا همکاری می کردند. گفته بودیم که در مدت ادامه رزم بین دستجات سرخ و قزاقان، از ملاحان سرخ روس مقیم انزلی کمک خواسته شد. این ملاحان که برای کمک به رفقای خود از انزلی آمده بودند؛ پس از شکست و تسلیم قزاقها مراجعت نکردند و در رشت ماندند.

پس از خلع سلاح قزاقان، عده ای از روسهای سرخ مقیم انزلی به رشت آمدند و در این شهر ماندگار شدند. در همان روز خلع سلاح قزاقان، شعبه مخصوص ارتشیان (آسویی اتدل) نیز در رشت برقرار گردید. و چون تعداد روسهای وارد شده از انزلی کم نبود، لهذا دولت شوروی ایران دست به مصادره منزلهای جدید زد.

در همان روز خلع سلاح قزاقان، مادام گالوستیان یکی از دوستان خانواده ما چون شنیده بود که منزل ما و چند نفر از دوستان را غارت و خراب کرده اند، در خانه خود منزلی مرکب از چهار اتاق و دو شیشه بند در اختیار من و دکتر وارطان اوچانسیان و چند نفر دیگر گذاشت و ۲۱ نفر مجبور شدیم در آن زندگانی کنیم. ولی تازه به آن منزل کوچ کرده بودیم که يك نفر با لباس ملاحان نظامی به همراه يك نفر از آشنایان داخل حیاط شده، به طرف منزل تازه

ما آمدند.

من نزدیک رفته و پرسیدم: «چه می‌خواهی؟» در جواب گفته شد: «این آقا دکتر نظامی است و می‌خواهد این منزل را برای خود مصادره و در آن زندگی کند.» من به زبان روسی به دکتر گفتم: «امروز موقع جنگ قزاقان و دستجات سرخ، منزل من و چند نفر دیگر را غارت و خراب کردند و ۲۱ نفر در این منزل جمع شده‌ایم و ممکن نیست این منزل را تخلیه کرده و به شما بدهیم.» دکتر در جواب گفت: «شمارا بیرون می‌کنم، ولی چون امروز به این منزل آمده‌اید، شب را در اینجا بگذرانید، ولی فردا تا ساعت هشت صبح باید تخلیه کرده باشید» و رفت.

من فوراً خدمت میرزا کوچک خان رسیدم و از ایشان همراهی خواستم و مشارالیه دو نفر از مجاهدین خوش اخلاق و پاکدامن را که اهل خلخال بودند مأمور کرده و حکم نمود که به هیچ کس، بدون اجازه کتبی شخص خود، اجازه ورود به حیاط ما را ندهند.

فردا صبح دکتر آمد ولی چون مجاهدین به او اجازه ورود به حیاط را ندادند شروع به داد و فریاد نمود. من نزدیک شدم و گفتم: «رفیق می‌بخشید که به وسیله این دو نفر مسلح از ورودتان به این منزل جلو گیری نمودم، ولی چاره دیگری نداشتم. ۲۱ نفر نمی‌توانستیم در مدت شب چند تا منزل تهیه کنیم، ولی به شما قول می‌دهم که هر گونه همکاری با شما بنمایم.» دکتر که با بودن مجاهدین فهمید از کمک دولت انقلابی برخورداریم و ممکن است کمک‌هایی به ایشان نمائیم، در جواب اظهاراتم گفت: «از اینکه بدین وسیله با شما آشنا شدم راضی هستم.» اگر چه ظاهرش خیلی شبیه روس‌ها بسود، ولی معلوم شد دکتر، ارمنی و اهل حاجی‌تر خان می‌باشد. با هم دوست شدیم، در ایام سخت

از من مساعدت غیرمنتظره دید. این دکتر، آقابابوف نام داشت. گرچه در گیلان، دولت شوروی ایران اعلام گردید و وزارتخانه‌ها تأسیس شد و ادارت دولتی تحت اختیار مأمورین دولت انقلابی درآمد، ولی تا روزی که قزاقان در مرکز شهر منزل داشته و مسلح بودند و روزها مرتباً از قزاقخانه خارج شده و برای تعلیمات صحرائی از شهر بیرون می‌رفتند و در خیابانهای شهرگاهی شعار «زننده باد احمد شاه» سر می‌دادند، مردم تغییرات مهمی در رژیم و طرز اداره وزندگی آن مشاهده نکردند، ولی پس از خلع سلاح قزاقان تغییرات مهمی واقع گردید.

اولاً مأمورین جدید ادارات دولت انقلابی، آرشیوهای ادارات را در بازار به فروش می‌رسانیدند. آرشیوهای کنسولگری روس و کتابهای کتابخانه آن و کتابخانه کنسولگری فرانسه هم در بازار فروخته می‌شد و کسبه آنها را منی ۱۶ الی ۲۰ شاهی خریده و به جای کاغذ کار استعمال می‌کردند (من رشت مساوی با دومن تهران). ثانیاً تعداد روسها در شهر بیشتر شده و چندین باب خانه بزرگ مصادر گردید. حزب اشتراکی ایران، مرکز خود را از انزلی به رشت منتقل کرد و شروع به تبلیغات اشتراکی نمود. شعبه مخصوص ارتش سرخ (آسویی اتدل) به عملیات خود توسعه داد. در متینگهای سبزه میدان، نمایندگان حزب اشتراکی ایران هم نطق می‌کردند. سازمانهای جوانان اشتراکی شروع به کار نمودند. می‌شود گفت که انقلاب اصلی، پس از خلع سلاح قزاقان در رشت شروع شد.

پس از خلع سلاح قزاقان ایران

میرزا کوچک خان رئیس دولت شوروی ایران و همکارانش عقیده داشتند که «پروپاگاندا از طرف فرقه اشتراکی در ایران عموماً ممکن نیست، زیرا پروپاگانداستنها شرایط زندگی ملی ایران را نمی‌شناسند و ملت ایران را وادار خواهند کرد که به طرف دشمنان انقلابیون بروند.» وی موقع مذاکرات با نماینده کمیته مرکزی حزب اشتراکی روسیه و فرمانده نیروی سرخ بحریه اشغال‌کننده انزلی و اطراف، چندین بار عقیده خود را بیان کرده و از ایشان قول گرفته بود که در ایران پروپاگاندا عقاید اشتراکی بعمل نیاید و برای اینکه کاژانوف بتواند عضویت کمیته انقلابی ایران را قبول کند، تروفسکی به او اجازه داده بود که تبعیت ایران را بپذیرد و اسم خود را تبدیل به يك اسم ایرانی نموده و برای آزادی ایران با میرزا کوچک در انقلاب همراه و مستشار نظامی آن کمیته بشود.

ولی پیشوایان حزب اشتراکی ایران (عدالت) که با رئیس فلوت سرخ و نماینده کمیته مرکزی حزب اشتراکی روسیه وارد بندر انزلی گردیده و شروع به تبلیغات عقاید اشتراکی کمونیستی نمودند و پس از رفتن آن دو شخص، مرکزیشان را در رشت قرار داده و به

تبلیغات و تشکیلاتشان توسعه داده و در مدت کمی بیش از ۳۰۰ نفر از جوانان را به دور خود جمع کردند.

میرزا چندین بار جلو گیری از تبلیغات و عملیات ایشان را از مقامات روسی مقیم انزلی خواست، ولی درخواستهایش بدون اثر ماند و برعکس سبب شد که بین اشتراکیون و جنگلیها اختلاف و نفاق تولید گردد. آبو کف که یکی از نجبای قفقاز شمالی و از دوستان صمیمی ارژو نیکیدزه بود، ریاست و زنش که بولله نام داشت و زنی قشنگ و مجرب و زبردست بود، منشیگری کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) را بر عهده داشت (۱). آنها در عملیات خود مستقل بودند و از هیچ مقام روسی مقیم ایران اطاعت نمی کردند و از دولت شوروی ایران می خواستند که بزودی دست به تصرف املاک و ثروت مالکین و سرمایه داران بزند.

هر روز عصرها، در متینگهای سبزه میدان، نماینده حزب اشتراکی ایران (عدالت)، جوادزاده خلخالی که با زبان فارسی آشنا نبود، به ترکی نطق می کرد. ولی همین که نطق خود را با کلمه ترکی «یولداشلار» (رفقا) شروع می کرد، مردم که با کمال دقت نطق فارسی زبانان را استماع می کردند متفرق می شدند، ولی جوادزاده در حضور چند نفر باقی مانده به نطق خود ادامه می داد.

در هر حال، حزب اشتراکی روز به روز و بیش از پیش در بین جوانان و نظامیان نفوذ پیدا می کرد (قسمت بزرگی از دستجات دولت شوروی ایران از اکراد مرکب و تشکیل شده بودند) و از طرفی نفاق و اختلاف بین مجاهدین نیز ایجاد شده بود (جوانان اشتراکی، دسته مسلح خود مرکب از رفقایشان را داشتند).

در آن ایام ، یعنی چندروز پس از خلع سلاح قزاقان، چند هزار نفر نظامی ترك از بادكوبه وارد رشت شدند. آنها از افراد ارتش سرخ آذربایجان بوده و «قزل عسگر» نامیده می شدند. بین آنها ترکه های عثمانی نیز بودند و فرمانده شان، جمیل نام، سرهنگ ترك عثمانی و رئیس ستادشان نصرت نام، سرگرد ترك، بودند و ریاست هردسته آنها را افسران ترك برعهده داشتند. این افسران ترك عثمانی پس از تسلیم ارتش ترك به متفقین ، در بادكوبه مانده و داخل ارتش ملی آذربایجان شده بودند .

ورود این دستجات ترك سبب افزایش ناراحتی اهالی و بخصوص دولت شوروی ایسران گردید ، زیر آنها بدون اجازه دولت شوروی ایران وارد شده و گرچه برای تقویت قوایی که درجبهه ها بودند آمده بودند، ولی در شهر شهرت داشت که آنها فقط برای تقویت حزب اشتراکی برضد دولت شوروی ایران به ایران آمده اند.

فی الحقیقه تعداد اكراد و اترك در ارتش سرخ ایران دقیقه به دقیقه زیادتر می شد ، ولی تعداد گیلانیها و مردم فارسی زبان دیگر نسبتاً خیلی آهسته افزایش می یافت و این حالت ، مردم رشت را مضطرب می ساخت .

روزی مرحوم حسین خان كسمائی که یکی از شهیرترین پیشوایان انقلاب مشروطه بود (۲)، عده ای از دوستانش را در منزل خود جمع کرد. من هم یکی از دعوت شدگان بودم . پس از صرف چشائی، مشارالیه نطق مفصلی درباره اوضاع سیاسی و اقتصادی و تجارتنی گیلان و ضعف دولت میرزا كوچك و عملیات و تبلیغات اشتراکیون نموده و پیشنهاد کرد که برای تقویت دولت میرزا كوچك و جلوگیری

از ازدیاد نفوذ اشتراکیون، شعبه حزب دموکرات ایران را تشکیل داده و وارد کارزار سیاسی بشویم.

چند نفر از حضار (هیچ يك از کارکنان جنگل در آن جلسه حضور نداشت) با حسین خان هم عقیده بودند و تشکیل چنین کمیته ای را واجب و مفید می دانستند و خاطر جمع بودند که دولت میرزا کوچک همراهی لازم را با ما خواهد کرد. بنده اظهار مخالفت کرده و گفتم: «تشکیل حزب دموکرات در رشت و گیلان نه فقط بی فایده، بلکه برای مؤسسين و دولت میرزا کوچک خان خطرناک است، زیرا مطابق اصولی که در روسیه شوروی معمول شده، در کشورهای شوروی هیچ حزبی غیر از حزب اشتراکی حق وجود ندارد و ضد انقلابی محسوب می شود و ثانیاً اتحاد اسلام در تمام مدت تسلط خود در گیلان، مخالف تشکیل احزاب سیاسی غیر از خودش بوده و تقریباً اصول معمول شده در روسیه را در گیلان هم معمول کرده است. بنابراین هر اقدامی برای تشکیل يك حزب جدید سبب تولید نفاق در بین احزاب شده و به زیان دولت میرزا کوچک و ساکنین گیلان تمام خواهد شد.» چند نفر از حضار با من هم عقیده گشته و از جلسه خارج شدیم. حسین خان چندین جلسه دیگر نیز در منزل خود تشکیل داد، ولی موفق به تشکیل کمیته حزب دموکرات نگردید.

در ایام انقلاب مشروطه، حسین خان از پیشوایان حزب اجتماعیون-عامیون بود و مدتی نیز با حزب دموکرات (۳) همراهی می کرد ولی عضویت هیئت اتحاد اسلام جنگل را نداشت و چند سال خانه نشین بود. اختلاف نظری که بین میرزا کوچک و همکارانش از يك طرف و نمایندگان روسهای اشتراکی از طرف دیگر از روز اول مذاکرات

آنان شروع شده بود روز به روز بیشتر و سخت‌تر گردید و بالاخره سبب اختلافات بین کوچک‌خان و چند نفر از دوستان و همکارانش گردید. عمده‌ترین سبب اختلافات، آرزوی اشتراکیون به تبلیغ عقاید اشتراکی و حاضر کردن افکار عامه برای اجرای مرام بلشویکی در ایران و ضدیت میرزا کوچک با این مرام بود. فی الحقیقه دور میرزا کوچک مالکین، تجار و کسبه جمع شده (۴) و همه گونه کمک مالی به سازمانهای او می‌کردند، با این امید که او از اجرای مرام بلشویکی در گیلان جلوگیری خواهد کرد. اشتراکیون روس و ایرانی بر عکس عقیده داشتند که فقط و فقط از کارگران و دهقانان امید کمک باید داشت. کوچک‌خان عقاید بین‌المللی نداشت و منافع هر ایرانی را بدون فرق طبقه و مذهب مقدس می‌دانست، ولی اشتراکیون عقاید جهانی داشتند و حاضر به فدا کردن منافع طبقات پولدار ایران برای پیشرفت انقلاب بین‌المللی اشتراکی بودند.

در ایام تسلط دولت مساوات در آذربایجان، تجارت و دادوستد در آن کشور آزاد بود و تجار ایران در بازار بادکوبه رل مهمی بازی می‌کردند. بعلاوه آنها به واردات و صادرات کالا مشغول بوده و در شهر انبارهای پر از کالا داشتند. تجار ایران در انبارهای گمرکات بادکوبه نیز کالاهای زیادی داشتند. پس از اشغال بادکوبه از طرف ارتش سرخ و استقرار حکومت اشتراکی، دولت جدید بادکوبه که از طرف حزب اشتراکی تحت ریاست نریمانوف تشکیل شده بود، کلیه کالاهای تجار ایران مانند کلیه کالاهای تجار آذربایجانی و روسی و بیگانگان را مصادره نمود و تجار ایرانی از ثروت محروم گردیدند و بعضی از آنان به وطن خود عودت نموده و بعضیها در بادکوبه ماندند. در گیلان،

تجار نامبرده از دولت كوچك خان تقاضا كردند كه از دولت آذربایجان شوروی استرداد كالاهاى تجار ایرانی یا قیمتشان را بخواهد. دولت میرزا كوچك توسط دو نفر از تجار ایرانی مقیم بادكوبه داخل مذاکره با دولت آذربایجان شد كه آن دولت نیز وعده داد كالاهاى تجار ایرانی را به صاحبان خود رد خواهد كرد.

تجار ایرانی به میرزا كوچك قول داده بودند كه قسمت بزرگی از كالاهاى خود را در اختیار دولت انقلابی برای ادامه جنگ بر ضد انگلیسیها و دولت شاهنشاهی ایران بگذارند، ولی چون كالاهاىشان مسترد نگردید، آنها نیز به دولت انقلابی كمكى را كه وعده داده بودند، نكردند.

دولت انقلابی ایران، یعنی دولت میرزا كوچك خان تحت فشار تجار، چندین بار با مقامات شوروی مقیم انزلی ورشت و بادولت شوروی آذربایجان مذاکره نمود و چون تمام مذاكرات بی ثمر ماند، بدین جهت دولت انقلابی در نامه‌ای كه به شخص لنین رئیس كمیسرهاى ملی روسیه شوروی نوشت از كالاهاى تجار بادكوبه یاد آوری كرد. در مکتوب فوق، خود میرزا كوچك خان عیناً چنین نوشته:

دولت آذربایجان بر ضد اعتراضات جمهوریت ایران و بدون حقى تمام اجناس و مال التجاره اتباع ایران را تصرف كرد، در صورتی كه دولت آذربایجان قول داده بود كه اگر از اجناس و مال التجاره فوق بجای دیگری مصرف شده باشد، در عوض آنها مال التجاره و اجناس دیگر بدهند. ولی امروز، او (دولت آذربایجان)

به ما پیشنهاد می کند قرارداد جدید را امضاء بکنیم که
به وسیله قرارداد مذکور تمام حقوق ملت ایران را
محو کند، در صورتی که ملت ایران یگانه اساس
تسلط سریتها در ایران می باشند .

سبب سوم تولید اختلافات، جلوگیری از حرکت اتباع ایران
از بادکوبه و چهارمین علت، تحویل ندادن کلیه مؤسسات دولت
امپراطوری روسیه و اتباع آنها به دولت شوروی ایران بود.
براوین، بعد نریمانوف و چیچرین و سپس راسکولنیکف
و عده تحویل کلیه مؤسسات روسیه امپراطوری و اتباع آنها را به
ملت آزاد ایران داده بودند و پس از تشکیل دولت شوروی ایران،
يك قسمت از آنها، مانند شعبات بانک استقراضی روس و ایران واقع
در بندر انزلی و رشت و راهدارخانه ها (راستاو) و غیره از طرف
روسها به نمایندگان دولت شوروی ایران تحویل داده شد. ولی پرت
انزلی و مؤسسات کشتیرانی و کشتیها و امثالشان را پس ندادند.
میرزا کوچک برای استرداد آنها چندین بار نزد نمایندگان قشون سرخ
اقدام کرد و بالاخره مایوس گردید و مستقیماً به لنین رئیس کمیسرهای
ملی شوروی روسیه مراجعه نمود .

مذاکرات و یادآوری دائمی از وعده های داده شده و بخصوص
مخالفت میرزا کوچک با انجام تبلیغات اشتراکی، اختلاف موجود را کم کم
به دشمنی رسانید و سبب سوءظن طرفین نسبت به یکدیگر گردید.
مطابق قرارداد منعقد فیما بین، میرزا کوچک خان عهده دار شده
بود که وجوه و ارزاق لازم برای افراد و دستجات ارتشهای سرخ
روس و ایران (۵) از طرف دولت شوروی ایران تهیه گردد ولی در

اثر ازدیاد افراد قشون سرخ، وجوه لازم برای تهیهٔ اوراق و غیره به سختی تهیه می‌شد. این قضیه هم یکی از سببهای مهم اختلاف گردیده بود. برای رفع احتیاجات پولی، دولت شوروی ایران مقرر کرد که از اهالی مبلغی پول جمع شود.

فرماندهی کل قوای مسلح دولت شوروی و اشتراکی ایران را رسماً احسان‌اله خان دوستدار بر عهده داشت. ولی رئیس حقیقی کلیهٔ نظامیان روس و ایران کاژانوف بود. دستجات ایران زیر نظر احسان‌اله خان عمل می‌کردند و خود وی نیز تحت اختیار و فرماندهی کاژانوف قوای نظامی ایران را اداره می‌کرد.

پس از خلع سلاح قزاقان ایران، بنابر حکم کاژانوف، دسته‌ای مرکب از چند نفر ملاح روسی و عده‌ای از مجاهدین ایران تحت فرماندهی سعداله درویش‌رئیس گارنیزون و کماندان شهر رشت برای اشغال مازندران از گیلان حرکت کردند. قرار بود یکی از کشتیه‌های جنگی تحت لوای جمهوریت شوروی اشتراکی آذربایجان با آنها همکاری نماید.

طرفداران میرزا کوچک، کاژانوف را مطمئن ساخته بودند که دهقانان و شهرنشینان و حتی مالکین مازندران منتظر ورود دسته‌های انقلابی هستند که به همراه آنها به تهران حمله نمایند. ولی اهالی مازندران، غیر از چند نفر از مالکین بزرگ و کارگران بیکار، نه فقط با انقلابیون گیلان و روسی همکاری نکردند، بلکه از ژاندارمها طرفداری کرده و مانع پیشرفت و حرکت انقلابیون به طرف تهران شدند. در اثر همکاری اهالی مازندران، ژاندارمها توانستند انقلابیون را وادار به عقب‌نشینی و مراجعت به گیلان نمایند.

نمایندگان کمیته مرکزی حزب اشتراکیون ایران، آبو کف و بولله، تقصیر این شکست را به گردن میرزا کوچک و همکارانش انداختند ولی کاژانوف از میرزا کوچک طرفداری کرد.

در آن ایام، اتفاق مهم دیگری هم در شهر رشت روی داد و سبب یأس رؤسای دولت انقلابی گردید: ملاحان روسی، انقلابی-تربین سربازان ارتش سرخ ایران بودند. آنها از حاجی ترخان برای کمک به انقلاب اشتراکی ایران آمده و در رزمها دلاوری به خرج داده بودند. اختلاف نظری که بین میرزا کوچک خان و طرفدارانش از يك طرف و حزب عدالت از طرف دیگر ایجاد شده بود، این ملاحان شجاع را از نتیجه انقلاب ایران ناامید ساخت و از طرف دیگر به آنها گفته شده بود که سربازان ایرانی ارتش سرخ، بیش از سربازان روسی همان ارتش حقوق می گیرند و به علاوه حقوق ایرانیها مرتب تأدیه می شود، در صورتی که حقوق آنها منظمأ پرداخت نمی شود. همچنین به آنها گفته شده بود که دولت انقلابی شوروی ایران بین سربازان روسی و ایرانی فرق قایل شده و نظر خوبی نسبت به روسها ندارد.

در اوائل ماه ژوئیه، عده ای از آنها یاغی شده و خواستند به روسیه مراجعت نمایند، ولی آبو کف، کاژانف و تاماشوسکی توانستند آنها را راضی کرده و به جبهه منجیل بفرستند. ولی دفعه دوم، عده نافرمانان بیش از دفعه اول بود و کسی نتوانست از رفتن آنها به بادکوبه جلوگیری نماید.

قرار بود روز هشتم ژوئیه، تقریباً ۳۵۰ نفر از ملاحان باتوپخانه و مسلسل به جبهه منجیل حرکت کنند، ولی آنها برخلاف حکم فرمانده خود قصد کردند به طرف انزلی بروند. افسران و کمیسرها خواستند

از حرکت آنها جلوگیری نمایند، ولی ملاحان اخطار کردند که هر کس بخواهد از رفتنشان به انزلی جلوگیری نماید او را خواهند کشت و باصف مرتب به طرف انزلی حرکت کردند.

از رشت به وسیله تلفنگرام به انزلی دستور داده شد که کلیه کشتیهای باربری از بندر خارج شده و فقط يك کشتی جنگی در بندر بماند و همچنین حکم شد که اشتراکیون مقیم انزلی را برای جلوگیری از حرکت یاغیان مجهز نمایند. ۱۰۰ نفر از اشتراکیون مسلح داوطلبانه رفتند. همچنین دستور داده شد که سربازان (عسگرهای سرخ آذربایجانی) را برضد یاغیان اعزام نکنند و فقط دسته اشتراکیون را برای جلوگیری از حرکت یاغیان بفرستند.

آبو کف، نماینده کمیته مرکزی حزب عدالت و تماشوسکی عضو شورای انقلابی نظامی، از راه مرداب به انزلی رفتند.

میرزا کوچک خان از این پیش آمد ناگوار ناراحت شد و به وسیله تلفنگرام به أبو کف و تماشوسکی پیشنهاد کرد با سربازان سرخ ایرانی همکاری جنگی کنند و خودش نیز شخصاً به انزلی رفته و با ملاحان یاغی مذاکره نماید. میرزا در این تلفنگرام اظهار کرده بود که رفتن ملاحان صدمه بزرگی به انقلاب ایران خواهد زد و شاید سبب شکست انقلابیون شود.

آبو کف و تماشوسکی دخالت میرزا کوچک را در این کار واجب ندانستند و خواستند به همراه رفقای خود در انزلی قضیه را حل و فصل نمایند. ولی کلیه اقدامات آنها برای راضی کردن ملاحان بی اثر ماند و ملاحان در مقابل چشمهای رؤسای کلیه دوایر انقلابی، سوار کشتی شده و به طرف بادکوبه حرکت کردند. ملاحان یاغی در موقع خدا حافظی

با نمایندگان دوایر دولتی گفته بودند: «ما برای کمک به انقلابیون کارگر و دهقان به ایران آمدیم نه برای یاری رساندن به انقلاب ملی.» عزیمت ملاحان از ایران سبب انهدام انقلاب ایران نگردید، ولی بر سربازان و ملاحان سرخ اثر عمیقی نمود. مدتی کمیسرهای انقلابی نظامی برای امحای تأثیر فوق، اقدامات فوق العاده‌ای نمودند.

* * *

برای اشغال منجیل از سه طرف عده فرستاده بودند: دسته ۴۰۰ نفری از راه لاهیجان و دسته دیگری از راه جنگل و بیشتر از ۱۴۰۰ نفر هم از جاده شوسه جلورفته و در مقابل انگلیسیها، در این طرف پل آهنی منجیل جا گرفته بودند. وعده دیگری هم از کوهستانها برای گرفتن عقب انگلیسیها به طرف لوشان رفته بودند.

در رشت، نمایندگان دولت انقلابی منتظر اشغال منجیل بوده و امیدوار بودند که موفقیتها در جبهه جنگ سبب نابودی مخالفت موجود بین دولت انقلابی میرزا کوچک و کمیته مرکزی اشتراکیون ایران خواهد شد.

دولت شوروی آذربایجان نیز که بنا به حکم تروتسکی کمیسر جنگ دولت شوروی روسیه موظف به همراهی با انقلابیون گیلان بود، تعداد سربازان عسگرهای سرخ آذربایجان را چندین برابر کرد.



میرزا حسین خان کسمائی (نشسته) همراه سه تن دیگر از
مشروطه خواهان

اعانه مالیات یا غرامات

درآمدهای دولت انقلابی از منابعی بود که دولت شاهنشاهی داشت، ولی مأمورین دولت شاهنشاهی در جمع آوری مالیات تجربه داشتند و مأمورین دولت انقلابی فاقد تجربه بودند. بعلاوه، مخارج دولت مرکزی برای اداره امور گیلان چند برابر کمتر از مخارج دولت انقلابی بود.

دولت انقلابی دارای ارتشی بود که برای جنگ با ارتش شاهنشاهی و نظامیان انگلستان تشکیل و مجهز شده و روز به روز بر تعداد آن اضافه می شد، غیر از مجاهدین ایرانی و دستجات روس و آذربایجانی قفقاز، خوانین جزیره و عمده هم که دارای دستجات مسلح خود بودند، برای نگهداری نیروهای خود از دولت انقلابی تقاضای پول می کردند.

بودجه دولت انقلابی در ماه اول کسر داشت و درآمدهای منابع سابق کفایت نمی کرد و لازم بود منابع جدیدی برای جمع آوری مالیات پیدانمایند. پس از مذاکرات و مطالعات زیاد قرار شد که به نام اعانه، مبلغی از اهالی گیلان، جمع نمایند و امور دولت و جنگ را تا روز تصرف قزوین با مبلغ مذکور اداره نمایند. کمیسیونهایی به ریاست

کمیسر مالیه (دارائی) تشکیل شد و شروع به کار نمود .

این کمیسیونها اهالی شهرها و توابع را به چندین طبقه تقسیم کرد و از هر طبقه نمایندگان خواست و مأمور جمع آوری اعانه از افراد طبقه خود نمود و این نمایندگان مبالغی را که هر شخص باید به رسم اعانه به دولت بپردازد معین کردند . کمیسیونها از تجار ، کسبه بازار و کلیمیها تشکیل شده بود .

بین کمیسیونهای نامبرده اختلاف پیدا نشد، ولی اکثر مردم تصور می کردند که اعضای کمیسیونها از خویشان و دوستان خود طرفداری نموده و از آنها کمتر و از دیگران زیاده تر از نیروی مالی خود اعانه می خواهند . کمیسر مالیه (دارائی) تمام روز مشغول به حل اختلافات بین مردم و کمیسیونها بود و مردم به شخص میرزا کوچک مراجعه کرده و از وی تخفیف می خواستند .

کمیسیونهای جمع آوری اعانه، قوه مسلح هم در اختیار داشت که در مواقع لزوم از مردم جبراً اعانه می گرفت و گاهی اشخاص بی پول دچار مشکلات شده و زندانی می شدند و گاهی نیز پولداران با پرداخت مبلغ ناساچیزی رضایت اعضای کمیسیونها را تحصیل می کردند .

در هر حال، دولت میرزا کوچک نتوانست حتی پنجاه هزار تومان به نام اعانه از مردم جمع کند و از حیث پول ، افراد قشون در مضیقه بودند و نارضایتی بین کمیته مرکزی حزب عدالت و هیئت جنگل بیشتر می شد .

کمیته مرکزی فوق الذکر عقیده داشت که وجوه اعانه را نمی شود با ملایمت گرفت و لازم است اعانه دهندگان را وادار کرد

مبالغ معین را بدون گفتگو پردازند و بخصوص نباید حرف کسی را استماع کرد و تخفیف قائل شد ، زیرا انقلاب از کلیه طبقات ملت فداکاری می خواهد.

میرزا كوچك خان و همكارانش برعكس عقیده داشتند كه مردم را نباید از انقلاب ناراضی كرد و باید آنها را با ملایمت و دوستانه برای پرداخت اعانه حاضر كرد و فقط موافقی كه لازم است نیروی مسلح را در جمع آوری اعانه دخالت داد كه ثابت شود اشخاص پولدار نمی خواهند اعانه بدهند . اینها عقیده داشتند كه ممكن است كارمندان كمیسیونها غرض رانی نموده و مبالغی برای اشخاص بی چیز معین كنند كه قادر به پرداخت آن نباشند.

برای اینکه قارئین محترم از رفتار میرزا كوچك با مشمولین پرداخت اعانه به خوبی مسبوق باشند از قضیه ذیل یاد می نمایم :

دکتر وارطان اوحانسیان كه هنگام خلع سلاح قزاقان ایران به کلی از هستی خود محروم شده و در گوشه ای از منزل زیست می كرد و دارای حتی يك دینار عایدی نبود ، بر طبق قرار كمیسیون جمع آوری اعانه از ارامنه ، مشمول پرداخت ۷۰۰ تومان اعانه گردید . چند مرتبه مبلغ فوق را از مشارالیه خواستند ولی اونتوانست پردازد ، چون نه تنها تمام هستی اش را به یغما برده بودند ، بلكه مریض در خانه افتاده بود .

كمیسیون برای اخذ وجه ، دو نفر از سربازان را زیر نظر يك نفر وکیل باشی مأمور جلب مشارالیه کرده بود . دکتر ۴۰ درجه تب داشت ولی وکیل باشی و ادارش می كرد كه همراه با سربازان در كمیسیون حاضر شود . من داخل شدم و از وکیل باشی خواهش كردم كه بگذارد مریض بیچاره

بخوابد و پس از شفا یافتن به خدمت می‌رسد و ضمانت هم نمودم. ولی وکیل باشی راضی نشد و گفت: «تا این شخص را با خود نبرم از اینجا تکان نخواهم خورد.» فوراً نزد میرزا کوچک خان رفته و از قضیه مطلعش ساختم. او هم بی‌درنگ با مداد روی کاغذ کوچکی حکمی نوشت و از کمیسیون خواست که مریض را تا روز شفا یافتن اذیت نکنند.

مانند سابق، در ایام جمع‌آوری اعانه نیز مالکین و تجار و کسبه دور میرزا را گرفته بودند و مشارالیه از مراجعین به خوبی پذیرائی می‌نمود. وی مثل گذشته در این هنگام جمع‌آوری اعانه در مساجد برای خواندن نماز حاضر می‌شد. در آنجا نیز دور مشارالیه اشخاص متعدد از هر طبقه جمع می‌شدند و او با آنها مذاکره می‌کرد. مسلم است در مساجد، روحانیون بیش از دیگران وقت مذاکره با میرزا را داشتند. آنها مدت زیادی با او بودند و گاهی تا در منزل او را همراهی می‌کردند.

یکی از رؤسای حزب اشتراکی روس در ضمن صحبت اظهار کرد: «میرزا کوچک، نه فقط برای خواندن نماز و دعا در مساجد حاضر می‌شود، بلکه برای مذاکرات با انقلابیون و نقشه حمله بر ضد انقلابیون و ارتشهای شاهنشاهی و انگلیس را در مساجد تهیه می‌کند.» شاید مذاکرات میرزا کوچک با روحانیون در مساجد باعث شده بود که روسها به او مظنون شده و یکی از آنها قبل از رفتن میرزا کوچک چنین اظهاراتی نماید. پس از رفتن میرزا کوچک به جنگل، پیشوایان اشتراکیون، اغلب چنین حرفهایی را تکرار می‌کردند.

همچنین همین شخص اظهار داشته بود که میرزا در مساجد در

حضور روحانیون و مالکین و تجار گریه نمود و اظهار نارضایتی از ورود روسها کرده و گفته است: «زود مبلغ اعانه را جمع کرده و بدهید، شاید بتوانیم آنها را از ایران خارج کنیم.» این اظهارات نیز پس از رفتن کوچک خان چندین بار تکرار شد.

گفته بودم که پس از غارت منزل من در روز خلع سلاح قزاقان ایران، خانواده ام با چند نفر غارت شده دیگر در خانه گالوستیان پناهگاهی پیدا کرده و زندگی می کردیم. این خانه در وسط شهر، نزدیک بازار و روبروی کلیسای ارامنه قرار داشت و دارای چندین آپارتمان بود و در آن ایام، دوازده خانواده در آن زندگی می کردند. این خانه حیاط بزرگی پر از درخت و گل داشت و توی حیاط چندین نیمکت نیز موجود بود. من اکثر اوقاتم را در این حیاط می گذرانیدم، زیرا اتاق کوچک بود و نمیتوانستم از دوستان و آشنایان در آنجا پذیرائی کنم.

منزل و حیاط این خانه در ایام انقلاب رل کلوپ را بازی می کرد. هر روز، از ساعت هفت صبح تا دوازده شب، مردم طرفدار سلطنت، دمکرات، انقلابی، کمونیست، روحانی، مالک، تاجر، کاسب، کارگر، مجاهد، سرباز، افسر، مسلمان، ارمنی، یهودی، گرجی و روسی برای ملاقات و صحبت با من فرد فرد یا بصورت دسته های کوچک می آمدند، يك فنجان چای یا قهوه تلخ می خوردند و می رفتند.

قبلاً گفته بودم که در بازار تقریباً دادوستدی نمی شد و تجار یا کسبه، تمام روز بیکار نشسته و با هم صحبت می کردند. دوستان و آشنایان من نیز گاهی جمع شدن توی حیاط پر گل و درخت را به جمع شدن در دکان یا بنگاه تجارتي ترجیح داده و برای ملاقات من می آمدند،

با این امید که خبر صحیح و تازه‌ای را از من یا از جمع شدگان بشنوند. روحانیون، مالکین و کسبه می‌خواستند بدانند که دولت شاهنشاهی چه خیالاتی دربارهٔ گیلان دارد. یا انگلیسیها خیال مراجعت به گیلان را دارند یا می‌خواهند از ایران خارج شوند. کارگران، مجاهدین و افسران می‌خواستند بدانند که آیا روسها حقیقتاً قصد دارند تا هندوستان پیش بروند، یا می‌خواهند در گیلان بمانند و انگلیسیها را وادار به انعقاد قراردادی با دولت مسکو نمایند. در آن ایام، نمایندگان دولت شوروی در لندن بودند و با نمایندگان دولت انگلستان دربارهٔ انعقاد قرارداد تجارتي مذاکره می‌کردند.

کمونیستها می‌خواستند بدانند که آیا تمام اهالی ایران با هم - میهنان گیلانی خود هم عقیده‌اند یا مخالف می‌باشند و بخصوص شیخ محمد خیابانی، پیشوای انقلابیون تبریز، چه عقیده‌ای دربارهٔ انقلابات گیلان دارد؟ آنها همچنین می‌خواستند بدانند که آیا راههای ایران مرتب و منظم هست یا نه.

چون دست کم روزی ۲۰ نفر نزد من آمده و از اخباری که داشتند مطلع می‌ساختند و علاوه بر روزنامه‌های مسکو، یاد کوبه و تهران را می‌خواندم (ورود روزنامه‌های تهران به گیلان ممنوع بود و اکثر مردم روسی نمی‌دانستند) و با رؤسای انقلابی آشنائی داشتم، مردم تصور می‌کردند که اطلاعاتی بیش از دیگران دارم و می‌خواستند از اطلاعات من استفاده کنند.

گاهی مفتشین آسویی اتدل (تأمینات سیاسی ارتش سرخ) نیز در حیاط گالوستیان پید می‌شدند ولی از صحبت‌های ما جلوگیری نمی‌کردند، اولاً برای اینکه کسانی که جمع می‌شدند برای انجام اقدامات

سیاسی نبوده و ثانیاً روسها وظیفه نداشتند در امور ایرانیان دخالت کنند، چون دخالت در کارهای ایرانیان برعهدهٔ مأمورین دولت انقلابی اشتراکی ایران بود و ثالثاً هم روسها و هم پیشوایان انقلاب ایران عقیده داشتند که کلیهٔ اهالی گیلان برضد دولت شاهنشاهی و بخصوص برضد انگلیسیها بوده و طرفدار دولت میرزا کوچک خان می باشند.

فرماندهٔ قزل اردوی آذربایجان و رئیس ستادش سرهنگ جمیل - بیک و سرگرد نصرت بیک نیز از اشخاصی بودند که تقریباً هر روز در منزل من بودند و چندین ساعت با دوستان من و بخصوص با خودم صحبت می کردند.

روز خلع سلاح قزاقان ایران، بیک انبار بزرگ پر از نوشابه های ساخت بیگانه را غارت کرده بودند و مدتی کنیاك خوب کارخانهٔ فرپن (فرانسه) به قیمت ارزان در بازار بفروش می رفت. من هم چند بطر، به قیمت هر شیشه هشت قران خریده بودم و گاهی با افسران قزل اردو کنیاك می خورديم. آنها نیز شبهای کنیاك خوری را فراموش نکرده بودند و در شب حریق بزرگ بازار، همراه با سربازان قزل اردو برای بردن اثاثیه و کتب کتابخانهٔ من، به خانواده ام کمک کردند.

سرهنگ جمیل و سرگرد نصرت از طرفداران مصطفی کمال پاشا بودند. مصطفی کمال در آن ایام با دولت عثمانی اسلامبول و متفقین در جنگ و با دولت شوروی متحد بودند. آنها عضو حزب خلق و با عقاید سوسیالیستی مخالف بود و هنگام اقامت خود در رشت سعی می کردند از اتباع ترکیه، بدون توجه به نژاد و مذهب، شعبهٔ حزب خلق را تشکیل دهند و برای کمک به مصطفی کمال پاشا آماده نمایند. این دو افسر در موقع گفتگو با من و یا دوستان نزدیکم از استقرار

رژیم بلشویکی در آذربایجان اظهار نارضایتی می کردند و شدیداً تمسایل داشتند به ترکیه بروند، زیرا هر دو ناسیونالیستهای درجه اولی بودند و در کلیه جبهه ها با متفقین جنگیده و حاضر به ادامه جنگ با آنان بودند، (گرچه مصطفی کمال پاشا باروسهای انقلابی دوست بود، ولی این دو افسر ارتش سرخ آذربایجان، روسها را نیز دشمن ترکیه می دانستند.)*

گاهی سرهنگ نامبرده از قتل عام ارمنیها اظهار تأسف می نمود و عقیده داشت باید ترکیه جدید و جمهوریت ارمنستان (ارمنستان در آن ایام دارای دولت داشناکسوتیون بود) و جمهوریهایی گرجستان و آذربایجان باهم دوستی پیدا کرده و همراه یکدیگر، استقلال خود را از تجاوزات روسها حفظ نمایند.

در آن هنگام دولت انقلابی ایران تصمیم گرفت خانه یک ارمنی از اتباع ترکیه را برای اقامت افسران ترك عثمانی که فرماندهی قزل اردور داشتند مصادره کند. صاحبخانه نامبرده به تهران فرار کرده بود، ولی چهار زن و دو طفل متعلق به آن خانواده در این خانه منزل داشتند. اینجانب، همراه با یکی از خانمهای فوق الذکر، با سرهنگ جمیل ملاقات کردیم که از آن خانه دست بکشد. این اولین ملاقات من با مشارالیه بود. وی در جواب گفت: «خانه را برای افسرانم می خواهم و باید تا فردا ظهر خالی تحویل من داده شود.» ولی وقتی که گفتم اهل خانه از ترکیه می باشند، اظهار کرد: ارمنی، ترك، کرد و یونانی از اتباع عثمانی و از برادران ما هستند و من اسباب زحمت آنها را هرگز فراهم نخواهم

*- این دو نفر در اولین برخورد پانزوی انگلیس و قزاقان ایران زد و خورد را ادامه نداده و سرهنگ جمیل در جبهه تسلیم شده و سرگرد نصرت به رشت فرار کرده پس از تصرف رشت از طرف قزاقان ایران به آنها تسلیم شد.

کرد.» و روبه‌خانم کرد و افزود: «خانم، به راحتی در منزلتان زندگی کنید. من خانه شما را نمی‌خواهم. تا روزی که در رشت می‌باشم سعی خواهم کرد کسی معترض شما نگردد.»

در ایام جمع‌آوری مالیات جنگ یا اعانه، تجار و مسالکین و کاسبهائی که در منزل جمع می‌شدند می‌گفتند که بساید مبلغی را که میرزا کوچک‌خان برای اداره انقلاب می‌خواهد بسزودی جمع‌آوری کرده و به آنها داد که قشون زودتر از گیلان به طرف تهران حرکت کند و راههای جنوب ایران باز شود و باب تجارت نیز افتتاح گردد.

مقاله روزنامه جنگل درباره استعفای وثوق‌الدوله

و تشکیل هیئت‌دولت جدید در تحت ریاست مشیرالدوله

احمدشاه و سیاستمداران تهران عقیده داشتند که در گیلان، از طرف میرزا کوچک‌خان و دوستانش قیام مشروطه خواهانه شروع شده و استعفای وثوق‌الدوله و تشکیل يك کابینه مشروطه‌طلب تحت ریاست مشیرالدوله که اطمینان و احترام کلیه آزادیخواهان ایران را داشته باشد برای دفع غائله گیلان کافی خواهد بود و با این عقیده بود که مشیرالدوله پس از قبولی سمت ریاست الوزرائی، نمایندگان خود را به گیلان برای مذاکره و صلح نزد میرزا فرستاد (۱).

رهبر جنگل نمایندگان دولت را در فو منات ملاقات کرد. روسها در این ملاقات حضور نداشتند. یکی از شرایط عمده‌ای که نمایندگان دولت شاهنشاهی به میرزا کوچک‌خان پیشنهاد کردند جدا شدن از روسها بود. گرچه میرزا امیل داشت شرایط دولت مرکزی را با تغییرات جزئی قبول کند، ولی نمی‌توانست این شرایط را اجرا کند، زیرا اختیارات اداره امور انقلاب گیلان را از دست داده بود و نفاقی بین جنگلیان شروع

شده و عده‌ای به رهبری احسان‌الله‌خان دوستدار، فرمانده کسل ارتش سرخ ایران، طرفدار ادامه انقلاب بلشویکی بودند و نمی‌خواستند از روسها جدا شوند. بعلاوه، نفوذ روسها و حزب عدالت بیش از نفوذ میرزا کوچک و همکاران نزدیکش بود.

قبل از ادامه سخن خود، می‌خواهم در این باب قسمتی از مقاله روزنامه جنگل، ناشر افکار کمیته انقلاب سرخ و ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران را در این ستون درج کنم. (مقاله فوق‌الذکر، روز یکشنبه بیست و چهارم شوال المکرم ۱۳۳۸ در این روزنامه چاپ شده بود.) این مقاله نیز رل بزرگی در تقویت اختلاف بین میرزا کوچک‌خان و مخالفینش بازی کرد.

سقوط کابینه طهران

اولین نتیجه غرض انقلاب: حکومت دیکتاتور طهران کفه سنگین سیاست خود را خالی گذاشت و کابینه دوساله وی سقوط کرد. همان کابینه که در مدت دو سال زمامداری خود، کشتی امید یک ملت بدبخت و ضعیف و ناتوان را در محیطهای امواج هلاکت، متوقف ساخت. طریقه‌های بهت‌آور حیرت‌خیز و سرگردانیهای پرپیچ طولانی از هر سمت و سو آن را تهدید می‌نمود و بالاخره جز به گرداب غرقاب فرورفتن و به اعدام و اضمحلال دائمی مواجه شدن، راه استخلاص و کرانه نجاتی پیدا نبود.

نور رستگاری در پیش پای ما و به جبین
کشتی نبود.

همان کابینه‌ای که در طی مراحل دوساله خود،
يك مملکتی که مشروطیت را در نتیجه آن همه
خونریزی و فداکاریهای ناگفتنی و جانفشانیهای
طاقت فرسای فرزندان خلف و اولاد صالح این
آب و خاک تحصیل کرده بود، به حکومت مطلقه
استبدادی ارتجاع داد و استقلال مملکت و حق حیات
يك ملت را فدای منافع شخصی و سیاست جهانگیران
اجانب نمود.

چه بیدادها که نکرد!!

تشکیلات پلیس جنوب را تحکیم کرد،
پلیس غرب را تصدیق نمود؛ هزاران نفوس و
دهات و خانواده را به دهانه توپ دشمن سپرد،
معدوم کرد و منهدم ساخت؛ عناصر صالحه را
تبعید نمود؛ احساسات علاقه‌مندان این مملکت را
خفه کرد؛ احرار را حبس کرد، تهدید نمود و
زبانهای آزاد از حقگوئی خاموش ماند.

خائنین را تقویت کرد؛ دزدان داخلی را
چیره کرد؛ یغماگران اداری را به نقاط مهمه
مملکت گسیل داشت؛ دشمنان خارجی را به هر
قسم تسلط در داخل تشجیع و برای اسارت این
ملت پریشان دعوت نمود...

پلیس شمال را در لباس قوای اعزامی گیلان
مرکب از سربازهای انگلیسی و هندی و چند
دسته قزاق برای انهدام احرار جنگل مأمور ساخت.
چه فجایع و مظالم که در این حدود وارد
نمودند؛ چه خونهایی را که نریختند؛ چه ناموسها که
برباد رفت؛ چه خرابیها که نشد.

روابط و شیرازه مملکت را از هم گسیخت؛
ایالات مهمه را بر طبق اصول فتوایم تجزیه
نمود و هر قطعه را به یکی از متنفذین مرتجع داد؛
آذربایجان را به عین الدوله، خراسان را
نانخانة قوام السلطنه نمود، فارس را به
فرمانفرما بخشید.

احرار و حسایس فارس را به تلگرافات
اغفال نمود؛ قوای ملی آنجا را از جنبش
انداخت؛ عناصر وطنخواه را در سیاه چال حبس
و شکنجه نهاد؛ برخی را متفرق و آواره ساخت؛
شیراز و توابع را تا آبادی بوشهر و اقصای بنادر
خلیج و بالاخره يك ایالت معظم سرحدی را
تسلیم انگلیسها نمود.

روزنامه جنگل درباره وثوق الدوله اظهارات فوق را نموده و
اظهارات ذیل را راجع به کابینه مشیرالدوله می نماید:

سیاست کابینه وجیه، روی هر اساس و نقشه
باشد، باید افکار عامه را جدأ رعایت کند، زیرا در هر

حال افکار و مساعدت عامه موجد این کابینه بوده
یا خواهد بود.

افکار عامه، امروزه در طریق جمهوریت و
الغاء اصول سلطنت سیر می نماید.

این افکار را ایرانیها در مدت چندین سال
متمادی، پس از امتحانات عدیده که نتیجه آن
یأس و تنفر از اصول سلطنت بوده است تحصیل
کرده اند.

افکار و خیالاتی که در خلال سالهای دراز
در مغز متفکرین و علاقه مندان يك مملکت ظهور
و نمو کرده، به سهولت و بلکه با هیچ قوه قهریه
نمی توان آن را از دماغ ایشان خارج نمود.
هر کابینه که رعایت افکار عامه را اصول
سیاست خود قرار ندهد از مدت زمامداری خود
نتیجه نخواهد گرفت، جز سرعت در تنزل مقام و
کوتاهی مدت عمر خود.

در این صورت مملکت دچار بحران سخت
متوالی شده، چندی کابینه های موقتی دو روزه و
دو هفته عرض اندام نموده، يك مملکت بدبخت
سراسر انقلاب را به بی تکلیفی طولانی مداومت و
اضرار وقت خواهد داد.

بلی، ما از این عقیده، یعنی تبدیل سلطنت

به جمهوریت شوروی منصرف و منفك نخواهیم
 شد و تا آخرین نقطهٔ امکان و مقدور و تا آخرین
 قطرهٔ خون نفرات خود، برای انتشار و اجرای
 این عقیده مقاومت و مجاهدت خواهیم کرد.
 با تمام حیثیات خود هرچه داریم دیوانهوار
 بر سر این سودا خواهیم گذاشت، یا به مقصود
 برسیم و یا در راه کوشش جان دهیم. این فکر و
 عقیده از ما سلب نخواهد شد و باز هم تکرار
 می کنیم، کابینهٔ وجیه و جدید مشیرالدوله باید از
 افکار عامه تقویت بخواند تا استفاده کند. دیگر
 بس است، ایران بیش از این طاقت تحمل بار
 سنگین سلطنت را ندارد.

این سرمقالهٔ روزنامهٔ جنگل، ناشر افکار کمیتهٔ انقلاب سرخ
 و ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران، هنگام مذاکرات میرزا-
 کوچك خان با نمایندگان دولت مشیرالدوله منتشر شد و روسها و
 عدالتچی ها و احسان الله خان را از ایشان و همکارانشان مظنون ساخت
 و باعث جنگهای داخلی گیلان شد.

آخرین ملاقاتم با میرزا کوچک خان

روزی بنا به دعوتی که از طرف ترونین، رئیس اداره سیاسی ارتش سرخ، شده بود برای ملاقاتش رفتم. پرچم سرخی که در بالای عمارت اداره سیاسی نصب شده بود، در زیر نور آفتاب سفید شده بود. پس از عرض سلام به ترونین گفتم: «گراژداین (هم‌شهری، سیتواین) ترونین، پرچم سرخ شما سفید شده.» وی در جواب گفت: «انقلاب سرخ‌ها نیز بزودی سفید خواهد شد.»

معنی این کلمات را نفهمیدم، زیرا در آن ایام دو مسئله مهم، خل خود را از پیشوایان انقلاب روسیه می‌خواست:

۱- دربارهٔ تشکیلات اتحادیه‌های کارگران روسیه، مشاجره و مجادله‌ای بین لنین و طرفدارانش از يك طرف، و تروتسکی و هواخواهانش از طرف دیگر شروع شده بود. تروتسکی، لنین را متهم می‌کرد از انقلاب حقیقی دست کشیده و به طرف سرمایه‌داری جزء می‌رود. (در آن ایام، یکی از روزنامه‌های هفتگی چاپ مسکو، کاریکاتوری را منتشر ساخته و در شبکه‌ای را نشان می‌داد که لنین در آن نشسته، به طرف باغ نیکلا می‌رود.)

۲- در رشت، مبارزه بین میرزا کوچک خان و طرفدارانش از

يك طرف، و حزب عدالت از طرف ديگر به عالی درجه رسیده و عده‌ای از زمامداران انقلاب عقیده داشتند که میرزا با این امید که از لنین همراهی خواهد دید، زیر بار دستورات و مقررات کمیته مرکزی حزب اشتراکی و مأمورین عالی مقام روسی مقیم رشت و انزلی نمی‌رود.

لنین، رئیس انقلاب روسیه و رئیس شورای کمیسرهای ملی شوروی و تروتسکی بهترین ناطق و مبلغ انقلاب و کمیسر جنگ دولت شوروی بودند و هر يك از آنها نفوذ بی نظیری در بین انقلابیون داشتند. نفوذ لنین در مقامات سیاسی و اجتماعی و نفوذ تروتسکی در مقامات نظامی و جنگی زیاد بود. شاید ترونین طرفدار تروتسکی بود که بطور کنایه می گفت: «انقلاب سرخ ما نیز بزودی سفید خواهد شد.» ترونین بنده را به اطاق کار خود راهنمایی کرد (در بالکن عمارت، یکدیگر را ملاقات کردیم) و منشی و همکاران خود را از اطاق خارج ساخت و وقتی تنها ماندیم گفت: «چند چیز از شما می‌پرسم؛ خواهش می‌کنم حقیقت را بگوئید.» در جواب گفتم: «اگر قول می‌دهید که صدمه‌ای به شخص من نخواهد رسید، حقیقت را خواهم گفت.»

«قول شرف يك نفر کمونیست را می‌دهم.»

«چون من کمونیست نیستم، می‌خواهم که قول شرف يك نفر فرد عادی را بدهید.»

«قول يك نفر شخص عادی را می‌دهم.»

ترونین می‌خواست بفهمد که عملیات ایشان و رفقایشان چه اثری در گیلان و در ایران نموده و می‌نماید و آیا ایران برای شروع

انقلاب حاضر می‌باشد و بخصوص شیخ محمد خیابانی حاضر به اتحاد با انقلابیون گیلان است یا نه؟

در جواب گفتم که نه فقط در ایران، بلکه در يك قسمت آن (گیلان) اهالی از انقلاب مأیوس شده و عقیده دارند که اگر روسها برای بیرون کردن انگلیسیها از ایران و رفتن به عراق و هندوستان به گیلان آمده‌اند، چرا در رشت مانده و در خانه‌های مردم زندگی می‌کنند و دشمن را وادار به انداختن بمب بر سر اهالی رشت می‌نمایند و اگر روسها آمده‌اند که در این کشور انقلاب سوسیالیستی نمایند چرا با میرزا كوچك که سوسیالیست نبوده متحد شده‌اند. ثانیاً، انقلابیون روس نباید هیچ يك از ترك زبانهارا به راهمائی خود در ایران قبول کنند، زیرا اهالی فارس زبان هرگز زیر بار ترك زبانها نخواهند رفت. ثالثاً، صحیح است که عده کمی از جوانان منتظراند که انقلابیون گیلان فاتح گردیده و جلو بروند، ولی اکثریت اهالی ایران پیشروی شما را نمی‌خواهند و حتی شیخ محمد خیابانی نارضایتی خود را به میرزا كوچك اظهار کرده و نوشته است: «چه فرقی در بین شما و وثوق الدوله است؟ وثوق الدوله می‌خواهد ایران را با مساعدت لشکریان انگلیس اداره کند؛ شما می‌خواهید ایران را با مساعدت لشکریان روس اشغال کرده و اداره کنید.»

ترونین گفت. «پس چه باید بکنیم؟» در جواب گفتم: «یا باید رسماً به انگلیسیها اعلان جنگ داده و لشکریان سرخ را از راه شوسه به کرمانشاه بفرستید و یا باید از ایران خارج شوید. ولی اگر میل دارید که با توقف در گیلان و با تبلیغات انقلابی، انگلیسیها را وادار به شناختن دولت شوروی روسیه نمائید، این امری است مربوط به دولت مسکو و ما ایرانیها در این امر دخالت نمی‌کنیم و من عقیده دارم که

لشکریان شوروی با این وضعیت خود، به قزوین هم نخواهند رسید و انقلاب گیلان در گهواره خود خفه خواهد شد.»

ترونین اظهار تشکر کرد و من به منزل بازگشتم. آن شب را راحت خوابیدم، می‌ترسیدم که حقگوئی من بلائی به سرم بیاورد، ولی الحمدلله خوب گذشت.

بعد فهمیدم که در بین رهبران روسی در گیلان، چند نفر مانند ترونین عقیده داشتند که ماندن روسها در گیلان هیچ خدمتی به انقلاب کشورهای خاور و بخصوص ایران نخواهد کرد.

دو روز پس از ملاقاتم با ترونین، رئیس اداره سیاسی ارتش سرخ، اتفاقاً با بلومکین، در منزل دکتر بلینکی ملاقات کردم.

این شخص، یعنی بلومکین، در ایام سلطنت نیکلای دوم سالهای متوالی عضویت حزب سوسیالیست - انقلابیون (کرنسکی) روسیه را داشت و چندبار زندانی و تبعید شده بود. ولی در انقلاب فوریه ۱۹۱۷، به همراه چند نفر از همکاران خود، مانند پروشیان و اسپیریونو و دیگران از حزب نامبرده جدا شد و حزب سوسیالیست انقلابیون چپ روسیه را تشکیل داد و در کلیه شوراهای انقلابی و کارگری با حزب سوسیالیست دموکراتهای بلشویک (لنین) همکاری می‌کرد.

انعقاد قرارداد صلح برست

قرارداد لیتوسک که خود لنین آن را قرارداد شوم نامیده و به قول مرحوم کاراخان، یکی از نمایندگان دولت شوروی در کنفرانس صلح نامبرده، بدون قرائت از طرف نمایندگان شوروی امضاء گردید

و باعث ایجاد مخالفت بین حزب سوسیالیست انقلابیون دست چپ و عده زیادی از اعضای کمیته مرکزی حزب بلشویک، با عقد این قرارداد مخالف بودند. در کمیته مرکزی حزب بلشویک، لنین با اکثریت خیلی کوچکی قرارداد را قبولانید.

پس از انعقاد قرارداد برست لیتوسک، بارون فن میرباخ، یکی از اشراف ترین اعضاء وزارت خارجه امپراطوری آلمان، به سفارت کبرای آلمان انتخاب شد و با عده زیادی وارد کشور شوروی گردید و هر روز تقاضای جدید و سختی از دولت شوروی می نمود و چون دولت شوروی مشغول جنگهای داخلی بود و حفظ صلح را با آلمان واجب می دانست، تقاضای فن میرباخ را رد نمی کرد.

فن میرباخ زود به زود با لنین و تروتسکی ملاقات می کرد. (تروتسکی طرفدار انعقاد صلح با آلمان بود و اولین مذاکرات را خودش در برست لیتوسک شروع کرده بود، ولی با شرایط سنگین آن مخالف بود.)

کمیته مرکزی انقلابیون دست چپ برای جلوگیری از سخت گیریهای فن میرباخ که فن میرباخ در مسکو بکار می برد، حکم اعدام وی را صادر کرد و بلومکین (۱) حکم را اجرا کرد و در عمارت سفارت کبرای آلمان، فن میرباخ را به قتل رسانید.

دولت فاتح آلمان از دولت شوروی تقاضای مجازات تروریستهای سفیر کبیر خود را کرد و دولت شوروی نیز که مخالف قتل آن سفیر کبیر بود، حزب سوسیالیست انقلابیون دست چپ را هم که یگانه حزب غیر بلشویکی در روسیه بود منحل وعدهای از اعضاء کمیته مرکزی و کمیتههای دیگر را دستگیر نمود و به مجازات

رسانیده عده‌ای هم فراری شدند؛ مثلاً پروشیان به فنلاند قرار کرد و بلومکین، قاتل میرباخ به اوکراین گریخت.

بلومکین در اوکراین وارد دستجات مسلح دهقانانی که با لشکرهای اشغال‌کننده مارشال فن‌ماکنزن آلمانی می‌جنگیدند شد و بزودی ریاست یک جبهه را عهده‌دار گردید و با دولت شوروی روابطی پیدا کرد و داخل حزب بلشویک شد و شروع به اطاعت از اوامر دولت شوروی نمود و پس از رفتن آلمانیها و پتلوریا و ولیکینها از اوکراین، عضویت اداره تأمینات سیاسی را قبول کرد.

در نتیجه قتل فن‌میرباخ، بلومکین دارای شهرت بین‌المللی گردید و بعلاّت شرکت در جنگهای اوکراین و عملیات اداره تأمینات سیاسی، در تمام روسیه مشهور شد.

حضور وی در منزل دکتر بلینکی در رشت متعجبم نمود. مسلم بود که او برای تفریح به رشت نیامده بود، بلکه برای انجام وظیفه مهمی زحمت این مسافرت را قبول کرده بود.

در حالی که کلیه نمایندگان شوروی در ایران لباسهای خوبی نداشتند، بلومکین مانند ارژونیکیدزه و راسکولنیکف لباسهای شیک برتن داشت:

دکتر باینکی، ما را به یکدیگر معرفی کرد و گفت: «رفیق یقیکیان ما را بخوبی می‌شناسد و از گفتن حقیقت ترس ندارد.»

بلومکین تقریباً آن سؤالهائی را که ترونین کرده بود پرسید و من هم همان جوابها را دادم. سؤالهائی را که ترونین نکرده بود و بلومکین پرسید اینها بود: «جدا شدن احسان‌الله‌خان و چند نفر دیگر از همکاران میرزا کوچک از او، چه اثری بر افکار عامه خواهد کرد؟»

در جواب گفتم: «گمان نمی‌کنم اثری بر افکار عامه داشته باشد،

زیرا اگر گیلانیها امیدهایی از وی داشتند و بعضیها تا امروز هم امیدوارند، تمام مردم می‌دانند که میرزا کوچک نفوذ کمی بر امور گیلان و انقلاب دارد و خاطر جمع هستند نفوذ او روز به روز کمتر می‌شود، ولی او را دوست می‌دارند و نمی‌خواهند تلف و یا نابود شود.»

احسان‌الله خان دوستدار، فرمانده ارتش سرخ ایران، گاهی از شهر بیرون می‌رفت، ولی اکثر اوقات خود را در شهر می‌گذرانید. سردار محیی که از خیال ریاست انقلاب ایران دست نکشیده بود، از حضور احسان‌الله خان در رشت استفاده می‌کرد و به مذاکرات طولانی با مشارالیه مشغول می‌شد و دو یا سه بار به همراه وی از جبهه منجیل دیدن کرده بود.

در دو هفته اخیر، من احسان‌الله خان را ندیده بودم. چند نفر از اشتراکیون و اکراد و افراد طایفه سردار محیی دور او را گرفته و نمی‌گذاشتند که او وقت ملاقات با دیگران را هم داشته باشد. لئون آرامیان نام ارمنی هم که از بادکوبه آمده بود، هر روز برای ملاقات اومی‌رفت و چندین ساعت با او صحبت می‌کرد.

در ابتدا، من اهمیت به این ملاقاتها نمی‌دادم، ولی پس از ملاقاتم با بلسومکین مسبوق‌گرددیم که ملاقاتهای آقایان با احسان‌الله خان مقصد معینی دارد. شورانیدن احسان‌الله خان بر ضد میرزا کوچک خان. روسها گاهی می‌گفتند: «کوچک‌خان، کرنسکی و احسان‌الله، لنین ایران است.» من از این مقایسه تعجب می‌کردم، چون هم کرنسکی و لنین را خوب می‌شناختم و هم کوچک‌خان و احسان‌الله خان را. و بین این دو نفر ایرانی با آن دو نفر روس فرق بزرگی بود.

در همین ایام در شهر شهرت یافت که میرزا کوچک‌خان قسمت

بزرگی از اسلحه‌ای را که روسها به دولت شوروی ایران داده‌اند، به جنگل حمل می‌نماید و بهترین دستجات جنگجوی جنگل نیز از رشت به طرف فومنات رفته‌اند. روسها می‌گفتند که حتی وجوهی که برای تأسیس بانک ملی ایران از طرف روسها به دولت شوروی ایران داده‌اند، از طرف میرزا کوچک به جنگل فرستاده شده است.

اعانه‌ای که از تجار و کسبه رشت و انزلی و لاهیجان جمع شده بود، برای تأدیه مخارج ارتشیان سرخ کافی نبوده و بعلاوه، اغنامی که برای خوراک افراد قشون قربانی می‌کردند از بدترین و لاغرترین حیوانات بوده و گاهی قیمت آنها را به دهقانان نمی‌پرداختند و نارضایتی از اوضاع در بین اهالی از يك طرف و درین روسها از طرف دیگر، رفته رفته توسعه پیدا می‌کرد.

افسران عثمانی که تقریباً هر شب در منزل ما بودند، از يك طرف شکایت از روسها و از طرف دیگر شکایت از دولت میرزا کوچک می‌کردند. به عقیده آنها جلورفتن ارتشیان سرخ به طرف قزوین غلط است، ولی روسها می‌خواستند که قشون اقلان تا قزوین برود و قزل عسگرهای آذربایجان را وادار می‌نمودند که از خطرناکترین راهها عبور نمایند و دولت میرزا کوچک نیز به قزل اردوی آذربایجان مظنون بود و مخارج آن را مرتب نمی‌پرداخت. جمیل بيك و رئیس ستادش نمی‌خواستند در هیچ جنگی شرکت کنند و چون روز حرکتشان به طرف جبهه نزدیک می‌شد، عصبانی تر می‌شدند.

تمام شایعات، مذاکرات و گفتگوهای نامبرده در بالا، وادارم کرد که به با میرزا کوچک ملاقات کرده و حقیقت اوضاع را بفهمم. بخصوص اگر ممکن باشد برای جلوگیری از زد و خوردها در رشت اقدام نمائیم.

در اواسط ماه سرطان، برای ملاقات میرزا کوچک رفتم. روز جمعه بود و در حیاط بیرونی منزل امجد السلطنه فقط دو نفر از مجاهدین جنگل را دیدم و اطاقهای بالاخانه خالی بودند. پرسیدم: «میرزا کجاست؟» در جواب، دربی را در یک گوشه حیاط نشان داده و گفتند: «اندرون است.»

می خواستم برگردم که یکی از دوستان از آن درب بیرون آمد و سلام کرد و پرسید: «برای ملاقات میرزا آمدید؟» پس از شنیدن جواب آری، شخص نامبرده به اندرون رفت و پس از چند دقیقه مراجعت نمود و من را راهنمایی به نزد میرزا کوچک نمود.

کوچک خان در اطاق تنها و روی فرش نشسته بود. پرسیدم: «مدتی است به خدمت شما نرسیده بودم. از تعطیل روز جمعه استفاده کرده و خواستم چند دقیقه وقت شما را ضایع نمایم.» در جواب گفتند: «از آمدن شما راضی هستیم. من هم می خواستم شما را دیده و چند دقیقه با شما صحبت نمایم. اگر شما نمی آمدید، امروز یا فردا شما را می خواستم.»

چائی آوردند. میرزا کوچک خواست که کسی را پذیرائی نکنند و پس از رفتن مستخدم گفت:

«در ایام بدی زندگی می کنیم، کارها پیش نمی روند، به هر کاری دست می زنیم موفق نمی شویم.»

من از اوضاع جبهه پرسیدم. در جواب گفتند: «با این وضع نمی شود پیش رفت. از یک طرف روسها و اشتراکیون ایرانی و از طرف دیگر احسان با چند نفر از رفقای خود مانع از کارمان هستند و نمی گذارند مطابق تمایلات اهالی گیلان و انقلابیون تهران و تبریز کار

بکنیم. رشت نسبتاً خوب است. درانزلی، نمایندگان دولت شوروی ایران بکلی عاجزند. درجبهه نیز دستورات مخالف بایکدیگر می‌رسند. دولت شوروی مسکو با ما رفتار خوش می‌کند، ولی دولت بادکوبه اسباب زحمت ماست. مثل اینکه مسئله ترك و فارس یا ایران و توران حل خود را از نریمانوف و شرکاه می‌خواهد. من نریمانوف را از دوستان می‌دانستم، ولی در ظرف این دوسه ماه، از طرف او فقط مخالفت دیدم. بادکوبه‌ایها می‌خواهند که ما مطیع اوامرشان باشیم. چند هزار نفر سرباز هم به ایران فرستاده‌اند تا در موقع لزوم از اقدامات ما جلو گیری نمایند.»

راجع به مقدار اعانه جمع شده پرسیدم. در جواب گفتند: «در روزهای اول، مردم با رضایت و مطابق قدرت اقتصادی خود تقدیم می‌کردند، به این امید که با این پول خواهیم توانست از گیلان خارج شده و به طرف تهران برویم. ولی حضور و تحریکات اشتراکیون ایران، مردم را منزجر و مأیوس ساخته و در این اواخر کسی نمی‌خواهد دیناری بپردازد. حضور افراد قزل اردو نیز سبب یأس گردید.»

پس از سکوت، میرزا کوچك گفتند: «گاهی که روسها را ملاقات می‌کنید و روزنامه‌های مسکو را می‌خوانید، به عقیده شما نقشه آنها درباره گیلان چیست؟ آیا می‌خواهند تا آخر با ما همراه باشند؟» جواب دادم: «گمان می‌کنم که تا مدتی همراهی با انقلابیون گیلان بنمایند، ولی این همراهی چقدر مؤثر خواهد شد، نمی‌دانم. همچنین نمی‌دانم چقدر طول خواهد کشید.»

میرزا کوچك گفت: «من گمان می‌کنم طول نکشد.» در جواب گفتم: «ممکن است.»

پس از دقیقه‌ای سکوت، مشارالیه پرسید: «در روزنامه‌های مسکو یا بادکوبه درباره مذاکرات تجارتي لندن چه می‌نویسند؟» جواب دادم: «مأیوس نیستند و امیدوارند که قرارداد تجارتي روس و انگلیس بزودی به‌امضاء برسد و تصور می‌کنم که یکی از شرایط قرارداد نامبرده، رفتن ارتشیان سرخ از ایران می‌باشد.»

میرزا کوچك گفت: «گفتم که آنها در ایران نخواهند ماند. حال معلوم می‌شود که پس از امضای قرارداد تجارتي، آنها فوری از ایران خواهند رفت.»

میرزا کوچك دوباره مدتی حرف نزد. بعد پرسید: «نمی‌خواهید تهران بروید؟» جواب دادم: «نخیر.» پس از سکوت، دوباره گفت: «از راه جنگل شما را روانه تهران می‌کنم.» در جواب گفتم: «من در گیلان خواهم ماند، شاید در این ایام سخت خدمتی به اهالی این ولایت بنمایم.»

میرزا پس از چند دقیقه سکوت گفت: «ما وثوق الدوله را تنقید می‌کردیم که به همراهی انگلیسها می‌خواهد کشورمان را اداره کند، ولی من که بدون همراهی روسها و به تنهایی نمی‌توانم گیلان را اداره کنم، مجبور خواهم شد یا مطیع کلیه اوامر روسها باشم یا از رشت بروم. من که تا حال با اجانب مبارزه می‌کردم، نمی‌توانم مطیع اوامر اجانب باشم.»

به میرزا گفتم: «معلوم می‌شود می‌خواهید از رشت بروید؟» جواب داد: «ممکن است. بدین جهت هم از شما پرسیدم که آیا نمی‌خواهید از رشت بروید؟»

فصل دهم

کودتا

در روز جمعه نهم ژوئیه ۱۹۲۰ (مطابق بیست و دوم شوال ۱۳۳۸ و هجدهم سرطان ۱۲۹۹) میرزا کوچک خان، رئیس کمیته انقلابی و دولت شوروی ایران، بدون مشورت با همکاران روس خود، از رشت رفت و در فوئونات مشغول عملیات گردید (۱). کارمندان دیگر کمیته انقلاب و کمیسرها در مقام خود ماندند و امور را اداره می کردند. ولی اختلاف در بین همکاران ایرانی میرزا کوچک خان ادامه داشت. احسان الله خان دوستدار رسماً طرفداری از اشتراکیون می کرد و کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) و کارمندان کمیته انقلابی ارتش سرخ روس نیز از او پشتیبانی می کردند و عده ای از اشخاصی که از اوضاع مطلع بودند از رشت خارج شدند و به طرف فوئونات رفتند و در دهات دور دست منزل کردند.

از جبهه منجیل خبر می رسید که ارتشیان انگلیس محاصره شده و بزودی افراد قشون سرخ به قزوین خواهند رسید. مبلغین در میتینگهای معمولی عصرها، وعده اشغال قزوین و تهران را می دادند، ولی رسماً این اخبار تأیید و این وعده ها عملی نمی شد.

در اوایل ماه اسد، آناستاس میکویان و بود و مدیوانی را در

سبزه میدان ملاقات کردم و پرسیدم که برای چند مدت به رشت آمده‌اند، در جواب من، مدیوانی گفت که خودش در رشت ماندنی است، ولی میکویان به زودی به بادکوبه و از آنجا به مسکو مراجعت خواهد کرد (۲).

اسم میکویان را در روزنامه‌ها زیاد چاپ کرده‌اند و خوانندگان محترم می‌دانند که او کمیسر تجارت خارجی و یکی از نزدیکترین همکاران استالین می‌باشد و رل مهمی در روسیه بازی می‌کند. در آن ایام انقلاب گیلان، میکویان کارمند دفتر ایران، تشکیلات کمونیستی بود و برای بازرسی به گیلان آمده بود.

گمان می‌کنم اکثر خوانندگان ارجمند، بودو مدیوانی (۳) را از یاد نبرده‌اند، زیرا این شخص قبل از انقلاب چند سال در انزلی و رشت نماینده تجارتخانه خوشتاریا بود و در ایام انقلاب گیلان، بیش از شش ماه امور سیاسی ارتش سرخ و دولت انقلابی ایران را اداره می‌کرد. پس از انعقاد قرارداد دوستی ایران و شوروی، مدیوانی نماینده تجارتی شوروی در ایران بود و با بازرگانان تهران و شهرستانها روابطی داشت و بخصوص بازرگانان گیلان از مشارالیه راضی و ممنون بودند. در ایام انقلاب گیلان، وی برای اداره امور گیلان آمده بود.

ژنرال کارگاراتلی که یکی از همکاران ژنرال باراتف در جنگ با ترکیه بود و مدتی در ایران اقامت داشت، به همراهی مدیوانی از بادکوبه به رشت آمد و عهده دار فرماندهی قشون سرخ گردید و اسم گرجی خود کارگاراتلی را با يك اسم ایرانی (شاهپور) عوض نمود. مدیوانی به او مساعدت می‌کرد. قبل از ورود ژنرال کارگاراتلی، کاژانوف از ایران رفته بود.

میکویان و مدیوانی چند دفعه ورود میرزا کوچک را به رشت خواستند، ولی به قول مدیوانی، میرزا کوچک درخواست آنها را نپذیرفته و به تدارکات جنگ با قشون سرخ مشغول بود و به قول همان مدیوانی، میکویان و خودش شروع به مذاکره با احسان‌الله خان برای تشکیل يك کمیته انقلابی و يك دولت اشتراکی جدید نمودند. در این مذاکرات رضا خواجهی رئیس اداره سیاسی قشون سرخ ایران و سید جعفر وزیر (کمیسر) امور خارجه و خالو قربان معاون رئیس قشون سرخ ایران و حتی سردار محیی شرکت داشتند.

در روز بیست و نهم ژوئیه (مطابق دوازدهم ذی‌قعدة و هفتم اسد) کمیسرهای ملی دولت انقلابی و کارمندان کمیته انقلابی که از طرفداران میرزا کوچک بودند از رشت خارج شده و به فومن رفتند. در رشت، سید جعفر کمیسر خارجه و کنگاوری وزیر فرهنگ و احسان‌الله خان و خالو قربان و رضا خواجهی مانده و امور را اداره می‌کردند و رؤسای ادارات و حتی رؤسای چندین دسته نظامی اطاعت به اوامر آنها نکردند و در ادارات و در دستجات نظامی خود سری حکمفرما بود.

در روز سی و یکم ژوئیه (مطابق چهاردهم ذی‌قعدة و نهم اسد) به همراهی سربازان سرخ روس و سربازان سرخ ایران، کودتا بعمل آمد و دولت جدیدی در تحت ریاست احسان‌الله خان دواستدارتاسیس گردید.

هیئت دولت جدید مرکب بود از اشخاص ذیل:

احسان‌الله خان رئیس دولت و کمیسر خارجه

خالو قربان کمیسر جنگ

سید جعفر	کمیسر پست و تلگراف
جوادزاده	کمیسر کشور
آقازاده	کمیسر دادگستری
آقایف	کمیسر فواید عامه
کنگوری	کمیسر فرهنگ

چهار نفر از کمیسرهای نامبرده از همکاران دائمی میرزا کوچک، يك نفر از وزیران میرزا کوچک و سه نفر (جوادزاده، آقا زاده و آقایف) از اشتراکیون بودند.

کودتا را بلومکین بنا بر حکم میکویان و مدیوانی اداره کرد. در گزارشی که از طرف روسها چاپ شده گفته می شود:

ما با همراهی قسمت چپ کمیته مرکزی انقلابی ایران و کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران در کودتا شرکت جستیم و در سی و یکم ژوئیه کودتا واقع گردید و رشت و انزلی بدون صدای تیر در دست ما افتاد. از طرف ما دو نفر زخمی شدند، ولی در عوض کلیه مدیران ادارات و حزب کوچک خان دستگیر و دولت جدید انقلابی تشکیل، و امنیت در گیلان برپا شد. برنامه دولت جدید:

- ۱- تشکیلات ارتش سرخ ایران مطابق تیپ ارتش سرخ روسیه و حمله بر تهران.
- ۲- لغو اختیارات مالکین و امحای اصول ملوک الطوائفی.

۳- رفع احتیاجات اصلی کارگران شهر و

دهات .

گرچه دولت جدید انقلابی قرار بوده که اراضی مالکین را در بین دهقانان تقسیم کند، ولی برای مدتی نخواست این قرار را منتشر کند.

در گزارش نامبرده همچنین گفته شده: «کارگران و سرمایه‌داران جزء، دهقانان و افراد ارتش، با شادمانی کامل کودتا را قبول کردند و يك نفر سرباز هم از جبهه خارج نشد و بر عکس در اثر کودتا، قسمتهای جبهه تقویت یافت.»

دوروز پس از کودتا، در شهر اعلام نمودند که انگلیسیها منجیل را تخلیه کرده و به طرف قزوین عقب نشستند.

به مناسبت کودتا و اشغال منجیل در شهر چراغانی کردند و در سبزه میدان و کلوپها نطقهای مفصل ایراد گردید.

گرچه در ابلاغیه روسها گفته شده بود که سربازان سرخ ایرانی در جاهای خود مانده و کودتا آنها را مأیوس نساخته، بلکه به آنها قوت قلب بخشیده، ولی در حقیقت عده ای از آنها به جنگل، نزد میرزا کوچك فرار نمودند. بدین جهت هم سربازان سرخ روس و ایرانی در تحت فرماندهی افسران روس آنها را تعقیب کرده و خواستند خلع سلاح نمایند و رزمها در بیرون شهر رشت و در دهات دور رشت تا فومنات واقع شد.

بر طبق ابلاغیه فرماندهی لشکریان سرخ، حمله آنها در اول ماه اوت شروع شد و در چند روز اول رزم، قوای میرزا کوچك عقب رفت و ۵۱ نفر اسیر و ده دستگاه توپ و مسلسلهای زیاد و گلوله و

لوازمات دیگر به دست لشکریان سرخ افتاد. به قول همان ابلاغیه، میرزا کوچک خان دارای ۲۰۰ الی ۳۰۰ سرباز بود.

بر طبق ابلاغیه دیگری، چند دسته از لشکریان سرخ و دسته‌هایی که داوطلبانه در دهات تشکیل و مسلح شده بودند، پشت صفوف انگلیسیها شروع به زد و خورد کرده و پل لوشان را خراب کردند. انگلیسیها نیز پل منجیل را خراب کرده بودند.

در روز سوم اوت در شهر شهرت یافت که دولت شاهنشاهی نیروی تقویتی برای ژاندارمری مقیم مازندران فرستاده و انگلیسیها عده‌ای را به زنجان فرستادند تا عقب نیروهای سرخ را تهدید کنند و از طرف دولت آذربایجان باد کوبه نیز هزار نفر به رشت فرستاده شد و در گیلان، کمونیستها جوانان را مسلح کردند.

در عصر همان روز، طرفداران میرزا کوچک که در شهر مسانده بودند، ابلاغیه ذیل میرزا کوچک خان را در شهر رشت منتشر ساختند:

خطاب به برادران مجاهد

شش سال است که هریک از آن برادران غیور
متعاقب یکدیگر زحمت اقامت جنگل و مجاهدت
در راه ترقی ایران و ایرانی را اختیار کرده، با من
در طریق سعادت وطن هم قدم شدید. در این مدت
صدماتی را که خودتان به ترمی دانید تحمل کردیم.
باقشون امپراطوری روس، باقوای استبدادی دولت
ایران، بااردوی انگلیس، با منافقین داخلی جنگ
نمودیم. انواع مرارتهای گرسنگیها، برهنگیها،

در بدریها دیده ایم به این امید که روزی موفق بشویم ایران را از وجود خائنین تصفیه کرده قشون بیگانه را خارج نمائیم، پایه های عدالت را محکم کنیم.

به همان حال امرار حیات می کردیم، تا چندی قبل قشون سویت روسیه انزلی را بمباران کرده، تصرف نمودند. قشون انگلیس به رشت عقب نشست. نمایندگان بلشویک مرا به انزلی خواستند، رفتیم با آنها ملاقات و مذاکره کردیم. قرار شد باما در دو چیز مساعدت کنند، یکی آنکه به ما اسلحه بدهند و قیمت بگیرند. آنها اسلحه دادن را قبول کردند ولی قیمت نخواستند. دیگر آنکه نفرات هر قدر لازم داشتیم و تعیین کردیم، روانه کنند؛ خود نیز نفرات نیاورند و به امورات داخلی مملکت ما مداخله نکنند. همه را قبول کردند. ما هم بعد از این قرارداد، آنها را با احترام پذیرفتیم.

پس از ورود ایشان به رشت چند نفر اشخاص مجهول به اسم ایرانی به عنوان فرقه عدالت بدو در انزلی و بعد در رشت آمدند که زمام امورات مملکتی را در دست بگیرند. از اینکه مردمانی بودند از عادات هرایرانی بی اطلاع و دارای مذاق افراطی و دخالتشان موجب ضرر بود. با براهین صحیح به ایشان را متقاعد کردم. چند روزی گذشت همین عده به اسم کومونیست با تحریک آبوکف

که يك نفر نماینده ریاست طلب است، بنای فساد و خودسری گذاشته، شروع به مداخله در امورات و ادارات کردند. هر روز تحکیمات نموده، تقاصاهای غیر مشروع کرده، اشکال تراشیهای مختلف نموده، قشون و نفرات بی اجازه و اطلاع حکومت جمهوری وارد کرده و دو نفر از رفقای نااهل ما را که تماماً بخوبی از کار آنها مسیوقند، به طمع ریاست، با خود همراه کردند و حواس و اوقات ما و حکومت جمهوری را صرف مفسده و فتنه انگیزی خودشان کردند. هر قدر نصیحت نمودیم، موقعیت را به ایشان نشان دادیم، مخاطرات نفاق را گفتیم، تنبیه نشدند. در وقتی که نفرات مجاهدین و ژاندارمهای ملی به ریاست معین الرعایا و کلنل فتحعلی خان، به اتفاق قشون بلشویک، در منجیل ورود بار با انگلیسیها مشغول جنگ بودند و يك قسمت از مجاهدین در طالش، مقابل مقتدر السلطنه توقف داشتند و عدهای در دیلمان مشغول به عملیات بودند، کومونیستها، به دستور آبو کف، عدهای را به اسم فرستادن به فرونت، بی اطلاع ماها به رشت وارد کردند.

به همدستی آن دو رفیق منافق، در رشت و انزلی ریخته، شلیک کردند؛ دواثر را تصرف کردند؛ خواستند مرا و رؤسای دواثر جمهوری را

دستگیر کنند. من که مسبوق قضایا بودم، دیدم در رشت بمانم، باید جنگ کنم. جنگ هم دشمن را قوت داده، باعث خاندن خرابی است. ناچار آمدم فومن، رؤسای دوایر جمهوری و مجاهدین هم شهر را تخلیه کرده، آمدند. آن وقت کومونیستهای خودسر با عده مکفی، در پسیخان به مجاهدین هجوم نموده شلیک کردند، چند نفر را کشتند. مجاهدین ناچار به مدافعه حاضر شدند. من ملتفت شده، با تلفون به آنها فرمان عقب نشینی دادم. آنها نیز به سمت فومن آمدند. مخالفین به این مقدار قناعت نکرد، به تعاقب ماها و مجاهدین به فومن، لولمان و صومعه سرا آمده، ما هم برای اینکه به آنها نزدیک نباشیم که شاید سبب مصادمه شود، آمدیم در کوهپایه‌های جنگل منزوی شدیم. آنها پس از دخالت در دوایر رشت و انزلی، به غارت خانه‌ها و اموال مردم مشغول شدند. با چوب و شکنجه و حبس از مردم شروع به گرفتن پول نمودند. ادارهٔ ارزاق که به آنها آذوقه می‌داد، با سایر دوائر چاپیده، معین‌الرعا، حاج شیخ محمد، کلنل فتحعلی خسان و جمعی دیگر از کارکنان و مجاهدین را گرفته، در جاهای کثیف حبس کردند. اجزای ادارهٔ ارزاق را به اسم اسیر در شهر گردش دادند. بیاننامه‌ها و نطقها در مجامع ایراد کرده به

من هتاک و فحاشی نموده، خیانت و سازش با شاه و انگلیسیها را به من نسبت دادند، درحالی که جاسوسان انگلیس در میان آنها مشغول کارند و حرکت آنها، دشمن را قوت می‌دهد. بعد خودشان رؤسای دوایر معین کردند. جمعی از خودشان را با آن دونفر رفیق منافق ما ضمیمه کرده و آن دونفر را مغلوب اکثریت خود نموده، آلت قرار دادند که به اسم آنها، دوست آنها، شاید شماها و مردم را ساکت کرده، و مقاصد خودشان را انجام دهند. اهالی را به وحشت انداختند، طوری که بازار و دکان تعطیل شده. هر شب به خانه‌های مردم بیچاره می‌ریزند، اموالشان را غارت می‌کنند. آنها چنین قتل و غارت‌هایی در باد کوبه هم نمودند. مخصوصاً علاوه بر بیست میلیون تومان مال ایرانی را که بردند، مکرر قبول شرف دادند رد کنند، نکردند. در گیلان و سایر جاهای ایران می‌خراهند همان طور معامله کنند. این، مختصری از وضعیت این مدت بود که برای اطلاع شما نوشتم.

اینک به تشریح آنها به اختصار می‌پردازم : این کومونیستها کسی هستند و چه می‌گویند؟ محرکشان کیست؟ اما کومونیستهای حالیه رشت يك عده قورچیها و آدمکشهای قفقازند که بعضی از آنها خود را ایرانی نژاد می‌خوانند. از تمام

عادات و اخلاق و شعائر انسانیت بی اطلاع و دور بلکه ضد هستند. درمجامع، بی ملاحظه از قوانین مزدك تعریف می کنند. در قفقازیه شغلشان پول گرفتن و مزدور شدن برای آدمکشی بوده. اخیراً برای اینکه آسانتر و بیشتر مردم را بکشند و غارت کنند، مسلك کومونیستی را به خودشان بستند. معنی کومونیستی اشتراکی را از آنهائیکه می دانند بپرسید. ما از شرفش اغماض می کنیم، زیرا در تصدیق یا تکذیب آن برای حفظ بی غرضی خودمان لزوماً ساکنیم. همین قدر می گوئیم اجرای يك همچو عقیده مفراط شدید، فعلاً محال است. اما محرك آنها کی است. آبوکف و دونفراز هم. خیالان او که می خواهند با این دسایس، با دست این چند نفر ایرانیهای صوری و دونفر رفیق منافق ما، زمام امورات ایران را به عنوان انقلاب در دست گرفته و به اتفاق این عده کومونیستهای دروغی فعلی، به خودسری و غارت و جلب منافع شخصی مشغول شوند. هر قدر نمایندگان سویت روسیه از حرکات آنها جلو گیری نمودند، مفید واقع نشد، بلکه به دسایس خودش یکی دونفراز آنها را متهم نمود. آنها برای کشف قضایا به مسکو رفته اند.

حالاکه اینها معرفی شدند، وضعیات مملکت

را با وجود این حوادث می نویسیم. حال گیلان و اختلافات داخلی او را به دست این حضرات که می بینید. اما خارج از گیلان، انگلیسها با ما دشمن و به محوما کمر بسته اند. دولت ایران و مستبدین از هر طرف مشغول مهاجمه به ما هستند. آقا میرزا علی اکبر مجتهد اردبیلی و سایر علمای اردبیلی برای حرکات افراطی کومونیستها اعلان جهاد بسا آذربایجان و شاهسونها داده و آنها تا حدود ماسوله آمدند که به ماها بتازند. وضع طالش را که خودتان مستحضرید.

با این همه بلیات و هجوم دشمنان، کومونیستها هم در رشت، شروع به این عملیات خصمانه نمودند که فعلا ماها از طرفی در فشار کومونیستها هستیم. در این صورت آنها دشمنان را تقویت می کنند. آنها به ما خیانت می کنند و اگر فردا، وقتی که دشمن به خانه ما وارد شد، این عده منافق با اموال غارت شده از گیلان فرار می کنند. اهل و عیال و زندگانی شما باید به دست دشمن بیفتد و آن دو نفر رفیق جاهل، نتیجه ای که می برند فقط روسیاهی است. اما در مقابل همه اینها، من و رفقایم گفته و می گوئیم که باید استقلال ایران محفوظ باشد. باید ملت ایران آزاد باشد، باید رشته امور انقلاب و زمام حکومت ایران در دست ایرانی باشد. باید

اداره امور ایران در عهده ایرانی باشد.

چنانچه لنین و تروتسکی و براوین و نمایندگان
صحیح العمل سویت روسیه همین عقیده را داشته
و دارند. کومونیستها حق دخالت ندارند. عقاید
و مسائل آزاد است، ولی به طوری که مخالف
انتظامات اجتماعی باشد. چرا با انگلیسها طرفیم؟
برای اینکه آمدند در ایران و دخالت در امورات
کردند. هر چه گفتیم نرفتند. با دولت ایران طرفیم،
برای اینکه ظلم می کند و به جان و مال مردم تعدی
و تجاوز می کند.

وقتی که کومونیستها در امور داخلی مداخلت
کردند، قتل و غارت و تعدی نمودند. آنها هم مثل
انگلیسها و دولت ایران و مستبدین ضرر خواهند
کرد، بلکه چون اینها به اسم دولتی آمدند ضررشان
مؤثرتر خواهد بود. بر فرض اینکه این عده ایرانی
باشند، یا بی اطلاع از اوضاع وطن، یا این اخلاق
و عادات افراطی، بسا این مسلک و عقیده حاضره،
در مقابل کورهای ایرانی نمی توانند حاکم مایرید
باشند.

در این صورت تکلیف شماها چیست. بیدار
باشید، فریب نخورید و در تحت لوای کلمه اتحاد
و اتفاق، همه چیز خودتان را از خود سری و افراط
این آقایان حفظ کنید. هر که مداخله در امور داخلی

شما کرد، اورا دشمن بدانید. هر که بی طمع و صمیمانه با شما مساعدت کرد، آنها را دوست فرض کنید. آنهایی که تخم نفاق کاشتند، از جامعه ملیت خود اخراج کنید. و این نکته را به خاطرهای خود بسپارید که هیچ وقت سویت روسیه و نمایندگان درستکار آنها به حرکات و هرزگیهای آتو کف و این چند نفر راضی نخواهند شد. دولت روسیه اگر مطلع بشود، بلاشبهه جلو گیری خواهد کرد. اگر بعد از اطلاع قادر به جلو گیری نشوند، آن وقت تکلیف ما این است که کومونیستها، انگلیسها و دولت مستبد ایران را در يك ردیف حساب کنیم. به نام حفظ وطن که خدا یار و مددکار ما خواهد بود.

زنده باد جمهوری ایران، مرده باد انگلیس
و خائنین، پست باد منافقین

(امضای كوچك جنگلی)

در آلمان هم يك نسخه از ابلاغیه ذیل به مجاهدین و سربازان سرخ، به دست سربازان سرخ افتاد که از زبان روسی به فارسی ترجمه می نمایم:

رفقا و برادران من. در بین شما، پروو کاتورها جا گرفته و می خواهند ما را با یکدیگر دشمن بنمایند. بدانید که آنها فقط برای منافع شخصی

خودکار می کنند و خود را کمونیست می نامند. برای اینکه بدانید که آنها چه کاره هستند، از وطن خواهان حقیقی پرسید. بروید به منازل آنها و ببینید که آنها چقدر خوب و در آسایش زندگی می نمایند، در صورتی که شما را به تحمل رنج و زحمت مجبور می سازند. آنها به شما می گویند که من دشمن شما می باشم. این دروغ محض است؛ باور نکنید، من دوست شما هستم و دشمن مشترك ما، انگلیسیها می باشند. به تبلیغات پروو کاتورها ارزش ندهید. من باشماها خوش رفتاری نمودم، ولی خودتان و پیشوایانتان با من بد رفتار کردید.

پس از سوء تفاهمی که در بین ماها پیش آمد کرد، من ۳۰ نفر از همکارانتان را که از طارم می آمدند ملاقات نمودم. از ایشان پرسید و بدانید که من چقدر خوش رفتاری با ایشان نمودم. من از آنها پذیرائی دوستانه کردم و به ایشان خرج سفر دادم و روانه رشت نمودم. ولی رفقای شما، یعنی آنهایی که شما را گول می زنند، مجاهدین و افسران مرا که با شما متحداً بر علیه دشمن مشترك می جنگیدند دستگیر و زندانی نمودند. کدام اشخاص مرتکب چنین عملی می شوند؟ رفیق لنین، شما را به کمک من فرستاد... آیا این

قسم كمك مى كنيد؟

من عين حقيقت را به شما گفتم. من شما را برادران و دوستان خود دانسته و با شما جنگگ نداشته و نخواهم داشت. كميسرهای شما، شمارا مجبور کردند که بدون هيچ جهتی و بدون سبب حمله بر مجاهدينم بنمائيد. مجاهدين نیز از خود دفاع کردند. وقتی که شنيدم آنها با شما در زد و خورد هستند فوری حکم عقب نشینی را به آنها دادم، زیرا من دوست شما بوده و مى خواهم اين دوستی محفوظ باشد. من در جنگل مى باشم و خواهم ماند، تا اینکه هیئت اعزامی خود که برای پاره ای مذاکرات و حل قضیه با دولت شوروی به مسکو فرستاده ام، مراجعت کند.

(امضاء) ميرزا كوچك خان

پس از رفتن ميرزا كوچك و همکارانش از شهر، روزنامه جنگل ارگان رسمی دولت جمهوری شوروی ایران تعطیل شد و روزنامه انقلاب سرخ ارگان اداره سیاسی ارتش سرخ ایران مدتی منتشر نشد. ولی شماره معمولی روزنامه کامونیست در تاریخ چهارشنبه هیجدهم ذیقعد ۱۳۳۸ (مطابق چهارم اوت ۱۹۲۰) یعنی چهارروز پس از کودتا منتشر شد و تحت عنوان «انقلاب سرخ» مقاله ای درباره اوضاع منتشر ساخت.

روزنامه کامونیست ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کامونیست (بلشویک) ایران بود و به مدیریت م. ج. جوادزاده خلخالی و تحت

بازرسی بانو بواللهمنشی کل حزب کامونیست (بلشویک) ایران و شوهر او آبوکف نماینده حزب کامونیست روسیه در ایران منتشر می شد. جواد زاده ، مدیر روزنامه کامونیست ، در هیئت دولتی که به ریاست احسان الله خان دوستدار ، يك روز قبل از کودتا تشکیل شده بود، سمت وزیر (کمیسر) داخله را داشت. اینك مقاله روزنامه کامونیست بدون يك نقطه یا کلمه ای تغییر آورده می شود:

انقلابی که در عرصه ظهور، به صورت اکثریت عرض اندام نمود، بلاشك جهان را فرا گرفته، جهانیان را به آرزوی خود خواهد رسانید. جهان را بنگرا بین دریای انقلاب که از عرق جبین فعله و بخار دل رنجبر بوجود آمده چگونه تلاطم کرده و کاپیتالیزم دنیا را دارد به چه نحو هجوم می برد.

موجهای آن یکی بر دیگری برتر، لطمه های آن از یکدیگر مهیب تر ، يك طوفان پر شدت و مدهشی را تشکیل می دهد که خس و خاشاک نزدیک به ساحل را در اعماق خود غرق کرده، موجودیت ساحل نشینان عشرت پرست را به لرزه می آورد، هر مسامی را که به هوای سر کردن آن ساخته گردد ازین برمی اندازد.

بلی انقلاب به جوش می آید، انقلاب طغیان می کند، اگر چنانچه به عایقی برخورد اوج کرده،

هر گونه مانع و حایل را بدون اعتنا به هستی او
زیر موجهای با مهابت خود وارون می نماید.

این گونه انقلاب، موانع به هر درجه مشکل
را پشت و پا زده، به سرحد ایران فرا رسید و بر
یکی از ایرانیان که تا دیروز از ترس انگلیس و
عاملین او (کابینه و ثوق الدوله) در زوایای تاریک
جنگل متواری و دقایق یک رنگی رامی گذراند،
فرصت آنرا داد که در سایه جریان انقلاب، از
غاصب ایران و دشمن خود انتقام بگیرد. زهی
کوتاه بینی و بدبختی که بی هیچ مطالعه به تاریخ
دو ساله خود، مظلومی را که از انگلیسیها دیده
بکلی فراموش و تلخیهای وارد از وثوق الدوله
را بالتمام منسی داشته باز هم به جنگل رفت. آیا
می دانید که این شخص کیست؟

او میرزا کوچک خان است که سالها به هر
مقصد باشد نامی به آزادی طلبی داشته و این دو
ماه اخیر نزدیک بود که در حیات جدید عالم نیز
اسم و رسمی را بدارد. لکن «از کوزه همان برون
تراود که در اوست!»

و چه قدر علاقه دار سعادت او بود که بر یکی
از نمرات سال دهم روزنامه رعد امرار نظری
می کرد (۴).

روزنامه رعد که اورگان کابینه و ثوق الدوله یا

خود یکی از نشریات سفارت انگلیس است، میرزا کوچک را تا قدرت قلیمه‌اش، تقبیح کرد، دزدی و یغماگری او را به اعماق عالم اعلام می‌کرد و ذیحق هم بود، زیرا که منافعی مقاصد انگلیس حرکت می‌نمود. حالا هم شاید این فرار کرد نشر تقدیر و تحسین نماید، چرا که موافق پلنیک انگلیس است.

چه غفلت عمیقی است که بدون مذاقه به تقبیح دیروزی و تقریر امروز اقدام کور کورانه بشود!!! این طور حرکات بی‌جا اگر به امید منفعت و رتبه می‌شد باز آن قدرشایان مذمت نمی‌بود، ولی کمال تأسف از این است که این رویه وقتی اتخاذ شد که اساس سرمایه‌داری عالم در تزلزل و آرزوی عیاشی و استراحت در سلك آرزوهای هباوهدر مسلوک است.

این تقصیر قلم است که سرکشی کرده، دارد کسی را از کرده‌های خود آگاه می‌دارد، والا ما هرگز افکار خودمان را بر دایره اشخاص محدود نکرده، تمام جهان را به سوی مقصد خود دعوت می‌کنیم و با صدای رسا می‌گوئیم: «رنجبران مسالك اتحاد کنید» و اعتقاد داریم که در این طوفان به مأمول خودمان نائل می‌آئیم.

بنابر این مسئول و مجبوریم که مقتضیات انقلاب را به جا آریم و تا امروز هم اوامر آنرا

اطاعت کردیم . هر چیزی که بر سر راه پیشرفت آن واقع می شود، دفع آن اولین وظیفه انقلابیون است. این است که اشخاص لایقی هم که موجب بطور انقلاب بودند از سرکار اخراج و امورات به ایادی وظیفه شناس تفویض شد.

بنا به حسیات حق شناسی و آزادیخواهانه متصدیان امور که سرکار آمده اند، امیدواریم که هر چه زودتر وظایفی را که انقلاب سرخ به عهده ایشان محول می کند موافق تا کتیک فرقه کامونیست انجام داده، بیرق آزادی را در تمام نقاط ایران نصب و به استخلاص شرق از امپریالیزم جدید فوق العاده نمایند .

پاینده باد انقلاب ما - زنده باد قشون سرخ ما



از چپ به راست: میکویان، مولوتوف، استالین



خالو قربان



سردار محیی و رضا خواجوی در زمان انقلاب گیلان



جواد زاده خلخالی (جنر پشوری)، کلران آقا زاده

رفجبران تمام ممالك ! اتفاق كنيد

تاريخ پنجشنبه ۱۲ ذيقعد ۱۳۳۸

۲۸ آيول ۱۹۲۰

مقالات و اعلاناتي كه موافق ممالك بشد قبول

و در مدرج و اصلاح آنها اعلانه آزاد است

مهمه

مكاتب ايند باسم مدير بود بشد

خطا بشت اعلانات

مضمون اخري مطري ۱۰ شام

تلك نمرة ۴ شاهي

کامونست

مكاتب ايند بجا اداره

رشت - خانه اولديس

شبه تيرين فرقه

مكاتب و نيست

مبعضات مو مربط طبع و شعر ميشود

مدير: م. ج. جولاد زاده خلخالي

اين روزنامه نشر افكار كميت مركزي فرقه كامونست (بالشويك) ايران است

روزنامه كامونست، ارگان حزب كامونست ايران

پس از کودتا

یکی از اولین اقدامات دولت انقلابی جدید، جمع آوری اعانه بود.

کمیسیون اعانه بنابر حکم کمیته انقلابی شروع به سختگیری نمود و کوشش می کرد که مردم را وادار به پرداخت سهم خودشان نماید و از طرف رضا آقا زاده، کمیسر مالیّه جدید، با کمال سختگیری مالیات عقب افتاده را از مردم مأخوذ می داشت. این سختگیریها دو نتیجه داشت:

- ۱- عده زیادی از مشمولین ادای اعانه و از مالیات دهندگان دستگیر و زندانی شدند.
- ۲- نارضایتی هائی که در بین مردم روز به روز تقویت می یافت، مخالفین انقلاب را جسورتر می ساخت و مباحث روز و خبرهای تازه و وحشتناکی را منتشر می ساختند.

مثلاً شایع بود که زندانیها را کتک می زنند و در زنجیر می کنند ورنجهای مختلف به آنها وارد می آورند و حتی می گفتند که در نزدیکی میدان، کارگران در حیاط مسجدی، مردم را وادار کردند که قبرهای خود را کنده و توی قبر بروند و آنها را زنده زنده دفن کردند. ولی عده ای

از آنها پس از قول پرداخت مبلغ خواسته شده، از مرگ نجات یافتند. صندوق دولت انقلابی خالی بود، ولی مخارجشان رفته رفته زیادتر می شد.

قراری که بین میرزا کوچک خان و نمایندگان روسها درباره مخارج ارتش داده شده بود، به قوه خود باقی مانده و دولت انقلابی موظف به تأدیه مخارج ارتشهای روس بود. بدین جهت هم نسبت به مشمولین اعانه و مالیات سختگیری بعمل می آمد.

گفته بودیم که دولت انقلابی (کمیته انقلابی جمهوری شوروی ایران) تصمیم گرفته بود که اراضی مالکین را ملی کرده و در بین زارعین تقسیم نماید، ولی اجرای این قرار را عجلاناً بی موقع دانسته و قرار دادند که درباره تقسیم اراضی در بین زارعین اعلام یا صحبتی پیش نیاید. ولی کمیته نامبرده برای تحصیل پول مجبور شد که در یکی از جلسات خود قرار بدهد که املاک امین الدوله و سپهبدار و وثوق الدوله ملی گردد و در میان زارعین توزیع شود و از بهره آنها، فقط یک سال، نصف آن به عنوان اعانه ازدهاتیهها مأخوذ بشود. ولی برخلاف تمام سختگیریها، وجه لازم برای رفع احتیاجات دولت جمع نمی شد (۱).

روز چهارم کودتا، دکتر بلینکی را در کوچه ملاقات کردم و بنا به خواهش او با هم به منزل او رفتیم. بلومکین را در آنجا دیدم که بسایک نفر روسی صحبت می کند. پس از معرفی شخص نامبرده گفت: «رفیق مورزا کوف رئیس شعبه تاریخ نویسی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت) است و وظیفه دارد تاریخ انقلاب مشروطه ایران بنویسد و بخصوص با تاریخ و اصول و عملیات حزب دموکرات ایران قبلاً آشنا شده و می خواهد رلی را که حزب نامبرده در انقلاب مشروطه

بازی کرده است، مشخص نماید.» در جواب گفتم: «سرورم که با چنین شخصی آشنا می‌شوم.» بلومکین ادامه داد: «رفیق مورزا کوف از افسران هواپیمائی اردوهای امپراطوری و مدتی هم معلم ریاضیات در یکی از مدارس متوسطه بوده و قدری ضد انقلابی تشریف دارد، ولی آدم خوبی است و گمان نمی‌کنم به تحریکات ضد انقلابی مشغول باشد.» مورزا کوف گفت: «من عقیده دارم که هر اقدامی بر ضد دولت شوروی اثری نخواهد بخشید. بنابراین يك روشنفکر باید با انقلاب همراهی نماید.»

من تکرار کردم که از آشنائی با رئیس شعبه تاریخ نویسی کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت) راضی هستم.

بلومکین اضافه کرد: «از شما خواهش می‌کنم که به رفیق مورزا کوف همراهی و همکاری بنمائید تا زود تر به نوشتن تاریخ انقلاب ایران نائل گردد.» در جواب گفتم: «مطالب بخصوصی برای مطالعه و تحریر تاریخ انقلاب ایران در دست ندارم، ولی از یادداشت‌های خود می‌توانم استفاده کرده، کمک جزئی به ایشان بنمایم.»

دکتر بلینکی گفت: «من شنیده‌ام که شما تاریخ انقلاب ایران را به زبان ارمنی نوشته و حاضر دارید. آیا ممکن است اجازه بدهید رفیق مورزا کوف از تاریخ شما استفاده نماید؟» در جواب گفتم: «بنده تاریخ انقلاب ایران را نوشته و در روزنامهٔ بریتانیا و ایالات متحده آمریکا درج کرده‌ام و فقط يك نسخه از آن جمع‌آوری کرده بودم. چند روز قبل، يك افسر ارمنی ارتش سرخ از من خواهش کرد که برای مطالعه، آن را چند روز به ایشان بدهم، ولی ایشان کارتی به من نوشت و اطلاع داد که بنا بر حکم رسیده از مسکو، به روسیه می‌رود و تاریخ را

با خود می برد و قول داد که از مسکو بفرستد.»

در ضمن فراموش نکرده و بگویم که تاریخ انقلاب ایران که اثر قلم من بود در ۲۵ شماره روزنامه نامبرده چاپ آمریکا درج شده بود، مختصر بود. من سه برابر آن را نوشته و برای چاپ به اسلامبول فرستادم. ولی در آن ایام، جنگ بین المللی گذشته شروع شد و تاریخ از بین رفت و تاحال خبری از آن ندارم.

مورزا کوف گفت: «شما که تاریخ انقلاب را با مطالعه عمیق نوشته بودید، بنا بر این تصور می کنم خواهید توانست همراهی مؤثری به من بنمائید؛ متشکر خواهم شد.» قول همراهی دادم.

صحبت از اوضاع پیش آمد. بلومکین گفت: «ما بدون ریختن يك قطره خون، کرنسکی شمارا به جنگل فرادادیم، در صورتی که تصور می کردیم که از طرف او مقاومت سختی خواهد شد. چند مرتبه به فومین رفتیم. جنگجویان او قابل مبارزه نبوده و عقب می رفتند، ولی مانخواستیم اورا در جنگلها تعقیب نمائیم. جنگ در جنگلهای شما خطرناک است. بعلاوه ما کاری با میرزا کوچک نداشتیم. ما با انگلستان جنگ می کنیم.» پرسیدم: «دستجات شما تا کجا رسیدند؟» بلومکین جواب داد: «تالو لمان و به نزدیکی گوراب زرمخ.»

پرسیدم: «در جبهه انگلستان دستجات شما تا کجا رسیدند؟» بلومکین جواب داد: «۱۵ کیلومتر داریم به قزوین. انگلستان قزوین را تخلیه می کند و به طرف آمدان عقب می رود. انگلیسیها، هم مانند جنگ جویان میرزا کوچک خان ترسو هستند و هم اینکه وقتی سرنیزه های مارا مشاهده می کنند راه فرار را پیش می گیرند.»

پس از صرف چائی، از منزل دکتر خارج شدم. مورزا کوف

بامن آمد. مجبور شدم او را به منزل خود ببرم و با اهل خانواده خود آشنا نمایم.

گرچه او گفته بود که قیام بر ضد دولت بلشویک بی اثر خواهد ماند و همکاری با بلشویک‌های کرد، ولی دارای روحیه‌ی افسر امپراطوری بود. در باد کوبه او را به خوبی می شناختند و عقیده داشتند که او هرگز خیانت نخواهد کرد.

اوشلوار سربازی بر تن داشت. سربرنده بود و جوراب نداشت. در منزل ما، اهل خانه دور میز نشسته و چائی می خوردند. سماور و رشوئی پاکیزه‌ای روی میز بود. سفره سفید تمیزی میز را پوشانیده و سرمیز، نان سفید، پنیر، کره و شرینی بود.

مورزا کوف گفت: «شما در بهشت زندگی می کنید. در روسیه، مردم اینهارا از یاد برده اند. در روسیه، مردم از یکدیگر پذیرائی نمی کنند.»
خاتم من گفت: «ما در بهشت زندگی نمی کنیم، ولی نان در این شهر فراوان است، بدین جهت هم از مردم پذیرائی می کنیم.»

روز دوم مورزا کوف منزل ما آمد و در حیات ما شروع به نوشتن نمود. هر روز بعد از ظهرها، مورزا کوف برای نوشتن تاریخ خود به منزل ما می آمد.

روزی دیدم یکی از کفشهایش پاره و انگشتهایش از سمور اخ کفش بیرون آمده بود. پرسیدم که چرا یک جفت از راحتیها نمی خرید. هشت قران بیشتر نیست. در جواب گفت: «چهل تومان در ماه حقوق دارم. زن و بچه‌ام در باد کوبه هستند و من مجبور هستم از رشت برای آنها برنج یا روغن و یا صابون و چیزهای دیگر بفرستم و بیش از بیست تومان در ماه خرج می کنم. روزی پنج قران هم چائی بانان و نهار و شام

می‌خورم. برای لباس و کفش پول ندارم.»
 گاهی از روزهای گذشته صحبت می‌کرد. در جبهه آلمان بود
 و انقلاب سربازان را دیده و با کمال زحمت از جبهه به‌باد کوبه رسیده بود.
 می‌گفت: «به مقامات نظامی شوروی نگفتم که افسر هواپیما هستم،
 چون به من اجازه ورود به ایران را نمی‌دادند. بلومکین از روسیه سفید
 با من آشنا برد. از او خواش کردم که به مقامات نظامی اطلاع ندهد که
 که من افسر هواپیما هستم. من ذوق نویسندگی دارم و بخصوص تاریخ
 نویسی را دوست می‌دارم و می‌خواهم بنانوشتن تاریخ ایران، دارای
 شهرت شوم.»

مورزا کوف رئیس کمیسیون تاریخ نویسی حزب عدالت برای
 تحریر تاریخ انقلاب ایران، همه‌روزه به منزل ما می‌آمد و با من مشورت
 می‌کرد و از اسنادی که در اختیار داشتم استفاده می‌نمود.

روزی او گفت: «رفتم، دکتر بلینکی و بلومکین به شما پیشنهاد
 خواهند کرد که برای شرکت در کنگره ملل شرق به‌باد کوبه بروید.»
 گفتم: «من اشتراکی (کمونیست) نیستم. بنابراین رفتن من به‌باد کوبه
 سودی برای کمونیستها نخواهد داشت. باید کمونیستها را فرستاد. در
 موقع ملاقات با آقایان نامبرده به ایشان عرض کنید که دیگران را برای
 شرکت در کنگره انتخاب نمایند.»

فی الحقیقه کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) بیش
 از صد نفر صیاد، ماهیگیر، دلال، حمال، دهقان، کارگر و لومپن پرولتر
 را حاضر کرده بود که برای شرکت در کنگره ملل شرق به‌باد کوبه بفرستد
 و چند نفر از مبلغین حزب اشتراکی و کارمندان سازمان جوانان کمونیست
 نیز از رشت و انزلی برای شرکت در کنگره نامبرده به‌باد کوبه رفته بودند.

بنابر این نفهمیدم که چرا بلومکین و دکتر بلینکی می‌خواهند من هم در کنگره نامبرده شرکت کنم، در صورتی که می‌دانستند که نه فقط اشتراکی نیستم، بلکه در امور انقلاب نیز تا حال شرکتی نداشتم.

در حین آنکه کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران (عدالت) مشغول به تدارکات برای شرکت در کنگره دمل شرق بود، کمیته مرکزی انقلابی ایران (دولت انقلابی) هر روز دستجات جدید به جبهه جنگ می‌فرستاد و مبلغین هر روز در سبزه میدان و در حیاط عمارت آوادیس (مقر کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران) درباره پیشرفت ارتشیان سرخ به طرف قزوین و تهران و همدان صحبت می‌کردند و در روزنامه‌های باد کوبه و رشت می‌خواندیم که: «انگلیسیها مشغول تخلیه و فرارند و از قزوین هم به طرف غرب ایران تخلیه می‌نمایند» و یا «تنفрат عسوهی نسبت به انگلستان محیل و دولت مستبد شاه در جریان است و مردم تهران انتظار ورود قوای قشون سرخ را دارند و در صحن برای اظهار تنفر، شب‌نامه و بیان نامه مخفیانه منتشر می‌نمایند و کابینه از ترس ورود قشون سرخ امسال به شمیران حرکت نکرده است.»

سرهنگ جمیل و سرگرد نصرت که تا آن روزها به جبهه نرفته بودند، در موقع یکی از ملاقاتشان با من، اخبار راجع به پیشرفت دستجات سرخ را تکذیب نکردند، ولی آن پیشرفت را برای قشون سرخ خطرناک دانسته و منظر بودند که بلاشویکهای روس بزودی رشت را از قشون و ادارات خود تخلیه بنمایند.

نه فقط افسران قزل اردوی آذربایجان قفقاز، بلکه در بین افسران ایرانی نیز اشخاصی بودند که با افسران ترک عثمانی نامبرده، هم عقیده بودند و از طرف دیگر اخباری که از تهران و از جبهه می‌رسید اظهارات

افسران را مثل اینکه تأیید می کرد.

مردم شهر که در اثر بیکاری به اوضاع بد بین شده بودند و می خواستند که قشون سرخ شکست خورده و از گیلان دور شوند، اخبار راجع به عدم موفقیت های دستجات انقلابی در جبهه را با رضایت استقبال می کردند و مشمولین مالیات و اعانه به این امید که در زد و خوردها با قشون انگلیس، قشون سرخ شکست خواهد خورد، از پرداخت مالیات و اعانه خودداری می کردند و در عوض، مأمورین دولت با سختگیری بیشتری پرداخت وجوه را می خواستند و بهانه به دست مردم می دادند که روز به روز بیشتر از دولت بد گوئی کنند و شهرت می دادند که مأمورین دولت، مردم را به دار می آویزند و یا زنده زنده دفن می نمایند و از طرف دیگر اشخاصی نامعلوم به م نا حزب کمونیست از مردم پول می خواستند (۲). دولت برای تکذیب شایعات نامبرده، اعلان ذیل را منتشر ساخت:

دشمنان حریت و آزادی عمومی، شایعات
مجمعوله برای اشتباه کاری اذهان عمومی منتشر
ساخته اند که در رشت بعضی از مردم را بدار
آویخته اند، در صورتی که حقیقت را نمی توان با
این اکاذیب مستور نمود.

حزب اشتراکی ایران نیز اعلان ذیل را منتشر ساخت:

به قرار معلوم، این روزها از طرف پاره ای عناصر
خائن، با امضای جعلی فرقه کامونیست، به بعضی
اشخاص اوراق تهدید آمیز داده می شود، این گونه
حرکات خائنانانه که محض اتهام اسم فرقه، از جانب
دشمنان ما مجری می گردد، اثرات مذمومی دارد.

ما توجه مقامات مربوطه را به قطع نمودن این قبیل دسته‌های خیانتکار که بانفرت و وحشت مردم، اسم پاك فرقه را لکه دار می‌سازد، جداً جلب می‌نمائیم و عدم تکرار این گونه خیانتکاریهارا خواهانیم. در صورت تکرار، اشخاصی که این قبیل اوراق تهدید برایشان می‌رسد، لازم است مراجعه به دوایر مربوطه نمایند که مرتکبین گرفتار شوند و به جزایهای موقع انقلاب برسند.

اعلانهای نامبرده بجای اینکه جلو گیری از انتشار شایعات بنماید، سبب ایجاد شایعات جدید گردید. و بجای اینکه به ارسال نامه‌های تهدید آمیز خاتمه دهند، نویسندگان نامه‌های مزبور را جریرتر ساخته و آنگاه که قبل از انتشار اعلانهای فوق الذکر، فقط به تبار و مالکین ثروتمند نامه تهدید آمیز نوشته، پول برای حزب اشتراکی می‌خواستند، شروع به نوشتن برای کسبه هم نمودند و به نام حزب اشتراکی، کسبه را هم سرمایه‌دار، بورژوا، ضد انقلابی، جاسوس انگلیس نامیده، از ایشان پول می‌خواستند و مأخوذ می‌داشتند و سبب نارضایتی مردم بازار را فراهم می‌آوردند و بخصوص در اثر بیکاری، مردم از اوضاع ناراضی بودند.

در همین ایام حریق در وسط شهر رشت واقع گردید و بهترین و غنی‌ترین قسمت شهر طعمه آتش گردید.

رشته‌ها حریقهای زیاد دیده و بازار رشت هر چند سال يك دفعه طعمه آتش گردیده ولی برودی دوباره بوجود می‌آمد. ولی حرقی که در شب جمعه بیستم ذی‌قعدة (مطابق پانزدهم اسد و ششم اوت) در

وسط شهر واقع شد، سابقه نداشت و تأثیر فوق العاده بر حالت اقتصادی و مالی و تجارتی نمود و مردم را متوحش ساخت. بعلاوه این حریق، سبب انتشار شایعات جدید و مختلف گردید.

چون حریق از حجره‌ای که در سرای شیشه واقع و دارای روغن ماشین بود، شروع شد، بزودی توسعه یافت و کلیه حجره‌های سرای نامبرده و مجاور را گرفت.

بنابه حکم دولت، عده‌ای از سربازان دستجات سرخ آذربایجانی و مجاهدین ایرانی و سربازان روس محوطه حریق را دوره کرده و به کسی اجازه نزدیک شدن به محوطه نامبرده را نمی‌دادند و بازرگانان و کسبه قادر به باز کردن حجره یا دکا کین خود برای حمل کالاهای خود نبودند و از دور تماشا می‌کردند و آه و ناله آنها بلند شده بود. معلوم نیست به حکم کدام مقامات به مردم اجازه نمی‌دادند که برای خاموش کردن آتش اقدام لازم نمایند.

رسم گفته می‌شد که سربازان برای جلوگیری از غارت اموال مردم فرستاده شده‌اند، ولی چون آنها با شهر آشنا نبوده و صاحبین حجره و دکا کین را نمی‌شناختند، بدین جهت هم به کسی اجازه نمی‌دادند که به محوطه حریق نزدیک شده و اقدامی برای حمل کالاها یا خاموش کردن آتش بنمایند. مردم داد و فریاد می‌کردند، ولی نتیجه نمی‌بخشید.

برای اینکه خوانندگان ارجمندم بخوبی از سخت‌گیری‌هایی که در شب حریق نسبت به مردم به عمل می‌آمد مطلع باشند، حکایت ذیل را نقل می‌نمایم:

شعله‌های بزرگ آتش به منزل من نزدیک می‌شد و نه فقط کلیه

دارائی من و خانواده من در خطر بود، بلکه حیات عدة کثیری که در آن خانه منزل داشتند در خطر بود.

من طفل‌های دو و هشت ساله خود را از منزل بیرون آوردم و لباس‌های آنها را در جامه‌دان کوچک و کهنه‌ای به کلفت‌ها سپردم و می‌خواستم در یکی از خانه‌های دور از آتش، نزد دوستان ببرم و برای بردن خانم و اقلاً يك يا چند اشیاء لازم هم، مراجعت بنمایم. در سر راه، يك سرباز آذربایجانی از رفتن ما جلو گیری کرد و خواست ما را به شهر بانی ببرد. می‌گفت: «شما دزدید، این جامه‌دان را دزدیده‌اید.» جواب دادم: «پس این دو طفل چه هستند؟» سرباز گفت: «من با اطفال کار ندارم؛ با شخص شما هم کاری ندارم، ولی جامه‌دان را می‌خواهم به اداره شهر بانی ببرم.»

التماس، استدعا، خواهش کردیم؛ البسه اطفال را نشان دادیم؛ دکانداران محل به کمک من آمدند؛ ولی تمام این اقدامات اثر نبخشید و سرباز مسلح جامه‌دان را می‌خواست. برای اینکه اطفال را زودتر به يك محل امن برسانم و برگردم به خانه، راضی شدم که جامه‌دان را به سرباز بدهم. پرسیدم: «اسمت چیست؟» در جواب گفت: «به تو چه؟» در همین هنگام یکی از سربازان سرگرد نصرت رسید و از دست سرباز نامبرده، جامه‌دان را گرفت و ما را به منزل دوستان رسانید و به همراهی من و کلفت‌ها، به منزل ما مراجعت کرد. سرگرد نصرت چند نفر از سربازان خود را مأمور کرده بود که به ما کمک نمایند تا اثاثیه خانه را به حد امکان از منزل بیرون و به يك جای امن ببریم.

من گاهی برای دیدن آتش بیرون می‌آمدم. آتش به نزدیک بنای کلیسای ارامنه رسیده بود. کشیش ارامنه دستور زدن زنگ‌های

کلیسا را داده بود. در سابق موقع آتش سوزی، زنگهای کلیسا را می زدند که مردم آگسah شوند که در وسط شهر حریق شروع شده. کشیش بنا به این عادت قدیم، دستور زدن زنگها را داده بود.

در حیات کلیسا با کشیش حرف می زدیم که بلومکین همراه یک نفر وارد حیات شد و از مستخدم کلیسا پرسید: «که به تو دستور زدن زنگها را داد؟» من نزدیک آنها شدم و گفتم: «کشیش پس از مشورت با من و چند نفر دیگر، حکم کرد که زنگهای کلیسا زده شود.» بلومکین گفت: «چرا؟» جواب دادم: «برای اینکه آرامنه جمع شوند و کلیسای خود را از طعمه حریق نجات دهند.» او گفت: «بازار می سوزد، کلیسا و مسجد هم بسوزند. ما جای آنها، مدارس و دارالتعلیم درست می کنیم.» پاسخ دادم: «رفیق تا قادر به ساختن بناهای جدید شویم، بهتر نیست که این بناها را سالم نگه داریم؟» بلومکین به سئوالم جواب نداد و گفت: «در اثر شنیدن صدای زنگها، مردم شهر متوحش خواهند شد.» در جواب گفتم: «مردمی که از آتش سوزی وسط شهر متوحش نمی باشند، از شنیدن صدای زنگها نیز متوحش نخواهند شد.» بلومکین خندید و گفت: «رفیق ما کار خود را بکنیم و بگذاریم کشیشها و ملاها هم وظیفه خود را انجام دهند.»

آنها رفتند و آرامنه جمع شدند. موقعی که منزل کشیش که توی محوطه کلیسا بود آتش گرفت، کلیه بناهای موجود در حیات و بنای کلیسا، غیر از خانه ای که در اجاره دکتر بلینکی بود، طعمه آتش گردید. روزنامه کامونیست نوشت که در آن روز ۸ باب کاروانسرا و ۱ باب کلیسا و ۳۸۰ باب حجره طعمه آتش شد، ولی ننوشته بود که چند باب مسجد و چند باب خانه و چند باب دکان نیز سوخت. حقیقت

اینست که بازار شهر رشت با خانه‌ها و مساجد و دکاکین و کاروانسرا خاکستر شد.

در بالا گفتیم که این حریق سبب ایجاد شایعات مخالف یکدیگر شد. به قول مخالفین انقلاب، بلشویکها بازار را آتش زدند و برای اینکه کلیه موجودی انبارها و مغازه‌ها و دکانها و حجره‌ها را به روسیه حمل نمایند، محوطه حریق را محاصره کردند که هیچ کس نبیند که چه می‌برند و مردم تصور کنند دارائی‌شان تماماً طعمه آتش گردیده است. عده‌ای از مخالفین میرزا کوچک خان شهرت می‌دادند که میرزا کوچک با تحریک انگلیسیها حکم آتش زدن بازار را داده است، ولی اکثر مردم به شایعاتی که از طرف مخالفین انقلاب منتشر می‌شد، ارزش و اهمیت می‌دادند.

دولت انقلابی برای تکذیب شایعات نامبرده اقدامی نکرد و ابلاغیه‌ای درباره شروع و ادامه و سبب حریق منتشر نداشت. بدین جهت هم، مردم شایعاتی را که از طرف مخالفین دولت منتشر می‌شد، نزدیک به حقیقت می‌دانستند.

روزنامه کامونیست ارگان رسمی حزب کامونیست ایران (عدالت)، در شماره هفت خود (بیست و هشتم ذی‌قعدة ۱۳۳۸)، مطابق اوت ۱۹۲۰) مقاله مفصلی راجع به حریق منتشر ساخت که در ضمن آن می‌گفت:

انقلاب تجدید شد، موانع رفع گردید، قوای جنگل (میرزا کوچک خان) متلاشی شد، منجیل تحت تصرف آمد، قشون سرخ جوان پس از دو ماه سکوت با قدمهای سریع پیش رفتن گرفت.

از يك طرف پيشرفت قشون، از طرف ديگر
ترقيات اداري، حال دشمن انقلاب را به نحوي
منقلب ساخت كه مغلوب شدن خودش را به درجه
قطع يقين نمود. ديد كه سنگر و ثوق الدوله منهدم
شد، قواي ضد انقلابي سخت شكست خورد،
فهميد كه از ايران به درمي رود.

يك چنين افعي، كه هواي تناول مغز ايران
را برسر داشت، از دست آحاد كاوه زخمهاي بس
كاري خورده، از آرزوي خود محروم و از هر گونه
اقدامات محروم گشت. ديگر از اظهار كين خودداري
نتوانست، به اقتضاي سبيعت جهان سوزش، يك
قسمت عمده رشت را از روي كينه سوزانند.

بيستم ذيقعدة، سه ساعت از شب رفته،
جاسوسهاي انگليسي در سراي شيشه، به يكي از
حجره هائي كه روغن ماشين داشته است آتش
انداخته و شعله آتش سوزي را به فوريت بلند كردند.
هرگز تصور نشود كه اين حادثه بطور ناگهاني
بوده، بلكه به موجب تحقيقات معلوم گشته كه
زمينه آن مخصوصاً از چند روز قبل، از طرف
كاركنان انگليس مهيا بوده است.

دشمنان انقلاب با دست خائن باعث
شدند كه قسمت مهم بازار را به خانه خدا طعمه
آتش نمودند و شايعات مي داده اند كه بازار را

بالشویکها آتش زده و سوزانیده‌اند ...
 بالجمله همین که کاروانسرا مشتعل و دودش
 آسمان را فرا گرفت ، فی‌الحین ، قوای نظامی و
 مجاهدین تماماً مسلح برای معاونت صاحبان مال
 شتافتند که اموال ایشان را از دست گرگهای دومان
 طلب باز گرفته ، به خاموش کردن اشتعال کوشش
 می‌کردند ...

لیکن همان پرووکاتورها از موقع استفاده
 کرده ، خودشان را صاحب مال جلوه داده ،
 می‌گفتند : «مادامی که مالهای ما را از دست ما
 خواهند گرفت ، دیگر چه جای خلاص کردن است .
 بگذارید يك دفعه بسوزد .» البته چنین حرفی در
 همچو موقعی به مراتب بیشتر می‌سوزاند تا روغن
 ماشین .

بیش از ۲۰ سال از روز حریق گذشت که در یکی از روزنامه‌های
 جبهه آزادی که مدیرش در ایام انقلاب در رشت بود و خود را
 کمونیست می‌نامید ، در مقاله‌ای اظهار کرد (۳) که شیخ احمد سیگاری ،
 رئیس شرکت سیگاری تهران ، برای اینکه پول مردم را بخورد ،
 حجرة خود را در شب بیستم ذی‌قعدة ۱۳۳۸ آتش زد و به طلبکاران خود
 اظهار کرد که کلیه هستی‌اش طعمه آتش شده است !

شیخ احمد سیگاری که حجرة‌اش نزدیک حجرة‌ای بود که آتش
 از آن شروع شده بود ، اظهار می‌کرد که همسایه وی برای نپرداختن

قروض خود، حجره خود را آتش می‌زند تا از پرداخت قرضهایش آزاد شود.

در هر حال، آتش سوزی شب بیستم ذیقعه ثروت مردم را نابود ساخت و مردم خاطر جمع بودند که بلبشویکها بازار را آتش زده‌اند و برای خاموش کردن آتش اقدامی بعمل نیاوردند، تا وقتی که بازار طعمه آتش گردید و زبانهای شعله‌های حریق به خانه‌های مسکونی رسید و صاحبان خانه‌ها و ساکنین و چند نظامی اقدام به خاموش کردن حریق نمودند.

منزل ما روبروی کلیسا بود، ولی نجات یافت چون صاحبخانه و چند نفر از ساکنین و چند ملاح روسی از آتش جلوگیری کردند.

فصل دوازدهم

مراجعه به لنین

میرزا کوچك خان جنگلی از نمایندگان دولت شوروی مقیم رشت و انزلی مایوس شد و به جنگل رفت ، ولی امیدوار بود که دولت مرکزی روسیه شوروی از اقدامات نمایندگان خود جلوگیری خواهد کرد و به این امید ، هیئت اعزامی ای مرکب از میر صالح مظفرزاده منشی کمیته مرکزی و گائوک (هوشنگ) عضو کمیته مرکزی انقلاب ایران به روسیه برای مذاکره با نمایندگان یا سران دولت شوروی فرستاد و تصمیم داشت که قبل از ورود هیئت اعزامی نامبرده از روسیه اقدامی نکند .

هیئت اعزامی دولت شوروی میرزا کوچك ، حامل مکتوب ذیل میرزا به رئیس هیئت کمیسرهای ملی شوروی بود:

ریاست محترم کمیسرهای ملی جمهوری
شوروی سوسیالیستی متحده روسیه - لنین

هنگامی که قشون فاتح کارگران و دهاقین
روسیه دشمنان خود را شکست داده ، مظفرانه داخل

قلب لهستان می‌شوند و قوای سرمایه‌داران انگلستان از جلو دستجات متحده ایران و روس عقب‌نشینی اختیار می‌کنند، خیلی متأسف هستم که از کارها کناره گرفته و مجبورم چیزهایی را متذکر شوم که سزاوار نیست، ولی نمی‌توانم خودداری کنم، زیرا که این چیزها در ایران واقع گردیده‌اند.

قبل از ورود قشون سرخ روسیه سویتی در انزلی، من با همکارانم در جنگل‌های گیلان مخفیانه بر ضد مظلوم و فشار و تسلط انگلیسها و دولت سرمایه‌داری ایران می‌جنگیدیم و یگانه قوه صحیح و لایق ما بودیم که توانستیم با جرأت فوق‌العاده، به اسم آزادی، لوای سرخ انقلاب را بلند کرده، به تمام دنیا آرزوی آزاد شدن از رنجهای سرمایه‌داران خود را اعلام کنیم. لهذا بدون هیچ شك و تردیدی من به وسیله ریاست کشتیهای دریای خزر و نماینده کمیته اجرایی مرکزی فرقه اشتراکی روسیه، رفیق ارژونیکیدزه، اطمینان کامل خود را از قشون سرخ روسیه اظهار کرده و خواهش کردم که آن قشون سرخ در ایران مانده، کمک به قشون سرخ جوان ایران که عجالتاً حاضر به جنگ نیست بشمایند.

بعد از این استدعا که قوای سویتی در ایران بمانند، من مجبور شدم که با شما اتحاد کرده،

ملت ایران و ملل دیگر آسیا را برای يك جنگ آزادی بخش دعوت و حاضر نمایم . ولی شکی نیست که ملت ایران از انجام و عملی شدن مواد یادداشت رفیق چیچرین در ژوئیه ۱۹۱۸ که دوباره از طرف نماینده روسیه سویتی در طهران رفیق براوین و رئیس کشتیهای جنگی بحر خزر رفیق راسکولنیکف در روز ورود خود به انزلی تکرار شده بود ، مرا وادار کردند که از انعقاد يك اتحاد جدید با سویتیهها خودداری نمایم .

پروپاگاندا از طرف فرقه اشتراکی در ایران عجالتاً ممکن نیست ، زیرا که پروپاگاندا یستها شرایط زندگانی ملت ایران را نمی شناسند . در موقع خود ، من به نمایندگان روسیه اظهار کردم که ملت ایران حاضر نیست که پروگرام بالشویکها را قبول کند ، زیرا که این کار عملی نبوده و ملت را وادار خواهد کرد که به طرف دشمنان ما بروند . نمایندگان فوق با من هم عقیده گردیده و طرفدار من شدند ، زیرا فهمیدند با این راه ممکن است که ما را به مقصد خود در مشرق برسانند . همچنین فقط به توسط این است که تسلط انگلستان را از مشرق دور و نفوذشان را از مملکت ما محو خواهد کرد .

من با رفقای خود داخل شهر رشت شده و

دولت سوبیتی را تشکیل داده و بیروق سرخ انقلاب را بلند کردیم. تا هنگامی که رفیق راسکولنیکف در بحر خزر و در سواحل ایران بود ما در کارها موافقت داشتیم، ولی همین که ایشان عازم مسکو گردید عقیده نمایندگان روسیه که در ابتدا برای کارهای مشرق داشتند، بکلی تغییر کرد و این تغییر نتیجه‌های ذیل را بخشید:

- ۱- دولت آذربایجان بر ضد تمام اعتراضات جمهوریت ایران و بدون حتی تمام اجناس و مال التجاره اتباع ایران را تصرف کرد، در صورتی که آذربایجان قول داده بود که مال التجاره اجناس فوق را برای رفع حوائج قشون سرخ و ملت ایران به ایران برگرداند، حتی قول داده بودند که اگر از اجناس و مال التجاره فوق مصرف به محلی دیگر شده باشد، در عوض ایشان مال التجاره‌ها و اجناس دیگر بدهند. ولی امروز او (دولت آذربایجان) به ما پیشنهاد می‌کند قرارداد جدیدی را امضا بکنیم که به وسیله قرارداد مذکور تمام حقوق ملت ایران را محو کند، در صورتی که ملت ایران یگانه اساس تسلط سوبیتیها در ایران می‌باشند.
- ۲- دولت آذربایجان قدغن کرده است که اتباع ایران آزادانه عودت به ایران نمایند.

- ۳- بر طبق مواد یادداشت رسمی رفیق

براوین که از طرف رفیق راسکولنیکف هم تکرار شد، تمام امتیازات روسیه در ایران به ملت برمی گشت، ولی همین که دولت جمهوری ایران خواست از این امر استفاده نماید دولت آذربایجان شروع به ضدیت نمود.

۴- هر چند ما بانمایندگان روسیه تصمیم و قراردادیم که مسلک اشتراکی را در بین اهالی پروپاگانت نکنند، ولی رفیق که گاهی خود را نماینده روسیه و گاهی نماینده فرقه عدالت معرفی می کرد، با چند نفر از اشتراکیون ایرانی که از روسیه وارد شده بودند وعادت و اخلاق ملت را نمی فهمیدند، متینگها داده و اعلامیه انتشار داده و دخالت در کارهای داخلی دولت سوسی ایران نموده، اعتبار دولت را ساقط وزیر پای او را خالی کردند. قوای نظامی انگلیسیها را تقویت کردند. او حتی مرا با رفقای خودم را آلت و همراه سرمایه داران نامیده و روز به روز کارهای انقلاب را خراب کرده، حالت ما را در نظر ملت خیلی اسف انگیز نشان می دهد. از تمام نقاط ایران طبقات ملت برضد پروپاگانت اشتراکی اعتراض نمودند و اظهار می دارند که هیچ همراهی به انقلاب نخواهند کرد. مخصوصاً مردم رشت که چند ماه قبل حاضر بودند که خود را برای رسانیدن به انقلاب

به آتش و آب بیندازند، امروز در تحت نفوذ اقدامات اشخاص فوق عقب گرد کرده و حتی حاضر هستند که دست به طرف ضد انقلابیون دراز کنند.

۵- من می دانم که در تمام ممالک آزاد، پروگرامهای هر فرقه سیاسی آزادانسه انتشار می یابند، ولی پروگرامی که در ایران پروپاگاندا می شود بر ضد تمایلات جمعیت بوده، فقط عاقبت از جلو رفتن انقلاب جلو گیری کرده، فکر ضد انقلاب را تقویت خواهد کرد.

۶- رئیس قشون سرخ پیاده شده در انزلی، رفیق کاژانوف بر طبق دستور تلگرافی رفیق تروتسکی در تحت اختیار دولت ایران واقع شده و بر طبق همان دستور او تبعیت ایران را قبول کرد، برای اینکه بتواند عضویت کمیته انقلابی ایران را دارا باشد. احضار رفیق عضو شعبه سیاسی شرق از ایران خواسته شده و او حرکت به روسیه کرد، هر چند دولت انقلابی ایران بر ضد حرکت وی اعتراضاتی کرده بود. دخالتهای نامشروع در کارهای داخلی جمهوری و نبودن شرایط معین در بین طرفین سبب شده اند که انقلابیون ایرانی از خود سلب مسئولیت کنند و نمی توانند با این اوضاع کار کنند. ما قدم اول را برای رسیدن به آزادی برداشتیم ولی خطر دیگری به ما می رسد

يعنى اگر ما از دخالت خارج در کارهای داخلی و خارجی جلو گیری ننمائیم این دلیل می شود که ما به مقصد خودتان یعنی آزادی نخواهیم رسید زیرا بجای دخالت های يك دولت خارج که وجود داشت دولت دیگری در کارها دخالت کرده ما در تحت نفوذ خواهیم افتاد. ماحق نداریم افتخارات انقلابی خودمان را که در جنگ های چند ساله تحصیل کردیم محو کرده و به حقوق ملت خیانتکار باشیم. اگر چه این تمایلات اشخاص هستند که با ناموس انقلابی من بازی می کنند.

برای همین، بدجهات فوق الذکر، من رشت را ترك کرده و بدپناهگاه سابق خود در جنگل رفته و در آنجا منتظر جواب موافق سؤالاتی ذیل خواهم شد:

- ۱- عملی کردن قول های نمایندگان روسیه سویتی که به ملت آزاد ایران داده شده است، همچنین منع دخالت های آذربایجان سویتی در کارهای ایران بر طبق موادی که داشت رفیق چیچرین.
- ۲- شناختن حدود و اختیارات جمهوریت ایران.

- ۳- اگر روسیه سویتی عملیات فرقه اشتراکی را در ایران واجب می دانند، پس لازم است که بر طبق شرایط سیاسی ایران و ممالک مشرق،

پروگرام جدیدی معین کرد.

۴- دفاع از حیات و ثروت اتباع ایران در حدود آذربایجان سویتی.

۵- خواستن رفیق آبو کف از ایران و دوباره مأمور کردن رفیق کاژانوف در ایران و اعزام او که به عنوان متخصص نظامی در اختیار ایران سویتی باشد، زیرا که ایشان همراهی زیاد برای ترقی انقلاب در گیلان کرده است.

بالاخره دقت شما را روی يك مسئله دیگر دعوت کرده و می گویم که ملت ایران از مأمورین دولت شاه تعدیات زیاد دیده و از ایشان بیزار بوده و ممکن است که بزودی تسلط شاه را در این مملکت محو و نابود نمائیم، ولی غیر ممکن است که احساسات ملی ایشان را خفه کنیم.

تاریخ ایران به ما نشان می دهد که چندین مرتبه نفوذ دول خارجه در وطن ما تسلط پیدا کرده، خواستند که احساسات ملی و آزادی پرستی را در ملت ما خفه نمایند، لیکن مساعی آنها عقیم مانده و به مقصد نرسیده اند. الان که ملت لذت آزادی را برده است، غیر ممکن است که احساسات وی را بتوانند خفه نمایند، بر عکس ملت با قوه زیاد به طرف آزادی خود سیر خواهد کرد.

به وسیله این ورقه، من به رؤسای ملت آزاد

روسیه رو کرده و به اسم آزادی ملل و مخصوصاً ملت ایران انتظار دارم از ظلم و تعدیات دولت تزاری که الی امروز در تحت عنوان امتیازات در مملکت ما ادامه دارد خلاص کموده، دستورات و اظهارات دولت سوریته را عملی بکنید و تمام قرارداد های سابقه را که با دولت تزاری منعقد شده بود، لغو نموده و اعلام بفرمائید.

من و رفقای من اعتماد کامل داریم که ملت آزاد روسیه آزادی خویش را حفظ خواهد کرد و به تمام مللی که آزادی خودشان را می خواهند برای رسانیدن آنها به آزادی و نگهداری آنها همراهی لازمه را خواهد کرد.

لازمست که با قوای متحده بر ضد دشمنان عمومی مشترك بجهنگیم و همچنین اشخاصی را که با تاكتيك خودشان جلو گیری از آزادی ایران می نمایند، از کارهای انقلابی دور کنیم.

قبل از رسیدن جواب موافق و حل مسائل فوق، من بدرشت مراجعت نخواهم کرد. برای تأمین ارتباط واجب و لازمه، من در مسکو هیئتی مرکب از رفقا میر صالح مظفرزاده و هوشنگ را خدمت شما فرستادم.

(امضا) میرزا کوچک

هیئت اعزامی دولت انقلابی میرزا کوچک تقریباً یک ماه در

مسکو ماند و مذاکراتی دربارهٔ خواسته‌های فوق میرزا کوچک‌خان با نمایندگان دولت شوروی روسیه مانند چیچیرین کمیسر امور خارجه، کاراخان معاون کمیسر امور خارجه، پاولویچ با نفوذترین کارمند کمیتهٔ اجرائیهٔ بین‌الملل سوم و ایلیاوا کارمند کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه و دیگران نمودند و برنجی که از طرف دولت انقلابی میرزا - کوچک به کارگران مسکو فرستاده شده بود با تشریفات قابل توجهی به شورای مسکو تقدیم کردند و در چندین کارخانه در حضور نمایندگان شورای مسکو، با کارگران ملاقات کردند و گائوک (هوشنگ) نطقی هم ایراد کرد.

دربارهٔ ملاقاتها و مذاکراتی که میر صالح مظفرزاده و هوشنگ با نمایندگان دولت شوروی روسیه کردند چیزی در اینجا عرض نخواهم کرد، زیرا که گائوک مفصلاً در یادداشت‌های خود دربارهٔ آنها نوشته است و یادداشت‌های نامبرده را در شماره‌های فروردین و اردیبهشت سال جاری روزنامه درج کرده‌ایم. * (یادداشت‌های گائوک به زبان روسی نوشته شده و ترجمهٔ فارسی آن از طرف اینجانب شده است.)

هیئت اعزامی دولت انقلابی میرزا کوچک‌خان چون اطمینان فوق‌العاده از فدور فدوروویچ راسکولنیکف فرماندهٔ فلووت بالتیک و فرماندهٔ سابق فلووت سرخ بحر خزر و ولگا داشتند، به این جهت هم خواستند که مشارالیه در مذاکرات خودشان با نمایندگان دولت شوروی شرکت کند، بدین جهت هم تلگراف ذیل را به مشارالیه مخابره نمودند:

* این یادداشتها را در پیوستها بخوانید. - ب. د.

شورای کمیسرهای ملی جمهوریت شوروی ایران

هیئت اعزامیه

۱۳ اوت ۱۹۲۰، شماره ۲۵

به ف.ف. راسکولنیکف رئیس فلویت

سرخ در کرنشتاد

رفیق خیلی محترم

لطفاً سواد گزارش مورخه ۹ اوت ۱۹۲۰،

شماره ۲۴، تقدیم شده به کمیسر ملی امور خارجه و

بین الملل سوم را با سواد يك توضیح راجع به

تلگراف رفیق میکویان تقدیم می نمائیم. پس از

قرائت آنها مسبوق خواهید گردید که چه مجادله است.

و وقایع ناگواری در ایران، بعد از حرکت شمار

گیلان اتفاق افتاد.

بعد از اظهار تشکر از اظهار توجهی که

که نسبت به ما فرمودید و از دعوتی* که از ما

کردید، عرض می کنیم ما نمی توانیم عجباً از

دعوت محبوبتان استفاده کرده و برای زیارتتان

خدمت برسیم، زیرا که کارهای خیلی مهم دولتی

*راسکولنیکف، مظلوم زاده و هوشنگ را به کرنشتاد دعوت کرده بود.

این دعوت نامه را در همین فصل می خوانید. ب.د.

واشتغالات مربوط به کارهای فوق، حرکت ما را
از مسکو غیر ممکن می سازد. ما سعی خواهیم کرد
که پس از فراغت و انجام امور به دیدن شما
موفق شویم.

ما به نام ملت آزاد ایران، به فلوت مشهور
بالتیک که حافظ جمهوریت متحده سوسیالیستی
شوروی روسیه بسوده و از دژ انقلاب کارگران
دنیا دفاع می نماید سلام می فرستیم و امیدواریم
که در جنگهای انقلابی سوسیالیستی، فلوت شجاع
بالتیک به موفقیتهای بزرگتر و عمده تری نایل گردد،
نه اینکه فلوت بالتیک در جنگهای انقلابی
سوسیالیستی بین المللی اولین قدم را برداشته و در
اولین ردیف می باشد.

رفیق میرزا کوچک قبل از حرکت ما از
ایران، به وسیله تلگرافی به نام رفیق لنین خواست
از حالت خطرناک انقلاب ایران و خاور زمین
ایشان را مطلع سازد و عملیات شاهزادگان سابق
مانند رفیق آبو کف و غیره را که به نام کارگران
روسیه به اقدامات جنون آمیز پرداخته و سبب
تولید مخاطرات می گردند معرفی نماید. متأسفانه
دولت شوروی آذربایجان برای اینکه به کودتای
غیر مناسبی اقدام کند تلگراف میرزا کوچک را
که به لنین مخابره نموده بود، توقیف نمود.

اين آقاىانى كه كارهاى زشتشان را در
گزارش ما ملاحظه خواهيد كرد، بدون اينكه بدانند
چه جنايت سنگين و اصلاح نشدنى را مرتكب
مى شوند، كودتائى در گيلان كردند و در نتيجه اين
كودتا مى خواهند كودتائى در عقايد انقلابيون مشرق
زمين هم بعمل بياورند.

تا امروز كه توده هاى ملل مشرق در جنگ
بزرگ كارگران روسيه با دزدان و جهانگيران
بى طرف مانده اند، در اثر نفوذ رفيق ميرزا كوچك
بوده است، ولى بعد از اقدامات قبيح اين
آوانتوريه ها بر ضد رئيس صحيح العمل و با افتخار
انقلاب ايران و مشرق، رؤساي طوايف كوهستاني و
خوانيني كه داراي سواره هاى مسلح مى باشند، مسلماً
براي دفاع از يكي از بهترين اشخاص سياسى
خودشان بر ضد دشمنان ايران قيام خواهند كرد. ما
ديگر صحبت از ديپلماسى موزى انگليسها نمى كنيم
كه تمامى مساعى خود را براي بد نامى كارگران
روسيه در انظار يك صدميليون جمعيت مسلمان
بكار مى گيرند تا لطمه اى سنگين به آزادى كارگران
دنيا بزنند.

در شخص شما، يك انقلابى با افتخار و
ايده آليستى را مشاهده مى كنيم كه او اين سنگ بناي
زيباي فردايى آزادى ملل خاور را گذاشت و

از طرف رفیق میرزا کوچك، مهمان دوستی شایانی مشاهده نمود و از روز اول ورود خود در ایران باعث شادمانی تمام انقلابیون دنیا گردید. شما موظف هستید که از شرف و افتخار پیشوای انقلاب خاور زمین دفاع کرده و از تجاوزات بیشرمانه‌ای که به شرف انقلابی‌وی، از طرف يك عده نالایق رسیده است جلو گیری کنید، زیرا که در نتیجه عدم جلو گیری ایشان، انقلاب خاور زمین شکست خواهد خورد.

بدین سبب است که وارد مرکز انقلاب کارگران شده ایم. چون شما را يك متحد صحیح العمل با انقلابیون ایران شناخته و علاقمندی شما را فهمیده و خدمت شایان شما برای پیشرفت انقلاب ایران بهترین شاهد است، ما خواهش کردیم که در مدت مذاکرات ما را جمع به کارها و مسائل انقلابی خاور زمین با دولت سویتی شرکت نمائید.

دولت شوروی برای بازرسی، رفیق ایلایاوا را به گیلان روانه نموده و به ایشان اختیارات تمام داده است و ما امیدواریم که مشاورانیه و قایع و موضوعات جاریه را به خوبی تحقیق خواهد کرد. هر چند اشخاص نامبرده در فوق، در گیلان کودتا کردند و گیلان را تحت تسلط خود در آوردند و امروز از موفقیت موقتی خود راضی و خرسند

می باشند، وای ما مکرر عرض کردیم و
 و یک بار دیگر عرض می کنیم که یگانه
 شخصی که می تواند زمام امور انقلاب شرق را
 در دست بگیرد شخص رفیق میرزا کوچک است.
 رفیق کاژانوف بار رفیق ایلایاوا، نماینده کمیته
 مرکزی حزب کمونیست روسیه به ایران رفتند.
 رفیق کاژانوف نمی دانند که در ایران به چه شکل با
 خودش رفتار خواهند کرد و از ما خواهش کرد
 که راجع به ایشان به شما مرقوم بداریم.

اعضای هیئت اعزامیه فوق العاده ایران مظفرزاده هوشنگ

مظفرزاده هوشنگ (گائوک) از اولین ملاقات خود با نمایندگان
 دولت شوروی درك کردند که اصلاح آنها آسان نخواهد بود. اولاً
 برای اینکه مذاکرات درباره تبلیغات اصول کمونیستی جریان داشت
 و نمایندگان دولت شوروی روسیه نمی توانستند از آن اصول چشم پپوشند.
 ثانیاً برای اینکه نماینده شعبه ایران در بین الملل سوم و کمیته مرکزی
 حزب اشتراکی ایران برضد میرزا کوچک خان و همکارانش گزارش
 داده و آنها را طرفدار سرمایه داران ایران قلمداد کرده بود (۱). بدین
 خاطر هم آنها، یعنی میرصالح مظفرزاده و هوشنگ، مساعدت فدور
 راسکولنیکف را خواستند، به این امید که فرمانده فلوت بالتیک خواهد
 توانست از کاژانوف و میرزا کوچک و همکارانشان دفاع کند. حتی
 کاژانوف هم که به همراهی ایلایاوا نماینده کمیته مرکزی حزب کمونیست

روسیه به ایران می‌رفت، به همراهی راسکولنیکف امیدوار بود. ولی راسکولنیکف به امور فلوت بالتیک مشغول بود و نمی‌توانست به مسکو آمده و در مذاکرات نمایندگان دولت میرزا کوچک‌خان با نمایندگان دولت شوروی روسیه شرکت کند.

به علاوه راسکولنیکف اجازه و حق شرکت در مذاکرات طرفین را هم نداشت. در گیلان، مشارالیه ریاست قشونی را در عهده خود داشت که انزلی را اشغال کرده و بنا بر این حق و اجازه داشت هر قسم مذاکرات را برای اداره امور آن سامان بنماید. ولی در گیلان هم او بدون اجازه تروتسکی و چیچرین اقدام نمی‌کرد.

راسکولنیکف در جواب تلگراف فوق‌الذکر هیئت اعزامی دولت انقلابی میرزا کوچک‌خان تلگراف ذیل را به آنها مخابره نمود: *

مظفرزاده، مسکو، بوواریسکایا، ۲۴

ورود انقلابیون شرافتمند ایرانی را به خاک مسکو شوروی تبریک می‌گویم. تهدید کشتیهای جنگی انگلستان، بنده را مجبور می‌سازد که سر پست خود مانده و نتوانم برای ملاقات شما به مسکو بیایم. به نام فلوت بالتیک، هیئت اعزامی فوق‌العاده ایران را دعوت به کرنشتاد می‌نمایم که کشتیهای

* تقدیم و تاخیر دعوتنامه و جواب هیئت میرزا رعایت نشده است. ابتدا می‌بایست دعوتنامه راسکولنیکف و سپس جواب هیئت میرزا می‌آمد. (ب. د.)

جنگی فلوت بسالتیک را در پیش قراولی انقلاب
ملاحظه نمایند.

(امضا) رئیس فلوت، راسکولنیکف

مذاکرات نمایندگان دولت میرزا کوچک بسا نمایندگان دولت
شوروی به طول انجامید و نمایندگان دولت میرزا کوچک مجبور شدند
که مستقیماً به چیچرین کمیسر امور خارجه دولت شوروی روسیه مراجعه
نمایند. آنها نامه زیر را به ایشان تقدیم نمودند:

شورای جمهوری ایران، هیئت اعزامیه
فوق العاده

۲۵ اوت ۱۹۲۰، نمره ۳۵

یادداشت به رفیق چیچرین، کمیسر امور
خارجه، از طرف هیئت اعزامیه فوق العاده
شورای کمیسرهای ملی جمهورییت سویتی
ایران

به وسیله این مکتوب خواهش می کنم اصل
مسائلی را که رفیق میرزا کوچک خان به رفیق لنین
پیشنهاد کرده است حل بنمائید که او می تواند
شرکت خود را در شورای کمیسرهای ملی ایران
ادامه دهد.

امتیازات: تمام ثروت طبیعی ایران که به
وسیله امتیازات در مدت تسلط تزاری به عمال

دولت تزاری و به سرمایه‌داران روسیه واگذار شده بود، مثلاً امتیازات جنگل خوشتاریا و راه شوسه و پرت انزلی و بانک استقراضی ایران و غیره به ملت ایران مسترد شوند.

رفیق آبوکف و رفیق کاژانوف: رفیق آبوکف از ایران فوری به وسیله تلگراف خواسته شده و به جای ایشان، رفیق کاژانوف بزودی به ایران مراجعت داده بشود که به عنوان متخصص نظامی در ایران کار بکند.

مال التجاره‌های تجار ایرانی در آذربایجان: لازم است برای حل این قضیه کمیسیونی از نمایندگان جمهوریت سویتی سوسیالیستی متحده روسیه و جمهوریت سویتی آذربایجان و جمهوریت سویتی ایران تشکیل بشود.

مظفرزاده، هوشنک (گالوک)

اصل سیزدهم

مکاتبه با مدیوانی

میرزا کوچک خان منتظر نتیجه مذاکرات مظفرزاده و هوشنگ
بارؤسای دولت شوروی روسیه نگردید و خواست در گیلان مذاکراتی
با نمایندگان دولت شوروی روسیه کند، به امید آنکه اتفاق نظری در
بین طرفین حاصل شود و برای شروع ارتباط مستقیم با نماینده عالی مقام
قشون سرخ شوروی و نماینده حزب کمونیست روسیه، مکتوب ذیل
را به مدیوانی رئیس کمیته انقلابی نظامی قشون سرخ مقیم گیلان
مرقوم داشت:

۱۵ ذی قعدة ۱۳۳۸

رفیق محترم مدیوانی

چون مایل نیستم که رفقای خود را در مجامع
عالم بدنام ببینم، از این جهت لازم دانستم تشریح
پاره‌ای از اقدامات حیرت‌آورتان را تقاضا کرده و
ضمناً شما و رفقا راستدکر کنم که این گونه اقدامات
در مقابل مدعیان ما و شما انعکاس پیدا خواهد کرد.

پانزده سال است که هریک از ما در انقلابات ایران زحمت کشیدیم. با هجوم قوای نیكلا و قشون انگلیس و قوای دولت ایران مقاومتها و مصادمه‌ها کردیم، مصائب را تحمل نمودیم که تحصیل حریت نمائیم. تمام استظهار ما این بود که احرار دنیا به ما مساعدت کنند. به این جهت ورود شما را در ایران، عاطفه غیبی دانستیم. با آغوش باز شما را پذیرفتیم، نجات خود را از چنگال انگلیسیها و مستبدین ایران به مساعدت شما تصور کردیم. افسوس که تصورات ما نتیجه بعکس داده، هنوز اطراف گیلان را قشون شاه پرست و اشخاص مستبد محاصره و احاطه دارند. هنوز قشون انگلیس از حدود گیلان خارج نشده. هنوز قضایای عمده حیاتی ما و شما حل نگشته. با این حال شما در رشت و انزلی به اختلاف بلکه به منازعه شروع نمودید. هیچ انتظار آن را از دشمن نداشتیم، چه رسد شماها که دوست هستید.

دو اثر جمهوری را اشغال کردید؛ احرار را توقیف کردید، به سمت ما خصمانه حمله کردید و شلیک نمودید. هیچ معلوم نیست که مقصد شما چیست و با کی طرف هستید. آیا ایران را فقط این عده فرض نمودید؟ آیا دشمن ما و شما را از ایران بیرون کردید؟ آیا ایران را از مستبدین تصفیه

نمودید؟ ما ممکن نیست به سمت شما تیر خالی کنیم یا با شما عملیات خصمانه نمائیم. از جوانان کم تجربه ما هم که حس کدورت در آنها شدت کرده جلو گیری می کنیم. اگر این اقدامات شما دوام پیدا کند ناچاریم به هر وسیله باشد به تمام احرار و سوسیالیستهای دنیا حالی کنیم که وعده های شما برخلاف صحت و اقوال شما عاری از صداقت است. به اسم سوسیالیست حرکاتی را درباره ما مرتکب شدید که سزاوار قشون مستبدۀ نیکلا و قشون سرمایه داری انگلیس است. با يك فرقه آزادی طلب نوع پرست يايك جمعیت انقلابی که مشقتهای پی در پی چندین ساله دیده و هنوز هم محصور دشمنان آزادی است، این نوع معامله می کنند؟ آیا غیر از این يك مسئله ساده که گاه فعلا عملیات، شما در يك گوشه ایران به جای منفعت مضرت می بخشد و مقصود را عقب می اندازد و باید صبر کرد و به تدریج عقیده را رسوخ داد، عنوان دیگری کردیم؟ دواثر رشت و انزلی را تخلیه کردیم و به شما وا گذاشتیم و گفتیم ما گوشه گیری اختیار می کنیم، شما اداره نمائید. آیا اظهار دیگری نمودیم؟ برای این يك حقیقت مختصر بی پیرایه مقتضی بود که عملیات خصمانه کنید؟ رویه قشون نیکلا را در انظار تجدید کنید؟ اهالی زحمتکش را

به وحشت بیندازید؟ نمی‌توانیم هیچ دلیلی برای این اقدامات شما تصور کنیم، مگر اینکه بگوئیم جاسوسهای انگلیس به لباس شماها در میان شما داخل شده، اینگونه وقایع را ایجاد نمودند. در عالم برادری شما را نصیحت می‌کنیم که این اقدامات بی‌رویه، شما را در میان دوست و دشمن لکه‌دار و بدنام کرده و در ایران محل تنفر می‌شوید. گرچه بعضی کوتاه‌نظران یا اشخاص مفسد ممکن است همچو جلوه دهند که ما برای حرکات غیرمنتظره شما با فشارهایی که وارد می‌کنید به انگلیسها یا دولت ایران که دشمنان ما و شما هستند تکیه کرده، با آنها داخل مذاکره برضد شما خواهیم شد، هرگز چنین چیزی نخواهد شد. به شما صریحاً می‌گوئیم، هر اندازه شما برخلاف انتظار فشار دیده شود و به ما خصمانه هجوم کنید، حتی اگر از شدت تضییقات ما را مجبور به دفاع هم کنید، با همه این تفصیل محال است به دشمنان شما و ما توجه کنیم یا از آنها کمک بخواهیم. تیرهای شما را از مهربانیهای دشمن بهتر خریداریم، ولی در عالم برادری از شماها تقاضا می‌کنیم ما را بگذارید در گوشه جنگل راحت بمانیم و مجبورمان نکنید با شماها که برادرما هستید در حال کدورت باشیم و به تمام دنیا حرکات بی‌رویه شما را ابلاغ

نمائیم. درخواستمه از شما توقع داریم با اهالی
مهربانی کرده و آنها را مطمئن نمائید، زیرا اول
کار است.

کدورت و زحمت، اقدامات شما را در سایر
نقاط ایران بی نتیجه خواهد گذاشت.

امضای کوچک جنگلی
محل مهر کوچک

سواد مرقومه میرزا کوچک خان، بیست و پنجم ذیقعدة ۱۳۳۸

۲۵ ذیقعدة ۱۳۳۸

آقای مدیوانی

رقیمه تاریخ هفدهم شما واصل شد (۱).
مقصود غمده من از جواب مفصل نوشتن اینست
که رفقای شما کاملاً بدانند با انتشار ابلاغیه‌های
فحش و تهمت و نطقها و افترا و هتاکی در مجامع و
با اظهارات دروغ و مغلطه نباید دلخوش شوند که
می‌توان حق را پایمال کرده و به آرزوهای خود سری
خودشان که روح سوسیالیستی از اینگونه آرزوهای
افراطی رنجیده است برسند و با اینگونه اقدامات
گمان کنند می‌توانند رشته انقلاب مقدسی را که
پانزده سال است ما در ایران با حفظ همه مراتب و
ملاحظه جهات صحت آن زحمت کشیدیم در دست

بگیرند و آن وقت به اسم همین انقلاب، بازار خودسری و قتل و غارت را رواج داده به لباس سوسیالیستی، ریاست کیف مایشاء کنند. بدون آنکه مکتوب را به دقت بخوانند، در جواب من الفاظ قالب زده نوشته شده است که واقعاً حیرت آور است.

از شما می‌پرسم که رفقای شما با همین دعویهای بی‌پایه و جعل تهمتها می‌توانند ایران را برای خود میدان خودسری قرار دهند؟ من باز هم برای آگاه کردن شماها مجدداً به شرح مطالبی که هر خواننده منصف با وجدان بدون تأمل تصدیق می‌کند می‌پردازم. حکم و حاکم تمام بیانات با افکار عامه، خاصه احساسات ایرانیان و بالانخص عقل و درایت زمامداران سویت روسیه است که از عملیات رفقای شما بی‌اطلاعند که سیاست آنها را چگونه عقیم گذاشته‌اند.

نمایندگان سویت روسیه به ایران ورود کردند، به این عنوان که به ماها کمک کنند تا انگلیسیهائی را که دشمنان ما و آنها هستند بیرون کنیم و دست خائنین و مستبدین ایران را کوتاه نمائیم و این مساعدت را چنانکه مسبوقید، برحسب قرارداد، منحصر به دو چیز نمودند: یکی آنکه از سویت روسیه به ما اسلحه داده شود و در عوض

قیمت بگیرند، دادن اسلحه را قبول کردند لکن قیمت
 گرفتن را قبول نکردند. دوم، فرستادن نفرات به
 قدری که ما تعیین کنیم و بخواهیم. پس از ورود
 به انزلی و انجام این قرارداد، دو روزی نگذشت
 که زمزمه‌های دیگری شروع شد. بعضی به اسم
 جمعیت عدالت آمدند و با عدم سابقه و اطلاعاتشان
 از حالت روحیه ایران خواستند رشته انقلاب ایران
 را در دست بگیرند. معایب این امر را گفتم. با
 تصدیق همه، از اقدامات پرخطر آنان جلوگیری
 شد. دوسه روزی گذشت، همان عده به نام جوانان
 کمونیست بادستور و حمایت آبو کف که اکثر این
 اختلافات از وجود او ناشی شده، در رشت و انزلی
 مشغول اقدامات شدند، در صورتی که با دلائل عقلی
 وحسی ثابت کرده بودیم که امروزه در ایران
 هیچگونه مرام مفرطی دارای اثر نخواهد بود. و
 سهل است ضررها تولید می‌کند و سیاست سویت
 روسیه را محو می‌کنند. به دشمن قوت می‌دهد و
 مردم را می‌شوراند، چنانکه ایرانیها را شورانده
 است و ماها و تمام احرار را به زحمت می‌اندازد.
 باید صبر کرد و به تدریج آمال حقه را رسوخ
 داد. با این حال، حرص و خودسری و ریاست طلبی
 آقای آبو کف، بعضی‌ها را محرك شد که همه این
 نصایح و حقایق را فراموش کنند. در اول کار به

تمام ادارات دخالت کردند و به هر دایره بنای حکومت را گذاشته، به شورای انقلاب فرمان غیر قانونی دادند. به اموال مردم تعرض کردند. قدمهای تند انقلاب را با این حرکات خود سست کردند. به همه مواء و نصایح ما پشت پا زدند. در حالتی که در منجیل و طارم و دیلمان قشون فرستادیم و در همه جا مشغول جنگ بودیم، آنها در رشت و انزلی به تهیه مفسده مشغول و بی اطلاع حکومت، عدهای را که حالا اسم او را کمک به میدان جنگ گذاشته اند وارد کردند و با همان عده به ما تاختند. من دیدم در رشت بمانم باید با آنها جنگ کنم. طمع ریاست و غارت نمی گذارد آنها حقیقت را درک کنند، ولی معایب جنگ داخلی را می دانستم از این جهت بالضروره از شهر خارج شدم. حکومت نیز بنا به همین نظریه شهر را تخلیه کرد. رفقای شما به این اندازه قانع نشده، متعاقب ما آمده، در پسیخان به عدهای از مجاهدین بی خبر از همه جا حمله کردند. چنانچه در انزلی همین حرکت را کرده، چند نفر را کشته و جمعی را اسیر کردند. عدهای را که در منجیل مشغول جنگ بودند و با رشادت به عقب اردوی دشمن فشار سخت آورده بودند، آنها را مجبور به تسلیم کردند، متفرق نمودند، گرفته و توقیف کردند.

جمعی را که برای ارزاق بلشویکها کار می کردند به عنوان اسیر در شهر گردش دادند. اداره ارزاق را غارت نمودند و عملیات خوردشان را وسعت داده، به فومن و صومعه سرا آمدند که اعضاء حکومت و مرا دستگیر کنند و با دستگیری این جمعیت بتوانند صداهای اعتراض و ایراد کنندگان را خفه نمایند. بعد از این اقدامات، در ابلاغیه خود، پسیخان، صومعه سرا و انزلی را فرونت اسم گذاشتند. از شما می پرسیم پسیخان، صومعه سرا، انزلی فرونت بود؟

بعد از این، هر قدمی که بردارند همین طور ابلاغیه های پسران رجزهای دروغ منتشر خواهند کرد. من که می دانستم هدف و مقصودشان از تهیه این اقدامات برای این بود که مابین ما جنگ شده و به این دست آویز، حرکات خودشان را صورت صحت بدهند، به همین ملاحظه جا خالی کرده و عقب نشینی کردم که جنگ نشود، وسیله تهمت به دست آنها نداده و آرزوهای جاهلانه آنها از این راه انجام نشود. این قشونی که وارد کردند، از شما سؤال می کنم، برای فرونت منجیل و دیلمان بود یا برای تعقیب ماها در پسیخان و فومن و دستگیری ماها در رشت. مجاهدین در پسیخان وقتی که بی خبر بودند محصور آتش شلیک شدند

وچند نفری از آنها کشته شدند. آن وقت برای حفظ جان به مدافعه مشغول شده، من در فومن مطلع شده آنها را فرمان عقب نشینی دادم. آیا تقصیر این کار با کی است؟ آیا این خونها بر گردن آنها نیست و می توان از زیر بار این مسئولیت بزرگ شانه خالی کرد؟

نوشته اید اسلحه و پول را من برداشتم. اما پول هرچه هست مردم ایران داده اند. هر ساعتی که حساب خواستند، حاضرم. اگر حساب صحیح داده نشد آن وقت حق ایراد دارند، آن هم آنها باید ایراد کنند، نه رفقای شما. ۲۵۰۰۰ منات که ۵۶۰۰ تومان پول ایران است و ۲۷۰۰ تومان جواهر که جمعاً ۸۳۰۰ تومان می شود، دادند. ما هم برای بانک تخصیص دادیم که هنوز هم باقی است و تصرفاتی در او نشده.

در عوض، از روزاول ورود تا امروز، مخارج تمام قواء اعزامیه شما را عهده کرده، بیست میلیون مال ایرانیها را در بادکوبه بردید. قول شرف دادید رد کنید، محبت آن مال، نگذاشت شما آن را بدهید، در صورتی که صاحبان آنها برای پیشرفت انقلاب چقدر ممکن بود در آتیه کمک نمایند.

اما اسلحه سویت روسیه، بر حسب قرارداد،

مقداری است که بهما تسلیم کردند. هر وقت محل صرف اسلحه را از من خواستید، توضیح می‌دهم که چه شد و این پرسشها عجائناً از وظایف رفقای مغرض شما نیست. زیرا حکومت جمهوری به رسمیت باقی است و برای افساد چند نفر خودخواه خودسر از مقام خود ساقط نشده و به آنها حق داده نمی‌شود که زمام امور حکومت را در دست گرفته و يك مملکت را غارت نمایند و با این ایرادات پراز افسانه خود را مشغول کنند. در سرموقع اگر جماعت توضیح خواست، داده می‌شود.

در مکتوب خود از دو نفر رفقای ما دلسوزی کردید، ولی تمام رفقای دیگر ما را خودپرست و ضد انقلاب نوشتید. زهی بی‌انصافی! من آن دو نفر را نمی‌گویم که چه هستند، چه وقت و برای چه به جنگل آمدند. افکار عامه هویت هر کسی را واضح خواهد کرد، ولی این همراهان و رفقای دیگر من کسانی هستند که تمام ایران شاهد عملیات صحیحه چندین ساله آنها هستند.

نوشتید رفقا و مجاهدین ادارات را تصرف کردند. معلوم شد که بر علیه ما بودند. جواباً می‌نویسم همان عده‌ای را که آبوکف و رفقای او بی‌اطلاع حکومت به اسم فرستادن فرونت وارد کردند، همانها به اتفاق چند نفر مغرض ادارات را

تصرف کردند، ولی اسم مجاهدین را بدنام می کنند. آیا این حرکت دلیل خیانت آنها نمی شود. احساسات تمام گیلانیها را نمی بینید تا چه پایه بر ضد مداخلات آنها هستند. اقدامات و غارت را کنار بگذارید تا ببینید مردم از اعمال آنها تا چه پایه تنفر دارند.

از جمله مقاصد رفقای شما این است که به ماها تضيیقات شدید وارد کنند تا ما مجبور شده به سمت دشمن برویم. آن وقت هجوم مغرضانه خود را صحیح جلوه دهند. ما هم بنا به عقیده صادقانه خود، خیالات وجدان سوزی آنها را که درباره ما دارند عقیم گذاشته، همه مصائب و زحمت را تحمل می کنیم. در گوشه جنگل بسر می بریم ولی محال است به دشمن توجه کنیم. ما با رفقای شما جنگ نموده تا دست آویزی به آنها بدهیم. اینقدر صبر می نمائیم تا خیانت سراز حجاب بیرون آورده، آنها را مفتضح کند و برای ماها در آن وقت، کشف حقیقت بهترین لذتهای دنیا خواهد بود.

به ما ضدانقلاب گفتید و آن کدام با وجدان منصف است که بداند و نگوید که پانزده سال است که من و رفقای من با اسناد افتخارات تاریخی تا امروز مراحل را در انقلاب طی کردیم که ذکر خیر برای اغلب زهره شکاف است. به درستی و راستی،

بی هیچ آلاشی، قدمهای مقدس انقلاب را برداشتیم. انگلیسها و دولت نیکلائی به من سلطنت، حکومت، امتیازات و ریاست دادند. همه را پشت پا زدم، فقط به توجه عامه، احساسات عامه و مقبولیت عامه که همینها آخر الامر فساد و دروغهای شمارا باید واضح کنند. ما بادلایلی که در هر محکمه از محاکم قانونی و وجدانی دنیا پذیرند، باشهامت به افکار عامه ثابت می کنیم که نه تنها ایران، بلکه روح انقلاب سوسیالیستی به وجود ماها افتخار می کند و از رفقای شما بیزارند. به نطق فلان حق سوز یا به قلم فلان حقیقت کش یا به دسیسه و اشتباه کاری امثال آبو کف دلگرم نشوید که بتوانند ما را خراب کنند. اگر راست می گویند که مردمان باغرضی نیستند، گوش بدهند به بیانات ما و آنها، تا بفهمند ما چه هستیم و آنها چه هستند.

این اولین دفعه نیست که به ما حسد بزدند. این اولین مرحله نیست که حقوق ما را زیر پا گذاشتند. این اولین دفعه نیست که به ما خیانت کردند و ما را از سر انقلاب بازداشتند. چندین نفر، چندین دفعه، این کار را با ما کردند. بالاخره مغلوب حق شدند، چنانکه رفقای شما هم مغلوب حق می شوند. پس از مغلوبیت تنبیه خواهند شد.

شهر را اشغال کردید، حکومت را مجبور به

انزوا کردید، پستخانه و تلگرافخانه را در دست گرفته، راهها را تحت نظارت درآوردید. ما را محصور نگه داشته، برای آنکه حرفهای صحیح ما به گوش کسی نرسد و رفقای شما مقصود بی اساس خود را انجام دهند.

همین عملیات بود که وثوق الدوله و انگلیسها و یک چندی هم دولت نیکلایی با ما کردند. بالاخره همه نابود شدند. مطمئن باشید حرفهای صحیح ما، ولو بعد از مردن هم باشد، به تمام دنیا خواهد رسید و مردم مظالم شما را خواهند فهمید. در آن هنگام، همان افکار عامه که تا امروز نیکلا را بر انداخت، دنیکین و کلچماک را محو کرد، وثوق الدوله و یارانش را ساقط کرد، انگلیسها را بیرون نمود، فرانسه را بعد از فتح دچار یأس و پریشانی کرد، همان افکار، شما را که حق کشی می کنید به کیفر ناسپاسی و بد عملی خواهد رساند.

رفقای شما گمان می کنند که قوه قاهره مقابل این همه مشکلات خواهد ماند. نه، چنین نیست. احساسات عامه همه این مشکلات را رفع کرده. رفقای شما اگر آدم کشی و غارت را «مسلك» می دانند و «کمونستی» یا «حمایت رنجبری» را اینگونه عملیات می دانند، پس صد سال است که شاهسونها مشغول این عملیاتند، از این قرار اولین

کمونیست آنها خواهند بود.

گمان کردند که اول انقلاب است و مردم به حرفهای قالب زده آنها که هسی مسلسل می‌بافند : « فقرا » ، « کاسب » ، « رنجبر » ، « کمونیست » ، « جوانان ایرانی » یا به گفتن « تواریش » خالی ، مردم فریب خواهند خورد.

دو سال است عملیات افراطیون را عارف و عامی فهمیده، طشت از بام افتاده، درانبان هرچه بود سرازیر شد. اگر راه روسیه را باز کنند و مردم آزاد باشند، معلوم خواهد شد که افراطیون یعنی امثال آبو کف، برخلاف میل بزرگان و زمامداران شما چه منظره قبیحی در روسیه ایجاد کرده‌اند. به نام حمایت رنجبر، رنجبران را غارت کردند. جمعی را از گرسنگی کشته، تمام مردم را دچار زحمت کردند. مملکت پهناور روسیه را با افعال جاهلان افراطی خود ویران نمودند.

هر روز در ایران هم همان عملیات را می‌خواهند مرتکب شوند، غافل از اینکه سویت روسیه و رؤسای انقلاب آنها و تمام عقلا و مردمان صحیح دنیا از این حرکات متنفر و بالاخره آنها را مورد ملامت تاریخی می‌دانند.

رفقای شما، دوسه نفر جاهل را با چند نفر از خودشان ضمیمه کرده، اسم آنرا کمیته انقلاب

گذاشتند و آن بدبختها را در ضمن اکثریت، مغلوب اراده خود کرده و آلت نمودند تا خود سری شان را مستحکم نمایند.

ولی بدانند من و رفقای من محال است آلت دست آنها بشویم. من بی شرف می دانم آن کسی را که حقوق حاکمیت و استقلال ملت خود را با دست خود فدای شغل و مقام بیهوده کرده، يك ملتى را اسیر چهار نفر خودخواه افراطی که در افراط خود غیر از ریاست چیز دیگری نمی خواهند قرار دهند. من استقلال ایران را می خواهم. من بقای اعتبار ایران را طالبم. من راحت ایرانی و همه ابناء بشر را بی تفاوت دین و مذهب شایقم.

من بیانات لنین، تروتسکی و براوین و تمام زمامداران عاقل شما را که می گویند هر ملتى باید مقدرات خود را عهده دار شود، عملی کرده و می خواهم مجری کنم. هر کسی که مداخله در امور داخلی ما کند، ما او را مثل انگلیس و نیکلا و درباریان مرتجع ایران می دانیم. من آلت دست اقوی تر از شما نشدم، چه برسد به شماها.

ماها به شرافت زیست کرده ایم و ذی شرافت انقلاب را طی نموده ایم و به همین عقیده می میریم. گمان کردید که من مایلم باشما کار کنم که می نویسید بار رفقای خود مشورت نموده، شما را

می‌پذیریم. شماها یقین بدانید ممکن نیست بتوانم
 باشما کار کنم، زیرا عقاید شما و عملیات شما از زهر
 قاتل مهلکتر است.

با این وجدان کشی که کردید و به ما نسبت
 خیانت و سازش با انگلیسها و دولت مستبدۀ ایران
 را دادید، محال است به شماها اطمینان و اعتماد
 حاصل شود.

ما می‌مانیم و منتظر جریان حوادث می‌شویم
 تا حق و حقیقت آشکار شود.

کوچک جنگلی

فصل چهاردهم

کالاهای بازرگانان ایرانی در بادکوبه

در ایام انقلاب، لشکریان روسیه از کلیه جبهه‌های جنگ، خود سرانه عقب می‌نشستند و لشکریان دشمن، بدون اینکه از طرف آنها مقاومت ببینند، وارد روسیه شده و جلومی‌رفتند.

در جبهه قفقاز نیز لشکریان روس خود سرانه عقب می‌رفتند و لشکریان ترك اراضی اشغال شده از طرف آنها را دوباره اشغال و حتی يك قسمت بزرگ ارمنستان روسیه و گرجستان و آذربایجان روسیه را اشغال کردند و بالاخره شهر بادکوبه را تصرف نمودند.

جنگهای داخلی از يك طرف و جنگ با لشکر عثمانی از طرف دیگر، باعث قتل و غارت و خرابی در ولایتهای ارمنستان و آذربایجان شد و بخصوص پس از شکست و تسلیم لشکریان عثمانی و عقب نشینی آنها از قفقاز، فقر و کمیابی کالا به منتهای درجه رسیده بود.

تشکیل و تأسیس جمهوریهای گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و داغستان و امنیت و آزادی حمل و نقل در بین جمهوریهای نامبرده و کشورهای بیگانه، راههای تجارت را که در مدت دو سال انقلاب بکلی بسته شده بود دوباره باز کرد.

بازرگانان ایرانی که در مدت دو سال انقلاب، انبارهای خود را

پراز کالا کرده بودند، فوری کالاهای انبارهای خود را به بادکوبه حمل نمودند که از آنجا به طرف اروپا یا به طرف گرجستان و ارمنستان روانه نمایند.

در ایام تسلط مساواتچیه‌ها (ملیون آذربایجان)، انبارهای گمرکات آذربایجان و انبارهای بازرگانان ایرانی مقیم بادکوبه پراز اجناس و کالاهای مختلف مانند برنج، خشکبار، بادام، قالی، فرش و غیره و غیره بود که چندین صد ملیون تومان ارزش داشت.

وقتی که لشکریان سرخ، شهر بادکوبه را اشغال کردند و دولت مساواتچیه‌ها از بین رفت و دولت شوروی آذربایجان به وجود آمد، این دولت جدید کلیه موجودی انبارهای گمرکات و کالاهای بازرگانان و کارخانجات را مصادره نمود و به قسمتهای دیگر کشور شوروی فرستاد و یا در تحت اختیار شورای اقتصاد دولت آذربایجان گذاشت.

بازرگانان ایرانی مقیم بادکوبه، مستقیماً و یا به وسیله نمایندگان خود، با مقامات صلاحیتدار آذربایجان و بادکوبه داخل مذاکره شدند و استرداد و یا قیمت کالاهای خود را خواستند.

شورای اقتصاد ملی آذربایجان بنا به دستور دولت مرکزی شوروی، در روز بیست و هفتم آوریل ۱۹۲۰ قراردادی با نمایندگان بازرگانان ایرانی با شرایط ذیل منعقد نمود:

- ۱- از تمام مال التجاره‌هایی که از ایران به بادکوبه قبل از کودتای آوریل از طرف تجار ایرانی فرستاده شده بود، از قبیل برنج، خشکبار، بادام و اشیاء دیگر خوراکی و همچنین تنباکو و مال زراعی و کنف و پوست و غیره را تجار ایران تماماً به

شورای اقتصاد واگذار می نمایند.

۲- مال التجاره‌های دیگر مثل قالی و پنبه و پشم و پوست بره که از ایران به بادکوبه وارد شده و مال التجاره ایرانی است، توقیف نشده و صاحبانش آزادانه می‌توانند کالاهای مشارالیه را از حدود جمهوریت سویتی آذربایجان صادر کرده و حق فرستادن به اروپای غربی را نیز دارا می‌باشند.

جمهوریت سویتی آذربایجان همه نوع کمک به صاحبان مال التجاره خواهد کرد که آنها بتوانند مال التجاره خود را از راه بیلو-باطوم و یا از راه بالاما-نورسیسک به یکی از بنادر بحر سیاه برسانند.

۳- از مال التجاره ایرانیها که در ایام کودتای آوریل در بادکوبه از گرجستان برای حمل به ایران وارد شده و موجود است، کلیه صابون و فلزات و تدارکات فلزی و شیشه پنجره و ۷۵ درصد دواجات و ۵۰ درصد اجناس دیگر مانند چای و قند و کبریت و کاغذ و شیشه چراغ و کیسه را تجار ایرانی به شورای اقتصاد ملی می‌دهند و نرخ و ریسمان زربافت و دیگر هرچه دارند مال ایشان بوده و شورای اقتصاد ملی از آنها هیچ حقوقی نخواهد خواست.

۴- محاسبات مال التجاره‌های ایرانی که به جمهوریت سویتی آذربایجان واگذار می‌شود، با

اشخاص جداگانه بعمل نمی آید، بلکه بانمایندگان تمام تجار بعمل خواهد آمد. زیرا محاسبه با هر تاجر غیرممکن بوده و انتخاب ایشان خیلی سخت خواهد بود. بعد هر تاجری می تواند حسابهای خود را با نمایندگان تجار تصفیه نماید.

۵- قیمت هر نوع مال التجاره باید بر طبق قیمتی که در بازار بادکوبه از اول الی بیست و دوم آوریل ۱۹۲۰ داشته معین شود و در عوض قیمت مال التجاره اتباع ایران، هر قدر ممکن است نفت و محصولات نفتی و آهن و چوب و سمنت و اشیاء چوبی داده خواهد شد.

باقیمانده مبالغی که متعلق به تجار ایرانی است ۱۰ درصدیون (اسکناس) آذربایجان و ۹۰ درصد با پولهای خارجی مثل قران روسیه و پوند انگلیسی و غیره تأدیه خواهد شد. قیمت پولها بر طبق قیمت هائی که از اول الی بیست و هشتم آوریل ۱۹۲۰ در بادکوبه داشته محسوب می شود.

جمهوریت سوسیالیستی سویتی آذربایجان می تواند ۱۰ درصد از قیمت مال التجاره های فوق را با پول نیکلانی تأدیه نماید، به شرطی که قیمت منات نیکولانی را بر طبق قیمت آن در ماه آوریل محسوب نماید.

۶- تجار ایرانی که نماینده ایشان این قرارداد

را با شورای اقتصاد ملی امضاء می کند، موظفند که ۵۰۰۰۰۰ پوط برنج چنپا را در مدت دو ماه در انزلی به شورای اقتصاد ملی تحویل دهند و هر پوطی ۵۰۰ منات (فرانکوبا کو) از شورای اقتصاد ملی دریافت نمایند.

برنج فوق، در انزلی یا به وسیله مال التجاره های دیگر و یا به توسط پولهای خارجی تأدیه خواهد گردید. قیمت پولهای خارجی را باید بر طبق قیمتی که در بیست و دوم آوریل ۱۹۲۰ داشته است، محسوب نمایند. هر گاه قیمت برنج ترقی و یا قیمت منات تنزل کرد، تجار حق ندارند اضافه از پانصد منات مقرر شده دریافت نمایند.

۷- ترتیب محاسبات مذکوره در ماده ۵ فقط برای مال التجاره های ترانزیتی متعلقه به تجار ایران می باشد و به اشخاصی مال التجاره داده می شود که بتوانند با مدرک صحیح ثابت نمایند که مال التجاره متعلق به آنهاست و بایستی در نوطارویس تصدیق بشود که این مال التجاره ها تا بیست و هشتم آوریل به دارنده سند تعلق دارد. اگر در مدارک ذکر شده، به آن کسی که مال التجاره ها را فرستاده و باید به حامل بارنامه برسد، کسان دیگری نیز در آن ادعا نمودند، معلوم می شود مال التجاره مال خودشان است.

۸- برای اصلاح و ترتیب راجع به مال-
التجاره‌های دیگر غیرترانزیتی که مال تجار ایرانی
است، باید کمیسیون مخصوصی تشکیل گردد. از
وظایف دیگر کمیسیون، ترتیب راجع به تجارت
آزاد بین آذربایجان و ایران خواهد بود که تجار
ایرانی بتوانند آزادانه مال التجاره از وطن خود به
بادکوبه آورده و در اینجا بفروشند.

۹- شورای اقتصاد ملی در مدت دو هفته بعد
از تبادل مال التجاره با تجار ایرانی، بایستی
محاسبات را تماماً تفریق نماید.

۱۰- چون در مدت کمی، آن دو مسئله
مال التجاره‌های اتباع ایران حل خواهد شد، لذا
قالیهائی که اتباع ایران بعد از بیست و هشتم آوریل
از گمرک در آورده و نزد خود دارند، بایستی ثبت
و پلمب شده در نزد ایشان الی روز تصویب
این قرارداد بماند.

وقتی که از طرف کمیته انقلابی، این قرارداد
تصویب شد، کمیسیونی از طرفین تشکیل شده،
قیمت مال التجاره، مقدار آن و تعلق آن به اتباع
ایران را معین خواهد کرد و متدرجاً از طرف کمیسیون
فوق‌الذکر و همچنین از طرف کمیته انقلابی
آذربایجان تصویب شده و عمل خواهد گردید.

شورای اقتصاد ملی جمهوری آذربایجان قفقاز رونوشت قراردادی را که بانمایندگان بازرگانان ایرانی دربادکوبه منعقد گردیده بود به کمیته انقلابی جمهوری آذربایجان تقدیم کرد و درضمن اطلاع داد که نماینده میرزا کوچک خان و اردبادکوبه شده و تقاضا کرده است که تمام کالاهای اتباع ایران به اسم دولت انقلابی شوروی ایران به ایران فرستاده شود، نه به نام اشخاص مخصوص و یا افراد بازرگان ایرانی.

از طرف دیگر، بازرگانان ایرانی و یا نمایندگانشان از شورای اقتصاد ملی نامبرده در بالا تقاضا کردند که کالاهائی که متعلق به ایشان بوده و به ایران فرستاده خواهد شد، باید به نام و به عهده خود بازرگانان صاحب کالا فرستاده شود و به نمایندگان خود آنها تحویل داده شود. بازرگانان در ضمن اظهار کردند در صورتی که کالاهای ایشان به نام و به عهده خودشان یا نمایندگانشان فرستاده نشود، از تحویل ۵۰۰،۰۰۰ پوط برنج چنپا که عهده دار تحویل آن شده اند خودداری خواهند کرد. شورای اقتصاد ملی نامبرده اظهار عقیده کرد که حمل کالاهای بازرگانان ایرانی به اسم خودشان و یا به اسم دولت میرزا کوچک خان عمل شود فرقی نخواهد داشت، زیرا در بندرانزلی ورشت حکومت میرزا کوچک خان مستقر بوده و بازرگانان ایرانی با وی سروکار خواهند داشت.

کمیته انقلابی آذربایجان به شورای اقتصاد ملی اجازه داد که درباره قسمتی از کالاهائی که بازرگانان ایرانی به دولت شوروی آذربایجان واگذار نموده اند، با خود بازرگانان و یا نمایندگانشان اصلاحاتی بعمل آورند، ولی کالاهائی که به ایران حمل خواهد شد، به نام دولت انقلابی شوروی میرزا کوچک خان فرستاده شود.

میرزا کوچك خان در مراسلات خود به لنین رئیس شورای کمیسرهای ملی و به مدیوانی و دیگران از کالاهای نامبرده اسم برد و استرداد آنها را خواست و در ضمن اظهار کرد که بازرگانان ایرانی قسمتی از کالاهای نامبرده را در اختیار دولت انقلابی میرزا کوچك خان گذاشته‌اند تا به انقلاب کمک کرده باشند.

بازرگانان زیر بار این از خود گذشتگی رفته بودند فقط برای اینکه شاید بتوانند به توسط میرزا کوچك قسمتی از کالاهای خود را دریافت بدارند و میرزا کوچك واسطه شده بود که اولاً قسمتی از کالاهای نامبرده را به ایران حمل کنند و ثانیاً دولت انقلابی ایران که عهده‌دار تأدیه مخارج ارتش سرخ و دولت شوروی ایران است بتواند از عهده پرداخت مخارج نامبرده برآید.

دولت شوروی آذربایجان پس از کشمکش زیاد، وجوه کالاهائی را که بازرگانان ایرانی به آن دولت واگذار کرده بودند پرداخت و کالاهای دیگری را که قرار بود به ایران فرستاده شود نفرستاد. شورای اقتصاد ملی آذربایجان جواب صحیح به تقاضا کنندگان نمی‌داد. اگر تقاضا کنندگان بازرگانان بودند به آنها جواب داده می‌شد که به دولت کوچك خان داده خواهد شد و به نمایندگان دولت میرزا کوچك خان هم گفته می‌شد که بازرگانان، کالاهای خودشان را خود می‌خواهند بگیرند.

مسئله کالاهای نامبرده یکی از مهمترین مسائلی بود که حل نشد و باعث کدورت دولت شوروی آذربایجان با دولت شوروی ایران گردید و نریمان نریمانوف رئیس کمیته انقلاب آذربایجان که از بهترین

دوستان انقلابیون جنگل بود، از میرزا کوچك خان مأیوس گردید. مسئله کالاهای نامبرده، در ایام ریاست احسان‌الله خان دوستدار حل گردید. دولت انقلابی ایران، تحت ریاست مشارالیه، مالکیت شخصی را لغو کرد و بازرگانان دیگر اسم کالاهای را به زبان نیاوردند.

فصل پانزدهم

پس از قطع مذاکرات و روابط بین میرزا کوچک و نمایندگان دولت شوروی روسیه

مانند مذاکرات نمایندگان دولت انقلابی شوروی میرزا کوچک خان با نمایندگان دولت مرکزی شوروی مسکو، مکاتبه میرزا کوچک خان با مدیوانی نماینده دولت مرکزی شوروی و رئیس کمیته نظامی انقلابی دستجات سرخ روسیه در گیلان نیز مثمر نمرنگردید.

مدیوانی در مکتوب جوابیه خود به میرزا کوچک نیز صحبت از لزوم تبلیغات عقاید و اصول اشتراکی و آزادی این تبلیغات از طرف حزب عدالت ایران را نموده بود و میرزا کوچک خان و همکاران او را متهم به محافظه کاری و جلوگیری از انقلاب و حتی تصرف جواهراتی که دولت شوروی روسیه برای تأسیس بانک دولتی شوروی ایران به میرزا کوچک داده بود ساخت.

مدتی که بین میرزا کوچک خان و دولت شوروی روسیه و نمایندگان دولت نامبرده در گیلان قطع رابطه شد، تبلیغات عقاید کمونیستی در رشت و انزلی توسعه یافت. ولی دولت انقلابی شوروی احسان الله خان دوستدار دچار دو مشکل بزرگ گردید و برای رفع آنها بیخود زحمت می کشید. یکی از مشکلات نامبرده تهیه پول و دیگری تجهیز مجاهدین جدید بود.

گفته بودیم که دولت احسان الله خان بیش از دولت میرزا کوچک خان برای جمع آوری اعانه معین شده بر تجار و کسبه و مالکین فشار می آورد، ولی موفق به جمع آوری مبلغ مزبور نمی گردید و حتی اگر مبلغ معین شده نیز تماماً جمع می شد، برای تأدیه مخارج کافی نبود. مالکین در اثر انقلاب، از عایدی معمولی خود محروم گردیده بودند و در بین آنها اشخاصی بودند که در منزل برنج خوراکی نیز نداشتند، زیرا راهها امن نبود و دهقانان می ترسیدند برای اربابان خود بار بیاورند. يك بار من تعجب کردم از اینکه يك نفر از مالکین، از من برای خانه خود برنج خوراکی خواست.

بازرگانان، قیمت کالاهای موجود خود در باده کوبه را مأخوذ نداشته بودند و از طرف دیگر چون شعبه بانك شاهنشاهی (انگلیس) نیز از رشت رفته بود، آنها (یعنی بازرگانان) قادر به استفاده از پول و اعتبار خود که در بانك داشتند نبودند. کسبه نیز در اثر تعطیل بازار و داد و ستد، در پرداخت اعانه و مالیات عاجز بودند.

اما تجهیز مجاهدین، از جبهه اخبار بدی به رشت می رسید. ترکهای آذربایجانی که اکثریت افراد ارتش سرخ را تشکیل می دادند، از میدان رزم فرار می کردند و یا جلو نمی رفتند. مجاهدین با تجربه و جنگجوی ایرانی به همراه میرزا کوچک خان به جنگل رفته بودند. بنابراین، کلیه سنگینی مبارزه بردوش دستجات سرخ روسیه بار شده بود. از جبهه کمک می خواستند. چندین بار سردار محیی را روانه جبهه کرده بودند و وی هر دفعه در مراجعت خود اصرار می کرد که قوه تازه نفس به جبهه فرستاده شود. دولت انقلابی عاجز مانده بود، زیرا جوانان گیلانی مسلح نمی شدند فقط اکراد، از طایفه و همسایگان خالو

قربان از کرمانشاه برای داخل شدن در قشون سرخ ایران می آمدند (۱) و نفوذ خالو قربان را در کسبه انقلابی و در هیئت دولت شوروی ایران زیادتر می کردند.

دولت انقلابی، چند روز را روز قشون سرخ معین کرد و در آن روز میتینگها برقرار کرده و از يك طرف جوانان را دعوت به مسلح شدن نموده و از طرف دیگر از مردم جوراب و پیراهن و سیگارت برای افراد قشون سرخ می خواستند. ولی نه بول جمع می شد و نه افراد برای قشون. دولت احسان الله خان و جبهه ای را که دولت میرزا کوچک خان داشت، نداشت. اولاً برای اینکه در هیئت دولتش چهار نفر کمونیست ترك زبان مقام وزارت داشتند و فارسی نمی دانستند و ثانیاً برای اینکه حزب کمونیست ایران (عدالت) در امور دولت انقلابی دخالت داشت و وزیران غیر کمونیست هیئت دولت تحت نفوذ حزب عدالت و وزیران کمونیست بودند.

بعلاوه در گیلان فقط يك روزنامه کمونیست که خود را ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کمونیست (بلشویک) ایران می نامید منتشر می شد و گاهی مردم را به نام حزب (نه به نام دولت) تهدید می کرد و از روزنامه نامبرده نتیجه گرفته می شد که دولت انقلابی ایران فقط اسم است و دولت حقیقی، فرقه کمونیست ایران است که کمیته مرکزی آن از چند نفر ترك زبان مانند جوادزاده و چند نفر بیگانه مانند آبو کف و بانو بولله زن آبو کف تشکیل شده بود و به طوری که قبل از این هم گفتم اهالی رشت و انزلی از نطقهائی که به زبان ترکی انجام می شد خوششان نمی آمد.

گفتم که در ایام تسلط میرزا کوچک خان، اهالی در مساجد جمع

می‌شدند و نماز می‌خواندند و خود میرزا کوچک و همکارانش نیز برای دعا خواندن و ملاقات با مردم به مسجد می‌رفتند. در ایام تسلط احسان‌الله خان، مردم از جمع شدن در مساجد خودداری می‌کردند و خود احسان‌الله خان و وزیرانش نیز به مسجد نمی‌رفتند و با جمعیت ملاقات نمی‌کردند. نرفتن احسان‌الله خان و همکارانش به مساجد و تعریف آنها از قاتل ناصرالدین شاه و از اصول مزدک و تبلیغات کمونیستها (بلشویکها) راجع به اصول و عقاید بلشویکی، سوء اثر بخشید. عده زیادی از مردم عقیده داشتند که رئیس دولت انقلابی و وزیران و همکارانش بهائی و مزدکی و یا بی‌دین می‌باشند.

مردم (غیر بلشویکها) در منازل یکدیگر از همدیگر دیدن می‌کردند و از روحانیون دعوت می‌کردند که نماز را در منزلشان بخوانند و این سبب می‌شد که تبلیغات و تحریکات بر ضد دولت و سعت پیدا کند و دولتیان و کمونیستها نیز تبلیغات خود بر علیه مالکیت شخصی و روحانیون و مالکین و سرمایه‌داران را توسعه بدهند و آنها را متهم بنمایند که با پول انگلیسیها، روحانیون را دعوت به خواندن نماز در منازل شخصی خودشان می‌نمایند.

روحانیون رشت نسبت به روحانیون انزلی آزادتر بودند و گاهی در کوچه و خیابان دیده می‌شدند و برای ملاقات دوستان و مریدان خود می‌رفتند. در انزلی، روحانیون از منازلشان بیرون نمی‌آمدند و اگر در نتیجه پاره ای پیش آمده‌ها مجبور می‌شدند که از منازلشان خارج شوند، بدون عمامه در کوچه‌ها دیده می‌شدند. در رشت، روحانیون با لباس خود از منازلشان بیرون می‌آمدند و در کوچه‌ها دیده می‌شدند. خالی ماندن مساجد در رشت و انزلی و خانه نشین شدن

روحانیون و سیدها باعث شده بود که در شهر و در دهات اطراف تبلیغ نمایند که افراد حزب کمونیست ایران بی‌دین بوده و برضد دین اسلام می‌باشند. و چون روز بروز این قسم تبلیغات وسعت پیدامی‌کرد، از این جهت هم مبلغین و روزنامه‌کامونیست، ناشر افکار کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران، در مدت چند روز به وسیله نطق‌ها و مباحثات و مقالات سعی می‌کردند ثابت کنند که بلشویک‌ها برضد اسلام نبوده و برعکس، دین اسلام را از دست بی‌دین‌ها حفظ و محافظه می‌نمایند.

در میتینگ‌هایی که برای تبرئه حزب کمونیست از اتهام بی‌دینی تشکیل می‌شد، حتی رئیس دولت یعنی احسان‌الله خان نیز که «شخص متدین و خداپرستی می‌باشد» شرکت داشت و پس از انتقاد سخت از عملیات انگلستان سعی می‌کرد ثابت کند که حزب کمونیست ایران و افراد آن بی‌دین نمی‌باشند و طرفدار دین اسلام هستند. ولی مردم زیر بار نمی‌رفتند، بخصوص خبرهایی در باره عدم موفقیت دستجات سرخ در جبهه رزم با انگلیسی‌ها به رشت می‌رسید و فوری در بین مردم انتشار می‌یافت.

یگانه روزنامه رشت، کامونیست، ناشر افکار کمیته مرکزی حزب کمونیست (بلشویک) ایران، چند شماره خود را تقریباً تماماً به این مسئله اختصاص داد.

در شماره ۴، مورخه ششم ذی‌قعدة ۱۳۳۸ روزنامه کامونیست چندین مقاله در جواب تبلیغات مردم راجع به بی‌دینی حزب کمونیست چاپ کرد که قسمتی از آنها را در اینجا چاپ می‌کنیم.

نویسنده سرمقاله، تحت عنوان: «دسایس انگلیس در کار است» پس از اعلام اینکه «انگلیسی‌ها در کلیه جبهه‌های جنگ ایران شکست

خورده و برای اینکه اختلاف و نفاق در بین ایرانیان بیندازند شروع به دسایس جدید نموده و کارکنان خود را وادار به تبلیغات بر ضد حزب کامونیست کرده اند» اضافه می نماید:

رفقا! این همه اظهارات و بی دینی هائی که در این چند روزه به تحریک چند نفر اشخاص خائن و بی شرف نسبت به فرقه کامونیست (بالشویک) ایران در جریان است و می خواهند نیات پاك و مقدسه این فرقه را که فقط عبارت از استقرار آزادی و برابری بوده است با زور تهمتها و افتراهای دروغ و بی حقیقت در لباس جور، ظلم، بلکه مخالفت با اصول شرع انورنبوی در افکار و انظار عامه جلوه دهند، همه از اثر نتیجه تقلبات و دسیسه های مخفیانه انگلیسیهاست.

مقاله نویس پس از اظهار اینکه انگلیسیها بهتر از ایرانیان، ایرانیان را می شناسند و می دانند که اختلاف مذهبی خطرناکترین وسیله نابود کردن حزب کامونیست است اضافه می کند:

برای شورانیدن اهالی بر ضد فرقه کامونیست، این شایعه را منتشر نمودند که «مسلك کامونیزم مخالف با دین است.»
معاذالله، زبان از ذکر و بیان این تهمت بزرگ که شایسته اعمال و افعال مسدعیان آن است شرم

دارد. رفقا! رنجبران! هشیار باشید و دوست و دشمن حیاتی و اجتماعی خودتان را خوب شناسید. فریب القائات مغرضانه آنها را نخورید و آنها را به مجامع و مجالس خود راه ندهید. بگذارید هر قدر می‌توانند داد بزنند و فریاد بکشند. ما مطمئن هستیم که قسمت بزرگی از اهالی، خصوصاً جوانان منورالفکر و رنجبران عاقل، کاملاً از موضوع خیالات ایشان آگاهند و جلو گیری از پروپاگاندهای دشمنانه آنها خواهند نمود.

سرمقاله نویسنده پس از اظهار این که «فرقه کامونیست (بالشویک) ایران از آرایش هر گونه افترا و بهتان دور و بری است و غیر از خدمت به ایران و دین اسلام آرزوی دیگری ندارد» اضافه می‌کند:

آگندهای انگلیسی و طرفداران شاه بدانند که فرقه کامونیست (بالشویک) ایران قادر است با زور سلاح، ایشان را قلع و قمع نموده و مجبور به سکوت و خاموش نماید. ولیکن فقط به ملاحظه انتظام داخلی و احترام از اتلاف نفوس و خسارتی تاکنون [مجبور به] خودداری از انتخاب کرده اند. تدابیر شدید شده است.

اکثر باز در عملیات خائنانه محمود سرار ورزیده، بیشتر از این در فتنه جوانی خود دوام نمایند، آن وقت فرقه مجبور است که برای قلع و

قمع آنها بی‌رحمی را از نظر دور کرده و هر طور لازم است با يك شدت و قطعیت تام جلو گیری از فتن آنها بنمایند. خوب است که فتنه‌جویان، مصالح مسلکتی و شخصی خود را در نظر گرفته، راحت نشسته و ساکت باشند.

نویسنده مقاله دوم که «م. ح» امضاء کرده است، در ابتدای مقاله خود می‌نویسد که «دشمنان حزب کامونیست از پیشرفتهای حزب نامبرده در جنبه‌های رزم و در میدانهای عملیات اجتماعی و سیاسی ترسیدند، به آنتریکهای مخفی و علنی دست زده و در ضمن، حزب نامبرده را متهم به مخالفت با دین اسلام می‌نمایند» و اضافه می‌کند:

بسم الله قرآن خدائی که می‌فرماید:
 «لَا يَحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ الظَّالِمَ» (دوست نمی‌دارد صدا و فریاد را مگر از آنهایی که مظلوم واقع شده‌اند)
 صدا بلند کرده و بیرق سرخ دست گرفته‌ایم. ما در طی این مقصود به هر گونه مشکلات و موانعی که تصادف کنیم، قطع ریشه آن را با هر قدر فداکاری باشد برای خود اولین وظیفه می‌دانیم و متعهدیم
 بر اینکه دوستان را قبای فتح دهیم، دشمنان را از خون کفن سازیم.

مقاله نویسنده يك ستون مقاله خود را برای اثبات بی‌دینی دیگران تخصیص داده و ملاها و تجار و کاسبها و کلیه سرمایه‌داران را بی‌دین نامیده و می‌گوید:

بلی، دشمنان عالم اسلام را خوب می‌شناسیم و از طرح‌ریزیهای امروزی آنان خبرها داریم. به يك دفعه آنها را مسبوق و مطمئن می‌سازیم که مبارزه ما، مبارزه میانی بوده و بدنام قرآن خود در راه اسلام و نجات فقرا و زحمتکشان اسلام بیرق در دست گرفته جان می‌بازیم و از هیچگونه تهدید و تضییق و فتنه‌کاریها خوف و ملاحظه نداریم. مسلمان و مسلمان نژادیم. تابع و اجرا دهنده قوانین مقدسه اسلامیه که متأسفانه تا حال آلت غرض شخصی و خوشگذرانی عده‌ای ارتجاعی شده بود هستیم، تا آن قوانین را که عبارت از رفع ظلم و تعدی حاصل از تضعیف مساوات و غیره باشد اجرا ندهیم و دست ظالمان را نشکنیم و سلطنت حاضره را که حامی درندگان است از میان بر نداریم و حکومت شوروی جمهوری در وطن خودتان تأسیس نکنیم و مقدرات فقرا و زحمتکشان را به خود ایشان نسپاریم، سلاح خودمان را به زمین نخواهیم گذاشت و برای قطع ریشه هرگونه موانع، تا به مقصود نرسیم آرام نخواهیم نشست.

مردم شهر در جوابهای روزنامه کامونیست و مبلغین حزب که فقط فحش بدانگلیسیها و سرمایه‌داران می‌دادند و می‌خواستند طرفداری حزب از دین اسلام را ثابت نمایند، منطق و یا دلیل پیدا نکرده و بیش

از پیش تبلیغات خود را بر ضد حزب نامبرده توسعه می دادند. بخصوص برای اینکه از جبهه ها خبر می رسید که اوضاع لشکریان سرخ خیلی بد است و ممکن است که تا چند روز دیگر شهر را تخلیه کنند.

روزنامه کائونیست و مبلغین حزب کمونیست اعلام می کردند که در جبهه ها انگلیسی ها شکست خورده اند و از طرف دیگر اعلام می کردند که دولت شوروی داغستان دستجات قشون خود را برای کمک دولت شوروی ایران ارسال کرده و به زودی داغستانها برای کمک به قشون سرخ ایران وارد ایران خواهند شد.

اکثر رشتیها بخوبی می دانستند که در داغستان، دولت شوروی موجود نبوده و قشون سرخ هم نداشته و نمی توانند به قشون سرخ ایران کمک برسانند. بنا بر این به اظهارات روزنامه و مبلغین حزب کمونیست ایران اهمیت نمی دادند.

فصل شانزدهم

شکست و عقب‌نشینی ارتش سرخ

روز پنجشنبه، بیست و هشتم اسد ۱۲۹۹ (مطابق چهارم ذیحجه ۱۳۳۸ و نوزدهم اوت ۱۹۲۰) بنا بر دعوتی که از طرف کمیته مرکزی فرقه کمونسیت ایران به این نویسنده رسیده بود، در عمارت آوادیس، محل تشکیلات حزب نامبرده حاضر شدم. بلومکین و دکتربلینسکی و میرزا احمدخان حیدری و دو نفر ناشناس قبل از من آمده بودند. مدتی بدون ادای کلمه‌ای، منتظر ورود بانو بولله عیال آبو کف شدیم.

آبو کف به همراه مدیوانی برای تفتیش به جبهه رفته بودند و در جلسه حضور نداشتند. بانو بولله منشی کمیته مرکزی فرقه کمونسیت ایران جلسه را افتتاح نمود و اظهار کرد که در اواخر ماه سپتامبر در شهر بادکوبه کنگره ملل شرق افتتاح خواهد شد و رفقا زینویف و پاولویچ و انورپاشا و دیگران در آن کنگره حضور خواهند داشت. زحمتکشان کلیه کشورهای خاور نمایندگان خود را انتخاب نموده و روانه بادکوبه کرده‌اند و زحمتکشان ایران هم تقریباً ۲۰۰ نفر را انتخاب نمودند و امروز یا فردا به بادکوبه حرکت خواهند کرد. ولی چون کمیته مرکزی حزب می‌خواهد که نمایندگان زحمتکشان ایران در کنگره به وسیله ایراد نطقها درباره انقلاب و اوضاع کشاورزی و حقوق مالکیت بر زمین و پیشرفت

صنایع ایران را در اهمیت بازی کنند، لازم دانست که با چند نفر از دانشمندان و روشنفکران ایرانی درباره انتخاب دویا سه نفر برای شرکت در عملیات کنگره مذاکره نماید، و شما را دعوت کرد به اینجا بیایید و با رفقای دیگر همکاری و مساعدت فکری نمائید.

یکی از حضار اظهار کرد رفیق بولله اقدام خوبی کرده است و مذاکره درباره لزوم فرستادن چند نفر از چنین اشخاصی لازم نیست و باید فوری چند نفر از حاضرین در جلسه یا از بیرون انتخاب کرده فردا یا پس فردا روانه باد کوبه نمود.

احمدخان حیدری اظهار کرد که خود حاضر است به باد کوبه برود و در کنگره ملل شرق شرکت نموده، راجع به مسئله ارضی در ایران، صحبت کند.

من تعجب کردم، چون می دانستم که حیدری انقلابی نیست. تعجب من به عالی درجه رسید وقتی که مشارالیه به من رجوع کرد و گفت: «رفیق یقیناً! خاطر جمع هستم که شما به همراه من به باد کوبه تشریف خواهید آورد و درباره انقلاب مشروطه ایران و اوضاع کارگران و صنایع ایران در کنگره نطقهائی خواهید کرد.»

در جواب پیشنهاد دوستم حیدری گفتم که من قادر به مسافرت و ادای نطقهائی نامبرده نیستم. ولی حیدری و بلومکین اصرار کردند و بالاخره بانوبولله فرمود: «رفیق حیدری و رفیق یقیناً و رفیق جوادزاده به نمایندگی در کنگره ملل شرق انتخاب شدند و فردا صبح به اتفاق رفیق بلومکین از رشت حرکت خواهند کرد.»

خانم نامبرده بدون اینکه به من اجازه صحبت بدهد، جلسه را تعطیل کرد. بلومکین گفت: «رفقا حاضر باشید، پس فردا به همراه

من حرکت می کنیم.»

باحیدری، از آقایان خدا حافظی کرده و از عمارت خارج شدیم. من فوری پرسیدم: «آقای حیدری این بازی را چرا کردید. من می دانم و خاطر جمع هستم که شما نمی خواهید به باد کوبه بروید. چرا حاضر شدید؟» دوست من با تبسم جواب داد: «من و شما به باد کوبه نخواهیم رفت. فردا یا پس فردا همه این آقایان از رشت فرار خواهند کرد و مسلم است که در موقع فرارشان ما را فراموش خواهند کرد.»

من گفتم: «از کجا می دانید که آقایان فرار خواهند کرد؟» حیدری جواب داد: «یکی از افسران ترك فراراً از جبهه آمده و گفته که قزاقهای ایران از منجیل به این طرف عبور کرده اند و سربازان سرخ بدون مقاومت عقب می آیند.»

از یکدیگر جدا شدیم. من رفتم نزد احسان الله خان دوستدار تا حقیقت را درباره عملیات جبهه بپرسم.

احسان الله خان در جلومیزی نشسته و خالو قربان بر روی زمین دراز کشیده بود. هر دو متفکر بودند. پس از عرض سلام و احوالپرسی پرسیدم که از وضعیت جبهه چه خبر دارید؟

احسان الله خان گفت: «سردار محیی امروز از جبهه آمده و خبر خوشی آورده است. انگلیسیها قزوین را تخلیه کرده و به طرف همدان می روند. چند دقیقه قبل هم تلگرامی از جبهه رسیده و خبر داده شده که قزاقهای ایران از قزوین دفاع می کنند و رزم در اطراف باغهای شهر جریان دارد.»

در آن موقع صدای پاهای اسب شنیده شد. احسان الله خان گفت: «خاطر جمع باشید که قاصد از جبهه آمده است.»
 من خدا حافظی کرده و از اطاق بیرون آمدم. در حیاط، خالو مراد را دیدم که از پا تا سر، در گرد و خاک بود. پرسیدم: «از کجا می-آئید؟» گفت: «از نقلا بر. رفقا عقب می آیند. نتوانستیم از عقب نشینی آنها جلو گیری کنیم.»

خالو مراد داخل اطاق احسان الله خان شد. من از حیاط بیرون آمدم و به منزل رفتم ولی به اهل خانه چیزی نگفتم. من تصور نمی کردم احسان الله خان دروغ گفته باشد و شب را به مطالعه کتب و مدارك راجع به انقلاب ایران گذراندم.

روز دوم، صبح زود، احمد خان حیدری به منزل ما تشریف آورد و اطلاع داد که ۳۰۰ نفر جوان کمونیست ایرانی که کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تجهیز نموده و برای کمک به جنگجویان فرستاده بود، از جبهه فرار کرده و متفرق شده اند و بریگادزه رئیس جبهه امامزاده هاشم عصبانی شده و چند نفر از آن جوانان را به مجازات رسانیده بود، ولی از امامزاده هاشم عقب نشینی نکرده اند و رزم ادامه دارد. حیدری در ضمن اضافه کرد تحت فرماندهی بریگادزه حتی يك نفر سرباز یا مجاهد مسلمان نمانده است. فقط عده ای از روسها با گرجیها و چند نفر از ارمنیها به رزم ادامه می دهند.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران در عصر همان روز تحت ریاست بانو بولله جمع شد و تصمیم به تخلیه شهر رشت گرفت (آبو کف و مدیوانی از جبهه مراجعت نکرده بودند) و بریگادزه حکم صادر کرد که زد و خورد را تا تخلیه رشت و لاهیجان و فومنات ادامه دهد.

شب همان روز، بنا بر حکم کمیته مرکزی، تخلیه شهر شروع شد. اهالی شهر در منازل خود بودند و فوری از تخلیه شدن شهر اطلاع حاصل نکردند. ولی نزدیک صبح، مردم بیدار شده و از منازلشان بیرون آمدند و بدون اسلحه، با سنگ و چکش و کلنگ و آب به سربازان و مأمورین دولت شوروی ایران و اعضای حزب کمونیست ایران و روس حمله نمودند.

سربازان و ملاحان روس پس از اشغال شهر رشت و اطرافش از طرف قشون سرخ، عیالهای خود را به رشت خواسته بودند. این زنهای بیچاره به همراه اطفالشان آمده بودند و مجبور به عقب‌نشینی غیرمنظمی شدند، زیرا که اکثر شوهرانشان در قشون بودند.

روزشنبه سی‌ام اسد را هرگز فراموش نخواهم کرد. صبح‌زود من هم از منزل بیرون آمدم و اولین اشخاصی را که دیدم بلومکین و دکتر بلینکی بودند که اتومبیل خود را پر از کالا و اجناس کرده و می‌خواستند از رشت به طرف انزلی حرکت کنند و طوری عجله داشتند که حتی جواب سلام را هم ندادند. شخص سومی را که ملاقات کردم احمدخان حیدری بود که پس از دست دادن اظهار کرد: «به شما گفته بودم که آقایان ما را فراموش خواهند کرد و فقط جان خودشان را به سلامت خواهند برد».

وارد منزل شدیم. پس از صرف یک فنجان قهوه، با هم از منزل خارج شدیم. صدای شلیک از هر طرف شهر شنیده می‌شد. حیدری گفت: «برویم نزد احسان‌الله خان و خواهش کنیم که اقلاً اسلحه افراد شهربانی را پس بدهد که شهربانی امنیت را در شهر نگه دارد، زیرا به زودی خودسری و اغتشاشات به اعلی درجه خواهد رسید».

رفتیم به منزل احسان الله خان. جلودرب در شبکه‌ای ایستاده بود که در آن پرازلباس و بقچه و غیره قرار داشت. عطاءالله خان دوستدار برادر احسان الله خان که لباس افسر شهربانی در تن داشت را در حیاط دیدیم. گفتیم برای چه نزد رئیس انقلاب ایران آمده‌ایم.

عطاءالله خان در جواب گفتند: «برادرم با عیال و اطفال خود به انزلی می‌رود و کسی حکم او را نخواهد خواند. شما نزد عمیدالسلطان حاکم شهر بروید و از او امداد و امنیت شهر را بخواهید.»

از حیاط بیرون نیامده بودیم، دیدیم که خانم احسان الله خان از منزل بیرون آمد و به طرف درب حیاط رفت. حیدری و من نزد عمیدالسلطان حاکم انقلابی شهر رفتیم (عمیدالسلطان برادر سردار محیی بود) و او را در کوچه منزل خود دیدیم. پس از عرض سلام، تقاضا کردیم که حاکم تجهیز افراد پلیس را صادر کرده و عهده‌دار نگهداری امنیت شهر بشود. در جواب گفتند:

«من از مقام خود استعفا داده‌ام. من بنا بر حکم دولت انقلابی حاکم رشت بودم. دولت انقلابی فرار کرد، ولی من فرار نخواهم کرد. به شما قول می‌دهم که امنیت شهر را حفظ کنم، به شرطی که شما هادر منزل یکی از معتمدین جمع شده و بنده را انتخاب و مأمور کنید که تا ورود قزاقهای ایران امور شهر را اداره کنم.»

ما به ایشان قول دادیم که در منزل سردار معتمد (پدر حسن اکبر وکیل کنونی فومن) جمع شده و ایشان را به حکومت رشت انتخاب کنیم.

شلیک در کوچه‌ها توسعه یافت. احمد خان حیدری از من جدا شد و قول داد که نیم ساعت دیگر در منزل سردار معتمد باشد. من هم

منزل رفتم و به خانم اطلاع دادم که برای حضور در جلسه‌ای به منزل سردار معتمد می‌روم.

راه من از وسط بازار بود، بازاری که چند هفته قبل طعمه آتش گردیده بود. نزدیک سرای گلشن، عده‌ای جمع شده و صحبت می‌کردند. يك ارايه روسی که يك شتر لاغر آن را می‌کشید، از دور دیده شد. جوانی گفت: «این ارايه را از دست سرباز بگیریم.» جوان دومی گفت: «سرباز را بکشیم.»

سرباز مثل اینکه قصد آنها را فهمید و خود را از ارايه پرت کرد و شروع به فرار نمود. عده‌ای ارايه را به حیاط سرای کشیدند. دو نفر دنبال سرباز روسی دویدند. من جلو رفتم. چند قدم بیشتر نرفته بودم که صدای «زننده باد احمدشاه» به گوشم رسید. از یکی از عابرين پرسیدم: «چه خبر است؟» گفت: «قزاقهای ایران در میدان مسجد صفی هستند.» آنها فریاد می‌زدند «زننده باد احمدشاه.»

میدان مسجد نامبرده پر از جمعیت بود. در بین جمعیت، قزاقان و کردهای مسلح زیادی دیدم که با هم صحبت می‌کردند. کردها از مجاهدین دولت انقلابی بودند. قزاقها از آنهایی بودند که در روز خلع سلاح قزاقخانه فرار کرده و با اسلحه خود مخفی شده بودند. امروز دشمنان دیروز با هم متحد شده و «زننده باد احمدشاه» را فریاد می‌کردند. چند قدم پیش رفتم. خیابان پر بود از جمعیت. شنیدم يك نفر به زبان روسی فریاد می‌زند: «من بلشویك نیستم. مرا تجهیز کرده به ایران فرستادند. والله من بلشویك نیستم.» نزدیک رفتم. عده‌ای يك نفر روس را دوره کرده کتک می‌زدند. داخل جمعیت شدم و گفتم: «چه می‌خواهید از این بدبخت. سرباز بوده، او را به ایران فرستادند. اگر

بلشویك هم بوده اسیر شده...»

يك نفر كه از كارمندان ادارهٔ مالیهٔ انقلابی بود روبه من كرد و گفت:
«آقا مگر شما نمی‌دانید اینها چه بلاها به شما آوردند. باید تمام اینها را
كشت. خواهش می‌كنم دخالت نكنید.»

چند قدم دیگر هم جلو رفتم. مقابل دروازهٔ حیاط بحرالعلوم
(برادر آقا رفیع و کیل طوالش در مجلس دورهٔ چهاردهم) عده‌ای يك
سرباز روس را كشان‌كشان داخل حیاط نامبرده كردند. این روس هم
فریاد می‌كرد: «من بلشویك نیستم. ما را تجهیز كردند.»

تا دم‌كـوچـهٔ خانۀ سردار معتمد رسیدم، دیدم يك افسر سرخ
سواره، تفنگ در دست، به طرف ما می‌آید. یکی از جمعیت گفت:
«این شخص در سبزه میدان میتینگ می‌داد و می‌گفت خدا نیست،
پیغمبر نیست، دین تریاك است.» مردم به افسر سواره حمله كردند، او
را از اسب پائین كشیده و كشان‌كشان به حیاط بانك شاهي بردند و
كشتند.

من به خانۀ سردار معتمد رسیدم. نوكرها بنده را راهمائی به
خدمت سردار نمودند. حیدری و اسدی نام تاجر در خدمتشان بودند.
سردار معتمد به چند نفر از اعیان و تجار شهر تان كرد، ولی هیچكس
حاضر به آمدن نشد. ما نیز متفرق شدیم. ولی سردار خودش به
عمیدالسلطان تلفن كرد و گفت كه عده‌ای در منزلش جمع شده و
عمیدالسلطان را انتخاب نمودند كه امور شهر را اداره كند.

شایك در كوچه‌ها بیشتر شده بود، ولی ما با سلامتی عودت
به منزلمان كردیم.

تیراندازی تا ساعت چهار بعد از ظهر ادامه داشت. در سرجادهٔ

انزلی و در ایستگاه راه آهن پیربازار، زدو خورد مفصلی واقع گردید. تقریباً ساعت پنج بود که دو گلوله توپ روی شهر خالی گردید و حکم عمیدالسلطان منتشر شد که مردم به زدو خورد خاتمه داده و به منزلشان بروند و اگر این کار را نکنند روسها شهر را با گلوله توپ خراب خواهند کرد.

ترکیدن دو گلوله توپ و تهدید عمیدالسلطان باعث پایان تیر-اندازی گردید و روسهایی که تا ساعت پنج قادر به خارج رفتن از شهر نبودند به راحتی خارج شدند.

بریگاده بادیسته مسلح خود و با عقب نشینی شهر را حفظ می کرد و از پیشرفت قزاقان ایران به طرف شهر جلو گیری می نمود. مشارالیه می دانست که شهر از مأمورین دولت انقلابی و از سربازان تخلیه می شود، ولی آتریاد سرخ مأمور فومن و همچنین آتریاد سرخ مأمور لاهیجان از اوضاع شهر خبر نداشتند.

لولمان، جمعه بازار، صومعه سرا و دهات اطراف، در منطقه آتریاد سرخ فومن بود. لوشکین نامی، یگانه کارمند کمیته نظامی انقلابی آتریاد نامبرده بود و آتریاد تقریباً مرکب بود از ۵۰۰ نفر. ولی رفته رفته تعداد سربازان سرخ کم شده و گروهی از سربازان سرخ آذربایجانی تحت ریاست علی اوف و اکراد تحت ریاست کریم خان و ۴۰ نفر روس که دسته مسلسلچیه را تشکیل می دادند.

اخبار ریاس آورا از جبهه منجیل به فومن می رسید، ولی به آن اخبار اهمیت نمی دادند. ولی يك سرباز آذربایجانی شروع به تبلیغات در بین سربازان مسلمان نموده و آنها را به فرار دعوت می کرد، ولی به زودی دستگیر و به دست گوسف رئیس آسویی اتدل (دژبانی اردو) تیرباران

شد و تا روز بیست و یکم ماه اوت واقعه جدیدی در آتریاد فومن روی نداد. روز بیست و یکم اوت، از رشت چند نفر به جمعه بازار رفته و تلفن‌ها را به پیربازار حمل نمودند. فرمانده آتریاد فومن از رشت دستور خواست، ولی رشت تخلیه شده بود و جواب به او داده نشد. بنابراین مردم و آتریاد فومن تصور کردند که رشت در دست انگلیسیها است. فرمانده آتریاد دسته خود را از فومن جمع کرد (تعداد آنها بالغ بر ۳۵۰ نفر بود) و چون از شهر رشت اطلاعی نداشتند خواستند به طرف صومعه سرا بروند و در آنجا استحکامات برای دفاع از خود بسازند. ولی از این نقشه منصرف شدند، زیرا خبر آوردند که میرزا کوچک خان با پانصد نفر حاضر به حمله بر آتریاد نامبرده می باشد.

فرمانده افراد، وقت تحقیق خبر نامبرده را نداشت و حکم پیشروی به طرف شهر رشت را صادر کرد و اطلاع یافت که روسها در شالکوه و پیربازار می باشند. آتریاد بدون هیچ اتفاقی از میان شهر عبور کرد و در جاده انزلی-رشت به رفقای خود پیوست.

آتریاد لاهیجان هم از اوضاع جبهه خبر نداشت و به راحتی در آن شهر و شهرهای اطراف به سر می برد که خبر تخلیه رشت به فرمانده آتریاد رسید. این خبر از طرف مقامات لشکری رشت به آنها داده شده بود و آتریاد به طرف رشت عقب نشینی نکرد و به طرف دریا رفته و از راه دریا به انزلی رسید.

عده زیادی از افراد قشون سرخ و حتی چند نفر از افراد برای اینکه به قزاقان ایران تسلیم گردند در رشت ماندند. دو نفر از افسران قشون سرخ، يك ارمنی و يك داغستانی در یکی از آپارتمانهای خانه ما منزل داشتند. دکتر آقابابوف هم در همان آپارتمان منزل داشت. دکتر

کمون نیست بود و می خواست به اتفاق رفقای خود از شهر برود ولی دو افسر نمی خواستند بروند. آنها خود را در منزل پنهان کرده بودند. آقا بابوف تا ساعت شش بعد از ظهر، آنها را تحریک و حتی تهدید می کرد که بروند. ولی آنها فقط در ساعت شش به دکتر گفتند که میل دارند تسلیم قزاقان شوند. دکتر بیچاره می خواست برود، ولی کلیه رفقای او از شهر رفته و عبور از کوچه ها خطرناک بود. ساعت شش و یک ربع دکتر آقا بابوف از من امداد خواست و گفت یا مرا در یک جای امنی نگهدارید یا به وسیله یک آدم امین روانه بیرون شهر کنید.

من قضیه را می دانستم که افسر ارمنی و افسر داغستانی او را فریب داده بودند و نگهداشتن او در شهر غیر ممکن بود. سید علی مستخدم را خواسته و به او دستور دادم که دکتر را به شالکوه برساند. سید علی عهده دار راهنمایی دکتر شد و او را به سلامت به شالکوه رسانید.

شب را بدون حادثه ای روز کردیم. در سایه امید السلطان، امنیت در شهر بساقی ماند و عده ای از افراد شهر بانی مسلح گردیده بودند. روز دوم هم قزاقان به شهر وارد شدند ولی شهر در امنیت بود. پیش قراولان دستجات سرخ در شالکوه منتظر ورود آتریاد بریگادزه بودند که با هم به طرف انزلی عقب بنشینند.

عقب نشینی قزاقان

روزیکشنبه سی و یکم اسد ۱۲۹۹ (مطابق هفتم ذیحجه ۱۳۳۸ و بیست و دوم اوت ۱۹۲۰) قزاقان ایران وارد رشت شدند و بدون معطلی دشمن را تعقیب کرده، آتریادی از آنها به طرف پیربازار و سواحل مرداب و آتریادهای دیگر به طرف انزلی و آتریادی هم به طرف لاهیجان رفتند. اهالی شهر و دهات از قزاقان پذیرائی گرم و دوستانه کردند و تهیه خوار و بار ایشان را عهده دار شدند.

دستجات سرخ در نزدیکی خمام شروع به مقاومت در برابر قزاقان نمودند. رزم دور و زطول کشید. دستجات سرخ، پیربازار را تخلیه کردند ولی استحکامات خود را در نزدیک خمام محفوظ داشتند. در مدت پنج روز رزم، در شهر و دهات اهالی شادی می کردند. بعضیها لباسهای عید بر تن داشتند و فریاد می کردند «زننده باد قزاقخانه»، «زننده باد احمدشاه». مردم فراموش کرده بودند که سه ماه قبل «مرده باد احمد شاه»، «زننده باد میرزا کوچك خان» فریاد می کردند.

سرهنگ استاروسلسکی فرمانده کل قزاقان از نمایندگان تجار و مالکین و روحانیون نزد خود پذیرائی نمود و به آنها وعده اشغال انزلی و خارج کردن روسها را از ایران داد، اهالی هم با قزاقان همراهی می کردند

و در جبهه زیر گلوله‌های دشمن خوراکی‌های لذیذ به ایشان می‌رسانیدند. آنها را راهنمایی می‌کردند، از اوضاع محل مطلع می‌ساختند و برای حمل مجروحین، با آنها همکاری می‌نمودند. من زنهای دهات را دیدم که سینی‌های پر از خوراک را در زیر گلوله به قزاقان که در خندق‌ها نشسته بودند می‌رسانیدند و لباسهای آنها را می‌شستند. در آن روزها، قزاقان محبوب‌ترین اولاد ملت محسوب می‌شدند.

قزاقها شجاعت و دلاوری بی‌نظیری ارائه دادند ولی پس از پنج روز رزم شکست خورده و مجبور به عقب‌نشینی شدند. ارتش سرخ دارای توپ‌های سنگین و هواپیما بود و سواحل دریای خزر و مرداب انزلی تحت تسلط آنها بود. کشتیهای جنگی سرخ از دریا و از مرداب، پشت جبهه قزاقان را گلوله‌باران می‌کردند.

قزاقان در بین دو آتش گرفتار شده بودند. در عصر روز پنجم سنبله، عقب‌نشینی قزاقان شروع شد و در همان شب، فرار و مهاجرت اهالی شهر هم شروع گردید. تقریباً سه ربع اهالی شهر در مدت شب ششم سنبله از شهر خارج شدند. بعضیها به دهات اطراف شهر رفتند، بعضیها به محلاتی که تحت تسلط میرزا کوچک خان بود رفتند و اکثریت فراریان به طرف قزوین رفتند. کلیه وسائل نقلیه مانند درشکه، ارابه، گساری، دو چرخه برای حمل مردم بکار برده شد و اکثریت فراریان پیاده از شهر خارج شدند. زن، بچه، پیر، جوان، پولدار، فقیر، روحانی، افراد شهربانی جلو قزاقان راه افتاده و به طرف قزوین می‌رفتند. خیلی از بچه‌های کوچک در راه تلف شدند.

بنده، دوستان و آشنایان و همسایگان را نصیحت می‌کردم که از شهر خارج نشوند و از رفتن عده زیادی مانع شدم، زیرا می‌دانستم

که خیلیها در راه تلف خواهند شد. در تمام مدت شب، فرار مردم ادامه داشت.

صبح روز پنجم سنبله، لئون آرامیان به مرکز شهر آمد و به چند نفر گفت که اگر نمایندگان از طرف اهالی شهر برای عرض تبریک و تشکر برای ورود لشکریان سرخ به رشت، به خدمت رئیس قشون سرخ نروند، حکم بمباران شهر داده خواهد شد.

لئون آرامیان از طرف ریاست آسویی اتدل مأموریت داشت. تاماشوسکی معاون مدیوانی نیز دو نفر را به میدان مسجد صفی و بازارچه مسجد خواهر امام فرستاده بود که همین پیشنهاد را به ساکنین محلات نامبرده نمایند.

چند نفر از همسایگان نزد من آمدند و تقاضا کردند که من از طرف اهالی به همراه چند نفر نزد رئیس قشون سرخ برویم و به ایشان خوش آمد بگوئیم. پیشنهاد آنها را قبول کردم و به همراه ۳۵-۳۰ نفر به طرف راهدارخانه بوسار رفتیم. ولی همین که به جاده شوسه رسیدیم، دسته بزرگ مسلحی را دیدیم که به طرف شهر می آیند. آنها به طرف ماشلیک کردند. غیر از من کلیه همراهان فرار کردند. دستمال سفیدی را روی عصای دستی بسته و بلند کردم. شلیک قطع شد. دسته مسلح که مرکب از ۳۰۰ نفر از اکراد بودند، به من نزدیک شدند. چند نفر از همراهانم که در جویهای اطراف راه شوسه مخفی شده بودند به ما نزدیک شدند.

رئیس دسته مسلح پرسید: «شما در این جاده چکار دارید؟» در جواب گفتم: «نزد رئیس قشون می رفتیم که خوش آمد بگوئیم.» رئیس دسته مسلح گفت: «شما اهالی شهر، اشخاص مجربی هستید. در موقع شکست ما، ما را می کشید و روغن داغ بر سر ما می ریختید.

امروز که فتح کرده و دوباره وارد شهرتان می‌شویم به ما خوش آمد می‌گوئید، ولی ما فریب شما را نخواهیم خورد.» من در جواب گفتم: «آنهایی که شما را می‌کشتند یا روغن بر سر شما می‌ریختند، از شهر فرار کرده‌اند و در شهر فقط کسانی مانده‌اند که اظهار خصومت با شما ننموده‌اند.»

رئیس دسته حکم کرد که تیر بر ما خالی کنند ولی یکی از سر کردگان من را شناخت و گفت: «این آقا از دوستان احسان‌الله‌خان و خالو قربان است. من چند مرتبه او را در خدمت آقایان دیده‌ام.» رئیس دسته دستور پیشرفت را به افراد خود داد و داخل شهر شدند. ما نیز به منازلمان مراجعت کردیم.

پس از چند دقیقه دو نفر افسر قشون سرخ که یکی از آنها ارمنی و دومی لایتش بود، به منزل آمدند و افسر ارمنی به زبان روسی گفت: «آقای یقیکیان، رفقا! شاهپور و مدیوانی به شما پیغام فرستاده و دستور دادند که به ارمنیها بگوئید از شهر خارج شوند، زیرا در عوض حملاتی که روز عقب‌نشینی قشون بر ما وارد شده است، شهر باید بمباران شود.» من در جواب گفتم: «من به کایه اهالی شهر اطلاع خواهم داد که از شهر خارج شوند. در بین ساکنین مسلمان و ارمنی فرقی قائل نیستم.» افسر لایتش گفت: «به ما گفته‌اند که قزاقان ایران ۱۲ هزار ارمنی را به قتل رسانیده‌اند. چرا شما می‌خواهید مسلمانان را همراه خود از شهر خارج ببرید؟» در جواب گفتم: «مسلمانان با ارمنیها خوشرفتاری کردند و روش قزاقان نسبت به ارمنیها برادرانه بود. ما هم از همسایگان مسلمان خود راضی هستیم و هیچ میل نداریم از آنها جدا بشویم. یا همه ما مسلمانان و ارمنیها از شهر خارج می‌شویم یا همه ما در زیر

خراپیه‌های شهر معدوم می گردیم.»

دائی خانم اینجانب، بقراط سقومونیان رئیس راهدارخانه پاختونوف که شاهپور و مدیوانی را به خوبی می شناخت و سابقه دوستی با آنها داشت و در موقع صحبت افسران نامبرده با من حضور داشت، وارد صحبت شد و گفت: «اولاً من با آقای یقیکیان هم عقیده بوده و راضی نمی شوم که در بین برادران مسلمان و ارمنی فرقی گذاشته شود. ثانیاً، بسیاری از غیر از زبان فایده‌ای ندارد. سه ربع اهالی شهر فرار کرده‌اند. بخش‌های پرازانایه و خوار و بار و دکاکین و انبارهای پراز کالا در اختیار شما خواهد بود. چنانچه آنها را باید آتش بزنید. برویم نزد رفیق شاهپور و رفیق مدیوانی. من از طرف ارمنیها و مسلمانان با آن دو دوست صحبت خواهم کرد.»

افسرانیش که مدتی با سقومونیان همسایه بود و از او خوش رفتاری دیده بود و من هم یک تدریج چیت به عیال و اطفالش بخشیده بودم، همقطار خود را حاضر کرد که سقومونیان را نزد شاهپور و مدیوانی راهنمایی نماید.

بقراط سقومونیان دائی خانم اینجانب از اتباع روس و سالهای متعدد نمایانگی اداره راه شوسه تهران - انزلی - قزوین - همدان را عهده‌دار بود و ریاست راهدارخانه (راستار) پاختونوف (عراق) را عهده‌دار بود و با شاهپور فرمانده ارتش سرخ که قبلاً به نام ژنرال کارگاراتلی رئیس ستاد قشون امپراطوری روسیه در ایران و معاون ژنرال باراتف بود، سابقه دوستی داشت.

وی همچنین با مدیوانی که قبل از انقلاب روسیه نماینده شرکت تجارتی خوشناریا در انزلی ورشت بود و در موقع ساختمان راه آهن

پیربازار ورشت، بازرسی کل آن رابعه‌ده داشت، نیز سابقه دوستی داشت. مشارالیه به‌همراه افسران قشون سرخ که پیغام شاهپور و مدیوانی رابه من رسانیده بودند آن دو نفر را در راهدارخانه پاختونوف ملاقات می‌نماید و کلیه اظهارات خود و مرا که به آن دو افسر کرده بود، به ایشان می‌گوید.

مدیوانی می‌گوید: «دلایل شما صحیح است، ولی اهالی شهر در روز فرار ما، با ما خیلی بد رفتار کردند و امروز که مادوباره به رشت آمده‌ایم، از ما خوب پذیرائی نکردند و برای گفتن خوش آمد نمایندگان خود را نزد ما نفرستادند.» سقومونیان جواب می‌دهد: «اهالی برای گفتن خوش آمد از شهر خارج می‌شوند ولی در سر جاده بوسار با اکراد مسلح رو برو شده و پس از شلیک از طرف اکراد، به خانه‌های خود مراجعت می‌نمایند و اکثریت اشخاصی که برای ملاقات فرمانده ارتش سرخ با من آمده بودند، مسلمان بودند.»

در حین این صحبت، بیست نفر از اهالی محلات مسجد خواهر امام همراه تاماشوسکی معاون مدیوانی به راستاو (راهدارخانه) نزدیک می‌شوند. مدیوانی از عمارت راهدارخانه خارج شده و در اتومبیل خود جای می‌گیرد. تاماشوسکی می‌گوید: «این اشخاص نمایندگان اهالی شهر ما بوده و خدمت رسیدند که ورود قشون سرخ را تبریک بگویند.»

بیست نفر نامبرده شروع به گریه می‌کنند و یکی از آنها به زبان فارسی می‌گوید: «ما مقصود نیستیم. اشخاصی که در روز عقب نشینی ارتشیان سرخ نسبت به آنها دشمنی کردند از شهر فرار کردند. ما طرفدار دوست شما می‌باشیم و نسبت به شما خصومت نداریم. تمام اهالی

شهر با بی صبری منتظر آمدن شما بودند.» جمعیت در مدت این صحبت گریه را ادامه می داد.

مدیوانی کمی فارسی می دانست و محتاج به مترجم نبود ولی به زبان روسی به جمعیت گریان جواب داد: «ما بلشویکان و کارگرها و دهقانان و زحمتکشان روسیه به ایران آمدیم تا شما را از یوغ و ظلم و تعدی انگلیسها نجات دهیم. ما دشمن شما نیستیم بلکه دوست تمام ملل شرق هستیم. بروید منزلتان و با کمال راحتی مشغول کار باشید. افراد قشون سرخ به هیچ کس معترض نخواهد شد و شهر در امنیت خواهد ماند. قشون سرخ وظیفه دارد که دشمن ملل شرق را تعقیب کرده و از ایران خارج نماید.»

جمعیت گریان اظهار تشکر می کنند و به شهر عودت می نمایند. مدیوانی به سقومونیان می گوید: «شما و یقیکیان حق داشتید. اهالی رشت مقصر نبوده و باید در راحتی زندگی نمایند.»

اولین کاری که فرماندهان ارتش سرخ کردند تخلیه انبارهای مهمات و اسلحه بود. آنها قبل از رفتن از رشت، مهمات و اسلحه زیادی جا گذاشته بودند. سرهنگ استار و سلسکی فرمانده دیویزیون قزاقان ایران پس از تفتیش انبارهای مهمات و اسلحه بلشویکها اظهار کرده بود: «این مهمات و اسلحه برای جنگ شش ماه هم کافی است» و فوری حکم حمل آنها را به قزوین داده بود. وای و سایل حمل کافی در اختیار خود نداشت و در مدت پنج روز، قزاقان فقط يك بیستم مهمات را توانستند به اطراف قزوین حمل کنند.

شاهپور (ژنرال کارگاراتلی) و بود و مدیوانی نخواستند مهمات و اسلحه قشون سرخ را در رشت نگه دارند و حکم تخلیه انبارها را از

اسلحه و مهمات دادند. وسایل حمل و نقل قشون سرخ فوری به حمل و نقل آنها به طرف انزلی مشغول شدند و در مدت چند روز توانستند کلیه انبارها را از اسلحه و مهمات تخلیه نمایند.

فرماندهی قزاقها در روز اول ورود قزاقان، کایه اشخاصی را که از قشون سرخ فرار کرده و در رشت یا دهات اطراف مانده بودند دستگیر و روز دوم به طرف قزوین روانه کردند.

در بین دستگیر شدگان، نصرت بیک رئیس ستاد قشون سرخ آذربایجانها هم بود. جمیل بیک رئیس قشون نامبرده در کوین به قزاقان ایران تسلیم شده بود.

فراموش نشود و گفته شود که انگلیسیها با قزاقان فقط در کوین همراهی کرده بودند. از کوین تا رشت قزاقان ایران به تنهایی با قشون سرخ جنگیدند. نظامیان انگلیسی عقب قزاقان را حفظ می کرد که دشمنان، آنها را از عقب نزنند.

میرزا کوچک خان در جنگهای ارتش سرخ با قزاقان بی طرف مانده بود ولی فرماندهی قزاقان را مطمئن ساخته بود که از پشت بر آنها حمله نخواهد کرد و قزاقان نیز با افراد میرزا کوچک مبارزه نکردند و در مدت پنج روزی که شهر رشت در دست قزاقها بود، من فقط دو نفر از طرفداران میرزا کوچک را در شهر دیدم. آنها آزادانه از خیابانهای شهر عبور می کردند. در شب عقب نشینی قزاقان، تقریباً در ساعت ۹ شب، يك نفر از افسران جنگلی را نیز دیدم که از نزدیکی راهدار - خانه پاخیتونوف به طرف بازار می آمد. او با من دست داد و بدون ادای کلامه ای از من جدا شد.

میرزا کوچک خان از پشت دستجات سرخ هم نزدیکتر آمد. در

شهر از طرف کمونیستها انتشار پیدا کرد که جنگلیها با قزاقان متحد شده و حمله‌ای بر ارتش سرخ کردند. ولسی در اثر تحقیقات کاملی که کردم معلوم شد که جنگلیها نسبت به قشون سرخ نیز بی طرف بوده و نه تنها به آنها صدمه نرسانیدند، بلکه عسدهای از آنها را نیز در منطقه تحت تسلط خود پذیرائی نمودند.

قزاقان نیروهای خود را تا منجیل و رودبار عقب کشیدند. يك دسته مسلح هندی در کوهستانها و جنگلهای سفید کتله و نقلا بر موضع گرفتند. پیشقراولان سرخ به نزدیکیهای سفید کتله رسیده و در آنجا موضع گرفتند. از طرف دیگر، لاهیجان و رودسر و لنگرود و فومنات دوباره تحت تصرف دستجات سرخ افتاد.

گفتم که تقریباً هفتاد و پنج درصد اهالی رشت از شهر فرار کردند و از دومین روز ورود روسها، تقریباً شهر مرد. زیرا دکانها و بازار بسته و در کوچه و خیابانها عابری را ملاقات نمی کردید. روزی از منزلم واقع در وسط شهر خارج شدم تا راهدارخانه (راستاو) پاخیتونوف (عراق) رفتم و فقط دو نفر را همراه (تقریباً چهار کیلومتر) ملاقات کردم که سرشان را پائین انداخته و راه می پیمودند، در صورتی که خیابانهای که از آنها عبور می کردم پر جمعیت ترین خیابانهای رشت بودند.

چند تا از دکانهای خوار و بار فروشی صبحها باز می شدند، ولی نزدیک ظهر بسته شده و تقریباً چهار بعد از ظهر هم برای دو ساعت باز می شدند. از دهاتهای اطراف نیز در مدت چند روز مردم چیزی به شهر نمی آوردند.

دولت انقلابی اشتراکی احسان‌الله خاں دوستدار روز دوم تصرف رشت، از طرف دستجات سرخ وارد شهر شدند و عمیدالسلطان را دوباره به حکومت نظامی شهر و اطراف انتخاب کردند. عمیدالسلطان از رشت به طرف ده اجدادی خود فرار کرده بود و از طرف دولت او را ازده خود به رشت خواستند.

در روز دوشنبه هفتم سنبله (مطابق پانزدهم ذیحجه و سی‌ام اوت) کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تحت ریاست بانوبولد و با شرکت شوهر او آبوکف و مدیوانی و جوادزاده و علی اوف جلسه فوق‌العاده خود را تشکیل داد و پس از مذاکرات طولانی درباره خط مشی آئیه کمیته و دولت انقلابی اشتراکی ایران، تصمیم گرفت که عجالتاً تبلیغات کمونیستی را موقوف بدارند و انقلاب را به نام انقلاب ملی آزادکننده ایران ادامه دهند و کمیته انقلابی ایران را کمیته آزادکننده ایران بنامند.

روز سه‌شنبه هشتم سنبله بنا بر دعوت عمیدالسلطان حاکم رشت، عده‌ای از اهالی درمیدان کارگزاری جمع شدند. جمعیت زیاد نبود ولی از کلیه محلات شهر آمده بودند. جوادزاده و دیگران نطقهائی ابراد کردند و به اهالی رشت وعده دادند منبعده از آنها به اسم غرامات یا اعانه يك دينار مطالبه نخواهد شد و اموالشان را مصادره نخواهند کرد و مردم به راحتی می‌توانند به کسب و کار خود مشغول باشند و کسی متعرض نخواهد شد.

چند نفر از حضار فریاد کردند: «چرا فلان کس را کشتند؟»، «چرا دکان فلان کس را چاییدند؟»، «چرا خانه فلان کس را مصادره کردند و اثاثه‌اش را بردند؟» جوادزاده و یارانش وعده دادند که مقصرین را به مجازات سخت خواهند رسانید. یکی از حضار گفت: «برای اینکه

از شما اطمینان داشته و دکانها را باز کنیم، چند نفر از غارتگران را در همین میدان بدار بکشید و روی سینه‌هایشان بنویسید برای دزدی و غارت معدوم گردیدند.» جوادزاده به زبان ترکی گفت: «اسامی مقصرین را به ما بگوئید تا آنها را به مجازات برسانیم.»

اجتماع میدان کارگزاری بدون ثمر ماند. دکانها و بازار باز نشدند. فراریان به شهر نیامدند و شهر شکل يك قبرستان بزرگ را به خود گرفته بود.

جوادزاده گرچه یکی از وزیران هیئت دولت احسان‌الله خان بود، ولی چون کمونیست بود و به‌خصوص چون ترکی حرف می‌زد نتوانست جمعیت را از دولت و از ارتشیان سرخ مطمئن سازد. کمیته انقلابی ایران تصور کرد که احسان‌الله‌خان وجهه ملی دارد و شاید جمعیت را راضی کند و مردم دکان و بازار را باز کرده و خبرشوندگان فراری به شهر عودت نمایند. بدین جهت هم به امضای احسان‌الله خان اعلامیه ذیل را در روز دوازدهم سنبله منتشر ساختند، ولی انتشار اعلامیه نامبرده نیز مردم را مطمئن نساخت.

اینک ابلاغیه احسان‌الله‌خان:

هموطنان

دولت انگلیس که سالیان دراز است که برای رسیدن به آرزوی خود با نهایت جدیت به کمک خائنین داخلی در بلع و تصرف ایران بدبخت کوشش داشت، اخیراً با دست همسان خائنین

بی شرف قبالة ایران را گرفت.

اینک نیرنگهای دیگری به کار می برد و آن اینست که از همان خائنین تشکیل دولتی به اسم دولت ایران داده و با افراد قشون ایران بر ضد آزادیخواهان و فدائیان وطن می جنگد.

ما چون دیدیم که کار ایران گذشته و کاملاً به چنگال بیرحمانه انگلیس افتاده و اولادهای عزیز وطن ما را قربانی حرص جهانگیری خود می نماید و عنقریب آتیه ایرانیان بیچاره به مراتب وخیم تر و سخت تر از اسیران هند و مصر خواهد شد، قیام به فداکاری نموده و دست نیازمند به سوی آزادیخواهان روسیه دراز کرده، مساعدت طلبیدیم. آنها هم با روی گشاده و قلب سرشار به جانب ما شتافتند و تا آخرین رمق در همراهی مقصد مقدس ما مضایقه نخواهند کرد.

هموطنان! به ظاهرهای گول زننده و ملاطفتهای زهر آگین انگلیسها و دولت ایران که امروزه عامل و مجری افکار آنها است، امیدوار نشده و خوشحال نباشید، زیرا اگر ظاهر شیرین و دلچسب است، اما در حقیقت زهر مهلك است.

عملیات ما اگر چه در ظاهر تلخ و صعب به نظر می آید، اما يك آتیه درخشان و مملو از سعادت و سروری خواهد بود. البته می دانید

انقلاب این قسم ناگواریهای موقتی را داراست،
لیکن در عقبش يك آرامش و خوشبختی عمومی
جایگزین خواهد بود.

ما به هیچوجه به عادات و آئین مملکتی و
روحانیون اهانت روا نداشته و آنچه شایعات است،
کذب محض و تبلیغات دشمنان است.

هموطنان! با اطمینان خاطر و امنیت به مساکن
خود عودت نموده، مشغول زندگانی جاریه خود
باشید و نیز از هر کس و از هر طبقه بر علیه ما عملیاتی
مرتکب شده است، عفو و اغماض کرده ایم.

در صورتی که باز هم پیروی از تبلیغات و
اغوائت و تحریکات دشمنان وطن نمودید، احساسات
ما را نسبت به خودتان طور دیگر خواهید کرد.

به تاریخ ۱۲ ذیحجه ۱۳۳۸

احسان

نه فقط دکانها و بازار باز نشدند و فراریانی که به دهات نزدیک
شهر پناه برده بودند، به شهر عودت نمودند، بلکه اشخاص دیگری
به دهات می رفتند.

در آن ۲۶ روزی که دولت انقلابی ایران و قشون سرخ دوباره
بر گیلان و شهر رشت تسلط یافته و امور را اداره می کردند، اکثر خانه
هائی که صاحبانشان فرار کرده بودند، غارت شدند. افراد قشون،
آزادانه و بدون ترس می چاییدند. يك زن گرجی که استوار سواره نظام

بود، از کلیه سربازان بیشتر زر و جواهرات جمع کرده و آزادانه می فروخت. ولی ملاحان در غارت شرکت نداشتند.

کارکنان دولت انقلابی از اشخاص متفرقه انتقام می کشیدند و آنها را به پلیس نظامی می سپردند. چند نفر از افسران ترك كه با جمیل و نصرت آمده بودند ولی تسلیم قزاقان ایران نشده بودند، در غارت شرکت داشتند و با پول و ثروت، نزد سردار مقتدر، خان طوالش قسرار کردند و سردار مقتدر قسمت بزرگی از پول و ثروتشان را از دستشان گرفته و آنها را راهی کرد.

در روز دهم سپتامبر ۱۹۲۰ (مطابق نوزدهم برج سنبله ۱۲۹۹) در شهر اعلان ذیل منتشر شد:

تیرباران مخالفین انقلاب

بر حسب حکم تأمینات نظامی که از طرف شورای انقلابی قشون سرخ ایران تصدیق شده، اشخاص ذیل، تیرباران شدند:

۱- بریس گرین را که جاسوس دنیکیین بود. مشارالیه قبل از اینکه داخل قشون سرخ شود، پیش دنیکیین خدمت می کرده و در آنجا جزو عده مخصوصی که منصوب به مستشار تشکیلات جواسیس و صدر محکمه نظامی و کماندانی شهر پتروفسک بوده، می شود و به استخدام حکومت شوروی انقلابی درمی آید، خدمت سابق خود را هیچ عوض نکرده، داخل قشون سرخ می شود.

۲- بابا خسان اوسپیوف را که جاسوس انگلیسها بود و بالشویکهارا به آنها نشان می داد.

۳- یونس جمشید را که او هم جاسوس انگلیسها بوده و اجزاء پارتی کمونیست را به آنها نشان می داد.

۴- علی عباس خالق زاده (علی اوف) را که منشی فرقه کمونیست بوده و نزد عسگرها آمده پیش آنها پروپاگاندا ضد انقلابی می کرد، به طرحی که يك با تالیون (گردان) آنها را بکلی خراب کرد. اداره تأمینات، نظامی یا غیر نظامی را که در قشون سرخ پیروی از ضد انقلاب یا امثال آن نمایند یا جور دیگر نظم افراد قشون سرخ را خراب کنند یا جاسوسی نمایند، همانها سخت ترین مجازات را خواهند یافت، یعنی تیرباران خواهند شد.

رئیس تأمینات-بریکادزه

روزنامه عدالت ارگان حزب کمونیست ایران (عدالت) اعلان نامبرده در بالا را درستو نهایی خود درج و اضافه کرده بود که بنا به تحقیقات رسمی که از فرقه کمونیست ایران نمودیم، علی عباس خالق زاده (علی اوف) در آنجا منشی فرقه کمونیست ایران نبوده و نیست. این قسم اعلانات و تکذیبها مردم را به وحشت می انداخت. برای رفع وحشت مردم، کمیته انقلابی ایران در روز بیست و نهم

ذیحجه ۱۳۳۸ (مطابق بیستم برج سنبله ۱۲۹۹) بیانیۀ ذیل را منتشر ساخت :

بیان نامه کمیته انقلابی ایران

برای اطلاع عموم هم مساکان و برادران عزیز اعلام می شود جمعیت آزادیخواهان چون مظالم دولت جابرۀ انگلیس و مداخلات غیر مشروعۀ مأمورین سیاسی و نظامی آن دولت ضعیف کش را در مملکت ایران که ناشی از خیانتکاریهای زمامداران داخلی و هیئت سابقۀ دولت بود و عملیات رژیم حاضره که سر تا پا مبنی بر ظلم و اعتساف و ممانعت از ترقیات ملت است غیر قابل تحمل دانسته و می دانیم علی العجلاله به موافقت عموم ملت و مساعدت آزادیخواهان دنیا فقط به نام انقلاب برای رفع این دو محذور بزرگ که باعث خفقان روح آزادی و مانع از سعادت و تعالی این ملت می باشند قیام و فداکاری کرده و به صمیمیت و حسن نیت و ثبات عزم خود با کمال اطمینان و قوت قلب امیدواریم عنقریب موفقیت حاصل نموده با نیروی انقلاب، برادران آزادیخواه خود را در طهران و سایر ولایات ملاقات کرده، بعد از ورود به مرکز و تصفیه خاک پاک ایران از وجود قشون جابر انگلیس و تغییر رژیم حاضره که عموم ملت ایران از آن

ناراضی و غیر قابل قبول است تعیین مقدرات ملت ورژیم موافق امیال ملی را منوط به نظریات توده ملت و صلحای قوم که تشکیل اکثریت را می دهند برگزار کرده تا به هر طور مقتضی دانند هیئت دولت و حکومت را تشکیل داده، رژیم و مقدرات مملکت را تعیین و اعلام نمایند.

در خاتمه لازم می دانیم برای آگاهی هم مسلمان عزیز و پاس روح حریت، این نکته را متذکر شویم که امروزه با وجود فقدان تمام ضروریات انقلاب، با مساعدت های رفقای آزادیخواه روسیه که با قلب های مملو از صمیمیت و یک جهتی با ما دست به دست داده، دوش به دوش، بلکه پیش قدم، کمک و مجاهدت می نمایند قابل تقدیر دانسته، این موقع دنیا را مغتنم شمرده بدانیم که فقط انعکاس مظالم ظلمه و کاپیتالیسم های دنیا است که امروزه این انقلاب مقدس را ایجاد کرده، ملت آزاد روسیه را با صدق نیت بدون نظرات سیاسی به مساعدت و همقدمی ما برانگیخته. باید این حسن اتفاق را عموم هم مسلمان تأیید نموده با بعضی عنوانات معلل نگذارند اغراض سیاسی انگلیسیها و خائنین، افکار ملت را آلوده و مکدر کنند. عملیات برادرانه آنها را استقبال نمایند تا ملت ایران نتایج حسنه

و استفاده کاملی را که در خور انقلاب است درک
کنند.

به تاریخ ۱۹ ذیحجه ۱۳۳۸،
مطابق ۲۰ برج سنبله ۱۲۹۹
کمیته انقلابی ایران

توی پرائنز

در ایام عقب نشینی ارتشیان سرخ از رشت و لاهیجان و فومنات،
دولت شوروی آذربایجان قفقاز حکم تجهیزات قشونی داده و کلیه
ساکنین و اتباع ایران مقیم آن کشور را مشمول خدمت نظام دانسته و
زیر اسلحه خواند.

ساعداالوزاره کنسول ایران مقیم بآدکوبه (محمد ساعد
مراغه‌ای (۱) نخست وزیر سابق) برای جلوگیری از تجهیز اتباع ایران
در روز اول ماه سپتامبر ۱۹۲۰، مکتوب زیر را تحت شماره ۴۳۰۹ به
کمیسر امور خارجه آذربایجان شوروی فرستاد.
اینک رونوشت مکتوب ساعداالوزاره ژنرال کنسول ایران به
کمیسر امور خارجه آذربایجان را می خوانید:

شماره ۴۳۰۹

اول سپتامبر ۱۹۲۰

بر طبق ماده دوم حکم تجهیزات قشونی
مورخه ۲۸ اوت گذشته تحت شماره ۵۶ اظهار
شده است که تمام اتباع ایرانی ساکن شهر بآدکوبه

وامطراف، تولد شده در ولایات ایران که تسلط
 سویتها در آنجا برپا است، باید داخل قشون سرخ
 بشوند. همچنین در آن حکم ذکر شده که تمام
 اتباع ایرانی، متولد شده در ولایات ایران که در
 آنجاها عجالتاً تسلط دولت سویتی برپا نیست، حکم
 اتباع دول خارجه را دارا می باشند که جمهوریت
 متحده سوسیالیستی قراردادهای لازم را منعقد
 نکرده اند. موضوع حکم فوق اساساً مخالف
 حقوق بین الملل بوده و مخصوصاً اتباع ایران
 را تماماً از اختیارات و حقوق اجتماعی خود محروم
 و زمینه را برای مناقشات و ضدیت های آتیه تهیه
 می کند. بر طبق حقوق بین المللی معمول در تمام
 ممالك، اتباع خارجه حتی اتباع ممالك مختصمه
 که دولت تجهیز کننده بسا آن دولت در جنگ
 می باشد، از تجهیزات نظامی آزاد می باشند و اگر
 برای اتباع دول مختصم این مسئله واضح است،
 مسلماً برای دول دوست واضح تر خواهد بود.
 خصوصاً اینکار خیلی بی مناسب می باشد برای
 اتباع مملکتی که از اول با سویتهادوست بوده و نصف
 آن در تحت تسلط دولت سویتی واقع شده است.
 چون عجالتاً ممکن نیست حدود قسمتهای ایران
 که تحت تسلط سویتها می باشد معین بشود، زیرا
 که جنگهای داخلی در این مملکت ادامه دارند،

لهذا غیر ممکن است در بین اتباع ایرانی فرق گذاشته، يك قسمت آنها را تجهیز و قسمت دیگر را به رسم اسیر جنگی جمع آوری نمود و چون حکم فوق مجازات سخت برای فراریان و نافرمانان پیش بینی می کند، مسلماً اجرای حکم نارضایتیهای را در بین اتباع ایران تولید کرده و اشکالات در ارتباط دوستی دول ایران و آذربایجان فراهم می آورند. به الاخره اتباع ایران را در تجهیزات نظامی گذاشتن در ردیف اتباع خارجه که با دولت شوروی سوسیالیستی روسیه قراردادها منعقد نکرده اند، بر ضد مواد کمیته اجرائیه مرکزی بوده که به وسیله یادداشت کمیته امور خارجه، رفیق چیچرین نشر یافته است. زیرا در یادداشت مزبور ذکر است که اتباع ایرانی در روسیه اختیارات و حقوق مخصوص دارا بوده و هرگز تجهیز نخواهند شد.

موظف هستم که مسئله فوق را از نظر شما بگذرانم. این مکتوب را به خدمت شما نوشته، خواهش می کنم که فوری حکم لازم داده شود که ماده فوق را از حکم تجهیزات نظامی بردارند و همچنین استدعا دارم که اقدامات شمارا جمع به اینکار را به اینجانب اطلاع دهید.

کنسول ایران؛ ساعدالوزاره

کنگره ملل شرق

قبل از این گفته بودیم که در جلسه‌ای که بنا بر دعوت بانو بولله در بنگاه کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران تشکیل شده بود، قرار شده بود که اینجانب و آقای احمدخان حیدری به همراه بلومکین برای شرکت در کنگره ملل شرق به بادکوبه برویم ولی عقب نشینی قشون سرخ از جبهه‌های جنگ و شهرهای رشت و لاهیجان و فومنات، بلومکین را وادار به فرار نمود و دکتر بلینکی نیز همراه ایشان رفت و من و حیدری در رشت ماندیم. پس از ورود قزاقان ایران به رشت، احمدخان حیدری از رشت به طرف تهران حرکت نمود، ولی من در رشت ماندم و وقتی قشون سرخ دوباره رشت را اشغال کرد، کنگره ملل شرق روبه پایان بود و پیشوایان حزب کمونیست ایران وقت نداشتند که با اینجانب برای رفتن به بادکوبه مذاکره نمایند (۱).

کنگره ملل شرق که ارگان کمونیستهای ایران آن را «مجمع نمایندگان شرق» می نامد، در روز چهارشنبه اول سپتامبر ۱۹۲۰ (مطابق نهم سنبله ۱۲۹۹ و هفدهم ذیحجه ۱۳۳۸) در شهر بادکوبه تحت صدارت نریمان تریمانوف رئیس کمیته انقلابی و شورای کمیسرهای ملی آذربایجان قفقاز افتتاح یافت.

۱۸۹۱ نفر که ۱۲۷۳ نفر آنها کمونیست و ۵۵ نفر آنها زن بودند در کنگره نامبرده شرکت داشتند. از حیث ملیت، شرکت کنندگان به ترتیب ذیل تقسیم می شدند:

گرجیها ۱۰۰ نفر، ارمنیها ۱۵۷ نفر، ازبکها ۱۵ نفر، ترکمنها ۳۵ نفر، ترکهای عثمانی ۲۳۵ نفر، ایرانیها (فارسیها) ۱۹۲ نفر، باشقیرها ۱ نفر، لهستانیها ۵ نفر، سونگاریها ۳ نفر، اعراب ۳ نفر، کالمیکها ۳ نفر، خزاره‌ایها ۱۱ نفر، آلمانیها ۳ نفر، اکراد ۸ نفر، لژگیها ۲۱۵ نفر، جمشیدیها ۱۲ نفر، یهودیها ۴۱ نفر، آجاریها ۱۰ نفر، سارتها ۱۰ نفر، قرقیزها ۴۷ نفر، تاجیکهای ترکستان ۶۱ نفر، هندیها ۱۴ نفر، کرواسیها ۱ نفر، کومیها ۳۱ نفر، آستیانها ۱۷ نفر، آبخازها ۲ نفر، اوکرائینیها ۱ نفر، چینیها ۸ نفر، تکیها ۲ نفر، چیچنها ۷۲ نفر، چکها ۱ نفر، کاباردینیها ۹ نفر، لابتشها ۱ نفر، اینگوشها ۱۳ نفر، روسها ۱۰۴ نفر.

ملیت ۲۶۶ نماینده مجهول بود و ۱۰۰ نماینده هم اعتبارنامه خود را تقدیم کنگره نکرده بودند.

نریمان نریمانوف در نطق افتتاحیه خود چنین گفت:

رفقا! انعقاد اولین جلسه کنگره نمایندگان ملل خاور که عالم مثل آن را ندیده خوشبختانه نصیب من شده است.

خاور کهن که مقدماً مهد تمدن ما بود، امروز در اینجا اشکریزان از بلیات و جراحاتی که از متمولین و سرمایه دارها به او وارد شده، سخن خواهد راند. این ملل خاور به قسمتی از زندگانی خود

مطلع نیستند که همسایگان شان به چه بلیات مدهش
از طرف سرمایه داران مبتلا شده اند. ولی امروز از
اوضاع یکدیگر مستحضر شده، پرده های مشقات
آنان بالا رفته و آنها از وضعیت حقیقی اوطان خود
مطلع خواهند گشت و فایده این مجمع برای آنها
آن خواهد بود که متحداً با کمک همدیگر رنجبر
سرمایه را گسسته و آن را محو نمایند.

نطق های دیروز قبل از افتتاح کنگره به من
اجازه می دهد بگویم که فایده دیگر مجمع امروز
را نیز تسأید نمایم و آن این است که امروز
نمایندگان دو عالم در این مجمع حضور دارند.
یکی نمایندگان عالم رنجبران (خاوریان)، دیگری
نمایندگان رنجبران عالم ظالم کنندگان (اروپا).
محقق است که چنانچه نمایندگان عالم ظالم کنندگان
از طرف سرمایه داران انتخاب می شدند، اشک
خاور کهن نمی توانست تأثیری بر آنها داشته باشد.
خوشبختی در اینجا است که حاضرین، منتخبین
طبقه کارگر ممالک سرمایه دارانند. قلوب آنان
حساس و حقیقت بین است. آنها معنی اشک را
حس کرده، جریان امور را تندتر خواهند نمود
تا بزودی ممکن بشود سلطه سومین مجمع بین الملل
را اعلان نمود.

بعد نریمانوف اسامی چند نفر را خواند و پیشنهاد نمود که آنها را برای ریاست کنگره انتخاب نمایند و جمعیت بدون هیچ اعتراض یا اظهار عقیده‌ای آنها را به ریاست کنگره انتخاب نمود.

ایرانی‌هایی که در کنگره حاضر بودند ملاحان، کارگران، دلان و ولگردان بودند که اکثر آنان در اثر بیکاری در انزلی ورشت و پیر بازار حاضر شده بودند که برای دریافت چند قران مزد روزانه به باد کوبه بروند.

میر صالح مظفرزاده و هوشنگ (گائوک) اعضاء هیئت اعزامیه فوق‌العاده میرزا کوچک‌خان (دولت جمهوری انقلابی شوروی ایران) مراسله زیر را به هیئت مدیره کنگره درباره نمایندگان ایران نوشتند:

جمهوریت سوسیالیستی سویتی ایران، هیئت
اعزامیه فوق‌العاده ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰،
نمره ۷۴

به هیئت مدیره کنگره ملل شرق

هیئت اعزامیه فوق‌العاده دولت انقلابی ایران
در ضمن مکتوب مورخه ۱۸ جاری و در تحت نمره
۷۳ به آن هیئت مدیره رسماً اعلام کرد که اشخاص
وارد از انزلی برای شرکت در کنگره ملل شرق
به سمت نمایندگان ملت ایران و همچنین تمام
ایرانی‌هایی که از ترکستان و از ولایات بادکوبه
جمع شده‌اند، به استثنای چند نفر آنها، نمایندگان

ملت و دولت انقلابی ایران ویا ولایات انقلابی
ایران نبوده و نیستند.

چون مسئله شرکت در کنگره ملل شرق
از مهمترین مسائل می باشد و در موقع تشریح
مسایل راجع به ایران، این نمایندگان نخواهند
توانست توضیحات لازم را بدهند و ممکن است که
در نتیجه نادانی و نداشتن اختیارات، سوء تفاهماتی
تولید شده و سبب اثرات اسف انگیز گردد، این
است که هیئت اعزامیه فوق العاده، دقت و توجه هیئت
مدیره کنگره ملل شرق را به این پیشنهاد جلب می کند
و دیروز در جلسه عمومی کنگره به هیئت مدیره
پیشنهاد کرد کمیسیونی برای شور و مطالعه در
مسائل پیشنهاد شده، مخصوصاً مسئله تشکیلات
در مشرق، تشکیل شود. چون این مسئله خیلی
نافع و مفید است لازم است که کنگره زیاده تر از
تمام ممالک دیگر ایران را در نظر بگیرد، زیرا
ایران مرکز تمدن مشرق بوده و همیشه رل بزرگی
در تمام ملل شرق خواهد داشت. هیئت اعزامیه
پیشنهاد می کند مسئله ایران را از مسائل دیگر
مجزی کرده و دقت مخصوص در این مسئله بنمایند
و همچنین لازم است که از بین نمایندگان ایران
که در کنگره شرکت دارند از اشخاص صحیح

و خبره کمیسیون تشکیل شده پیشنهادات خود را
به اسم ایران به جلسه عمومی کنگره تسلیم نمایند.

**هیئت اعزامیه فوق العاده ایران،
مظفرزاده و هوشنگ**

پس از انتخاب هیئت رئیسه کنگره، زینویف که یکی از
نزدیکترین همکاران لنین و رئیس کمیته اجراییه بین الملل سوم
(کمونیست) و اداره امور انقلاب بین المللی را عهده دار بود، نطق
مفصلی ایراد کرد که قسمتی از آنرا در اینجا درج و منتشر می نمائیم
تا معلوم باشد که لنین و تروتسکی پیشوایان حزب کمونیست و دولت
شوروی روسیه برای چه و برای رسیدن به چه مقصدی بود که کنگره
ملل شرق را تشکیل دادند. زینویف گفت:

رفقا! مقصود من این است که در حضور شما
مطرح نمایم که بین الملل کمونیست با چه نظری به
مجمع امروزه ملل شرق نگاه می کند. این مجمع
موقعی مدنظر واقع شده که برای تشکیل کنگره
بین الملل کمونیست تمام عالم آماده می شوند. در
این موقع قسمتی از نمایندگان کنگره مزبور در
مسکو گرد آمدند. آنها با کمیته اجراییه بین الملل
کمونیست و از طرف چندین مملکت به ما مشرقیها
روی آوردند و پیشنهادات نمودند که در باکو برای
مجمعی آماده شویم که امروزه خوشبختانه در آن
حاضریم.

در کنگره بین الملل کمونیست عالم نمایندگان کارگران و بزرگان تمام ممالک اروپا و آمریکا حضور داشتند. در کنگره مسکو بعضی نمایندگان مختلف مشرق نیز بودند. ولی امروز برای ما ممکن شد نمایندگان شرق را کاملتر جمع نماییم و ما گمان می کنیم تجمع امروزه با کم و دومین قسمت مجاهداتی را که کنگره مسکو به اختتام رسانیده انجام خواهد داد.

ما نهایت افتخار را می کنیم از اینکه برای بین الملل کمونیست ممکن شد برای اولین مرتبه در تاریخ انسانی در یک محل، تقریباً نمایندگان بیست ملت از ملل شرق را جمع نماید، در صورتی که ملل مزبوره قسمتی با یکدیگر دشمن، بعضی از حال دیگری چندان مطلع نبوده و برای آنها ممکن نمی شد متفقاً در یک جا نشسته، مسایل مهم امروزه را طرح و حل نمایند.

ما این مجمع را اتفاق مهم تاریخی می شماریم، برای اینکه نه فقط کارگران اروپا و آمریکا به جنبش آمده اند بلکه ما زنده ماندیم و دیدیم روزی را که نه یک، نه ده، بلکه صدها هزار و میلیونها نفر از رنجبران ملل شرق که قسمت عمده جمعیت عالم را تشکیل می دهند به حرکت آمده و فقط آنها می توانند مسئله جنگ و حمت با سرمایه را حل نمایند.

رفقا! چنانچه شما می دانید این مجمع از طرف بین الملل کمونیست احضار شده و امروز مادر این مجمع نه فقط کمونیست می بینیم، بلکه نمایندگان گانی هستند که بسته به این فرقه نبوده ولی بی طرفند و شاید از احزاب دیگر هم هستند.

در مرتبه اول، این مسئله مخالف بنظر می آید که چگونه ممکن است مجمع کمونیست اشخاصی را احضار کرده و عضویت جلسه را به آنها بدهد که بی طرف باشند. این رویه ظاهراً متناقض بنظر می رسد، ولی در حقیقت کاملاً مطابق آمال و پلتیک و مقاصد بین الملل کمونیست است که ملل شرق را جمع کرده و از آنها سؤال نمی کنند آیا تو بسته به بین الملل سوم یا حزب کمونیست هستی یا نه؟ ما سؤال نمی کنیم از کدام دسته هستی؟ ما فقط سؤال می کنیم آیا تو رنجبر هستی؟ آیا تو بسته به طبقات رنجبران هستی؟ تو مایل هستی جنگ زحمتکشان با سرمایه داران ادامه پیدا کند؟

همین کافی است، دیگر تذکره حزبی نمی خواهیم و نمی پرسیم، زیرا جمع شده ایم مسایلی را که حلشان از نوع بشر خواسته شده، حل کنیم. رفقا! باری که امروز میان مجمع بین الملل محوشده دوم و مجمع بین الملل سوم که هر روز در ترقی است موجود است، فقط با حزبی نیست که فقط اشخاص بسته به آن حزب را به خود جلب

نماید. خیر! این نزاع بین سرمایه و کار است که هر زحمتکش بدون فرق حزبی بدان علاقمند است.
(روزنامه کمونیست، چاپ رشت، شماره ۱۰،
سال ۱۹۲۰)

از این مقدمه نطق گریگوری زینویف رئیس کمیته اجرائیه بین الملل سوم (کمونیست) بخوبی آشکار می شود که باعث تشکیل کنگره ملل شرق، کمیته اجرائیه نامبرده می باشد و مقصد از تشکیل آن، مبارزه به نام ملل شرق نه فقط با سرمایه داران بلکه با بین الملل دوم (سوسیالیست) بوده.

از يك طرف، زینویف در این مقدمه نطق خود اظهار کرده که نمایندگان بیست ملت در کنگره با دگر به شرکت دارند، ولی از طرف دیگر منشیگری کنگره اظهار می نماید که بیش از پنجاه ملت در آن کنگره حضور داشته اند و از سوی دیگر به قول هیئت اعزای فوق العاده دولت میرزا کوچک خان، اکثر شرکت کنندگان ایرانی در کنگره، نمایندگان دولت و ملت ایران نبودند.

آیا هندیها، افغانیها، چینیها و غیره که بعنوان نمایندگان ملل خود در باکو جمع شده بودند، صحیحاً هندی، افغانی، چینی بوده و نمایندگی ملل و کشورهای خود را داشته اند؟

در هر حال، کنگره تشکیل شد و نمایندگان چند روز مشغول شنیدن نطقهای آتشین پیشوایان حزب کمونیست روسیه مانند زینویف، بلاکن، اسکاچکوف و پاولویچ و دیگران درباره آزادی ملل شرق و مبارزه با سرمایه داران و تعریف و تمجید از عملیات کمونیستهای روسیه بودند. از ۱۹۲ نفر نمایندگان ملت زحمتکش ایران هیچ يك در کنگره

دهان باز نکرد (۲) ولی يك زن عثمانی و يك زن باد كوبه‌ای اجازه اظهار چند كلمه را گرفتند و اولی به زبان تركی نطقی ایراد كرد و دومی سخنان او را به روسی ترجمه نمود.

در ابتدا قرار بود كه نطقها و تصمیمها و قطعنامه‌ها به زبانهای زیادی ترجمه شود، ولی هیئت مدیره كنگره همین كه انتخاب شد این تصمیم را بیجا دانست و قرار بر این شد كه فقط زبانهای فارسی و تركی برای ترجمه نطقها بكار برده شود.

كولچ كمونیست انگلیسی و روسمر كمونیست فرانسوی و شاپیلن كمونیست بلغار نیز اجازه ایراد نطق گرفتند. كمونیست انگلیسی اظهار عقیده كرد كه كارگران انگلستان فقط وقتی از یوغ سرمایه‌داران آزاد خواهند شد كه کلیه مستملكات از دست انگلستان خارج شود. كمونیست فرانسوی درباره مستملكات فرانسه سخن نگفت ولی وعده داد كه كارگران فرانسه برای آزادی ملل شرق مجاهدت خواهند كرد و کلیه ملل شرق را دعوت كرد كه به دولت شوروی روسیه كمك و همراهی نمایند. شاپیلن كمونیست بلغار هم قول داد كه كارگران و زحمتكشان کشورهای بالكان با كمونیستهای روسیه همراه بوده و برای آزادی ملل شرق مجاهدت خواهند كرد.

پس از پایان نطق هر پیشوائی، حضار هورا می کشیدند و فریاد زنده باد شنیده می شد: «زنده باد لنین، زنده باد تروتسکی، زنده باد زینوویف، پیشوایان انقلاب بین‌المللی؛ زنده باد ملل شرق، زنده باد كمونیستها.» در كنگره ملل شرق كه برای مطالعه و بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشورهای شرق و پیدا كردن وسایل آسایش و سعادت آنها تشكيل شده بود، نمایندگان هندیها (۳۰۰ میلیون نفر)،

چینیها (۴۵۰ میلیون نفر)، ارمنیها و گرجیها و افغانیها و ژاپنیها (۱۰۰ میلیون نفر) و ملل دیگر شرق صحبت نکردند (اجازه صحبت به آنها داده نشد). فقط يك بی طرف، ناربوتابکوف نام، از طرف ترکستانیه و يك کمونیست، قرقمازوف نام، از طرف داغستانیه صحبت کردند و سه زن هم اجازه صحبت گرفتند که فقط «زننده بساد لنین، زننده باد تروتسکی، زننده باد زینویف» گفتند و از تریبون پائین آمدند.

ناربوتابکوف ترکستانی در ضمن نطق خود، طرفداری صاکنین ترکستان را از رژیم واستیلای شورویها را در میهنشان اعلام نمود و اظهار کرد: کمونیستهای روس که برای اداره امور کشور ترکستان مأمور می شوند مانند مأمورین دولت امپراطوری با اهالی رفتار می کنند و مردم را منزجر می سازند و اگر رفتار ایشان در آن سامان ادامه پیدا کند اهالی برای آزادی خود از تسلط و فشار آنها دست به اقداماتی خواهند زد که انعکاس خوبی در کشورهای همجوار نخواهد داشت.

قرقمازوف داغستانی از همراهی و همکاری رفقای روس خود با طبقات فقیر و ناچیز ملت خود تعریف و تمجید کرد و عملیات بکها و خانها و مالکین داغستانی و افسران و مأمورین دولت روسیه تساری و دنیکین و بخصوص هیئت دولت آزاد و مستقل کشور خود را به سختی تنقید نمود. وی شیخ شمیل را طرفدار فقرای داغستان معرفی کرد و بر افسران عثمانی - یوسف عزت پاشا و نوری پاشا فاتح باد کوبه و دیگران که خود را طرفدار حزب اتحاد و ترقی می نامیدند - سخت ترین حملات را نمود و اظهار کرد که آنها برای کمک به بکها و خانها و خائنین به داغستان آمدند و تلاش کردند که دولت سرمایه داری و ضد -

انقلابی در آن کشور تشکیل شود.

قرقمازوف در نطق مفصل خود همچنین اظهار کرد که دهقانان و فقیران و بیچارگان داغستان از روز اول انقلاب بلشویکی تحت لوای لنین و تروتسکی جمع شدند و با افسران و مأمورین دولت امپراطوری و بکها و خوانین و مالکین داغستانی و دولت ملی و جمهوری داغستان و افسران دروغگو و جهانگیر عثمانی جنگیدند، تا روزی که ارتش سرخ به داغستان آمد و دولت جمهوری داغستان را نابود کرد و ملت ستمدیده و فقیران کشور را از یوغ سرمایه‌داران ملی و بین‌المللی خلاص کرد.

قرقمازوف نطق خود را با جملات زیر به پایان رسانید: «زنده باد ملل ستمدیده شرق، زنده باد توده‌های زحمتکش غرب، زنده باد اتحادشان تحت لوای سرخ بین‌الملل سوم، زنده باد اتحاد برادرانه ایشان به ریاست و پیشوایی لنین، تروتسکی و زینویف پیشوایان بزرگ انقلاب.»

انورپاشا وزیر جنگ و فرمانده کل سابق قشون عثمانی و یکی از پیشوایان با نفوذ حزب اتحاد و ترقی (ژون ترکهای) ترکیه و یکی از مسئولین قتل عام ارمنیها در ایام جنگ ۱۸-۱۹۱۴ که پس از تسلیم ارتش عثمانی و اشغال ترکیه از طرف متفقین، از ترکیه فرار کرده، ابتدا به آلمان و بعد به مسکو رفته بود و با دولت بلشویک روسیه پیمانی برای ادامه جنگ با متفقین بسته بود، همراه چند نفر از همکارانش برای شرکت در کنگره ملل شرق دعوت داشتند. ترکهای عثمانی بیش از ملل دیگر نماینده به کنگره فرستاده بودند.

ورد انورپاشا به تالار کنگره مظفرانه بود. تمام نمایندگان سرپا ایستاده و چند دقیقه فریاد «زنده باد غازی انورپاشا، زنده باد ناجی اسلام» سر دادند و هورا کشیدند.

زینویف و رفقای کمونیستش که اصلاً انتظار نداشتند ورود

انورپاشا به تالار کنگره به تنهایی کافی باشد اثر نطقهای آتشین چندروزه نمایندگان و رئیس بین الملل سوم محور شده و احساسات پان اسلامیزم در نمایندگان ملل اسلام ظاهر شود، بی اندازه متغیر شده و اجازه صحبت به انورپاشا و همکاران او ندادند و به بهانه اینکه می خواهند از انورپاشا پذیرائی شایانی در شهر بادکوبه که بنا بر حکم او از طرف برادرش نوری پاشا از دست انگلیسیها آزاد شده بود بنمایند، جلسه کنگره را تعطیل کردند.

به نمایندگان ترکیه اجازه داده نشد که در کنگره شخصاً اظهار نظر نمایند، ولی گزارشنامه‌ای که از طرف آنها به ریاست کنگره تقدیم شده بود در جلسه کنگره خوانده شد ولی به زبانهای دیگر ترجمه نشد. حیدر عمو اوغلی و سلطانزاده و اکثریت ایرانیانی که حضور داشتند احتیاج به ترجمه آن گزارش نداشتند، چون با زبان ترکی بیش از زبان فارسی آشنا بودند. فراموش نکنم و بگویم که حیدر عمو اوغلی کمونیست ایرانی و سلطانزاده (میکائیلیان) کمونیست ارمنی ایرانی، نیز فریاد زدند: «زننده باد انورپاشا غازی و حامی عالم اسلام». انورپاشا در اثر پذیرائی گرمی که نمایندگان ملل اسلام در کنگره ملل شرق از وی کردند، خاطر جمعی حاصل کرد که او در بین توده‌های ملل اسلام بیش از نین نفوذ دارد، بنا بر این می تواند آنها را دوباره به اسم اسلام تحت لوای خود جمع کند. زینویف و رفقایش نیز فهمیدند که وجود انورپاشا مانع بزرگی برای پیشرفت مقاصد دولت شوروی در امتهای اسلامی است و باید از اقدامات و تبلیغات او در بین ملل اسلام جلوگیری کرد.

فی الحقیقه کنگره بادکوبه باعث شد که بین فرمانده سابق قشون امپراطوری و داماد خلیفه و «ناجی ملل اسلام» از یک طرف و پیشوایان

انقلاب بلشویکی و «ناجیان ملل شرق» از طرف دیگر اختلافات شروع شده و «ناجی ملل اسلام» برای شروع جنگ با «ناجیان ملل شرق» به ترکستان فرار نماید (۳).

نمایندگان ملل شرق در کنگره، بیش از هفت جلسه علنی داشتند و در هر جلسه، نمایندگان بین الملل سوم زینویف، پاولویچ، بلاکن و دیگران صحبت و نطق و پیشنهادهایی می نمودند و کنگره پیشنهاد اشخاصی را که هیچ ربطی با ملل شرق نداشت به اتفاق آراء و با فریادهای زنده باد قبول و تصویب می کرد.

ولی چرا در حالیکه در رشت، حزب کمونیست ایران بنا بر حکم بانوبولله می خواست نمایندگان از ایران بفرستد تا درباره اوضاع اقتصادی و سیاسی و مسئله اراضی و انقلاب مشروطه اظهاراتی بنمایند، در کنگره اجازه نداده بودند که نمایندگان ایران یا ملل دیگر صحبت کنند و اجازه دادند که آنها دهان خود را فقط برای فریاد «قبول است، صحیح است و زنده باد» باز کنند؟

این کار یکی از اسرار سیاسی کمیسری امور خارجه مسکو بود که ناشی از این مسأله می شد که نمایندگان شوروی در لندن به مذاکرات خود برای عقد یک قرارداد تجارتي با نمایندگان دولت انگلستان ادامه می داد.

در ششمین جلسه کنگره، لایحه (تذ) زیر راجع به تأسیس دولتهای شوروی در کشورهای خاور بر طبق گزارش بلاکن، عضو کمیته اجرایی بین الملل سوم و دیکتاتور سابق مجارستان بتصویب رسید:

انقلاب ملل شرق بر علیه قوای بیگانه و داخلی
و جهانگیران خارجی و سرمایه داران داخلی باعث

شده که مسئله دولتها و رژیمهای دولتی در کشورهای مشرق حل گردد. به ورژوازی اروپا بوسیله سیاستهای مختلف توانسته است ماهیت رژیمهای دولتی را که آلت فشار بر طبقات زحمتکش می باشد از نظر مردم پنهان دارد، ولی در کشورهای خاور ماهیت فشار آورنده رژیمهای دولتی آشکار و معلوم است.

حیات و کلیه حاصل دسترنج طبقات فقیر که در آن کشورها از کلیه حقوق بشری محروم می باشند، با دست سلطانها، شاهان، امیرها، ایلخانیهها و متحدین آنان یعنی طبقات سرمایه داران و مأمورین دولت خرید و فروش می شوند. در اثر همین اوضاع، جهانگیران بیگانه دز کشورهای مستعمراتی ونیم - مستعمراتی توانسته اند بوسیله و با همراهی سران دولت و افسران ارشد و مأمورین عالیمقام دولت مقاصد استعماری خود را به پیش برده و دسترنج طبقات فقیر را صاحب شوند.

طبقات سرمایه داران و پولداران در کشورهای خاور نزدیک مانند هم طبقه های خود در باختر زمین خواستند به تسلط خود شکل اقتدارات ملی بدهند. اعلان رژیم پارلمانتاری در ترکیه و ایران و تأسیس جمهوریهای دموکرات در گرجستان با راهنمایی

منشویکها، در ارمنستان با همراهی داشناکسوتیون و در آذربایجان به راهنمایی مساواتچیها به نام و به عنوان «آزادی و مساوات» واقع گردید ولی کلیه سیاستهای نامبرده نتوانست حتی ظاهراً هم اقتدارات ملی را تأمین کند. در این کشورها فقر و گدائی در مقابل خوشگذرانی کارکنان جهانگیران بیگانه موجود بوده و اراضی از دست مالکین سابق گرفته نشده است. طرز جمع آوری مالیات توفیر نیافته و طبقات فقیر از آن طرز صدمه می بینند. دولت منافع محترکین و نفع بیگانگان را حفظ می کند، در صورتی که مخارج دولت را طبقات بی چیز می پردازند. این اوضاع اظهارات دروغین درباره آزادی و اقتدارات ملی را که از طرف احزاب دموکراتیک ملی ترکیه و ایران و داشناکسوتیون و منشویکها که به نام سوسیالیزم به این کارها اقدام نمودند، به خوبی ظاهر ساخت.

انقلاب توده های زحمتکش شرق پس از اخراج و محو نفوذ جهانگیران بیگانه نیز ادامه خواهد داشت. این انقلاب پایان نخواهد یافت تا روزی که تسلط سلاطین، شاهان، امیرها، پادشاهها، بکها که به نام اقتدارات ملی و مساوات از پولداران طرفداری نموده و طبقات بی چیز را تحت فشار و تعديات خود نگه داشته و عدم مساوات

« رادربین طبقات تقویت می نماید و مالیات دهندگان را فدای مالیات گیرهای نهانند، از بین برود. انقلاب پایان نخواهد یافت تا روزی که اراضی از دست مالکین خارج شود و در اختیار فقرا قرار گیرد. کشاورزان ملل شرق مانند کشاورزان روسیه، انقلاب خود را مبدل به يك انقلاب بزرگ نموده و اراضی را از دست مالکین خواهند گرفت تا کسی از رنج زحمتکشانشان استفاده نکند.

همان گونه که کشاورزان روسیه انقلاب اکتبر خود را با همکاری کارگران مؤسسات صنایع و با راهنمایی حزب کمونیست و در نتیجه گرد آمدن به دور شوراهای دهقانان اجرا نموده و اراضی را از دست مالکین ربوده و امروز هم در دست خود نگاه داشته اند، همان طور هم دهقانان مظلوم و فقیر کشورهای شرق در ایام مبارزه انقلابی خود باید همراهی کارگران انقلابی باختر و بین الملل کمونیست و دولت شوروی حاضر و آینده را بخواهند.

دولت شوروی و تشکیلات شوروی فقط آلات است و برای حفظ اقتدارات و سازمانهای متشکل کارگران مؤسسات صنایع می باشد. سیستم شوروی یگانه سیستم مناسب و مساعدی است که توسط

آن توده‌های زحمتکش کارگران و کشاورزان، دشمنان خود (مالکین، تجار، مأمورین عالی‌رتبه و افسران ارشد) را از پستهای عالی خود بیرون کرده و تقدیر خود را معین خواهند کرد. فقط سیستم شوروی میتواند اراضی خارج شده از دست مالکین را در اختیار کشاورزان فقیر نگه‌دارد. اتحاد دولتهای شوروی بایکدیگر و تشکیل یک اتحادیهٔ بزرگ از آنها، یگانه وسیله‌ای است که زحمتکشان کشورهای شرق را وادار به خودداری از برادرکشی و اتحاد نموده و اربابان بیگانه و داخلی آنان را از میدان کارزار دور کرده و اجازه نخواهد داد که دو باره تحصیل اقتدار و اختیارات بنمایند.

رژیمهای «خودمختار دموکرات» که اقتدارات و اختیارات ادارهٔ امور کشور را به بکها و خانها و امثالشان سپرده است، به زحمتکشان اجازه نمی‌دهد آنها به ادارهٔ امور مخصوص خود مشغول باشند و برای پیشرفت امور خود وسایل لازم را بدست بیاورند، در صورتی که در روسیهٔ شوروی و سیبری و جمهوریهای باشقیر و قرقیزستان و ترکستان ثابت کردند که دهقانان کشورهای شرق نیز قادر به ادارهٔ امور خود و انفصال نوکرهای سرمایه‌داران از مقاماتشان می‌باشند. آنها با همراهی برادران

روس خود اداره امور کشورشان را یاد خواهند گرفت.

ظفر احزاب کمونیستی در کشورهای باختربه تعدیاتی که از طرف سرمایه داران داخلی و خارجی به ملل شرق می رسد خاتمه خواهد داد، ولی فتوحات انقلاب کمونیستی دلیل بر آن نیست که کشورهای باختر و کشورهای خاور می توانند بدون همراهی اقتصادی بایکدیگر زندگی نمایند. فتوحات انقلاب ملل خاور باعث همراهی ملل نامبرده با ملل باختر خواهد شد. پس از فتح انقلاب کمونیستی، روابط انقلابی بین ملل به وسیله دولتهای آنها عمل خواهد شد. بنابراین اگر در کشورهای خاور دولتهای کمونیستی موجود نباشد، کلیه منافع که از معاملات تجارتی و اقتصادی بین دولتین حاصل خواهد شد متعلق به سرمایه داران خواهد گردید، زیرا سرمایه داران گندم و مواد خام را جمع کرده و با کالاهای صنعتی دول کمونیستی باختر مبادله خواهند کرد، همانطور که حالیه هم مواد خام و گندم را با کالاهای سرمایه داران مبادله می نمایند.

شکل دولت شوروی در خاور نه فقط باعث استقرار روابط دوستی و تأمین وسایل همراهی و مساعدت ملل با یکدیگر خواهد شد، بلکه و بخصوص کمک خواهد کرد که بدون زحمت و

کرد که این هیئت روزی دولت بزرگی خواهد شد و کلیه امور ملل شرق را اداره خواهد کرد. حضار با کف زدن ممتد و طولانی و با فریاد «زنده باد»، اظهارات زینویف رئیس کمیته اجرائیه بین الملل سوم را تحسین کردند.

آخرین نطق را در کنگره، زینویف ایراد کرد و در ضمن اظهار کرد که تا ایجاد و افتتاح کنگره ملل شرق، سرمایه داران باختزمینی فقط از انقلاب و شورش کارگران کشورهای باختزمینی می ترسیدند، ولی من بعد از کشاورزان کشورهای خاوری هم خواهند ترسید. زیرا بزودی کلیه ملل خاور زمین بایکدیگر متحده شده. و پولداران و سرمایه داران خودی و بیگانه را محو و نابود خواهند کرد.

هیئتی که قرار بود تبلیغات و عملیات انقلابی را در کشورهای شرق اداره کند «شورای تبلیغات و عملیات ملل شرق» نامیده شد (۴) ولی کمیته اجرائیه بین الملل سوم حق داشت متن تصمیمهائی را که در آن شورا گرفته می شد، لغو نماید.

اشخاص ذیل جزء اعضاء شورای تبلیغات و عملیات ملل شرق انتخاب شدند: اسمعیل حقی، سلیمان نوری و بهاء الدین شا کر از ترکیه؛ حیدرخان و سلطانزاده (میکائیلیان) از ایران؛ آزاربا و ناظمه صدیق از هند؛ آقازاده از افغانستان؛ وان از چین؛ نریمانوف، حسین اوف و موسی اوف از آذربایجان؛ ماخارادزه از گرجستان؛ آویس از ارمنستان؛ قرقمازوف، غابیوف و قلی اوف از داغستان؛ رحمن اوف و عبداله اوف از خیوه؛ جبارزاده و عباس هوجا از بخارا؛ ناربوتابکوف و حاجی قلی و محمود اوف از ترکستان؛ عبدالرشید اوف از فرغانه؛ جورابا اوف از تاجیکهای سمرقند؛ ایسکولوف از قرقیزستان؛

قربوف از ترکمنستان؛ وانزاتوف از چچنستان؛ قلی اوف از چرکستان؛
امورسانوف از کالمیکستان؛ ینی که یوف از تاتارستان؛ ابراهیم اوف از
باشقیری جان؛ زاکوف از قرقیزستان؛ محمد اوف از کریمه؛ استروسکی
از یهودیان، شعبانوا از طرف زنان مسلمان.

در هیئت رئیسه هیئت تبلیغات و عملیات ملل شرق اشخاص ذیل
انتخاب شدند: کیروف، پاولویچ، ارژونیکیدزه، استاسوا، الیاوا و
اسکاچکو. یعنی هیچ یک از نمایندگان ملل شرق جزو اعضای هیئت رئیسه
که اداره کننده امور شورای تبلیغات و عملیات ملل شرق بودند
انتخاب نگردیدند.

فصل نوزدهم

عقب نشینی لشکریان سرخ

گفته بودیم واحدهای قشون سرخ در مدت توقف خود درشت و اطراف آن کلیه اسلحه و مهماتی را که قبل از فرار اول خود از رشت، در رشت و لاهیجان جمع کرده بودند به انزلی حمل نمودند و تقریباً نصف مغازه‌ها و انبارها و خانه‌های فراریان از شهر را غارت کردند. آنها در جبهه هم زیاد پیش رفتند و در نزدیکی سیاه رود موضع گرفتند. در این مدت زد و خوردهای مهم با قزاقان ایرانی واقع نگردد و صدای شلیک به گوش مردم رشت و دهات اطراف آن نرسید. میرزا کوچک خان هم واحدهای مسلح خود را از پسیخان و فومنات عقب کشید و در آن طرف رودخانه لولمان موضع گرفت و برضد قشون سرخ هیچ اقدامی نکرد. فقط گاه گاهی هواپیماهای انگلیسی در آسمان رشت یا انزلی دیده می‌شدند و بسبب می‌انداختند. هدف بمب‌هایشان، در انزلی، کشتیهای جنگی روسها که زیر پرچم آذربایجان بودند، استحکامات و سواحل شهر، و در رشت، عسارت‌هایی که واحدهای مسلح و ادارات دولتی و مخصوص آسوبی اتدل (تأمینات نظامی) در آنها قرار داشتند، بود.

اولین بمباران رشت، در روز چهاردهم سنبله (مطابق بیست و دوم ذیحجه و ششم سپتامبر) واقع گردید و بعد هر دو روز يك بار تقریباً در

ساعت ده صبح هوا پیمایان می آمدند و می رفتند.

در ایام اشغال رشت و اطرافش، ماه محرم نزدیک می شد ولی هیچ کس و هیچ یک از مساجد شهر برای ایام عزاداری تدارک نمی دید. اهالی مطمئن بودند که از جمع شدن در مساجد و به راه انداختن دسته های عزاداری ممانعت خواهند کرد.

در اواخر سنبله، گاه گاهی صدای شلیک شنیده می شد و در روزهای آخر سنبله خبر رسید که قزاقان ایران به شهر رشت نزدیک شده اند. در روز اول میزان، بلشویکها شهر را تخلیه نمودند و به طرف انزلی عقب نشینی کردند. این دفعه، اهالی تظاهرات خصمانه نکردند و حتی برای تماشا هم از منازلشان بیرون نیامدند.

نزدیک ظهر پیشقراولان قزاق وارد شهر شدند و بدون توقف برای تعقیب دشمن رفتند. فوری اهالی از خانه های خود خارج شدند و بانان و نمک به پیشواز فرماندهان قزاق رفتند. دکانها را باز کردند و چراغانی ترتیب دادند. شهر مرده دوباره زنده شد. عصر همان روز اهالی در مساجد جمع شدند و شب، اولین دسته سینه زنان از خیابانها عبور کرد (روزششم محرم بود).

روز هفتم تا عصر فراریانی که از شهر به دهات نزدیک رفته بودند به شهر مراجعت نمودند و کوچه و خیابانها پر از جمعیت شد. عده ای از قزاقان نیز در سینه زنی شرکت داشتند.

واحدهای قشون سرخ مثل دفعه اول تا حسن رود آن طرف خمام رفتند و در آنجا سنگر بندی نمودند. قزاقها روبروی آنها موضع گرفته و جنگ سختی شروع شد. روسها از دریا و مرداب پیربازار، به وسیله توپهای دریائی، عقب قشون ایران را زیر گلوله گرفته بودند. اهالی

شهر رشت و اهالی دهات این دفعه هم مانند دفعه اول هر قسم همراهی به قزاقان می نمودند. خوار و بار و خوراک برایشان می فرستادند و سیگار و تنباکو تهیه می کردند.

یک دسته از نظامیان انگلیس در امامزاده هاشم مانده بود و عقب قزاقان ایران را حفظ می کرد. قرار گاه ستاد ژنرال انگلیسی در ده گنج در شصت کیلومتری رشت بود. سرهنگ استاروسلسکی فرمانده دیویزیون قزاق ایران، ستاد خود را در عمارت کنسولخانه روس بیرون شهر قرار داد. میرزا کوچک خان به یک عده از قزاقان اجساره عبور از کوهپایه و صومعه سرا و فومنات را داد و به آنها در تهیه خوار و بار کمک کرد، ولی در عملیات جنگی و نظامی شرکت ننمود.

روز دوم یاسوم ورود قزاقها به رشت، بلشویکها هواپیمائی را برای بمباران شهر رشت و عقب قشون دولتی فرستادند. در نزدیکی خمام، هواپیما سقوط کرد ولی صدمه ای به سر نشینهای آن نرسید. در موقعی که این هواپیما را از خمام به رشت می آوردند، تا آنرا به تهران بفرستند، سرهنگ استاروسلسکی در باغ راهدارخانه عراق (پاخیتونوف) با عده ای منتظر هواپیما بودند. وقتی که هواپیما دیده شد در چشمهای سرهنگ اشک دیدم و پرسیدم: «کلنل چرا گریه می کنید؟» در جواب گفت: «از اینکه با قشون روس می جنگم و هواپیمای روس را سرنگون کرده ام و به عوض اینکه در صف قشون ملی خود باشم و بادشمنان روسیه به جنگم خیلی متأسفم».

گفتم: «قشون روسیه کو؟» پاسخ داد: «این قشونی که تحت فرماندهی یک ژنرال روس با اسلحه روس و با همراهی کشتیهای روس در مقابل ما ایستاده و می جنگد، قشون روس است. ولی افسوس می خورم

که نه برای روسیه، بلکه برای چند یهودی و خائنین روس بایک ملت و دولت دوست می‌جنگد.»

این دفعه بلشویک‌ها فقط با اسلحه جنگی مبارزه نمی‌کردند، بلکه در بین افسران روس و قزاقان ایرانی تبلیغات می‌کردند تا آنها را حاضر به استعفا از شغلشان در قشون ایران و دخول در قشون سرخ نمایند و اگر ممکن شود قزاقان ایران را نیز با بلشویک‌ها همراه کنند.

در گیلان شهرت یافته بود که دولت ایران تحت فشار انگلیسی‌ها می‌خواهد افسران روس را از شغلشان منصرف نماید و دنبال بهانه می‌گردد و همچنین شهرت یافته بود که افسران ایرانی از افسران روس راضی نمی‌باشند و اوامر آنها را بطور شاید و باید اجرا نمی‌کنند. شاید این شهرتها سبب شده بود که بلشویک‌ها بین افسران روس تبلیغات نمایند. کمیته انقلابی ایران اعلامیه‌ای خطاب به سرهنگ استاروسلسکی انشا و منتشر ساخت که آن را تماماً در اینجا درج می‌کنم:

خطاب به استاروسلسکی رئیس دیویزیون قزاق

از طرف کمیته انقلاب ایران به شما ابلاغ می‌شود که چون این جنگ شما با قشون انقلاب، امروزه يك نوع خدمت نمایان نسبت به انگلستان می‌باشد، در صورت ترك مجادله و خصومت و فریب نخوردن از وعده‌ها و دروغهای دشمن ما انگلیس علاوه بر آنکه جان و مال تو از طرف عموم آزادی-خواهان و پیشقدمان انقلاب محفوظ خواهد بود، برادران روسی نیز کمال همراهی و مساعدت را

نسبت به شما نموده و از این اقدام و عملیات کاملاً خوشوقت و راضی خواهند شد. البته در این موقع وظیفه و تکلیف خود را دانسته و نسبت به قشون انقلاب تغییر رویه داده، ترک محاربه و نزاع خواهید نمود.

انگلیس و خائنین داخلی، دشمن ما و تو و مملکت آزاد روسیه است. پس ما باید بعد از این هر چه زودتر دست اتحاد و برادری بهم داده، دشمن مملکت شما یعنی روسیه و مملکت ما ایران را بزودی از میان برداریم.

کمیته انقلابی ایران

در پاسخ به اعلامیه فوق الذکر که به زبان فارسی منتشر شده بود، سرهنگ استاروسلوسکی اعلامیه مفصلی به زبان روسی منتشر کرد. اینک جواب سرهنگ استاروسلوسکی به ابلاغیه کمیته انقلابی ایران:

اخطار به فریب خوردگان مقیم انزلی

هوایمای شما که روی شهری دفاع پنج بمب و اعلانات انداخت، با حکم الهی در دست ما افتاد. آسمان پیمان مدودیتسین و دیده بان روگراودین سالم و زنده در اسارت ما بسر می برند، ولی ما میل بدتیر باران کردن آنها نداریم.

و در جواب ابلاغیه‌ای که به شخص اینجانب
فرستاده بودید، معروض می‌دارم و تصور می‌کنم
فرستندگان ابلاغیه مذکور اینجانب را می‌شناسند
و بخوبی می‌دانند که من هرگز نوکر انگلیسیها
نبوده و نمی‌توانم بشوم، زیرا فرزند صمیمی و صدیق
روسیه می‌باشم.

من با شرافت به ایران خدمت می‌کنم و
خدمت به ایران را خدمت به روسیه محسوب می‌دارم.
بساور کنید که خیلی متأسف هستم که با اشخاص
فریب خورده‌ای می‌جنگم که نمی‌دانند چکار
می‌کنند و آلت دست يك بسازند و آوانتوریۀ تعقیب
کنندۀ هدفهای شخصی خود گردیده‌اند.

نویسندگان اختاریۀ فرستاده شده، از برادران
روس من نیز نام برده‌اند. اگر صحیح است که
برادران روس من هم در تنظیم اختاریه شرکت
داشته‌اند، جوابم به آنها خیلی ساده و آشکار می‌باشد.
بلی من يك روس هستم و صمیمانه و با حرارت تام
میهن بدبخت خود را که قبل از این نیرومند و پر
افتخار بوده و حالیه در اثر جنگهای داخلی خون
آلود گردیده، دوست می‌دارم. من مانند همیشه
امروز هم خود را يك روس می‌دانم و اینکه عده‌ای
از روسهارا فریب داده و مجبورشان می‌نمایند که
بر علیه منافع روسیه بجنگند دلم می‌سوزد.

شما برای چه به ایران [آمدید] و با که و برای
چه می جنگید؟

چیچرین کمیسر امور خارجه درچندین
تلگراف خود که برای دولت ایران مخابره کرده
است، آشکارا و بطور قطعی به این دولت اظهار
کرده که دولت روسیه شوروی در این آوانتور
شرکت نمی کند. ملت ایران حضور بیگانگان را
درمیهن خود نمی خواهد، ولی پس از اقدامات
و عملیات شما، حضور انگلیسیها را به حضور روسها
ترجیح می دهد. آیا پیشوایان تن فقط برای بدنام
کردن اسم روسها درانظارمردم ایران اقدام به این
عملیات کردند؟ این من نیستم بلکه شما هستید که
سبب استحکام و تقویت نفوذ انگلیسیها در ایران
می باشید.

مشاورالممالك وزیر مختار ایران بساید به
مسکورسیده باشد. ترکستان با ایران دارای روابط
امیدبخش تجاری می باشد و دولت ایران با شرایط
مفید به روسیه شوروی مقدار زیادی برنج و حیوانات
و غیره تحویل داده است. بگذاریم که ایرانیها
مسایل داخلی خود را حل کنند. عدم دخالت ما در
امور کشور ایران باعث ایجاد محبت و احترام
مردم ایران نسبت به ما خواهد گردید.

باور کنید و بدانید که عجالتاً مردم ایران نسبت

به شما کدورت یا خصومت ندارند. نگذارید که حوصله آنها به پایان برسد. قشون ایران در جنگهای گیلان ۱۰۰۰ نفر از افراد قشون شما و تقریباً پنجاه نفر از افسران را به اسارت برده و آنها همه سالم و زنده می باشند. از طرف دولت ایران، اسیران روس که در جنگهای مازندران به دست ما افتادند، همه از راه عشق آباد به روسیه فرستاده شدند، زیرا دولت ایران با دولت روسیه نمی جنگد.

شما که خودتان را کمیته انقلابی ایران می نامید، از راه کج به راه حقیقت برگردید. شما بخوبی می دانید که نه فقط ملت ایران بر علیه شما می باشد، بلکه آزادیخواهان و معتبرین ایران بر علیه شما اقدام می کنند. چرا به میهن تان صدمه می رسانید؟ چرا بدبختش می نمائید؟ شاید تصور می کنید که بوسیله خراب کردن میهن و ورشکست نمودن ملت خود آزادشان خواهید کرد؟

تکرار می کنیم، ما بدی شما را نمی خواهیم، با شما خصومت نداریم، شما را دوست می داریم و متأسف هستیم که شما به چنین عملیات زشتی اقدام نموده اید. اگر پشیمان شده، بطرف ما بیاوید مثل برادر از شما پذیرائی خواهیم کرد. بزودی انتخابات و کلاهی مجلس در گیلان انجام خواهد شد. از دسائس و انتقام جوئی و ایجاد نارضایتی

دست کشیده ، بطرف برادران خود رهسپار شوید
و صلح کنید. امروز ایران بیش از کشورهای دیگر
محتاج به صلح و امنیت و آسایش است تا بتواند
کارهای داخلی خود را راه بیندازد و صدای خود
را به گوش ییگانگان برساند . باید کلیهٔ ایرانیان
با هم همراه باشند و همکاری کنند
از خداوند می‌خواهم که شما را به راه
افتخار و شرف هدایت و راهنمایی فرماید.

**فرمانده کل قوای دفاعیهٔ ایران،
سردار استاروسلسکی**

شهر رشت، ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۰

این ابلاغیه روی بندر انزلی و غازیان و دهات همجوار آنها
که تحت تصرف قشون سرخ بود انداخته شد و در رشت و شهرهای
دیگر گیلان انتشار یافت.

کمیتهٔ انقلابی ایران ابلاغیهٔ سردار استاروسلسکی را بدون
جواب نگذاشت و برعکس جواب مفصلی به زبان فارسی به مشارالیه
فرستاد:

**خطاب به استاروسلسکی ، فرمانبر انگلستان
و گمراه کننده یک عده ایرانیان بنام قزاق
در جواب بیان نامهٔ جوابیه کمیته انقلاب
ایران**

بیان نامهٔ جوابیهٔ شما را که مجاهدین رشید

فاتح و آزادیخواه از جیبهای قزاقهای مقتول ریاست و شهوترانی شما خون آلود بدست آورده بودند، بزحمت قرائت شد. اینکه از گرفتاری اروپلان آزادیخواه بدست شما بالیده و سلامتی آسمان پیما و دیده بان آنرا اطلاع داده و اظهار داشته اید سوء قصدی نسبت به آنها ندارید، اولاً مقتضیات در میدان جنگ این است. متخاصمین اسیر می دهند و اسیر می گیرند. خوب است آن یک اروپلان باقوه ناریه و غذائیم جنگی که فرمانفرمایان شما انگلیسیها در سرحد انزلی و غازیان و فرونت منجیل و خود شما در فرونت خممام در موقع عقب نشینی تسلیم ما گردید، مقایسه نمایند. اینک توپهای خود شما است که ضمیمه توپهای ملی شده و شما را بمبارده می کند و سلامتی آسمان- پیما و دیده بان موقعی برای ما مغتنم است که از وجود آنها استفاده کنیم. تا وقتی که در قید شما هستند وجود و عدم آنها علی السویه است و اینکه بر ما منت گذارده، حسن نیت بروز داده و اظهار داشته اید سوء قصد به آنها ندارید، شما را متذکر می شویم تا وقتی که شما حامی امپراطورها و دشمن آزادی نوع بشر هستید اگر انگبین و نوشدارو بکام ما بریزید، ما آن را سم قاتل می دانیم و در این مبارزه شرافتمندانه بیم و باکی از کشته شدن نداریم.

اینکه شهر رشت را صلح طلب نامیده‌اید ، البته آزادیخواهان اهالی رشت برادرهای عزیز ما هستند. ولی ما هر فضائی را که با انقباس دشمنان آزادی‌آلوده است آنجا را منطقه دشمن دانسته، از عملیات جنگی خودداری نخواهیم کرد. هر وقت آنجا را از ذوات موزیه پاک کردیم ، باز با اهالی آن مثل برادر رفتار خواهیم نمود. چنانچه عدم تخلیه و نگاهداری رشت در کمال سهولت برای ما ممکن بود و فقط به واسطه احتراز از ورود صدمات به اهالی و احترام ایام عزاداری حضرت خامس آل عبا علیه آلاف التحية والثناء ، زحمت عقب نشینی را تحمل کرده، شهر رشت را از فرونت جنگ خارج نمودیم. چنانچه مشاهده کردید به عون الله تعالی با نیروی مجاهدین رشید غیور جوانان آزادیخواه در يك حمله شهر رشت را مجدداً به تصرف قشون فاتح احرار در آورده، از منطقه [نفوذنیروهای] انگلیسی خارج نمودیم.

امیدواریم عن قریب تمام خاک ایران، بلکه کره ارض را از وجود دشمنان نوع بشر پاک کرده، این جنگها را بکلی خاتمه دهیم.

اینکه خودتان را معرفی کرده‌اید که نوکر انگلیسیها نیستید و فرزند روسیه و خادم شرافتمند

ایران هستید، خیلی محل تعجب است. زیرا اهالی رشت هنوز فراموش نکرده‌اند عملیات سنهٔ ماضیهٔ شما را که همراه با صاحب منصبان قشون انگلیس دست به دست داده، دوش به دوش با بعضی از مجاهدین جنگل جنگ می‌کردند و می‌کردید، تا نفوذ و ثوق الدوله‌ها را که نوکرهای رسمی انگلیس بوده و هستند در خاک پاک ایران جریان دادید. از اثرات خدمات شما به دشمنان انسانیت و خیانت به عالم بشریت بود که هنوز کار جنگل خاتمه حاصل نکرده، قرارداد میشود و ثوق الدوله با دولت انگلستان راجع به اسارت ایرانیان منعقد و اعلان شد. شاه جاهل ایران مثل يك نفر اسیر هندی در تحت حفاظت صاحب منصبان و مأمورین سیاسی انگلیسی به اروپا اعزام شد. آن همه جنایات غیر قابل ترمیم از سردار معظم‌ها و ظهیرالملک‌ها در گیلان و مازندران و سایر ولایات ایران به آزادی-خواهان و رعایای بیچارهٔ معصوم وارد آمد. حکم اعدام رنجبران در عالم مستی از قلم سردار معظم‌ها صادر و اجرا شد. احرار شرافتمند ایران به اشارهٔ انگلیسیها و مباشرت و ثوق الدولهٔ خائن، مقتول و محبوس و تبعید شدند. عمال انگلیسی رسماً به ایران دعوت و در دوایر دولتی مشغول عمل گردیدند. بلی اگر بخواهیم شرح فجایع و مضرات اعمال

شما را که به عنوان خدمت به ایران تلقی می کنید بنویسیم، این اوراق گنجایش نخواهد داشت. بلی نویسنده بیان نامه، شما را خوب می شناسد و عملیات شما و اثرات خدمات شما نسبت به دولت انگلیس را خوب مستحضراست.

عجیب تر اینکه در عین حال پیش قراول قشون انگلیس هستید و هیچ رعایت نکرده و می نویسید: «هیچ وقت نوکر انگلیسها نبوده و نیستم». بلی چون ما شما را روس نژاد می دانیم و امروز ملت روس مابین ملل جبهه دنیا، از حیث بروز احساسات ملی و مجاهدت در اشاعه آزادی نوع بشر گوی افتخار را ربوده اند، ما از طرف آنها، بلکه از حلقوم برادران روسی، باز ما ناصحانه به شما می گوئیم و می نویسیم: ای (استاروسلسکی) روس نژاد! مادامی که تو به حمایت امپریالیزمهای دنیا با آزادبخوانان می جنگی، ملت شرافتمند روسیه از مثل تو فرزند بیزار و عار دارد. وقتی تو می توانی به نژاد روسی خود افتخار کنی که ملت روس هم بتواند به وجود تو مفتخر باشد و اینک عملیات تو برای ملت آزاد روسیه شرم آور و ننگ گستر است. بلی چند ماه قبل بایک مختصر بروز احساساتی خواستی خودت را از لوٹ اعمال پارساله که مخالف مرام هر ذی حسی بود پاک کرده و تصفیه کنی،

ولی متأسفانه باز در تحت نفوذ سیاست و پلٹیک انگلیسها مغلوب شده، عملیات سابقه را تجدید و خودت را آلوده کردی.

زهی بدبختی. باز مشفقانه می نویسیم ساعتی به سابقه روزگار مراجعه کرده، تزارها، رومانوفها، بیچراخوفها، دنیکینها، کلچا کها را به نظر آورده، محل عبرت خویش قرار داده، تافرستی باقی است بهوش آی. روزگار خود را اصلاح و تاریخ فامیل خودت را به بدنامی در صفحه روزگار باقی مگذار. تعصب کاذب را از خود دور و راضی مباش تو هم عبرت دیگران شوی. گذشت آن [روزی] که با این بیانات، آزادان را مغرور و هوشیاران را مدهوش بتوان کرد. دیگر ما گردنهای افراشته خودمان را به زیر زنجیر اسارت و استبداد متنفذین و مستبدین نخواهیم داد، بلکه تمام قوای خودمان را در راه آزادی سایر ملل دنیا که هنوز گرفتار پنجه های قهار آهنین امپراطورها و امپریالیستهای دنیا هستند صرف کرده و مطمئناً به مقصود مقدس خود نائل خواهیم شد و ندامت برای شما خواهد ماند که با ذخائر دنیا و خیالات موهومه سرداری و امیر تومانی فریفته شده، عن قریب مشاهده خواهید کرد که آنچه را وسیله افتخار می دانستید باعث خذلان و ابتذال شما خواهد شد.

شما بعضی از ما را به گمراهی و برخی را به خیال
مقاصد شخصی خطاب و متهم می کنید. البته ما
اعتراف می کنیم آن راهی را که تا به حال نوع بشر
رفته و می رود غلط و ما می خواهیم آن را کم کنیم.
چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد. ما از
طی این طریق به جز اینکه توده بشری من المهد
الى اللحد تمام اعصاب و عضلات خود را فقط
برای شهوت رانی و حکمرانی يك عده عزیزان
بی جهت خسته و افسرده کرده، میلیونها نفوس
در میدانهای جنگ به جهت حفظ سیادت يك
نفر سلطان و چند نفر اعوان و انصار او طعمه مرگ
شدند، چیزی ندیدیم. چنانچه درهمین مبارزه، در
هر جنگی چند صد تن جوانان قزاق ایرانی را به
کشتن می دهید که بالاخره انگلیسها برای بلعیدن دنیا
از طرف شرق امین شوند و يك نفر شما دارای يك
امتیاز دروغی می شود.

بلی این راه غلط را که نوع بشر از این
راه به پرتگاههای مهلك می رسد و ما می خواهیم
محو کنیم و بشر را به راه مستقیم و امین و آزادی
راهنمایی و هدایت کنیم.

مقاصد شخصی و نوعی جز این نداریم. شما هم
اگر خودتان را خیلی عالی مقدار می دانید و این
جنگ را برای خودتان خوش آیند و پسندیده

نمی‌دانید، از این جنگ نگین احتراز کرده، بیشتر از این دستهای برادران ایرانی را به خون یکدیگر آلوده ننمائید و بدبختی و پریشان‌روزی گاری يك ملت شش هزار ساله را تا این درجه خواهان نباشید.

شما سعادت ملت روسیه را که خودشان را از قیود سلاطین ظلم و فساد رهانیده‌اند سوءتلقی کرده و می‌نویسید از اثر جنگهای داخلی اعضای آن متلاشی شده است و دلسوزی می‌کنید. اگر واقعاً شما چنین احساساتی دارید و خودتان را به خدمت‌گزاری ایران مفتخر می‌دانید، چرا سبب جنگ داخلی در ایران هستید. شما در خطاب به روسها می‌نویسید: «ملت نجیب ایران از بیگانگان اظهار تنفر می‌نماید و از اثر عملیات شما عن‌قرب انگلیسها را به روسها ترجیح می‌دهد.» اینجا غلط مهیب نموده‌اید. بلی ایرانیان از بیگانگان مملکتی متنفرند. البته هر ظالم، هر مستبد، هر امپراطور و هر امپریالیست از مسلك انسانیت بیگانه است، از هر ملت و نژادی باشد. برادری و یگانگی آزادیخواهان روسیه برای هیچ ایرانی ذی‌حسی [مورد] تنفر او نیست و ایرانیان هیچ وقت عمال ظالم انگلیس را بر احرار و مجاهدین روسیه ترجیح نخواهند داد.

این بیانات شما از حلقوم يك عده اشراف و عزیزان بی جهت است که برای حفظ خون گندیده و ذخایر پوسیده، زیر بار همه نوع فضاحت و بی شرافتی رفته، به محویك قومی برای شهوت-رانی خویش راضی هستند.

باز در خطاب به برادران روسیه، از عزیمت مشاورالممالك به مسکو و انعقاد روایش تجارتی مابین ایران و ترکستان و تسلیم مقداری آذوقه به دولت ساویت روسیه اشاره کرده اید. بلی ما ایرانیها دیگر نمی خواهیم امثال مشاورالممالکها را قیم داشته باشیم تا از دسترنج زارعین ایرانی، برادران ساویت روسیه را به اعطای آذوقه رهین منت نماید.

بلکه ما می خواهیم برادری و مساوات نوعی مابین نوع بشر حکمفرما و جاری باشد که بدون منت و رعایت حدود مملکتی و تحمیل زحمات و مشقات یا سرحددار و گمرکچی، مایحتاج و ضروریات بشری عادلانه تقسیم و تسهیل و در کمال سهولت و سادگی رفع حاجتها بشود. شما مطمئن باشید از اینکه مشاورالممالکها فقط برای خود و چند نفر همقطاران خود تدارك آسایش می کنند. توده ملت و مافدائیان آنها هم در صدد رفاهیت و آسایش عمومی و دائمی هستیم.

روح ملت با ما و ما با روح ملت کار می‌کنیم. در خطاب به برادران روسیه نوشته‌اید: «در ایران چه می‌کنید. خوبست اصلاح امورات داخلی ایران را به خود ایرانیان واگذار نمائیم.» در اینجا اشتباه بزرگی کرده‌اید، زیرا هر فرد یا ملت آزادبخواه باید تمام افراد و ملل آزادبخواه را برادر خود دانسته، همه‌جا را وطن خویش شناخته، در هر نقطه از نقاط دنیا یکدیگر را سراغ کنند. دست برادری و معاضدت دراز کرده برای اجرای مرام بکوشند تا اختلاف کلمه و کلمه اختلاف از مابین نوع بشر برداشته و منسوخ نمایند و اگر غیر از این باشد باز متنفذین، ابناء بشر را جوقه جوقه منقسم نموده سلطه‌های ظالمانه را ادامه خواهند داد. راجع به اسرائیلی که تلمداد کرده‌اید، جواب آن در فراز اول این بیان نامه نوشته شده و تکرار می‌کنیم اشخاصی که به اسارت شما درآمده‌اند ما آنها را معدوم الوجود می‌دانیم، زیرا مجاهدین مسلکی نباید اسیر شوند، باید بکوشند تا به مقصود برسند یا در میدان جنگ کشته شوند، چنانچه تمام مجاهدین ما با همین عزم ثابت و نیت پاك قدم به کارزار گذارده‌اند. عجبا! دریایانیه خود به ما وعده همراهی داده و از راه مصلحت و خدعه به ما تأمین می‌دهید، ولی اشتباه کرده‌اید (غنقا شکار کس نشود، دام

باز چین). خوبست به صفحات مطبوعات سنه ماضیه خودتان و رفتاری که با اشخاص فریب خورده نموده اید، مراجعه کنید و به نظر بیساورید که در حق آنها از قتل و حبس و تبعید به هیچ وجه فروگذار نکردید و بدانید اگر یکی دو نفر اشخاص مست عنصر هم در میان این جمعیت بود بعد از آن وقایع دیگر فریب این القائات را نخواهد خورد. مگر شیخ محمد خیابانی و رفقای او را به همین وعده ها اغفال نکرده، به دار آویختند. ماحل و حکمیت قضایای آذربایجان را به شمشیر انتقام احرار حوالت کرده ایم. نوشته اید: «و تمام ملت ایران بر علیه شماست. تمام متجددین و مردمان شرافتمند و منور. الفکران ایران بر ضد شما هستند.» باز اینجا در اشتباه بزرگی هستید، زیرا از ملت ایران شما کسی را نمی شناسید، مگر يك عده معدودی از سرمایه داران و دزدان شرافت نوع بشر که روح و معنویت ملت را برده، زر و زیور تهیه کرده و شما آنها را شرافتمند می شناسید.

ولی ماهیئت اجتماعی که توده ملت را تشکیل می دهد، ملت را می شناسیم و روح توده ملت را با مرام خود موافق می دانیم و این ماجرا وقتی کاملاً بر تمام دنیا ثابت و مبرهن خواهد شد که سلاسل اقتدار و تسلط سلاطین و عمال آنها گسیخته و پاره

شده و چنگالهای آهنین ظلم از گلوی مظلومانۀ ملت ساقط گردد و آن وقت است که خشم ملت ظاهر و تیغ مکافات را از نیام خواهد کشید، چنانچه ملت حساس روسیه امتحان داده، سرمشق آزادی را به تمام دنیا آموختند. پس ما در اشتباه نیستیم و وطن خود را به هلاکت نمی اندازیم، بلکه طریق فلاح و نجات را پیش گرفته ایم تا نوع بشر را از هلاکت رهانیده، به سرمنزल سعادت برسانیم و لفظ غارت و خرابی را که شما وسیله تنفر قرار داده اید، از میان برداریم. اولاً، انبارهایی را که سرمایه داران بی انصاف از مایحتاج نوع بشر انباشته، ضروریات جماعت را با ظلم و اعتساف گرد آورده خودشان هم نمیتوانند از آنها متمتع شوند، البته موافق عدل و انصاف باید ما بین بیچارگان و بی نوایان تقسیم گردد و غارت گری را فسخ نمائیم. ثانیاً شما که غارتگری و فجایع ماضیه را مسبب و مرتکب بوده اید حق این نصیحت را ندارید. اینکه خبر انتخابات گیلان را داده اید، بلی این انتخابات هم از قبیل سایر تحمیلاتی است که به ملت شده و می شود. راجع به انتخابات حاضره علی العجالة شما را به جراید تهران و تظلماتی که از آذربایجان و فارس و اصفهان و سایر ولایات ایران در این باب رسیده اند حواله می دهیم تا جواب آنها را عملاً در تهران اظهار داریم.

در خاتمه راجع به اظهار محبت و نصایح که برای رفع کینه و نفاق و استحکام مبانی صلح و امنیت و حفظ از بحران و تزلزل بین المللی اشعار داشته‌اید می‌نویسیم ما هم با کسی که مخل آسایش نوع بشر نباشد کینه و عداوتی نداریم. شما هم قدری تفکر کرده به خود آئید، نصایح مشفقانه ما را بپذیرید، تخم نفاق و دوگانگی را در قلوب برادران ایرانی نکارید و برای اجرای يك مقصد مقدسی که موانع بزرگ در مقابل آن محومی شود خودتان را حایل و مانع قرار ندهید.

شما هم با ما و برادران آزادیخواه روسیه دست بدست داده بگذارید انگلیسیها را از خاک ایران خارج کرده، رژیم منحوسه سلطنت و استبداد را برانداخته ملت را آزاد کرده تعیین مقدرات ملت و مملکت را به خودشان واگذاریم تا بایک امنیت خاطر و آسایش خیال بدون اینکه در تعهدید و فشار باشند، به هر نوع مزاج ملت و مملکت مقتضی است تشکیلات ملی داده بتوانند سعادتى درك کنند و بیشتر از این در ذلت جهل و گمراهی و بیچارگی اوقات عزیز و عمر گرانبهارا ضایع ننمایند، نه اینکه بی گناهان را به هیچ جرم معلوم به تهران فرستاده خود نمائی کنید و خانه احرار را با خاک یکسان کرده، نام آن را رشادت نهید. به قول رفیق ما ظهیر الدوله:

شها چراندی اگر سبز حاصل ملت
 بهوش باش که رویاندش خدای جهان
 خراب کردی اگر خانه‌ای ز بیگنهی
 مسلم است خدا خانه‌ات کند ویران
 و شما ای برادران قزاق بدانید ما تمام شمارا
 برادر عزیز خود می‌شناسیم. دانسته باشید که ما
 راضی نیستیم خساری به پای شما بخلد. شما را
 صاحب منصبهای شما برای انتفاع خود، و اجرای
 مقاصد شخصی که منتهای آن تحصیل پنجاه تومان
 موجب یا یک امتیاز دروغی است فوج فوج به کشتن
 می‌دهند.

ما خیال جهانگیری نداریم. ما در راه آزادی
 و آسایش و سعادت نوع بشر مجاهدت می‌کنیم و
 ناگزیریم هر مانعی را از چهار راه مرام خویش برداریم،
 ولی شما در راه ظلم و اعتساف فقط فدای شهوترانی
 و آقسائی یک مشت عزیزان بی‌جهت که اسامی
 خودشان را شاه و وزیر و امیر و سردار و سالار
 گذارده‌اند می‌شوید.

درست فکر کنید. همیشه مناصب و امتیاز
 و مواجب زیاد، پارکها، اطاقهای مبله کرده، غذاها،
 لباسهای خوب و سایر لذایذ و مشتهیات مخصوص
 صاحب منصبهای بزرگ است.
 ولی در موقع جنگ شماها باید زحمت

بکشید، درسنگر بخوایید، پیاده بروید، غذای سیر
نخورید، لباس هیچوقت بیش از يك دست نداشته
باشید، عیالات شما در کمال سختی بگذرانند و
بالاخره صدها هزار نفر مثل گوسفند در میدانهای
جدال کشته شوید.

عقب‌نشینی قزاقان ایران و دومین فرار اهالی رشت

در بالا دو ابلاغیه کمیته انقلابی ایران خطاب به سرهنگ اسنارو- سلسکی و يك ابلاغیه سرهنگ نامبرده به کمیته را منتشر ساختیم و اضافه می‌کنیم که طرفین فقط بوسیله ابلاغیه چاپی بایکدیگر سؤال و جواب نمی‌کردند، بلکه بوسیله تلفن نیز گاهی افسران دو ارتش با یکدیگر صحبت می‌کردند.

شرکت راههای شوسه انزلی-تهران و قزوین-همدان خط تلفنی داشت. در تمام طول راه کارمندان اداره ورؤسای راهدار خانه‌ها بوسیله این خط بایکدیگر صحبت می‌کردند و به یکدیگر دستور یا گزارش می‌دادند. کنسولگریها و سفارت امپراطوری روسیه نیز در مواقع لزوم از این خط که توسط مأمورین شرکت راههای شوسه اداره می‌شد استفاده می‌کردند. در تمام مدت زد و خوردها بین قزاقان ایران و واحدهای سرخ، این خط مرتباً کار می‌کرد. طرفین نخواستند خط را قطع کنند زیرا از آن استفاده می‌کردند. افسران واحدهای سرخ نیز از خط مزبور استفاده می‌کردند و افسران روس قزاقخانه ایران را برای صحبت پای تلفن می‌خواستند. موضوع مذاکرات آنها نیز شبیه به موضوع

ابلاغیه‌های بالا بود. افسران سرخ به افسران قزاق و افسران قزاق به افسران سرخ پیشنهاد می‌کردند که تسلیم شوند.

زده و خورد تقریباً يك ماه طول کشید. سربازان سرخ تا چهار کیلومتر مانده به انزلی عقب نشسته بودند و در رشت منتظر خبر اشغال انزلی از طرف قزاقان بودند که خبر رسید دستجات مسلح انقلابیون شروع به حمله نموده و قزاقان را وادار به عقب نشینی کرده‌اند. بالاخره در روز سی‌ام میزان ۱۲۹۹ (مطابق نهم صفر ۱۳۳۸ و بیست و دوم اکتبر ۱۹۲۰) سرهنگ استاروسلسکی حکم عقب نشینی را صادر کرد و قزاقان شروع به تخلیه گیلان نمودند. تا رودبار عقب نشینی آنها مرتب بود ولی از رودبار تا قزوین غیر مرتب. اهالی شهرهایی که در مدت يك ماه از هر طرف در رشت جمع شده بودند این دفعه هم از رشت به طرف تهران و دهات اطراف فرار نمودند.

چطور شد که قزاقان که به چهار کیلومتری انزلی رسیده بودند و حتی يك دسته از واحدهای سرخ برای رفتن به بادکوبه سوار کشتی شده و دیگران هم برای سوار شدن به کشتی حاضر می‌شدند، مجبور به عقب نشینی شدند؟

اولا باید گفته شود که در بادکوبه بین دولت شوروی بادکوبه تحت ریاست نریمانوف و چند نفر از سران حزب کمونیست اختلاف نظری دربارهٔ ادارهٔ انقلاب در ایران ظاهر شده بود، به این معنی که نریمانوف و همکارانش نمی‌خواستند غیر از تلفاتی که تا آن روز داده بودند تلفاتی دیگر بدهند و تصمیم گرفته بودند که افراد لشکریان سرخ را فرابخواهند. سران دیگر حزب عقیده داشتند که باید انقلاب را در ایران تا روز عقد قرارداد تجارتي انگلیس و شوروی ادامه داد. نریمانوف

و همکارانش در مذاکرات فاتح شده و حکم احضار نظامیان را صادر کردند. مدیوانی فوری از انزلی به بادکوبه رفته و به سران دولت آذربایجان می‌گوید: «من از شما سرباز و اسلحه نمی‌خواهم. فقط سربازان و اسلحه‌ای را که در انزلی دارید بگذارید تحت اختیار من باشند و برای تشکیل یک هنگ از ارامنه بادکوبه رضایت داده و آنها را روانه انزلی نمایید. اگر این کار را نکنید زحمت چند ماهه و تلفاتی را که تا حال دادیم بی‌نتیجه مانده و مذاکرات لندن نتیجه نخواهد داشت.»

نریمانوف و همکارانش تحت فشار منشی کل حزب کمونیست آذربایجان که با مدیوانی همراه بود پیشنهاد مدیوانی را پذیرفته و مدیوانی هنگی به نام «هنگ ۲۶ نفر» به افتخار ۲۶ نفر کمیسرهای مقتول بادکوبه از ارامنه تشکیل داده و آنها را روانه انزلی می‌کند. مدیوانی جوانان ارمنی را حاضر به مبارزه می‌نماید، زیرا به آنها می‌گوید قزاقان ایرانی ۲۵ هزار نفر ارمنی را در گیلان به قتل رسانیده‌اند. جوانان ارمنی برای انتقام کشیدن از قزاقهای ایران به انزلی می‌آیند و با رشادت و فداکاری فوق‌العاده داخل کارزار می‌شوند.

این اولین علت عقب‌نشینی قزاقان بود که در مدت یک ماه تقریباً نیم لخت و برهنه درخندهای پر از آب و زیر باران مانند سیل بارشادت و فداکاری بی‌نظیر با افراد قشون دشمن می‌جنگیدند.

علت دوم عقب‌نشینی آنها مخالفتی بود که بین افسران ایرانی و افسران روس قزاقخانه در مدت جنگ ایجاد شده بود و افسران ایرانی

گاهی از اطاعت اوامر افسران روس خودداری می کردند. علت سوم کمی مهمات و عدم پرداخت حقوق چند ماهه افسران و افراد و نرسانیدن لباس و آتش به آنها بود. (در زیر باران و خندهای پر از آب، عده‌ای از قزاقان گیوه به پا و بلوزهای تابستانی به تن داشتند.) از غلتهای دیگر عقب نشینی آنها عجلتاً صحبت نخواهیم کرد. در هر حال قزاقها در آن روز عقب نشسته و دستجات سرخ وارد رشت شدند.

افراد قشون سرخ هم البسه خوب بر تن نداشتند و کفشهای آنها نیز مناسب نبود وای نسبت به قزاقان مهمات و اسلحه خیلی زیاد و کاملی داشتند و مثل دفعه اول کشتیهای جنگیشان از پشت، استحکامات و مواضع قزاقان را بمباران می کرد. به علاوه به قشون سرخ يك فوج تازه مرکب از جوانان تازه نفس و متعصب کمک می کرد، در صورتی که قزاقان در مدت چند ماه در مبارزه بوده و خسته شده بودند.

قبل از ورود بلشویکها به رشت، صبح زود برای زیارت دائی و مادر خانمم از منزل خارج شدم و به طرف راهدار خانه عراق عازم شدم. خیابانها و کوچه‌ها پر از فراریان بود. زن، مرد، طفل، پیرمرد، تاجر، کاسب و آخوند، خانه و کار و کسب خود را ترك کرده و از رشت فرار می کردند. چند نفر را نصیحت کردم که به منازلشان مراجعت کنند و مشغول کار و کسب خود شوند، زیرا فرار سودی ندارد. اولاً برای اینکه فصل پائیز بوده، در بین راهها بچه‌ها و خودشان سرما خواهند خورد و اشخاص زیادی تلف خواهند شد. ثانیاً در تهران و قزوین برای پیدا کردن کار و کسب دچار دشواریهایی خواهند گردید. ولی هیچ کس به حرفهای من گوش نداده و با قدمهای تند به طرف راه تهران -

رشت می‌رفتند. فقط يك سید که با عیال و اطفال خود پیاده و با بار سنگین در پشت می‌رفتند به حرفهای من گوش داده و به منزلشان مراجعت کردند.

سرهننگ استاروسلسکی را جلو دروازه بزرگ کنسولگری روس دیدم. افسران ستادش رفته بودند و سرهننگ منتظر اتومبیلش بود تا خودش هم برود. اتومبیلش چند نفر از همکاران نزدیکش را برده بود. بقراط سقومیان دائی خانم بنده با مشارالیه صحبت می‌کرد. سلام عرض کردم و جهت عقب نشینی قزاقان را پرسیدم. جواب داد: «مهمات به موقع نرسید، انگلیسیها نرسانیدند.»

بعد از چند دقیقه سکوت اضافه کرد: «تا رودبار خواهیم رفت. واحدهای انگلیس در سیاهرود موضع گرفته و راه نخواهند داد که بلشویکها جلو بروند.»

بعد از چند ثانیه سکوت مجدداً افزود: «امیدوارم تا يك ماه، یکدیگر را در همین محل ملاقات کنیم.»

در چشمهای او اشک دیدم و نمی‌دانم چرا فکر کردم که اگر هم قزاقان به رشت مراجعت نمایند، خودش دیگر نخواهد آمد.

دائی خانم من سرهننگ را به نوشیدن يك فنجان قهوه دعوت نمود. (راهدارخانه عراق روی کنسولخانه روس بود.) سرهننگ تشکر کرد، و لسی دعوت را رد کرد. من خداحافظی نموده و برای دیدن مادر خانم داخل راهدارخانه شدم و مدتی از پنجره نگاه می‌کردم. فراریان می‌رفتند. سرهننگ استاروسلسکی از جا تکان نخورد تا اتومبیلش رسید و او را برد (۱).

برای اینکه خانمم از احوال مادر و دائیش مطلع باشد، مجبور شدم به منزل مراجعت کنم و دوباره از منزل برای تحصیل اطلاعات به راهدارخانه رفتم. عده فراریان کم شده بود ولی از زیرزنجیر راهدارخانه عبور نکرده بودند که پیش قراولان سرخ از مستخدمین راهدارخانه پرسیدند: «چند وقت است که آخرین دسته قزاقان از زنجیر عبور کرده اند؟» یکی از مستخدمین گفت: «دو ساعت قبل، ولی فرمانده قزاقان يك ساعت قبل از اینجا رفت.»

پیش قراولان جلورفتند، به این امید که به اتومبیل استاروسلسکی خواهند رسید. چند دقیقه گذشت. يك گروه سرباز از فوج «۲۶ نفر کمیسر» برای تصرف کنسولخانه روس آمدند و وقتی شنیدند که ما به زبان ارمنی حرف می زنیم نزدیک ما شده و با تعجب به زبان ارمنی پرسیدند: «شما ارمنی هستید؟» جواب دادیم: «بله ما ارمنی هستیم. در این شهر ارمنی زیاد است.»

گفتند: «همه ارمنیها زنده و سالم می باشند؟» گفتیم: «بله.» سؤال کردند: «قزاقان مسلمان، ارمنیها را بقتل نرسانیدند؟» جواب دادیم: «نه خیر. قزاقان و کلیه اهالی شهر با ارمنیها مثل برادران خود رفتار می کردند و می کنند.»

پرسیدند: «نترسید، دروغ نگوئید، ما ارمنی هستیم و برای انتقام از قزاقان به اینجا آمده ایم. حقیقت را بگوئید. قزاقان مسلمان چند نفر ارمنی را کشته اند؟» پاسخ دادیم: «تحت حمایت قزاقان، ارمنیها به خوشی زندگانی کرده اند و خواهند کرد.»

همصحبتهای ما چند دقیقه سکوت اختیار کردند. بعد یکی

گفت: «مدیوانی در باد کوبه به ما گفته که ۲۵ هزار ارمنی بنا بر حکم افسران ضدانقلابی روس به دست قزاقان مسلمان کشته شدند.» گفتیم: «نمی دانیم چرا مدیوانی در باد کوبه چنین اظهاراتی را نموده، ولی می دانیم که ارمنیها در رشت به خوشی زندگی کرده و می کنند و بهترین دلائل برای اثبات حرفهای ما این است که ما سه نفر ارمنی در اینجا، بیرون از شهر در بین مسلمانان هستیم و آزادانه صحبت می کنیم.»

فصل بیست و یکم

شهر هرده

واحد‌های سرخ در خانه‌های خالی شهر جای گرفتند. عمارات کنسولگری روس هم از طرف آنها اشغال شد و کلیه اطاقهای کنسولخانه را برای نمایشات و کنسرتها ضبط نمودند. شهر این دفعه هم مانند يك ماه قبل مرد. توی خیابانها و کوچه‌ها عبور و مرور اتفاقی بود. دکان و بازار بسته و مردم در منازل خود بسر می‌بردند.

کمیته انقلاب ایران در روز دوم ورود خود اعلامیه ذیل را منتشر ساخت:

در این موقع که اردوی انقلاب سرخ بواسطه رشادت و قداکاری افراد و صاحب منصبان شجاع انقلابی، رشت را به حیطه تصرف در آورده‌اند، باز بعضی از اهالی به اطراف متفرق شده‌اند. یا للعجب، این مردم دوست را از دشمن تمیز نمی‌دهند؟ تمام این جوانان آزاد رشید روسیه که به نام انسانیت سرهای خود را در کف دست گرفته، به کمک

مبا آمده، فداکاری می کنند، برای استرداد حقوق مغضوبه ملت ایران و آزاد کردن اهالی ایران از چنگال آهنین دشمنان خارجی و داخلی است و تمام اهالی را دوست خود دانسته و طرفدار آنها هستند. اهالی از هر حیث مطمئن باشند و بیایند سرخانه و زندگی خود، اصناف، کسبه و تجار مشغول کاسبی بوده و احدی حق مزاحمت و تعرض به آنها را نخواهد داشت.

این اعلامیه به دوزبان فارسی و روسی منتشر گردید، ولی بین موضوع و انشای روسی و فارسی فرقی مشاهده می شد. برای فاش شدن همین فرق مجبور هستم اعلامیه روسی را هم ترجمه کرده و از نظر خوانندگان ارجمندم بگذرانم:

در این ایامی که رفقای سرخ در اثر رشارت، شهر رشت را تصرف کردند و قسمتی از اهالی بازخانه های خسود را ترك و فرار اختیار کردند، کمیته انقلاب ایران از این حرکت تعجب می کند که چرا تا حال افراد ملت نتوانسته اند حقیقت را درك کنند و دوستان و دشمنان خود را بشناسند. رفقای سرخ از شمال دور به اینجا آمدند، نه برای حفظ و تأمین منافع خود، بلکه برای اینکه ملت ماتحت فشار دشمنان داخلی و مشت آهنین بیگانگان یعنی

انگلستان بصرمی برند و برای تحصیل آزادی خود
محتاج به مساعدت می باشند و دولت شوروی روسیه
دست همراهی خود را بسوی مادر از کرده است.
هم شهریه ها ساکت باشید و مثل سابق به کارهای خودتان
مشغول باشید، کسی شما را اذیت نخواهد کرد.

ولی مانند يك ماه قبل، این دفعه هم اعلامیه های کمیته انقلابی
و نطقهائی که درسبزه میدان و میدان کارگزاری ایراد می شد اثر نبخشید و
تقریباً دو یا سه ماه شهر مرده بود و عبور و مرور و کسب و تجارت تقریباً
نمایان نبود.

دفعه اول (يك ماه قبل) در شهر وحشت فوق العاده ای حکمفرما
بود، برای اینکه سربازان سرخ، شهر را در روز روشن و بدون خجالت
غارت می کردند. شبها وحشت دوبرابر می شد. ولی این دفعه سربازان
سرخ با نظم و انضباط در خانه ها بصر می بردند و غارت ممنوع بود و
کسی جسارت نمی کرد چیزی بدون تأدیة قیمتش بگیرد. حتی دو
سرباز که هر دو آذربایجانی (بادکوبه ای) بودند، برای غارت معدوم شدند.
فرق دیگری هم در اوضاع مشاهده می شد. يك ماه قبل آسمان
روشن و آفتاب اطراف را گرم می کرد، ولی این دفعه بارندگی از
مردم دست نمی کشید و شب و روز می بارید و تأثیر بدی بر حالت
روحی ساکنین شهر می گذاشت.

در اواخر ماه اکتبر یعنی اوائل ماه عقرب، در گیلان برف بارید
و کوچه و خیابانها و اطراف شهر را پوشانید. با روسها شوخی می کردیم و
می گفتیم: «برف را از روسیه آوردید و زندگان را راحت ما را بهم زدید.»
مذاکرات نمایندگان دولت شوروی با نمایندگان گان دولت بریتانیای

کبیر دربارهٔ قرارداد بازرگانی درلندن ادامه داشت. طرفین اتفاق نظر حاصل نکرده بودند، زیرا درموقع مذاکرات بازرگانی، دربارهٔ اوضاع سیاسی نیز گفتگو می کردند (۱).

ظاهراً آنها دربارهٔ ایران تصمیمات موقتی نگرفته بودند، ولی از جریان جنگ در گیلان معلوم می گردید که تصمیمات موقتی درین است، زیرا واحدهای ارتش انقلابی ایران از سیاهرود عبور نکرده و در امامزاده هاشم متوقف شده بودند و انگلیسیها هم برای پیشروی به طرف رشت، بر مواضع آنها حمله نمی کردند. گاهی بین پیش قراولان طرفین تصادماتی واقع می گردید، ولی هواپیماهای انگلیسی مرتباً هر روز در ساعت معین (دو ساعت قبل از ظهر) در آسمان رشت و انزلی دیده شده و محلهای معین را (عما) تهای آسویی اتدل و قورخانه و غیره) در رشت و کشتیهای جنگی را در انزلی بمباران می کردند و در نتیجه بمبارانهای فوق مردم تلف می شدند. این بمبارانها اسباب امیدواری اهالی را فراهم می ساخت زیرا آنها طرفدار دولت مرکزی ایران بوده و میل داشتند قزاقان دوباره شهرهای نامبرده را اشغال کنند و حملات هواپیماهای انگلیسی ثابت می کرد که قزاقان مشغول تدارك حمله جدیدی بر علیه ارتش سرخ هستند.

در رشت خبر فرار بی نظم قزاقان نرسیده بود و همچنین رشتیها خبر نداشتند که قزاقان در قزوین جمع شده و بدون هیچ تدارکاتی دست از جنگ کشیده اند، برعکس گاهی خبر می رسید که آنها بزودی به گیلان خواهند آمد.

من ۲۶ روز بستری بودم، ولی هر روز عده زیادی از دوستان و آشنایان برای دیدنم می آمدند و از اوضاع مطلع می کردند، ولی آنها اطلاعات پر قیمت و صحیحی نداشتند و از طریق روزنامه های مسکو

وباد کوبه از اوضاع مطلع می‌شدم. از آشنایان روس یا ارمنی که در موقع عقب‌نشینی قشون سرخ از رشت رفته بودند، هیچ کس تا پانزده روز به رشت مراجعت نکرده بود. شاید اگر آنها بودند خبرهای صحیحی به من می‌دادند.

روزی دکتر آقابابوف به دیدنم آمد و خواهش کرد که ازدونفر که از باد کوبه برای بازرسی عملیات قشون سرخ روسیه آمده‌اند، در منزل پذیرائی نمایم. او گفت: «به آنها منزل داده‌اند، ولی منزلشان بخاری ندارد و شیشه‌های پنجره‌ها شکسته‌شده و هوا سرد است.» تعجب کردم از اینکه کارمندان يك هیئت بازرسی که از باد کوبه آمده‌اند بی‌جامانده و آمده‌اند از من محل اقامت چند روزه می‌خواهند. دکتر علت را چنین گفت: «برای اینکه بعضیها از بازرسی می‌ترسند و این دو نفر همیشه کارشان را با دقت انجام می‌دهند.»

من آن دو نفر را در منزل جادادم، یکی از آنها جوانی بود کلیمی که با من آشنا بود. شوهر خواهرش مدتی معاون دانی خانم بنده در راهدارخانه خمّام در نیمه راه انزلی-رشت بود و آن جوان برای دیدن خواهرش چند دفعه از روسیه به ایران آمده بود. وی تقریباً ۲۲ سال داشت که برای بازرسی عملیات نظامی قشون سرخ فرستاده شده بود. همکار او شخص مسنی بود که در قشون امپراطوری درجه نایب سرهنگی داشت و تحت فرماندهی ژنرال لیاخوف در جنگهای طرابوزان شرکت کرده بود.

در ایام شروع انقلاب، نایب سرهنگ نامبرده در یکی از ولایات سواحل رودخانه ولگادر مریضخانه بستری بود و پس از شفا یافتن نتوانسته بود به جبهه برود و مجبور شده بود برای بلشویکها خدمت کند. مشارالیه لباس نظامی و پالتوی افسری کهنه برتن داشت و فقط

کت و پالتوی او بدون سردوشی بود.

جوان یهودی موسوم به وینوف بود. اسم سرهنگ را در اینجا نخواهم آورد. شاید وی زنده باشد و ممکن است دچار خطر گردد. این دو نفر چند روزمهمان من بودند. ناهار و شام هم در منزل صرف می کردند و هر وقت که دور میز ناهار جمع می شدیم، نایب سرهنگ می گفت: «شماها راحت زندگی می کنید. هیچ گمان نمی کردم در ایران خواروبار اینقدر فراوان باشد.»

جوان یهودی در مدت چند روزی که در منزل ما ماند، سکوت اختیار کرده و حتی يك کلمه هم حرفی نزد. فقط يك دفعه در جواب سؤال خانمم که آیا خواهرش را در رشت دیده یا نه، گفت: «نه خیر.»

نایب سرهنگ مانند کلیه روسها پر حرف بود و شبها تا ساعت سه تا چهار صبح صحبت می کرد. از ژنرال لیاخوف زیاد تعریف و تمجید می کرد. یکبار گفتم: «اهالی ایران لیاخوف را دوست ندارند؛ از او رنجیده اند. برای اینکه او دوست محمدعلی شاه بود.» وی در جواب گفت: «لیاخوف سرباز یا انضباطی بود و نمی توانست با شاه مخالفت کند. او سرباز رشیدی بود. من جنگهای او را در سواحل بحر سیاه دیده بودم. در گرفتن شهر طرابوزان شجاعت فوق العاده ای بخرج داد. من شاهد عملیات او بودم و دو سال زیر دست او کار می کردم. قشون امپراطوری ژنرالهایی مثل او خیلی کم داشت. افسوس که او با بلشویکها همکاری نکرد و در باطوم کشته شد. از شنیدن خبر قتل او خیلی خیلی متأسف شدم.»

من تعجب می کردم که چطور افسری که از طرف مقامات عالی

نظامی برای بازرسی عملیات قشون سرخ به ایران فرستاده شده، اینقدر از لیاخوف تعریف می‌نماید و نمی‌فهمیدم برای چه این کار را می‌کند.

افسر نامبرده چند دفعه برای گزارش کارهایش از طریق رادیو به انزلی رفت و به قول خود گزارش را شخصاً به آژودان تروتسکی می‌داد. تروتسکی در آن ایام کمیسر جنگ و دفاع ملی و پس از لنین با نفوذترین شخص روسیه بود.

نایب سرهنگ گزارشهای خود را در اطاق کار من می‌نوشت. وینوف در تنظیم گزارشها شرکت نداشت و گاهی بدون خواندن، گزارش را امضاء می‌کرد. در موقع مذاکرات از نایب سرهنگ علت را پرسیدم و در جواب شنیدم: «این پسرۀ جهود را با من فرستاده‌اند که عملیات و مذاکرات و صحبت‌های مرا بازرسی کند و به آسویی اتدل اطلاع دهد، چون من از افسران امپراطوری هستم. گرچه به اینجانب مأموریت‌هایی را می‌دهند، ولی اطمینان کامل ندارند.»

موقع مذاکرات شبانه ما، آن جوان یهودی که تمام روز برای بازرسی این طرف و آن طرف می‌دوید، گاهی خوابش می‌برد و باعث باز شدن زبان نایب سرهنگ می‌شد.

آخرین گزارش نایب سرهنگ، روز بیست و ششم نوامبر ۱۹۲۰ در اطاق کار من نوشته شد. وینوف گزارش را خوانده و بعد امضاء کرد. روز بعد، این مهمانهای ناخوانده از رشت برای رفتن به بادکوبه حرکت کردند. چند روز بعد از رفتن آنها، مستخدم من دو ورق کاغذی را که با مداد روی آنها چیزهایی نوشته بودند، در اطاق خواب آنها در زیر تخت خوابها پیدا کرد و به من داد. من پس از قرائت،

هر دو ورق را نگهداشته و در اولین ملاقاتم با دکتر آقابابوف به او دادم. دکتر تنها نبود، بانوی جوانی نیز همراه او بود.

بانو پرسید: «این اوراق مال کیست و چه کسی به شما داده؟»

دکتر جواب داد: «نمی دانم مال کیست. برای همین تحویل نمی گیرم.»

بانو خواست کاغذها را خودش از دستم بگیرد، لیکن به وی ندادم و گفتم: «تواریشیچ، شما را نمی شناسم و به شما نخواهم داد.»

دکتر، بانوی جوان را معرفی کرد و گفت: «تواریشیچ سربر یاکوا، زن رئیس دادگاه نظامی و از کارمندان آسویی اتدل است. کاغذها را می توانید به ایشان بدهید.» در جواب گفتم: «کاغذها را به ایشان نخواهم داد. دکتر، می خواهید خودتان بگیرید و به ایشان بدهید.» دکتر کاغذها را نگرفت. خیلی تعجب کردم.

گرچه این دو ورق بدون امضاء و معلوم نبود دستخط نایب سرهنگ یاوینوف است، ولی چون موضوع راجع به ایران و انقلاب ایران و روابط با همسایگان معظم ما بود، لهذا ترجمه و درج آن را در این یادداشتها لازم دانستم.

اینست موضوع آن دو برگ گزارش:

قبل از ورود واحدهای سرخ به انزلی، ملت ایران با کمال بی صبری منتظر ورود آنها بودند، زیرا انگلیسیها را دوست نداشتند و امیدوار بودند که ورود واحدهای سرخ، آنها را وادار به رفتن از ایران خواهد ساخت. ولی اشتباهات افراد شوروی مانند کاژانوف و آبوکف و همکارانشان،

ایرانیان را مجبور کردند که آزادی خود را از یوغ
بلشویکها، از انگلیسیها بخواهند و انگلیسیها را
مهمانان محترم و عزیز بشمارند. بخصوص مخالفتهای
کاژاندوف و آیسوکف پادشاه میسرزا کوچک-
خان، طرفداران انگلیسیها را جری تر کرده و
تبلیغات آنها مؤثر گردیده است.

اجرای انقلاب روسیالیستی، انقلاب ایران
را به راه غلط سوق داده و اجرای نقشه های مسکو
را دچار مشکلات نموده است. ملت و دولت
ایران با روسیه مخالف نبودند، زیرا ایران از حیث
حیات اقتصادی خود به روسیه مربوط می باشد و
بدون همراهی مالی و بازرگانی روسیه، فقیرتر و
بی چیزتر خواهد شد. ایران اگر هم بدون همراهی
مالی روسیه بتواند حیات خود را ادامه دهد، ولی
بدون امتعه روسیه نمی تواند و چون نمایندگان
انگلیس در کلیه شئون زندگی ملت و دولت دخالت
می کنند، اولیای دولت و افراد ملت از آنها و از
دولت آنها منزجر و منفور می باشند. اگر روسیه
شوروی در امور داخلی ایران دخالت ننماید کلیه
ایرانیان طرفدار ما خواهند شد.

در ایران، عناصر انقلابی در بین کشاورزان
موجود نبوده و طبقه کارگر صنعتی هم وجود ندارد.
آزادیخواهان ایرانی مرکب هستند از سرمایه داران

جزء وصاحبان املاك جزء وجوانان تحصیل کرده. حزب دموکرات ایران که زمانی قویترین حزب ایران بود، از نمایندگان طبقات فوق تشکیل شده است. دموکراتها، میهن پرست بوده و استقلال و تمامیت وطن خود را می خواهند. دموکراتها عقیده دارند که بدون وجود شاه، فتودالهایی مانند شیخ خزعل در خوزستان و عربستان، صولت لدوله در فارس، سردار اسعد در بختیاری و فتودالهای دیگر که در کرمان و سیستان و کردستان زندگی می کنند و هر يك از آنها پنج تا ده هزار سوار مسلح دارند، به همراهی انگلیسیها می توانند استقلال تام خود را اعلان کرده و ایران را به چندین قسمت تقسیم نمایند. از این جهت هم دموکراتهای ایران طرفدار سلطنت مشروطه در ایران می باشند. فرار ۷۰ درصد از اهالی رشت به طرف تهران که بین آنها آزادیخواهان و دموکراتها زیاد می باشند، عرایض اینجانب را تصدیق و ثابت می نماید.

فراریان رشتی در شهرهای قزوین، تهران و قم از عملیات وحشتناك آذربایجانیهها حکایت می کنند و از روسها شکایت ندارند. به عقیده من، دولت شوروی باید از اطمینان و دوستی که ایرانیان نسبت به روسها دارند استفاده کرده و روابط دوستی و همکاری روسیه با ایران، نفوذ فوق العاده

سیاسی و اقتصادی در ایران به همراه خواهد داشت و زمینه نفوذ انگلیسیها از بین خواهد رفت .

گرچه ایرانیان در اثر دخالت آذربایجانیها در امور انقلابی گیلان ، آزادی خود را از یوغ بیگانگان، از انگلیسیها می خواهند، ولی در واقع آنها روسها را بیش از انگلیسیها دوست دارند. آنان از روسیه شوروی ترس ندارند و عقیده دارند که روسهای بلشویک خیالات استعماری ندارند، ولی انگلیسیها که دولت بزرگ جهانگیری را تشکیل داده اند، ممکن است روزی ایران را تحت تسلط یا حمایت خود در آورند. من خاطر جمع هستم که اگر روش افراد حزبی در گیلان تغییر یابد دولت و ملت ایران از ما طرفداری خواهند کرد.

ملت ایران مخصوصاً از پیشرفت مصطفی کمال در قفقاز خیلی ناراضی هستند، زیرا پیشروی نامبرده را خطر بزرگی برای تمامیت ایران می دانند. هدف مصطفی کمال و همکارانش که آزاد کردن جمعیت های ترك نژاد ساکن قفقاز، سواحل ولگا، ترکمنستان و آذربایجان است، ملت ایران را نسبت به پیشرفت قشون آنها در قفقاز مظنون می سازد، اگر از طرف دولت ما از این پیشرفت جلوگیری نشود ، ایرانیها خودشان را در بغل

انگلیسیها خواهند انداخت .

ایران می خواهد استقلال خود را حفظ کند .
اگر از طرف ما در این کار کمک به ایران شود ،
خود ایرانیان قادر به خارج کردن انگلیسیها از ایران
خواهند شد . من گمان می کنم که ایران با انگلستان
نخواهد جنگید ، ولی اگر مساعدت دولت ما
تسالمین گردد دولت ایران از راه دیپلماسی از
دخالت های آنها در امور کشور جلوگیری خواهند
کرد .

دموکرات های ایران می ترسند که شاید نتیجه
انقلاب و جنگ های گیلان از يك طرف و مذاکرات
لندن از طرف دیگر سبب تجدید قرارداد ۱۹۰۷
شود و ایران دوباره به دو منطقه نفوذ تقسیم گردد .
آنها عقیده دارند که اقدامات بلشویکها در گیلان
با اظهارات رفیق چیچرین و رفیق براوین مطابق
نمی باشند و این عدم مطابقت سبب نگرانی دموکراتها
شده است .

ایران مثل سابق قادر به فروختن برنج ، تنباکو ،
تخم مرغ ، حیوانات اهلی ، میوه جات خشک ،
تیماج ، پوست حیوانات ، تریاک ، پنبه ، خوک و حشی
و غیره به کشور شوروی می باشد .

پس از ۲۶ روز ناخوشی ، بالاخره شفا یافتم و توانستم از منزل
خارج شوم و به دیدن احسان الله خان بروم . اولین شخصی را که در کوچه

ملاقات کردم رئیس شهربانی دولت انقلابی بود که تصور کرد من از رشت فرار کرده و پنازگی مراجعت نموده‌ام. به زبان ترکی پرسید: «کی از قزوین آمدید و چه دیدید؟»

ولی وقتی فهمید که در شهر بودم و جانی نرفته‌ام، اظهار رضایت کرد و دور شد.

احسان‌الله‌خان را در یکی از عمارات قشنگ شهر ملاقات کردم. پس از اظهار نارضایتی که چرا تا حال برای دیدنش نرفتم اظهار کرد که جنگها خیلی سخت بوده و دو طرف تلفات زیادی داشته‌اند و بالاخره به همراهی دسته‌آرامنه که مدیوانی آنها را در بادکوبه تجهیز نموده بود فاتح گردیدیم. سپس گفت: «آرامنه جنگجویان و انقلابیون بی‌طمعی هستند. اگر ۳۰۰ ارمنی و ۲۰۰ گرجی در اختیار می‌داشتم تهران را فتح کرده بودم.»

پرسیدم: «۲۶۰ گرجی و تقریباً ۷۰۰ ارمنی در قشون سرخ مسلح می‌باشند، چرا از وجود آنها استفاده نمی‌کنید؟» احسان‌الله‌خان جواب داد: «آنها تحت فرماندهی قشون سرخ روسیه هستند، من حق دخالت در امور قشون سرخ را ندارم. دور من فقط چند صد نفر از افراد جمع شده‌اند که طمعشان از رشادتشان بیشتر است.»

از اظهارات احسان‌الله‌خان معلوم گردید که از رفقای کرد خود رضایت ندارد، ولی غیر از افراد هم اشخاص دیگری داخل قشون سرخ ایران نمی‌شدند.

در موقع مراجعت از خانه احسان‌الله‌خان، چند نفر از سران کرد را دیدم که پس از این اظهارات که فقط در اثر رشادت آنها قشون سرخ فاتح شده، عقیده مرا پرسیدند. جواب دادم: «چه عرض کنم؟»

در کوچه‌ها و خیابانها گردش کردم. بازار و دکانها نیم‌باز بودند. پنجره اکثر خانه‌ها فاقد شیشه بود و اطاقها در، یا چهارچوب نداشتند. تعجب کردم، زیرا شهر بمباران نشده بود. یکی از دوستانم گفت که سربازان روسی که در آن خانه‌ها منزل دارند در و پنجره‌ها را می‌سوزانند. حرفش را باور کردم، چون هوا خیلی سرد بود و هیزم یا دغال به سربازان نمی‌رسانیدند.

کمیته انقلابی ایران در موقع اقامت يك ماهه خود در انزلی، هیئت کمیسرهای ملی را الغا و جای آن هیئت مسئولین را تشکیل داده بود که تقریباً مقام هیئت دولت را داشت، ولی بدون اجازه کمیته انقلابی ایران نمی‌توانست اقدام به هیچ کاری کند. در بین کمیسرهای ملی چند نفر ترك زبان مانند جوادزاده، علی‌اوف و دیگران بودند که در امور هیئت کمیسرها نفوذ فوق‌العاده قوی داشتند. در هیئت مسئولین هیچ کس ترك زبان نبوده و کلیه مسئولین فارس زبان بودند و از حیطة نفوذ ترك زبانها خارج شده بودند. ولی حزب کمونیست و هیئت جوانان کمونیست، تشکیلات خود را داشته و گاهی در امور کشوری دولت انقلابی دخالت می‌کردند، ولی حق نداشتند در امور لشکری مداخله نمایند. لشکریان سرخ ایرانی تحت فرماندهی فرمانده لشکریان سرخ روسی بودند.

روسها ظاهراً در امور داخلی دخالت نمی‌کردند و احسان‌الله خان نسبتاً مختار بود که امور داخلی، اقتصادی و مالی را اداره کند و کلیه مأمورین دولتی ایرانی بودند. حتی ایرانیهایی که از روسیه آمده بودند در ادارات دولتی کاری به ایشان نمی‌دادند.

در کمیته انقلابی، سرخوش (۲) و رضا خواجوی به احسان‌الله

خان كمك مى كردند. سرخوش كه از دمو كراتهاى ايران و در جنگ بين المللى طرفدار آلمانها بود و انگليسيها را يگانه دشمن ايران مى دانست، در كميتۀ انقلابى پيش از رضا خواجوى به روسها تمايل داشت. رضا خواجوى كه يكي از مالکين كجـور و نور بود، پيش از سرخوش مى خواست دست روسها را از دخالت در امور كشورى کوتاه كند، ولى هردو نفر با احسان الله خسان همراهى و مساعدت صميمى داشتند. حضور خواجوى و احسان الله خسان در كميتۀ انقلابى و عدم حضور تركـزبانها كه از باد كوبه آمده بودند، متدرجاً اعتماد و اطمینان اهالى را جلب کرده و مردم خاطر جمع شدند كه به دست آن دو نفر، صدمۀ غير قابل جبران به ايشان نخواهد رسيد.

فصل بیست و دوم

دولت مسئولین

از يك طرف آرامش در جبهه‌ها و از طرفی بلا تکلیفی قزاقان، باعث شد اشخاصی که از شهر رشت به اطراف یا به قلمرو دولت میرزا کوچک، خان فرار کرده بودند، متدرجاً به شهر مراجعت نموده و به کسب و کار خود مشغول شوند.

تقریباً يك ماه پس از اشغال شهر رشت، کارمندان ارتش سرخ را از اداره شهربانی خارج کردند و اداره امور آنجا را به ایرانیان واگذار نمودند. روسها آسوبی اتدل (تأمینات سیاسی - نظامی) خود را داشتند و گرچه اداره شهربانی ایران در اختیار آسوبی اتدل نبود و مستقیماً در دست کمیته انقلابی بود، ولی گاهی آسوبی اتدل در امور شهربانی دخالت می کرد. در هر حال، رفتن کارمندان روس و ترکهای روسی زبان از شهربانی اثر خوبی بخشید. اولاً برای اینکه مراجعین به این اداره به زبان فارسی یعنی زبان مادری عرایض خود را اظهار می کردند و ثانیاً مأمورین ایرانی با مردم رفتاری خشن نداشتند.

آسوبی اتدل به عملیات مخصوص خود مشغول بود و در موقع لزوم ایرانیان درستکار را توقیف نموده و به مجازات می رسانید. پیشتر گفته بودم که این دفعه فرماندهی قشون سرخ روس چون

خاطر جمع بود که از طرف قشون ایران اقداماتی برضد روسها نخواهد شد، سربازان خود را در شهر رشت تمرکز داده و باشگاهها و نمایشگاههاائی برای آنها فراهم ساخته بود. مثلاً کلیسای کنسولای روس، خانه حاجت الاسلام بحر العلوم و سینما خورشید را تبدیل به تماشاخانه کرده بودند و یکی از منزلهای بزرگ شهر را باشگاه گارنیزون قرار داده بودند. هر شب در نمایشخانهها پیهائی را نمایش می دادند و در سالن باشگاه گارنیزون، کنفرانسها و سخنرانیهای داده می شد. از باد کوبه آرتیستهای زیادی برای دادن نمایش، کنسرت و یا کنفرانس به رشت می آمدند و به جبهه می رفتند و سربازان را مشغول می کردند. پروسورهای هم از روسیه به رشت آمده و به جبهه رفته و درباره علوم مختلف کنفرانس می دادند. قرائتخانه ای را هم روبروی مسجد صفی ایجاد کرده بودند. کمیته انقلابی ایران چون امور يك کشور شوروی را اداره می کرد (در گیلان، دولت شوروی و سوسیالیستی ایران اعلام شده بود) تصمیم گرفت که امور ادارات دولتی را يك مدیر یارثی اداره نکند، بلکه شوراها در امور ادارات مسئولیتها را عهده دار شوند. (وزیران انقلابی، عنوان کمیسر را تبدیل به عنوان مسئولین نموده بودند).

شورای عالی فرهنگ، شورای عالی دارائی، شورای عالی اداره نفت، شورای عالی شهرداری همه دارای سه عضو بوده که یکی از آنها را رئیس می نامیدند. شعبه های ادارات نیز دارای شورا بودند که مرکب از سه عضو بود. حتی دارالمساکین و دارالایتام نیز توسط شوراها اداره می شدند. ایجاد شوراها باعث شد که عده زیادی از جوانان و بیکاران، دارای شغل یا مأموریت و یا مقامی گشته و از کمیته انقلابی طرفداری نمایند. کمیته انقلابی ایران موجب کارکنان و کارمندان ادارات و

مؤسسات را به قرار ذیل معین کرده بود:

کارمندان شورا	۴۰۰ ریال در ماه
کارمندان	« « « ۳۰۰
مدیران مدارس	« « « ۴۰۰
معلمین	« « « ۳۰۰
مستخدمین	« « « ۱۵۰
افسران ارشد	« « « ۴۰۰
افسران جزء	« « « ۳۰۰
سربازان	« « « ۱۵۰

به مسئولین (وزیران) ۴۰۰ ریال در ماه، به علاوه خرج سفره تا هزار تومان در ماه مطابق مقام مسئول پرداخت می شد. به اعضای کمیته انقلابی ۴۰۰ ریال در ماه و خرج سفره تا هزار تومان در ماه مطابق مقام کارمند کمیته پرداخت می شد. افسران ارشد قشون سرخ ایران رسماً ۴۰۰ ریال مواجب داشتند و مطابق مقام خود تا ۲۰/۰۰۰ ریال دریافت می کردند.

در اثر آرامش در جبهه ها، مدارس نیز افتتاح گردیدند و اطفال شروع به ادامه تحصیلات خود نمودند. مخارج کلیه مدارس و دارالایتام و غیره را کمیته انقلابی ایران می پرداخت.

مخارج کمیته انقلابی ایران پنج برابر مخارج ادارات دولت شاهنشاهی در گیلان بود. کمیته نامبرده وجوه لازم برای مخارج هنگفت خود را از کجا تهیه می کرد؟

سرمایه داران، مالکین و تجار از شهر فرار کرده بودند، ولی

ثروتشان، خانه، ملك، فرش، اثاثیه خانه و حجره کالا، حتی جواهرات و پول را در رشت گذاشته و يك مستخدم یا مباشری عهده دار نگهداری آنها بود. انبارهای پر از نفت نوبل و رمضانوف و دیگران هم بدون صاحب مانده و فقط دو یا سه نفر از کارمندان جزء مسئول نگهداری و فروش آنها بودند.

دولت مسئولین و کمیته انقلابی ایران، ثروت اشخاص نامبرده را به تصرف خود درآورده بود و با وجوه مأخوذه از فروش آنها، مخارج هنگفت دولت انقلابی را می پرداختند. کلیه کالاهائی که در انبارهای مالکین موجود بود در يك مرکز جمع کرده و قسمتی از آنها را مجاناً به روسیه فرستادند و قسمت دیگر آن را به فروش رسانیدند. فرشهای پرقیمت به روسیه فرستاده شد ولی فرشهای دیگر را در محل فروختند. اثاثیه خانه ها و تجارتخانه ها را یا آتش می زدند یا می فروختند. (چون زمستان سخت بود و برف زود به زود می بارید و به سربازان و مجاهدین هیزم و ذغال نمی رسانیدند، آنها هم مجبور می شدند اثاثیه و حتی در و چهارچوبهای خانه های مسکونی یا همسایگان خود را بسوزانند تا گرم شوند. گاهی تخت چوبی اطاق را شکسته و می سوزانیدند. من خودم می دیدم که بوفه ها و دولابه های پرقیمت را آتش می زدند و وقتی به ایشان می گفتم که سی شاهی یا دو قران هیزم بس است که يك روز تمام منزلهای سربازان را گرم کند، در صورتی که بوفه ها یا دولابه ها هر یکی چندین ده تومان ارزش دارد، در جواب می گفتند شما عقاید سرمایه داری دارید و نمی فهمید که برای پیشرفت انقلاب باید هر چه مال سرمایه داران است محو و نابود گردد.)

مأمورین کمیته انقلابی و دولت مسئولین، دیوارها، سقفها و

تخته‌های اطاقها را خراب کرده و داخل آنها پول و جواهرات پیدا می‌کردند. آب حوضها را خالی کرده و زمین را کهنه، پول و جواهر در می‌آوردند و باید اقرار کرد که اکثریت مستخدمین و مباشرین سعی می‌کردند که ثروت اربابانشان را محفوظ بدارند، ولی مستخدمینی هم پیدا می‌شدند که جای جواهرات یا پولهای اربابانشان را نشان می‌دادند، به این امید که از دولت مسئولین انعام دریافت خواهند کرد. پولهای نقد و جواهرات را در اداره خزینه داری جمع می‌کردند و بنا بر حکم کمیته انقلابی صورت برداری کرده و به مصرف می‌رسانیدند و مسلم است که بعضی از کارمندان سوء استفاده کرده و قسمتی از پولها و جواهرات را برای خود ذخیره می‌نمودند.

در دو یا سه ماه اول تسلط و تشکیل دولت مسئولین، پولها و بهای جواهرات جمع شده از خانه‌ها و تجارتخانه‌های فراریان برای تأدیه مخارجات دولت کفایت می‌کرد، ولی بعد از مدتی مجبور شد که وسایل دیگری برای تهیه پول پیدا کند، زیرا با پول فروش کالاها و اثاثیه خانه‌های مردم، وجوه لازمه جمع نمی‌شد. تخته‌ها و بخصوص نفت از کالاهای دیگر به‌ترتیب فروش می‌رفتند ولی برنج، کشمش و کالاهای دیگر خریدار نداشتند. دهاتیها برنج، کره، تخم مرغ و غیره به شهر آورده و با قیمت خیلی ارزان به فروش می‌رسانیدند و از فروش برنج دولت جلوگیری می‌کردند.

ولی در همان وقت، یعنی در ماه چهارم یا پنجم تسلط و تشکیل دولت مسئولین، روسها در رشت و انزلی اداره‌های خرید برنج و سبزه و کشمش را باز کرده و برنج و کشمش و سبزه دولتی و حتی مال دهاتیان را با قیمت خیلی ارزان می‌خریدند.

چون فروش کالاها برای تأدیه مخارج دولت کافی نبود، دولت به جای پول نقد به کارمندان ادارات خود نفت، تخته، برنج و کشمش می داد و کارمندان مجبور بودند که آن کالاها را با ۱۰ تا ۱۵ درصد کمتر از قیمت های بازار به فروش برسانند.

روسها مخارج قشون و کارمندان ادارات و مؤسسات خود را شخصاً عهده دار شدند و از دولت مسئولین پول نمی خواستند. گاهی هم به آن دولت کمک و مساعدت نقدی می رسانیدند و در عوض برنج یا گوشت می خواستند.

روسها در هفته مقداری از قرانهای پنج هزارى پترزبورگ را برای تأدیه مخارج خود وارد ایران می کردند، ولی همینکه مسواجب سربازان و افسران و کارمندان ادارات و مؤسسات خود را تأدیه می کردند، آنها یعنی سربازان و کارمندان و افسران به بازار رفته و سبزه، کشمش، برنج، منسوجات، صابون و روغن می خریدند و به باد کوبه حمل می کردند. تصور می شد بازار رشت در مضیقه پول نمی باشد، ولی نزد هیچ کس حتی صد تومان، پول پیدا نمی شد، زیرا کلیه پنج هزاریهای پترزبورگ یا به فو منات فرستاده می شد و یا به لاهیجان و از آنجا به تهران می بردند. (میرزا کوچک دولت و تسلط خود را در فو منات داشت و مالکیت شخصی در آن سامان الفا نشده بود.)

روسها به کارمندان ادارات و مؤسسات و به افسران و سربازان خود نسبتاً کمتر از ایرانیها مواجب می پرداختند. مثلاً حقوق يك سرباز روس ۳۰ ریال در ماه بود، در صورتی که سرباز یا مجاهد ایران ۱۵۰ ریال در ماه حقوق داشت. فرمانده فوج روس ۲۵۰ ریال در ماه حقوق داشت، ولی فرمانده فوج ایرانی رسماً

۴۰۰ ریال و غیر رسمی تا ۱۰۰۰۰ ریال حقوق داشت، رؤسای ادارات روس در ماه ۴۰۰ ریال و کارمندان از ۴۰ تا ۳۰۰ ریال مواجب داشتند، در صورتی که کمترین حقوق کارکنان ادارات انقلابی ایران ۱۵۰ ریال در ماه بود.

در بالا گفته بودیم که سربازان و افسران و کارمندان ادارات و مؤسسات روس پولهای خود را برای خرید برنج، سبزه، کشمش، صابون، قماش و گاهی روغن در بازار رشت خرج کرده و کالاهای خرید شده را به باد کوبه می فرستادند، زیرا در باد کوبه خواروبار و کالا تقریباً یافت نمی شد و غیر از نان به اهالی چیز دیگری داده نمی شد. کارمندان ادارات باد کوبه یا لنکران بسا شادی و رضایت برای ادامه خدمات خود به ایران می آمدند، چون می دانستند که با پول کم در رشت و انزلی می شود چیزهایی خرید.

در انزلی، روسها بیش از رشت در امور اقتصادی دخالت می کردند و بدین جهت انزلی چیها بیش از رشتها در مضیقه بودند.

روسها در رشت و انزلی، ادارات خود را توسعه داده بودند. غیر از آسویی اتدل و اداره سیاسی که از روز اول ورودشان در رشت تأسیس کرده بودند، در ایام تسلط دولت مسئولین، دادگاه نظامی و انقلابی، ادارات خرید کالا و خواروبار و غیره هم تأسیس کردند و تعداد کارکنان کلیه ادارات آنها در رشت بالغ بر ۲۵۰ نفر و در انزلی بالغ بر ۵۰۰ نفر بودند.

روزی احسان الله خان بنده را خواست و وقتی در اطاق تنها ماندیم گفت: «رفیق یقیناً، شما تا حال از دخالت یا شرکت در عملیات انقلابی خودداری نمودید و در منزل خود نشسته از اشخاص مختلف -

العقیده پذیرایی می نمائید. رفقای روس ما چندین بار از ما خواستند که تحقیقات صحیحی درباره شما بنمائیم و نتیجه تحقیقات را به ایشان معروض بداریم و ما هر قدر که توانستیم از شما دفاع کردیم.»

گفتم: «متشکرم.» و اضافه کردم: «تعجب می کنم که رفقای روس شما لزوم تحقیقات درباره مرا حتمی دانسته و از شما چنین تقاضائی را نموده اند. اشخاص زیادی برای دیدنم به منزل می آیند، چون اهل این شهر بوده و با هم سابقه دوستی داریم. بعلاوه، اکثر پیشوایان حزب کمونیست روسیه یا نمایندگان دولت شوروی پس از چند ساعت از ورودشان به رشت برای ملاقات من آمده اند و می آیند و ممکن است منبعد هم بیایند. مدیوانی، ایلایوا، اسرافیلوف و دیگران شخصاً به منزل آمده و مرا ملاقات نموده و حتی گفته بودند که از مسکو به ایشان دستور داده شده که با بنده ملاقات کرده و عقیده ام را درباره عملیات روسها و کمونیستهای ایران بخواهند. تصور می کنم در حالی که مأمورین عالی مقام دولت شوروی، مانند اشخاص نامبرده، بنا بر دستور مسکو برای ملاقات من می آیند، تحقیقات درباره شخص من لزومی نداشته باشد. فقط میکویان در موقع اقامت خود به دیدنم نیامد، ولی او هم با بنده در حضور مدیوانی ملاقات نموده است.»

احسان الله پس از چند دقیقه سکوت اظهار کرد: «اینها همه صحیح است و ما می دانیم که اشخاص نامبرده با شما ملاقات نموده اند و بلو مکیین «نماینده چکا» نسبت به شما اظهار دوستی نموده، ولی رفقای روس ما که در رشت دارای مسئولیت و بادولت انقلابی ایران همراهی و همکاری می کنند، می گویند که شما ثروتی ندارید و عایدی ثابتی هم از هیچ جا نمی گیرند. روز خلع سلاح قزاقان، مجاهدین منزل شما را غارت کردند

و پول نقدی را که در منزل داشتید بردند. پس در این چند ماه انقلاب با چه پولی زندگی می کنید؟ آنها تصور می کنند که از محل ناشناسی پول به شما می رسد و شما خرج می کنید و از ما تقاضا کردند که محل نامبرده را پیدا کنیم. ما پیدا نکردیم و به ایشان هم گفتیم. آنها در جواب گفتند یا شما باید در انقلاب شرکت کنید و یا به باد کوبه بروید. دیشب رفیق تاماشوسکی این درخواست خود را تکرار کرد و من مجبورم به شما پیشنهاد کنم یا باید در انقلاب با ما همراه باشید، یا به باد کوبه بروید. (تا ماشوسکی جانشین ترونین در مقام ریاست اداره سیاسی قشون سرخ بود.)

پرسیدم: «مثلاً» می خواهید من چکار کنم؟ احسان الله گفت: «یا عضویت کمیته و یا عضویت هیئت مسئولین را بپذیرید. ما به شما اطمینان داریم و از همراهی شما خوشحال خواهیم شد.»

گفتم: «من نمی توانم چنین مسئولیتی را عهده دار شوم. اولاً چون مریض هستم و ثانیاً مدتی است از انقلاب دست کشیده ام و به خصوص با عملیات کمیته و هیئت نامبرده مخالف هستم، زیرا این عملیات را برای آینده ایران و دموکراسی خطرناک می دانم.»

وی گفت: «پس باید به باد کوبه بروید.» جواب دادم: «من بسا میل خود از رشت خارج نخواهم شد و به باد کوبه نخواهم رفت. اگر می خواهید رسماً بنده را به روسیه تبعید کنید.» او گفت: «ما شما را از رشت تبعید نخواهیم کرد، ولی نفع شما و خانواده شما در آن است که بدون سروصدا از رشت به باد کوبه بروید.» پاسخ دادم: «نخواهم رفت.» احسان الله تکلیف کرد: «پس باید با ما همکاری کنید.»

پس از چند دقیقه سکوت گفتم: «اگر رفقای روس شما از وجود و اقامت من در این شهر و این ولایت وحشت دارند یا مظنون هستند و شما نمی‌توانید تقاضای ایشان را رد کنید، به من اجازه بدهید به تهران بروم.» پاسخ داد: «خرج راه را از کجا تهیه خواهید کرد؟» جواب دادم: «از میرزا کوچك خان خواهم خواست!»

احسان‌الله خان می‌دانست که روابط من با میرزا کوچك خان خوب بوده و مشارالیه با من همراهی خواهد کرد، ولی منتظر نبود که چنین اظهاراتی کنم. گفت: «دفعه دیگر این اظهارات را نکنید، زیرا به شما مظنون خواهیم شد.» پس از دقیقه‌ای سکوت گفت: «رفیق یقیناً، پیشنهاد را بپذیرید. با ما همکاری کنید تا ما هم بتوانیم رفقای روس خود را راضی سازیم. تا فردا ساعت ده منتظر جواب شما هستم.»

با یأس و ناامیدی از او جدا شدم و نمی‌دانستم چکار کنم. میل نداشتم مسئولیت دشواری را عهده‌دار شوم و باد کوبه رفتن هم خطر جانی داشت.

چند قدم از عمارت کمیته انقلابی دور شده بودم که دکتر شفاء را ملاقات کردم. پس از عرض سلام و احوال‌پرسی پرسیدم: «کجامی روید؟» گفت: «خدمت احسان‌الله خان» گفتم: «از نزد احسان‌الله خان می‌آیم و مشارالیه به من پیشنهادی نموده است که رد آن خطرناک است و قادر به پذیرفتن آن نیز نیستم.»

دکتر شفاء گفت: «راه حلش را من دارم. من از اعضای شورای عالی فرهنگ هستم. بنده را با زور راضی کردند که عضویت این

شورارا بپذیردم. من میل داشتم عضویت شورای صحیه را داشته باشم... اگر میل دارید از شغل شورای فرهنگ استعفا دهم و به احسان الله خان بگویم که شما را حاضر خواهم کرد که عضویت آن شورارا بپذیرید و از او بخواهم که بنده را به عضویت شورای عالی صحیه انتخاب کند.» گفتم: «پیشنهاد بدی نیست ولی باید وقت داشته باشم که در اطراف آن فکر کنم.»

دکتر اصرار کرد و از من قول گرفت. روز بعد، صبح زود حکم کتبی برای اینجانب فرستادند و مواجب من در آن حکم ۴۰۰ ریال در ماه معین شده بود، ولی مکتوبی هم نوشته بودند و در آن متذکر شده بودند که کمیته انقلابی از بودجه خود ۱۰۰ ریال در ماه به رسم مدد معاش به اینجانب خواهد پرداخت. در همان روز دکتر شفاء به عضویت شورای عالی صحیه انتخاب شد و شروع بکار نمود.

مسئول (وزیر) فرهنگ، حسین جودت* جوان خوش اخلاق و معارف پروری بود که ندرتاً به اداره می آمد. او تمام روز و گاهی تا نیمه شب به کارهای هیئت مسئولین مشغول بود و اغلب بنابر حکم کمیته انقلابی در مسافرت بود. این شخص که نظارت مدرسه فردوسی را داشت و پس از شروع حکومت دولت شوروی تحت ریاست احسان الله خان وارد عرصه انقلاب شده بود (۱)، خدمت به فرهنگ را از همه بیشتر ترجیح می داد، ولی مقام مسئولیت (وزارت) او را برای مدت چند ماه از خدمت به معارف محروم ساخت.

جودت مادر و برادری داشت که گرچه می توانستند در یکی از

* در اصل به اشتباه عبدالله جودت نوشته شده است. ب. د.

همارات مجلل شهر منزل کنند، ولی از منزل حقیری که ناظم مدرسه فردوسی داشت بیرون نرفته و ماه به ماه مال الاجاره را مرتباً به مالک خانه می پرداختند. جودت نخواست از مقام و نفوذ خود استفاده کرده و مانند مسئولین دیگر و کارمندان کمیته انقلابی در عمارت مجلل منزل کرده و دارای مستخدم و مستخدمه باشد.

جودت سرمایه ای برای خود جمع نکرد و با کمال صداقت به انقلاب خدمت کرد و از اعلام عفو عمومی استفاده کرد، تسلیم قوای سردار سپه شد، به تهران رفت و در تهران دوباره به معارف خدمت نمود.

کارمند دوم شورای فرهنگ، پور رسول بود که از معلمین سابقه دار و از ایام انقلاب مشروطه طرفدار ترقی معارف در ایران بود. او قبل از انقلاب کارمند اداره فرهنگ گیلان بود و پس از پایان انقلاب نیز در این اداره مأموریت خود را ادامه داد.

شهرداری، دارالمساکین، دارالایتام، کارخانه چراغ الکتریک هم تحت اداره شورای فرهنگ بود و شورای فرهنگ غیر از مدارس و امور فرهنگی، مؤسسات فوق را بازرسی می کرد.

شورای فرهنگ هم مانند شوراهای دیگر بودجه نداشت. کمیته انقلابی و هیئت مسئولین اجازه داده بودند که هر قدر لازم دانستیم پول خرج کنیم و ما تعداد مدارس را در رشت و اطراف زیاد کردیم و حتی دارالفنون را در عمارت کارگزاری سابق دایر کردیم. در دارالفنون موسیقی، نقاشی، عربی و غیره تدریس می کردند.

از طرف دولت انقلابی به شورای فرهنگ پروگرام جدید داده

نشده بود و پروگرام وزارت فرهنگ تهران اجرا می شد. شریعت اسلامی و قرآن مجید تدریس می کردند و نماز صبح و ظهر هم در مدارس خوانده می شد. در مدرسه های ارمنی نیز از طرف شورای فرهنگ ولی بر طبق پروگرام قبل از انقلاب، ارمنی تدریس می کردند. شورای فرهنگ چون دارای بودجه معینی نبود همیشه در پرداخت مخارج در مضیقه بود.

چند روز پس از انتخاب اینجانب به عضویت شورای عالی فرهنگ، دعوتی از طرف شورای شهرداری به شورای فرهنگ رسید. شورای شهرداری از کلیه کارمندان اداره فرهنگ و مدیران آموزگاران مدارس و دارالایتام و مؤسسات دیگر شورای فرهنگ دعوت کرده بود که روز جمعه ساعت ده صبح در عمارت شهرداری حضور یابند. در موقع معین حاضر شدیم و در حیاط شهرداری کارمندان و مدیران ادارات دیگر را هم دیدیم که زودتر از ما جمع شده بودند. ساعت یازده دسته موزیک نظامی وارد حیاط شد و حکم داده شد که هر يك از حضار يك پارو یا جاروب بگیرند و برای پاك کردن دور سبزه میدان حاضر باشند. حکم از طرف کمیته انقلابی داده شده بود و دعوت شهرداری هم بنا بر حکم این کمیته نوشته و فرستاده شده بود. حاضرین در حیاط شهرداری صف بستند و جاروب و پاروها را روی شانه گذاشتند و از درب خارج شدند. دسته موزیک نظامی مترنم شد و راهنمایان بجای اینکه از راه کوتاه و نزدیک، سپوران جدید را به طرف سبزه میدان راهنمایی نمایند از وسط بازار بردند تا مردم بازار و زنها و بچه ها تماشا کنند. مدیران ادارات و کارمندان شوراها و مدیران

و آموزگاران مدارس و کارمندان ادارات که تعداد آنها بالغ بر ۶۰۰ نفر بود از خیابانهای پرجمعیت شهر عبور کرده و به سبزه میدان رسیدند. مردم در دو طرف خیابانها ایستاده و دست می زدند و زنان و بچه ها از بالکنها و پنجره های خانه ها تماشا می کردند و می خندیدند و گاهی دست می زدند.

دو هفته قبل، چند نفر از رؤسای ادارات که مرحوم عمیدالسلطان والی انقلابی گیلان هم در ردیف آنها بود میدان مقابل شهربانی را جاروب زده و پاک کرده بودند و موزیک در بالکن عمارت شهربانی مترنم بود. فقط کارمندان کمیته انقلاب و مسئولین از ایفای این وظیفه سنگین معاف بودند.

یکی از دوستانم در کنار سبزه میدان در منزلی که بالکنش در سر میدان قرار داشت، اقامت داشت. من برای زیارت خانواده دوست خود رفتم و جاروب را به رسم هدیه به نوکر آنها تقدیم کردم و در بالکن دورمیز نشسته و قهوه و شیرینی میل کرده و سپوران نوظهور انقلابی را تماشا کردیم.

تقریباً ۶۰۰ سپور نوظهور در مدت سه ساعت قادر به پاک کردن یک طرف سبزه میدان نگردیدند، در صورتی که دو سپور شهرداری این کار را در مدت دو ساعت بهتر از این ۶۰۰ نفر می کرد.

روز دوم احسان الله خان را ملاقات کردم و به این حکم بی فایده و بی اساس اعتراض کردم و گفتم: «معلمین و مدیران مدارس برای پاک کردن کوچه و خیابان انتخاب نشده، بلکه برای تدریس، حقوق می گیرند. درشش روز هفته، از ساعت یک و دو صبح تا پنج بعد از ظهر در مدارس کار می کنند و شبها به اصلاح غلطهای دفاتر شاگردان خود

و حاضر کردن درسهای فردا مشغول اند و فقط روزهای جمعه آزاد بوده
و به کارهای شخصی خود می‌رسند و استراحت می‌کنند. آن وقت شما
مجبورشان می‌کنید که چاه‌ها را پاک کنند، دفعه دیگر من و کلیه کارمندان
اداره من و مدیران و معلمان چنین دعوتی را نخواهیم پذیرفت.»



حسین جوہت

پیوستها

— 177 —

1919年10月1日

1919年10月1日

1919年10月1日

۱- یادداشتهای گائوک

۲- ملاقات احسان الله خان دوستدار با سرکه بالان‌دین

۳- سرانجام سران انقلاب روسیه

یادداشت‌های گائوک

گائوک يك آلمانی از اتباع روسیه بود که چند سال در ژنرال کنسولگری امپراطوری روسیه در تهران شغل رایزنی را داشت و لسی در اثر ارتکاب به عملیات غیرقانونی از شغلش معزول، دستگیر و برای محاکمه به یادکوبه فرستاده می‌شود.

در ایام انقلاب اول روسیه در سال ۱۹۱۷ گائوک از زندان خارج می‌شود و پس از مدتی به ایران می‌آید و مشغول تبلیغات به نفع آلمانیها و عثمانیها و برضد متفقین بود که گرفتار شده و به هندوستان تبعید می‌شود و از آنجا به روسیه می‌رود.

در روز ورود لشکریان سرخ به ایران (۲۰ نور ۱۲۹۹) گائوک نیز به عنوان مترجم بارو سای سرخ وارد ایران شده و در رشت به عضویت کمیته مرکزی انقلابی دولت شوروی ایران انتخاب می‌شود. موقعی که میرزا کوچک‌خان و همدستانش از رشت خارج شده و در جنگلهای فومنات موضع گرفتند، گائوک از روسها جدا شده و با میرزا کوچک‌خان متحد شد.

گائوک یگانه شخصی بود که تا آخرین دقیقه‌های زندگی میرزا کوچک‌خان با مشارالیه بوده و هر دو در اثر گرسنگی و سرما در یکی از

ده‌های خلیخال در گذشتند. (کلیه رفقا و همکاران میرزا کوچک‌خان غیر از گائوک تسلیم به دولت شاهنشاهی گردیده و اکثر آنها در خدمت دولت رضا شاه ترقیاتی کرده و به مقامات عالی رسیدند.)

در اواخر مرداد ۱۲۹۹ گائوک با هیئت اعزامی دولت میرزا کوچک‌خان (دولت شوروی کارگران و دهقانان ایران) به مسکو برای مذاکرات با مقامات عالی شوروی فرستاده شد. میر صالح مظفرزاده (۱) وکیل مجلس شورای ملی در دوزخ چهاردهم نیز عضویت هیئت اعزامی را داشت. گائوک در مسکو هر روز مذاکرات خود را با مقامات شوروی یادداشت می‌کرد. ما این یادداشتها را از زبان روسی ترجمه کرده و برای کمک به تاریخ‌نویسان منتشر می‌سازیم. (گائوک در مدت همراهی خود با انقلابیون جنگل معروف به هوشنگ بود.)

مسکو، ۵ اوت ۱۹۲۰

رفیق کاراخان * معاون رفیق چیچرین **
در ساعت دو بعد از ظهر، از مادر نزد خود پذیرائی نمود. در ابتدا صحبت از مسایل عمومی سیاسی

* کاراخان یکی از کمونیستهای شهر روسیه بود که شغلهای مسئولیت‌داری از جمله کمیساریای امور خارجه شوروی را عهده‌دار بود که برای مذاکره صلح با آلمانها به برست‌لیتوسک رفته و قرارداد اول برست‌لیتوسک را امضاء کرد. مشارالیه چندین سال معاون کمیسر خارجه شوروی بود و مدتی نیز سفیر کبیر شوروی در ترکیه بود. کاراخان با مأموریت خاصی نیز به ایران هم آمده بود. این شخص از طرف محکمه عالی شوروی محکوم به اعدام گردید و معدوم شد. ** چیچرین پس از تروتسکی به مقام کمیساریای امور خارجه شوروی رسید و چندین سال هم این مقام را داشت، ولی تقریباً هفت سال قبل از شغل خود منفصل گردید و پس از مدتی فوت کرد.

راجع به ایران پیش آمد. بعد مذاکره درباره تلگراف رفیق میرزا کوچک خان راجع به عملیات جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نسبت به کالاهای تجار ایرانی در بادکوبه انجام شد.

کاراخان، اظهار کرد چون کالاهای عموماً تصرف شده اند، برای کالاهای اتباع ایران استثنا نمی شود قابل شدولی وقتی که به ایشان گفته شد که بازرگانان ایرانی به میرزا کوچک خان قول داده اند که ۷۵ درصد از قیمت کالاهای فوق الذکر را برای تقویت انقلاب و برای امحای تسلط و تعدی انگلیسها به دولت انقلابی ایران خواهند پرداخت، مشارالیه از این اقدام بازرگانان ایرانی تمجید کرده و وعده مطالعه این مسئله را دادند.

راجع به عملیات غیرتاکتیکی وی رویه حزب کمونیست ایران (عدالت) و بخصوص راجع به عملیات آتوکف در ایران نیز مذاکره کردیم. کاراخان اظهار کرد که به هیچ وجه ممکن نیست از تبلیغات مرام کمونیستی حزب نامبرده جلوگیری کرد ولی در ضمن اضافه کرده و گفت: «تبلیغات عقاید و مرام حزب کمونیست را باید کمتر توسعه داد و تبلیغات وسیعی باید بر ضد جهانگیران انگلیسی و دولت و

شاه و طرفدارانشان به عمل آید.»

و وقتی صحبت از عملیات رفقا مدیوانی و آبوکف پیش آمد، کاراخان اظهار داشت که این دو نفر نمایندگان مختار دولت شوروی نبوده و حق اقدام عملیاتی را به نام دولت شوروی ندارند و عن قریب از ایران خواسته خواهند شد.

کاراخان پرسید: «چرا از رشت به طرف تهران جلو نرفتید؟» از طرف ما گفته شد: «ما مشغول به تشکیلات و تربیات قشونی بودیم و از طرف دیگر منتظر ورود هواپیماها و لوازمات جنگی بودیم، زیرا بدون داشتن هواپیما و مهمات کافی در جنگ با انگلیسها موفق نمی شدیم. ولی در ضمن حملاتی هم کردیم و گرچه در اثر اقدامات رفقا آبوکف و مدیوانی دچار مشکلات شدیم ولی توانستیم پیشرفتهائی هم بکنیم.»

کاراخان پرسید: «ما حکم داده بودیم که چندتا از کشتیهای جنگی به شما داده شود تا بتوانید در سواحل دیگر ایران قشون پیاده کنید و قلوب آتیه دولت شوروی را تشکیل دهید. آیا این کشتیهای جنگی را به شما تحویل دادند یا خیر؟» در جواب گفتیم: «از این حکم دولت شوروی روسیه اطلاع نداریم و هیئت کمیسرهای ملی دولت

شوروی روسیه هم جوابی به تلگرافهای ما نداده است.»

کاراخان گفتند: «رفیق تروتسکی * شخصاً جواب آن تلگرافهای میرزا کوچک را داده است و تعجب می کند که چطور شده است کمیسرهای ملی دولت شوروی ایران تلگرافهای ما را بدون جواب گذاشته است.

کاراخان راجع به موضوع تلگراف میرزا-کوچک اظهار کرد که قسمت زیادی از آن صحیح بوده، ولی از تمام این بدکاریها در مسکو اطلاع نداشته اند و یقیناً سعی خواهیم کرد که به این سوء تفاهم خاتمه دهیم.

* تروتسکی یکی از بزرگترین و مهمترین پیشوایان انقلاب بلشویکی روسیه بود و در نخستین هیئت کمیسرهای ملی (هیئت دولت) که تحت ریاست لنین تشکیل شد مقام کمیسر امور خارجه را داشته و چندین سال هم کمیسریای دفاع ملی را عهده دار بود و برای پیشرفت انقلاب خدمات مهمی کرد. پس از فوت لنین، در اثر نفاقى که بین استالین و تروتسکی ایجاد شد، استالین اداره امور کشور و حزب و دولت و بین الملل سوم را در دست خود تمرکز داد. تروتسکی از کلیه مقامات خود در حزب و دولت و بین الملل سوم معزول شده و مدتی در یکی از شهرهای آسیای وسطی تبعید بود و بعد به خارجه فرستاده شد.

تروتسکی در کشورهای بیگانه نیز به مبارزه خود با استالین ادامه داده و بین الملل چهارم را تأسیس کرد. (بین الملل چهارم شعبات خود را در بزرگترین شهرهای صنعتی اروپا و آمریکا و استرالیا و آسیا دارا می باشد.) مشارائیه در کشور مکزیک به دست يك کمونیست یهودی فرانسوی که خود را از دوستان تروتسکی معرفی کرده بود، مقتول گردید (۲).

از طرف ما اظهار شده: «حزب کمونیست در کارهای گمرک دخالت می کند و حتی به بلینکسی اجازه داده اند چند قالیچه و چندین اشیای دیگر را از ایران بدون اجازه گمرک خارج کند و به علاوه آبو کف در امور مؤسسات روسی که بر طبق یادداشت چیچرین به ملت ایران متعلق می باشد، دخالت می کند به اضافه آبو کف در موضوع خانه حاج محمدعلی آقا* دخالت و حشیانه کرده و همیشه مخالفت با دولت شوروی ایران می نماید.

مسکو، ۶ اوت ۱۹۲۰

امروز ساعت پنج بعد از ظهر در جلسه شورای نمایندگان کارگران و دهاقین و سربازان سرخ حضور یافته و سلام و تشکرات دولت شوروی

* حاج محمدعلی (داوودزاده داوودی) یکی از ملیونرهای رشت و بستگان میرزا کوچک خان است. این شخص مباشرت املاک شاهزاده خانم فخرالدوله را دارا می باشد و در نتیجه این مباشرت نفوذ فوق العاده ای در رشت تحصیل کرده است.

در ایام انقلاب، شاهزاده خانم فخرالدوله و شوهرشان تحت نفوذ میرزا کوچک خان مباشرت املاکشان را بدان شخص واگذار کردند. راجع به خانه ای که در این یادداشتها از آن صحبت شدند. گفت که پس از ورود ارتشیان سرخ ایران و روس، عده زیادی از خانه های بزرگ شهر برای اقامت افراد قشون و ادارات دولت انقلابی مصادره شدند. در ضمن خانه حاج محمدعلی نیز مصادره شد. گائوک مصادره خانه حاج محمدعلی را فجیع می نامد، ولی از مصادره خانه های مالکین و تجار دیگر اسم نمی برد.

ایران را به شورای کارگران و دهاقین مسکورسانیده
و معروض داشتم که ۱۵ واکن برنج تقدیمی برای
شورای مسکو آورده‌ایم.

پس از تبادل افکار رفیق آنگارسکی (اتارسکی)
به ما پیشنهاد کرد که به کارخانجات رفته و در میتینگهای
کارگران حضور یابیم و شخصاً کارگران مسکورا
از اوضاع انقلاب ایران مستحضر سازیم و همچنین
از طرف آنگارسکی اظهار شد: «شما باید با امور
و تشکیلات شورای مسکو آشنائی پیدا کنید که
بتوانید از اشتباهاتی که در ایام اول انقلاب در
روسیه شده است، خودداری کنید.»

ما در میتینگ محله اسکونخچنی حاضر شده
و حضار پذیرائی شایانی از ما کردند و تصمیم
گرفته شد که تلگرافی را به آدرس قشون سرخ
کارگران و دهاقین ایران مخابره کرده و سلام
کارگران مسکو را به ایشان رسانیده و اظهار
امیدواری از اتحاد برادرانه کارگران مسکو با یک
ملت شرق بشود.

ساعت یازده و نیم شب بنا برد عوتی که از طرف
کارخان داشتیم، در عمارت کمیسریای خارجه
حاضر شده و شروع به مذاکرات با مشارالیه نمودیم.

رفیق ایلپاوا* که در این اواخر برای سفارت شوروی در ترکیه منصوب شده بود ولی قبل از حرکت به محل مأموریت خود برای بازرسی امور و اوضاع اراضی اشغال شده از طرف قشون سرخ ایران به ایران خواهد رفت، در موقع مذاکراتمان حضور داشت.

رفیق هوشنگ از طرف هیئت اعزامی فوق العاده گزارشی درباره امور و اوضاع اراضی نامبرده تقدیم نموده و شکایت می کند از اقدامات حزب کمونیست ایران (عدالت)، بخصوص از دخالت های نامشروع رفیق آبو کف که خود را نماینده دولت شوروی روسیه می نامد و برخلاف اصولی که در یادداشت رفیق چیچرین ذکر شده است رفتار می نماید.

کارخان اظهار کرد که دولت شوروی رفیق ایلپاوا را با اختیارات تام به ایران می فرستد که در آنجا عملیات اشخاصی را که بدون داشتن مقام رسمی، خود را نمایندگان دولت شوروی می نامند، بازرسی نماید.

صحبت راجع به تلگراف کوچک خان

* ایلپاوا یکی از سران انقلاب بلشویکی روسیه بود که پس از استقرار دولت شوروی به مقامات عالی در حزب کمونیست و در ادارات دولتی و در بین الملل سوم رسیده بود. این شخص هم مانند چندین نفر دیگر از رفقای خود متهم به خیانت شد و مقتول گردید.

درباره برداشتن آموکف از ایران دوباره به میان آمد. کارخان اظهار کرد: «چون دولت کمیسیون برای بازرسی به ایران می فرستد، من و چیچرین دیگر حق دخالت نداریم.»

راجع به مسئله امتیازات، کارخان اظهار کرد: «تصور نکنید چیزهایی که امروز به ملت آزاد ایران داده شده است از شما پس گرفته خواهد شد. کلیه امتیازها را پاره کرده ایم و یک بار دیگر اعلام می کنم هر چیزی که در یادداشت های من و چیچرین در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ از آنها نام برده شده است، تماماً مال ملت آزاد ایران می باشد.» استدعا کردیم که در این باب تلگرافاً به میرزا کوچک مخابره نمایند. کارخان قول داد که در همان روز تلگراف را مخابره خواهد کرد.

راجع به مساعدت نظامی صحبت شد. هم کارخان و هم ایلوا اظهار کردند که مساعدت به قشون سرخ ایران خواهند کرد و ایلوا برای همین نظر ۳۰۰۰ کیسه و ۳۰۰۰ قبضه تفنگ و توپهای کوهستانی و غیره حاضر کرده است.

صحبت از مسائل اقتصادی پیش آمد، مثلاً پرداخت پول نقره در مقابل کالاهای ایران و تأسیس یک باب کارخانه پارچه بافی و کارخانه های دیگر در ایران. کارخان قول داد که همراهی لازمه

را بنماید. در آخر جلسه اظهار عقیده گردید که قبل از مذاکرات در حضور کمیسیون، مذاکرات مقدماتی با ایلیاوا بعمل آید و قرار شد که شب ۷ اوت مشارالیه نزد ما آمده، مذاکرات لازمه را بنماید و ما نیز گزارشی راجع به اقدامات حزب کمونیست ایران (عدالت) و آبو کف حاضر برای تقدیم به کمیسیون نمائیم.

ساعت يك از نصف شب گذشته، جلسه تمام شد.

مسکو، ۷ اوت ۱۹۲۰

روز هفتم اوت، به همراه نمایندگان کارگران و دهاقین و سربازان مسکو به ایستگاه راه آهن رفتیم تا برنج ارسالی دولت انقلابی ایران را به کارگران مسکو و به نماینده شهر مسکو تحویل دهیم. از ایستگاه مرا به نزد رفیق لوبکوف عضو شورای خواربار، روانه نمودند. مشارالیه تشکرات کارگران مسکو را اظهار کرده و گفت که تمامی برنج فوق برای اطفال گرسنه مسکو تخصیص داده خواهد شد و قبض رسید برای برنج تسلیمی به ما داد.

در ساعت بیست و سه و نیم، ایلیاوا برای دیدن ما به منزل شماره ۴۶ کوچه بووارسکایا آمد.

در بارهٔ مسایل جنگی و اقتصادی و غیره مذاکره شد. من گزارش مختصری در موضوع احتیاجات نظامی و تشکیلات قشون سرخ ایران بیان کردم. ایلیاوا گفت که از طرف دولت مسکو کمک لازم در حدود امکان بعمل خواهد آمد و از من صورت لوازمات قشونی را گرفته و قول داد که با رئیس کل قشون مذاکره کند و از ایشان وقت و اجازهٔ ملاقات برای ما بخواهد.

راجع به مسایل اقتصادی ایلیاوا اظهار کرد که بر طبق دستور کمیته اجراییه، کمیته‌ای با عضویت رفقا ایلیاوا، چیچرین و کورستینسکی برای رسیدگی به این مسایل تشکیل خواهد شد. راجع به نقره، ایلیاوا اظهار کرد که احتمال کامل دارد که این مسئله بر طبق تمایلات دولت انقلابی ایران حل خواهد شد و در ضمن گفت که در روسیه هشت ملیون قران نقره موجود بوده و ارسال آن به ایران دچار مشکلات نخواهد شد، وای ماشینهای کارخانجات قند سازی و منسوجات و همچنین ماشینهای فلاحتی عجلتاً به ما داده نخواهد شد و شاید حق ترانزیت از راه روسیه برای وارد کردن ماشینهای نامبرده به ایران داده بشود.

ایلیاوا راجع به ساختمان راه آهن در ایران گفت: «راه آهن را پس از جلو رفتن قشون سرخ

ایران ساخته خواهد شد، ولی قبل از شروع به ساختمان باید درباره آن بازرسی و مطالعه عمیقی بعمل آید.»

در خاتمه صحبت، ایل‌اوا پرسید: «آیا ملت ایران از حرکت قشون ترك از راه سلماس و خوی به آذربایجان قفقاز ناراضی نخواهد شد؟ آیا اشغال تبریز از طرف برادران اسلامی ترك اسباب نگرانی و خصومت مسلمین شیعه را فراهم نخواهد ساخت؟» در جواب گفتیم: «اگر قبل از ورود قشون ترك به ایران تبلیغات لازم انجام داده و افکار عامه ایرانیان را حاضر نمایند، ممکن است ملت ایران از ورود این قشون ناراضی نشود. ولی اگر بدون سابقه بیایند، اسباب زحمت برای ایرانیان و هم برای خودشان فراهم خواهند ساخت.»

ما اضافه کردیم: «اگر بین دولت شوروی روسیه و میرزا کوچک خان در این خصوص قراردادی منعقد شده و مشارالیه خاطر جمع باشند که از ورود قشون ترکیه به ایران خطری به تمامیت ایران نخواهد رسید، مسلماً او و فقط او می‌تواند افکار ایرانیان را برای این کار حاضر نماید و ایرانیان را مطمئن سازد که ورود قشون ترکیه به ایران و اشغال تبریز از طرف آنها به نفع انقلاب ایران تمام

خواهد شد. برای همین از دولت شوروی روسیه
استدعا داریم که تمامی کوشش و سعی خود را
برای حل مسایل گیلان به کاربرد که قشون سرخ ایران
بزودی به تهران رسیده و کوچك خان کلیه ایرانیان
را تحت پرچم انقلاب خود جمع کند.»

مسکو، ۸ اوت ۱۹۲۰

در جواب سؤالهای ایلایاوا که ترکمنها چه
نظری راجع به انقلاب ایران دارند و آیا میرزا
کوچك و دولت انقلابی ایران درباره خراسان که
انگلیسها در آنجا محکم نشسته اند، چه خیال یا
فکری دارند؟ رفیق مظفرزاده گفت: «ترکمنها
همیشه طرفدار انقلاب ایران بوده و سال گذشته
هم مساعدت خود را به میرزا کوچك پیشنهاد کردند
و شکی نیست که آنها با ما خواهند آمد. ما
حضور انگلیسها را در خراسان همیشه در نظر
داشتیم و برای همین نمایندگان قشون ترکیه را
در ردیف خود قبول کرده و راجع به عملیات بر
ضد انگلیسها در خراسان مذاکره کردیم. در هر حال
ما می خواهیم دستجات مسلح را در استرآباد و
مازندران تشکیل دهیم به شرطی که اگر این
دستجات در حمله ما بر تهران شرکت نکنند، اقلاً
برضد انگلیسها در خراسان اقدام بنمایند.»

در آخر مذاکرات، ایلپاوا ابلاغ کرد که يك کارشناس مجرب نظامی از قشون غرب به همراه خود ایلپاوا برای اداره تشکیلات نظامی هر دو قشون انقلابی روسیه و ایران، به ایران خواهد آمد ولی خودش عجلتاً به راستف و ولادی قفقاز برای ملاقات با ارژونیکیدزه و به بادکوبه برای مذاکره با کمیته انقلابی آذربایجان راجع به کودتای ایران، می رود.

ما گفتیم که در مسکو زیاد معطلمان کردند. ایلپاوا اظهار کرد که تکلیف ما پس از مطالعه گزارش ما در کمیسیون معین خواهد شد. بر اثر پیشنهاد ایلپاوا و کارا خان، ما گزارشی را درباره اوضاع اراضی اشغال شده، از طرف میرزا کوچک نوشته و به کمیسیونی که از طرف کمیته مرکزی حزب کمونیست روسیه انتخاب شده بود، در روز هشتم اوت ساعت هشت بعد از ظهر تقدیم نمودیم.

مسکو، ۹ اوت ۱۹۲۰

در ساعت يك صبح روز نهم اوت، بنا بر دعوتی که از طرف چیچرین برای ما فرستاده شده بود، ما برای ملاقات با مشارالیه در عمارت کمیسری خارجه حاضر شدیم. در موقع مذاکرات رفیق پاولویچ از طرف بین الملل کمونیست و ایلپاوا

وزیر مختار روسیه شوروی در ترکیه حضور داشتند.

هوشنگ به وسیله نطق ذیل چیچرین را تبریک و سلام گفت: «میرزا کوچک سلام اشتراکی خود را به خدمت شما فرستاده و به شما که مانند یک قهرمان ملی در محیط دیپلوماسی با دیپلماتهای دنیا با موفقیت مبارزه می کنید، تبریک می گوید. میرزا کوچک امیدوار است که مساعدت لازم را از شما خواهد دید تا بتواند ملل خاور زمین را از اسارت انگلیسها نجات دهد.»

چیچرین از برای سلام و تبریک میرزا کوچک اظهار قدردانی نموده و گفت: «گمان می کنم بعد از استماع گزارش شما و آشناسدن با احتیاجات دولت انقلابی ایران مساعدت لازم به میرزا کوچک بنمائیم.»

من عملیات قبیح و مضر آبوکف و رفقای حزب اشتراکی ایران و دخالت نامشروعشان را در امور شورای کمیسرها ی ملی و کمیته انقلابی ایران را شرح داده و معروض داشتم: «در نتیجه عملیات اشخاص نامبرده، ما انقلابیون با یکدیگر مخالفت نموده و در اثر این مخالفت با یکدیگر کارهای مهم را معوق گذاشتیم و انگلیسها از این مخالفت داخلی انقلابیون استفاده کرده، افکار عامه

ایرانیان را برضد میرزا کوچک و بلشویکها شورانیدند.»

پاولویچ اظهار کرد: «سبب شکایات شما را فهمیدم و عقیده دارم که اگر حزب اشتراکی نیز مانند کارکنان و دولت میرزا کوچک فقط به مخالفت با دولت شاه و سرمایه داران انگلستان اقدام کرده و سرمایه داران ایران را راحت بگذارند، از آبو کف و امثالشان راضی خواهید شد و میرزا کوچک از دست مشارالیه ها شکایت نخواهد کرد.»

من در جواب گفتم: «میرزا کوچک و همکارانش با مساعدت و رضایت شما اعلان جنگ به انگلیسها دادند. پس مرام اصلی ما جنگ با انگلیسها است، ولی آبو کف و رفیق بولله (عیال آبو کف منشی کمیته مرکزی حزب اشتراکی ایران) برضد این مرام اصلی مشترک ما اقدام کرده و می خواهند برای منافع شخصی خودشان بدون همراهی میرزا کوچک و همراهانش، مملکتی را که هیچ نمی شناسند اداره کنند. ما نگفتیم که حزب اشتراکی در ایران نباشد، ولی ما عقیده داریم که حزب نامبرده باید دخالت در امور انقلابی ایران نکرده و فقط به تبلیغات عقاید نجات دهنده لیبرهای انقلاب دنیا، مشغول باشند.»

پاولویچ گفت: «کمیته اجراییه بین الملل سوم

تصمیم گرفته است که در ایران باید مبارزه برضد خوانین و تجار و سرمایه داران جزء ایرانی نیز شروع شود.»

من در جواب عرض کردم: «اگر ما میل داشتیم که فقط در رشت و انزلی اقدام به انقلاب نمائیم قرار کمیته اجرائیه بین الملل سوم نتیجه خوبی می بخشید، ولی چون ما میل به بیرون کردن انگلیسها از ایران و آزاد کردن ملل خاور زمین از یوغ آنان داریم، بدین جهت قرار فوق الذکر عملی نخواهد شد. برعکس کلیه ملل خاور زمین و افکار عامه ایرانیها را برضد ما خواهد شورانید. به عقیده ما اشخاصی که با اخلاق و عادات و رسوم مشرق زمینی ها آشنا نمی باشند، اقدام به مبارزه با خوانین و سرمایه داران جزء ایرانی بکنند، این مبارزه باعث نخواهد شد که تمام کشاورزان ایران برضد ما اقدام کنند. در ایران ما کارگر نداریم و نیروی انقلابی ایرانیان فقط و فقط کشاورزان هستند و کشاورزان ما طرفدار مالکیت شخصی می باشند.»

پاولویچ در جواب گفت: «در اوکراین هم کشاورزان برضد ما مبارزه کردند، یاغی شدند، ولی هیچ کاری رانتهوانستند به پیش ببرند و امروز در اوکراین کلیه خوانین و سرمایه داران از بین

رفته‌اند و شوراهای کارگران و دهاقین و سربازان
سرخ آن کشور را اداره می‌کنند.»

چیچرین پرسید: «چه فرقی بین عقاید میرزا
کوچک و احسان رئیس قشونش که حالیه رئیس
دولت انقلابی ایران است، موجود است؟» من
جواب دادم: «فرقی در بین عقایدشان موجود نیست.
میرزا کوچک نخواست اعتبار و نفوذ خود را از
دست داده، آلت دست دیگران بشود. بدین جهت
موقتاً از کارکناره‌گیری کرده و به جنگل رفت و
امیدوار است که بزودی روابط دولتی شوروی
و ایران دوباره مرتب و اصلاح شده، متحداً آن
دو دولت برای آزادی ملل شرق اقدام کنند.»

چیچرین پرسید: «آیا میرزا کوچک غیر از
گیلان در ایالات دیگر ایران نفوذ دارد؟» در جواب
گفته شد: «مشارالیه نه فقط در کلیه قسمتهای ایران
بلکه خارج از ایران هم مانند بین‌النهرین و جاهای
دیگر نفوذ دارد، مثلاً میرزا کوچک از یکی از
متنفذترین مجتهدهای دین اسلام، آقامیرزا محمدتقی
که ساکن شهر مقدس کربلا است مکتوبی دریافت
نموده است و مجتهد نامبرده اظهار اعتماد از شخص
میرزا کوچک کرده است و حتی پیشنهاد نموده
است که در موقع لزوم به وسیله فتوائی اتحاد
میرزا کوچک و بلشویکها را مقدس اعلام و از

کلیه مسلمین همراهی با انقلابیون گیلان را بخواهد.»
 چیچرین پرسید: «برای اینکه میرزا کوچك
 با انقلابیون رشت دوباره متحد شده و به آنها
 كمك برساند، چه باید کرد؟» ما جواب گفتیم: «باید
 جواب مساعد به تلگراف میرزا کوچك داد و
 شرایط و اساس اتحاد را بطور آشکار معین کرد.»
 بعد اضافه کردیم: «ما از طرف هیئت کمیسرهای
 ملی ایران، اختیار تام داشته و می‌توانیم راجع
 به مسائل اقتصادی با شما مذاکره کنیم.»

چیچرین گفت: «قبل از شروع به مذاکرات
 لازم است که گزارشی کتبی به کمیسیون که برای
 رسیدگی به این کار انتخاب می‌شود، تقدیم نموده
 و جواب از کمیسیون مذکور خواست و جواب
 تلگراف میرزا کوچك راجع به مسائل سیاسی را
 نیز باید از هیئت کمیسرهای ملی خواست.»

در آخر جلسه، مظفرزاده صحبت از عملیات
 حزب اشتراکی ایران پیش آورده و اظهار کرد:
 «ما انقلابیون ایرانی که در مدت هفت سال در
 نتیجه فداکاری و باخوردن ریشه و برگهای درخت
 در جنگلهای گیلان، ثابت کردیم که اشتراکی
 می‌باشیم. چرا حق نداشته باشیم که در دولت
 اشتراکی شرکت جوئیم و خون پاک خود را برای
 آزادی میهن خود بریزیم و برعکس، مطیع اوامر

پنج نفری باشیم که از روسیه وارد شده‌اند و با عادات و اخلاق ما آشنا نیستند و به اسم حزب اشتراکی ایران کار می‌کنند، بشویم؟ و یا چرا حزب اشتراکی ایران با شرکت انقلابیون ایرانی و به همراهی رفقای روسی تشکیل نشده؟ و در حقیقت در ایران حزب اشتراکی وجود ندارد و فقط چند نفری که از باد کوبه وارد شده‌اند، خود را حزب اشتراکی می‌نامند.»

چیچرین گفت: «مسایل نامبرده در نطق شما باید به توسط هیئت کمیسرهای ملی حل گردد و کاراخان قرار هیئت نامبرده را به شما اطلاع خواهد داد و من بعد شما با کاراخان ملاقات خواهید کرد.»

در موقع خدا حافظی از ایلوا پرسیدیم که آیا زیاد در مسکو معطل خواهید شد؟ مشارالیه در جواب گفت: دو روز دیگر از مسکو حرکت خواهم کرد. امیدوارم که شما نیز بزودی حرکت کنید.

ساعت دو بعد از نصف شب، جلسه تمام شد.



نمایندگان اعزامی به مسکو، از راست به چپ میر صالح
مظفرزاده، گالوک



نشسته‌ها در سمت راست ۱- کاراخان ۲- چیچرین.
 سمت چپ نفر اول: مشاور الممالك انصاری هنگام
 امضای قرارداد ایران و شوروی

ملاقات احسان الله خان دوستدار با سرگه بالاندین

چندروز قبل، یکی از مهاجرین ایرانی که چند ماهی است از روسیه آمده و در هفته قبل به تهران رسیده، بابتده [یقیکیان-ب.د.] ملاقاتی نموده و دربارهٔ اوضاع روسیه اطلاعات مفصلی داد. در ضمن، صحبت از احسان الله خان (۱) به میان آمد. گفت که تقریباً شش سال است که در روسیه در باره ایشان یعنی دوستدار چیزی نشنیده است، ولی قبل از جنگ شوروی و فنلاند شهرت داشت که ایشان به حاجی طرخان تبعید شده و روابطش با خانواده اش مقطوع گردیده است و اضافه کرد که در سالهای ۲۸-۱۹۲۷ احسان الله خان دوستدار رئیس دولت شوروی را وادار کرده بودند که شخصاً در فیلم «دختر جنگل» شرکت کند و رئیس انقلاب شوروی در ایران را بازی کند.

ملاقات فوق با مهاجر ایرانی، باعث شد که از ایام ریاست احسان الله خان دوستدار در انقلاب کمونیستی رشت یاد کرده و به ویژه یادآوری از يك ملاقات ایشان با سرگه بالاندین بازرگانش سرخ روسیه در ایران که از مسکو تازه وارد رشت شده بود، بنمایم.

احسان الله خان دوستدار، آدمی بود درویش مانند که يك شاهی ثروت نداشت و برای تحصیل ثروت و مقام هم فکرنمی کرد. او يك

انقلابی صحیح‌العمل بود (۲). در کلیه انقلابات ایران مثلاً انقلاب مشروطه، انقلاب ژاندارمری، انقلاب گیلان و غیره شرکت داشت و کلیه مردم ایران را بدون فرق و نژاد و ملیت و تابعیت، حتی بدون فرق طبقات، برادر می‌دانست و با هیچ مامت بیگانه‌ای مخالف نبود و طرفدار آزادی کلیه برادران ایرانی و استقلال تمام ایران بوده و اتحاد تمام ملل دنیا را آرزو داشت.

احسان‌الله‌خان در زندگانی سیاسی و انقلابی خود اشتباهات زیادی کرده بود، چون که خوش باور بود و تجربیات مفصل نداشت. بعد از هر شکست مدتی خود را گم می‌کرد، ولی دوباره دست به اقدامات می‌زد. در ایام انقلاب ژاندارمری امید زیادی به آلمانها داشت. در ایام انقلاب گیلان، مدتی کمونیست شده و امیدواری از دولت شوروی داشت ولی همیشه امیدش مبدل به یأس گردید.

این چند سطر را به یادگار احسان‌الله‌خان مرقوم می‌دارم، چون نمی‌دانم روزی ایشان را ملاقات خواهم کرد یا نه؟ و یا او زنده است یا نه؟

اینک درباره ملاقات دو شخص نامبرده در بالا:

در اواخر سال ۱۲۹۹ روزی سرگه‌بالاندین را دیدم که از مسکو برای سرکشی مؤسسات نظامی شوروی بهرشت آمده بود. او از من خواش کرد که وعده ملاقات از احسان‌الله‌خان رئیس کمیته انقلابی دولت شوروی ایران، برای ایشان بگیرم و اگر ممکن باشد در هنگام ملاقات مترجم ایشان باشم. پرسیدم: «من کسه داخل انقلاب نیستم. چرا ملاقات با رئیس کمیته انقلابی دولت شوروی ایران را به‌توسط من می‌خواهید و نه به‌توسط مقامات شوروی روسیه و برای چه از مترجم

رسمی ارتش سرخ روسیه استفاده نمی کنید؟» در جواب اظهارداشت: «چون رفیق احسان الله از شما اطمینان کامل دارد، در حضور شما اظهارات خود را آزادانه بیان خواهند کرد. شاید در حضور يك شخص دیگر حاضر به ایراد تمایلات و افکار خود نباشد و مترجم رسمی ارتش سرخ شاید بازبان روسی آن قدرهم آشنا نباشد که بتواند کلیه بیانات احسان الله را به طور صحیح ترجمه کند و ثانیاً من می خواهم که يك شخص بی طرف در ملاقات ما حضور داشته باشد.»

من اطاعت کردم، چون نمی توانستم خواهش يك چنین شخصی را نپذیرم. وعده ملاقات برای بالاندین از احسان الله خواستم و به همراه بالاندین برای ملاقات با انقلابیون ایرانی رفتم.

در اطاق پذیرائی کمیته انقلاب ایران، احسان الله خان به همراه رضا خواجوی و خالو قربان و دو نفر دیگر منتظر ما بودند. بعد از عرض سلام و احوالپرسی و تشریفات دیگر بالاندین گفت: «من از طرف دولت شوروی بادکوبه و ستاد ارتش نهم سرخ مأموریت دارم در ایران اسب و حیوانات دیگر بخرم. اسبها را برای ارتش نهم و حیوانات دیگر را برای شورای اقتصاد بادکوبه خواهم خرید. ولی نخواستم مستقیماً و بدون اجازه کمیته انقلابی ایران دستور خرید را به مقامات مربوطه بدهم و خدمت رسیدم تا اجازه بگیرم و امیدوارم که به ماهمراهی خواهید کرد.»

در جواب بالاندین، از طرف احسان الله خان گفته شد: «کمیته انقلابی ایران هیئتی به لنکمران فرستاده، تا اسب برای ارتش سرخ بخرد. برای اینکه اسبهای گیلان جنساً ضعیف بوده و قدرت کشیدن عراده های توپهای سنگین را ندارند، بعلاوه باید از افراد ارتش سرخ روسیه

شکایت بنمائیم چون که بی رحمانه اسبها را در گیلان نابود ساخته‌اند. تعداد زیادی اسب، کمیته انقلابی ایران خریده و به آنها داده است و بیش از نصف اسبهای دهاتیان را بدون اجازه کمیته یا صاحب اسب برده‌اند و می‌برند. من از حضرت رفیق خواهش می‌کنم اولاً همراهی بفرمائید تا ستاد ارتش نهم مانع از خرید اسبها در لنکران نگردد و در مواقع لزوم همراهی به هیئت اعزامی کمیته انقلابی ایران فرمایند و ثانیاً فرماندهان و افسران سرخ شوروی روسیه به واحدهای خود قدغن نمایند که اسبهای دهاتیهای گیلان را بدون اجازه مالکین اسبها و بدون تأدیه قیمت آنان نبرند.»

بالاندین گفت: «ما تحقیق کرده و می‌دانیم که در گیلان اسبهای فراوانی وجود دارند و همچنین می‌دانیم که اسبهای گیلان وضعیت نیستند و می‌توانند عراده‌های توپهای سنگین را هم بکشند. فقط لازم است آنها را خوب مواظبت کرد، خوراک کافی داد و طولیهائی با اصول حفظ الصحه برای آنها ترتیب داد. تعجب می‌کنم که مقامات ارتش شوروی اجازه مسافرت به هیئت اعزامی کمیته انقلابی برای خرید اسب در لنکران داده است. چون آنها مسبوق بودند که من به رشت می‌آیم برای اینکه برای ارتش نهم اسب بخرم.»

بالاندین پس از چند دقیقه سکوت، اضافه کرد: «اگر در گیلان ممکن نیست اسب پیدا کرد، اجازه بدهید که نمایندگان ما به زنجان و مازندران رفته و در آنجاها بخرند. ما تحقیق کرده و خاطر جمع هستیم که نه فقط در ولایات نامبرده اسب فراوان است، حتی از ولایات دیگر برای خرید و فروش اسب به زنجان و مازندران می‌آیند.»

احسان الله جواب داد: «مرزهای جمهوریت ایران یعنی گیلان،

در تحت حفاظت واحدهای ارتش سرخ شوروی روسیه بوده ودلالان خودشان را باید با اجازه ایشان به خارج از گیلان بفرستید. دولت تهران ممکن است از دلالان شما جلوگیری نمایند، ما که نفوذی در زنجان و مازندران نداریم تابتوانیم از آنها حمایت کنیم و ثانیاً پر آشکار است که ارتش سرخ ایران هم احتیاج به اسب دارد و باید اسبهای ایران را برای خود ذخیره کند. امروز تعداد افراد ارتش سرخ ایران بیش از دوهزار نیست و دچار کمی اسب شده ایم، فردا که از رشت حرکت کردیم و افراد قشون ما زیاد شد چکار خواهیم کرد، از کجا اسب تهیه خواهیم کرد. کمیته انقلابی دخالت در خرید اسب از طرف شما نخواهد کرد و مساعدت هم نخواهد کرد.»

بالانندین گفت: «معلوم شد که رفیق احسان الله کمونیست نبوده و بین ارتش شوروی روسیه و ارتش شوروی ایران فرق قایل می شود. در صورتی که ما خاطر جمع بودیم که مشارالیه کمونیست بوده و برای ظفر کمونیسم بین المللی حاضر به هر جور فداکاری می باشد.»

احسان الله گفت: «من کمونیست هستم، ولی کمونیست ایرانی و منافع ایران را محافظت خواهم کرد. من از رفقای روس ناراضی هستم. تقریباً یکسال ونیم است که در گیلان تشکیلات انقلابی بوجود آورده ایم ولی رفقای روسی اجازه حرکت از گیلان را به ما نمی دهند. گیلان را چاپیدیم، داروندار جمعیت را خرج کردیم، انبارهای تجار و مالکین را خالی کرده و زیاده از پنجاه درصد موجودی آنها را به شما دادیم بقیه در اینجا حیف و میل شد. اهالی از ما ناراضی گشته اند و می گویند: «اگر آزادی ملت ایران را از نفوذ سرمایه داران و فئودالها را هدف خود قرار داده اید، پس چرا در گیلان نشسته و به طرف مرکز حرکت نمی کنید. پس قشون خود را برای چاپیدن حاصیل فقیرترین

ولایات ایران مجهز کردید.» صحیح می گویند؛ چرا در گیلان ما ندیم؟ چرا اجازه نمی دهند پیش برویم؟ کمیته انقلابی هر روز از طرف رفقای تهران، قزوین، همدان، کرمانشاه و شهرهای دیگر نامه دریافت می کند. رفقا می نویسند: اهالی حاضر به ورود شما هستند، قشون شاه فوری به شما ملحق خواهد شد، انگلیسیها هم نخواهند جنگید، بیائید زود بیائید. فتح با شما خواهد بود.»

بالانندین گفت: «رفقای کمیته انقلابی ایران با اوضاع سیاسی بین المللی آشنا نمی باشند. ولی رفیق لنین و تروتسکی و دیگران بخوبی آشنا هستند و هر اقدامی که در ایران از مقامات شوروی بعمل می آید مطابق دستور نجات دهندگان کارگران و دهاقین است. در مسکو از شماها بهتر می دانند که اهالی ایران منتظر شما در تهران و شهرستانهای دیگر می باشند و قشون شاهی هم با شما همراه خواهد شد و انگلیسیها از مقابل شما فرار خواهند کرد. اگر از قزوین نزدیک شوید، از همدان خواهند رفت. اگر از همدان و کرمانشاه بروید، آنها از بین النهرین خواهند رفت. و در مدت سه، چهار ماه انقلابیون گیلان، تهران و کلیه ایران را تحت تسلط خود در خواهند آورد. در مسکو اینها را خیلی خوب می دانند، ولی چیزهایی را که شما نمی دانید، رفقا در مسکو می دانند. آنها می دانند که اگر کارگران انگلستان از اقدامات دولت خود بر علیه روسیه شوروی جلوگیری نمایند، کارگران و دهاقین انقلابی روسیه فوری شکست خواهند خورد و انقلاب سوسیالیستی معدوم خواهد گردید. دولت انگلستان میل دارد و می تواند انقلاب روسیه را نابود کند، ولی کارگران انگلیس اجازه نمی دهند. انگلیسیها در ایران از مقابل شما فرار خواهند کرد تا شما به سرحدات بین النهرین

برسید. آن وقت دولت انگلستان به کارگران خود خواهد گفت که انقلابیون روسیه جهل-انگیر هستند و می خواهند بین النهرین و مصر و هندوستان را بگیرند و باید از مستملکات بریتانیا دفاع کرد. کارگران انگلیس در مقابل خطری که به مستملکات خودشان مواجه شده است، با دولت برای محو و نابودی انقلاب کمونیستی روسیه همکاری خواهد کرد و ما شکست خورده و محو خواهیم شد. در مسکو فکرمی کنند که برای نجات کارگران و دهاقین و ملل ضعیف دنیا باید مدرک به دست دولت انگلستان ندهیم و ما انقلاب روسیه را به عنوان سپرنگه داریم (۳). بلی رفیق احسان الله، در مسکو برای عموم فکرمی کنند ولی شما برای ایران فکرمی کنید. من که گفتم شما کمونیست نیستید، حق داشتم.»

احسان الله خان گفت: «فهمیدم که شما و رفقای شما در مسکو فقط برای نجات روسیه زحمت می کشید و در موقع لزوم مرا فدا خواهید کرد تا انگلیسیها از شما نرنجند. معلوم و آشکار شد که قشون سرخ ایران فقط برای دفاع از منافع روسیه به کار برده شده و به کار برده خواهد شد. فهمیدم، فهمیدم که تاحال در اشتباه بوده ام.»

بالاندین و من، احسان الله و رفقایش را در اطاق پذیرائی کمیته انقلابی ایران گذاشتیم و رفتیم.

سرانجام سران انقلاب روسیه (۱)

نریمان نریمانوف

احتمالاً خوانندگان ارجمند نام نریمان نریمانوف را فراموش نکرده‌اند. ولی متأسفانه پس از فوت مشارالیه نه در مطبوعات بیگانه و نه در مطبوعات و ادبیات کشورهای شوروی از او یاد نشد. فقط روزنامه‌های ملی ترکهای ماوراء قفقاز گاهی از او یاد کردند. اما همیشه او را کارکن روسها و خائن به کشور آذربایجان (بادکوبه) معرفی کردند، حتی فوت اسرارآمیز و غیرمنتظره این شخص نتوانست ملیون آذربایجانی را وادار به آشتی با یادگارهای او بنماید.

نریمان نریمانوف کمیسر اقتصاد در نخستین کابینه دولت شوروی بادکوبه تحت ریاست استپان شاهومیان بود. او در واقعه ۲۶ نفر کمیسرهای بادکوبه حضور نداشت. زیرا قبل از اشغال شهر بادکوبه از طرف قشون عثمانی در ماه سپتامبر ۱۹۱۸ از بادکوبه به روسیه رفته بود. سپس از روسیه به همراهی اردوهای نهم و یازدهم ارتش سرخ به آذربایجان (بادکوبه) برگشته و حکومت جدید شوروی را تحت ریاست

خود تشکیل داد و بالاخره^۴ مانند بسیاری از کارکنان مسئولیتدار و عالی مقام شوروی درواگون راه آهن مسکو - بادکوبه هنگام مراجعت از کنگره کل اتحاد شوروی سکنه کرد.

نریمانوف نه فقط عضویت حکومت شوروی ماوراء قفقاز را دارا بود، بلکه کارمند هیئت رئیسه کمیته اجرائیه کل روسیه هم بود. در مدت یکسال و نیم دولت مرکزی شوروی و کمیته اجرائیه بین الملل سوم از نام او استفاده کرده و او را پیشوای انقلاب ملل شرق نامیدند، زیرا به قول آنها شهر بادکوبه مرکز انقلاب ملل شرق محسوب می گشت. این پیشوای بزرگ انقلاب ملل شرق طوری فوت کرد و طوری دفن شد که مردم تا مدتی از دفن او بی خبر بودند و غیر از اقوام خود او، از انقلابیون شرق یساغرب کسی به حالش گریه نکرد. اقوامش هم از ترس چکا (تأمینات سیاسی) مخفیانه گریه و ظاهراً شادی کردند.

* * *

اولین بار نریمان نریمانوف را چهل سال قبل، در سال ۱۸۹۸ میلادی ملاقات کردم. آن وقت از اسلامبول از دست رژیم استبدادی سلطان عبدالحمید فرار کرده و در بادکوبه متوقف بودم. در اواخر پائیز اعلانی را به زبان ترکی در دیوارهای شهر دیدم که پیس نادانلیق (نادانی) نریمان نریمانوف را در تیاتر تقی اوف نمایش می دادند. خواستم پیس ترکی را دیده باشم و بدانم که ترکهای قفقازی چه قسم پیس می نویسند، لذا برای تماشای پیس نریمان نریمانوف به تیاتر تقی اوف رفتم.

تالار تیاتر پر از جمعیت مردان ترك بود، من یگانه ارمنی در آن

جمعیت بودم . با دقت تماشا می کردم و با صمیمیت کف می زدم و مصنف را تمجید می نمودم . از حیث صنعت و ظرافت پیس نریمان نریمانوف عیوب زیادی داشت ولی شکل زندگانی و بخصوص حالت روحی ترکهای نادان را بخوبی مجسم می کرد .

موضوع پیس خیلی ساده بود . دو برادر برای حادثه بی اهمیتی با همدیگر نزاع می کنند ، والدین و اقوام و دوستان کوشش فراوان برای برقراری صلح در بین برادران می نمایند . ولی یکی از برادران زیر بار صلح نرفته و شبی در تاریکی برادرش را که از خودش محترم تر و داناتر بود می کشد .

مصنف پیس ، جنایت برادر نادان را محکوم نکرده بود . زیرا در اثر نادانی مرتکب قتل برادرش شده بود و بدین جهت نادانلیق (نادانی) نامیده بود . پس از پایان نمایش ، پشت سن رفته با مصنف آشنا شدم و تبریک گفتم . چون تکلم من با ترکی اسلامی بخصوص ارمنی بود ، دقت حضار را جلب کرد .

خود نریمانوف و اطرافیاناش اظهار تعجب کردند که چگونه يك ارمنی برای دیدن نمایش ترکی به تیاتر آمده و از پیس و بازیگران تحسین کرده است . بخصوص درایامی که بهترین آکتور و آکتریستهای ارمنی در همان تیاتر تقی اوف پیسهای خوب و وزین و مشهور نمایش می دادند .

فی الحقیقه سال ۱۸۹۸ بهترین دوره تیاترال ارمنی باد کوبه بود . شهیرترین آکتریستها مادام سیرانوش ، خواهران فلکسیان ، دوشیزه کاراکاشیان ، بانو وارودهی ، بانو پارافتم ، بانو ملکیان بودند و آرتیستهای شهیر مانند تابلیان ، پطروسیان ، طوریان ، وردیروهار و طونیان و غیره که

در تاریخ تیاتر ارمنستان مقام بسیار مهمی دارند جزء نمایش دهندگان بودند. و پیسهای مشهور بین المللی مانند مهر یا تراژدی به قلم راسین، تراژدی نویس فرانسوی و درام خانم کامیلیائی به قلم آلکساندر دوما، درام نویس شهیر فرانسوی، تراژدی ماریا استوارد به قلم شیلر، تراژدی نویس شهیر آلمانی* و امثالشان در مجمع تیاترال ارامنه بادکوبه به نمایش داده می شد. در صورتی که نمایش فادانلیق نریمانوف به وسیله مردان، آن هم مردان کار نکرده نمایش داده می شد و حتی يك زن هم نه در میان تماشاچیان و نه در میان نمایشگران دیده نمی شد.

چنانکه یادآور شدم با آنکه پیس مرحوم نریمانوف و بازیگران آن از نظر کلی جالب توجه نبود ولی در روحیه من تأثیر زیادی کرد. چرا که در چهل سال پیش اقدام به نمایش و تهذیب اخلاق عمومی در جامعه و محیط تاریکی مانند مسلمانان بادکوبه اهمیت زیادی داشت و از آن نظر خدمات بزرگی انجام می داد.

نریمانوف در آن شب لباس اونیفورم دبیران را پوشیده بود، چون که در دبیرستان دولتی بادکوبه «گیمنازیا» هم شغل ناظمی داشت و هم ترکیبی درس می داد و از هر حیث مرد محترم موقری بشمار می آمد.

در هر صورت نریمانوف که این حسن استقبال و توجه مرادید پیش آمد و با مهربانی بی نظیری دست مرا فشار داده گفت: «معذرت می خواهم که امشب وقت شما به دیدن پیس من گذشت. فقط بخاطر داشته باشید من پیس نویس نیستم، من يك آموزگار ساده ام و نمی توانم

* در متن به اشتباه نوشته شده است، انگلیسی.

شاهکارهای نویسندگان را در این پیس بکار برم . چیزی که هست مسلمانان بادکوبه هم احتیاج به آن شاهکارها ندارند . آنها حالا نمی توانند نکات دقیق و حساس پیس را بفهمند . ما باید فهم آنها را رعایت نمائیم ، پس برای چنین جماعتی من بدر می خورم .»

هنگام رفتن ، نریمانوف آدرس مرا پرسید . من گفتم که در مهمانخانه متروپول اقامت دارم و چون میل نداشت به مهمانخانه بیاید از من خواهش کرد که در منزلش به ملاقات او بروم . ضمناً یادآور شد که اگر چنین ملاقاتی واقع شود ، خاله نریمانوف را هم خواهم دید که زبان ارمنی را بهتر از ترکی حرف می زند .

نریمانوف از این بابت خیلی با تعجب و اهمیت صحبت می کرد که يك پیرزن مسلمان ، زبان ارمنی را می داند و می تواند بخوبی حرف بزند . در اینجا لازم است یادآور شوم پیش از انقلاب روسیه مسلمانان قفقاز خود را ترك نمی خواندند ، بلکه فقط مسلمان می نامیدند و زبانی را که به آن صحبت می کردند زبان مسلمانی «موسولمانجه» می گفتند . مقامات رسمی روس هم بطور کلی مسلمانهای قفقاز را ایرانی «پرسیانین» می خواندند .

دیدار خاله جان : من که به کلی شیفته نریمانوف شده بودم ، وقتی از او گرفته و به منزلش رفتم . و بیش از هر چیز دیدار خاله نریمانوف مرا مجذوب کرد . اگر کسی در تفلیس بوده و به محله «هاولابار» یعنی کوی ارمنی نشین آن شهر رفته باشد و طرز لباس و صحبت و ژستهای پیرزنان ارمنی را دیده باشد و آن گاه خاله نریمانوف را ببیند ، هیچوقت باور نمی کند يك زن مسلمان تا این درجه شیفته ارمنیها بشود . خاله جان به عادت زنان ارمنی گیسوانش را شانه زده و مرتب کرده بود . لچك

و کلاه و چارقد و همه چیزش، عیناً مانند روس‌ریهای زنان ارمنه می‌نمود. نیم‌تنه سیاه و دامن قهوه‌ای رنگی دربرداشت و برعکس زنان مسلمان توی اطاق هم کفش پوشیده بود. طرز صحبت و پذیرائی این پیرزن مسلمان ارمنی‌نما، به قدری در من تأثیر کرد که تا هم اکنون بعد از چهل سال خاطرات او را توأم با احترام و محبت به یاد می‌آورم. خاله نریمانوف چنانکه خود می‌گفت به سن جوانی شوهرش را از دست داده و بیوه شده بود. اما این زن دلیر کاردان نه تنها فرزندان یتیم خود بلکه خواهرزاده یتیم خویش نریمان نریمانوف را با دسترنج و پشتکار و زحمت تربیت کرد و در آن روزها که بیوه نشستن زن جوان مسلمان اشکالات بسیاری داشت، این زن توانست همه مشکلات را برطرف سازد.

خاله نریمانوف خواندن و نوشتن را نمی‌دانست. اما زبانهای ارمنی، روسی، ترکی را خیلی خوب حرف می‌زد و در اثر معاشرت با مسیحیان که آن روزها گناه بزرگی به شمار می‌رفت، فوق‌العاده علم دوست شده بود. چون نریمانوف را با استعداد می‌دید به تربیت او همت گماشت.

چنانکه با سعی و کوشش این زن، نریمانوف ابتدا دوره ابتدائی دبستان تفلیس سپس دوره دانش‌سرای شهر گوری (محل تولد استالین) را به پایان رسانید و در نتیجه توانست دبیرستان دولتی بادکوبه بگذرد.

در این موقع خاله نریمانوف به سن شصت و پنج رسیده و نریمانوف سی‌ساله جوان‌گردانی بود. خواهرزاده نمک شناس، به پاس زحمتهای گذشته، خاله را به

منزل خود آورده و از وی پذیرائی می کرد.

گفتگوهای سیاسی: بعد از مذاکرات عادی با خاله خانم نوبت مذاکرات سیاسی رسید و موضوعهای جدی تری پیش آمد. در اینجا لازم می دانم اشاره مختصری به اوضاع سیاسی ارمنیها و مسلمانان آنروز قفقاز و ترکیه نموده، سپس از مذاکرات خودم با نریمانوف صحبت بدارم. در آن هنگام، یعنی سال ۱۸۹۸ سلطان عبدالحمید پادشاه مستبد عثمانی به عنوان اتحاد اسلام تلاش داشت از سقوط امپراطوری متلاشی عثمانی جلوگیری نماید و برای دلجوئی از مسلمانان به یگانه ملت بی پناه مسیحی (ارمنیها) که زیر دستش بودند متوالیاً حمله ور می شد و هر روز به يك عنوان تازه ای آنان را می کشت و دولت امپراطوری روس از این سوء سیاست عثمانیها استفاده نموده، ارمنیهای قفقاز را بر ضد مسلمانان بر می انگیزخت. مسلمانان نادان قفقاز هم فریب تبلیغات پوچ عبدالحمید را خورده، با دولت تزاری روسیه به طور پنهان متحد شده و با ارمنیها و گرجیها علناً دشمنی داشتند. زد و خورد و کشت و کشتار ارمنیها و مسلمانان قفقاز که به تحریک روسها و عثمانیان هر چند روز یکبار شدت می یافت. اینها چیزی نبود جز وسیله پیشرفت سیاست استعماری ترکها و روسها. منتهی چون ارمنیها و دولت روسیه از مسلمانان قفقاز و دولت عثمانی متمدن تر بودند و در نتیجه وسایل مؤثرتری اعمال می کردند و مسلمانان چه در قفقاز و چه در عثمانی تلفات زیادتری می دادند. دولت تزاری روس هر گاه که مختصر سازشی میان ترکها و ارمنیها می دید فوری به وسایل مختلف آتش اختلاف را دامن می زد و خونریزی تازه ای راه می انداخت. این بود خلاصه ای از جریان سیاسی قفقاز و زد و خورد مسلمانان و ارمنیهای آن روز و البته من که يك ارمنی بودم انتظار داشتم نریمانوف

مطابق احساسات ملی خویش، برضد ارمنیها صحبت بدارد و یا لااقل به مناسبت این که تنه روس و جیره‌خوار دولت تزاری است در برابر من که به عقیده او حتماً مخالف مسلمانان می‌باشم، خود را بی طرف جلوه دهد. ولی نریمانوف آن‌طور حرف نزد و همان صراحت لهجه وی باعث شد که مرا به قسمی مجذوب، نموده که تا اکنون با نظر احترام به آن مردمی نگرم.

به عقیده نریمانوف ترکهای قفقاز و ارمنیها هر دو به اشتباه می‌روند و هر دو شان آلت دست دو امپراطور مستبد خونخوار عثمانی و روس شده‌اند. بیکها و ملاکین قفقاز از ترس توسعه نفوذ اقتصادی ارمنیها و تصرف چاههای نفت و بازارهای کرانه دریای خزر و دریای سیاه با آنان مبارزه دارند و توده مسلمان را برضد توده ارمنی وادار می‌سازند. متمولین و صاحب امتیازان ارمنی هم به حمایت امپراطور روس برای پیشرفت نفوذ و اقتدار خویش توده ارمنی را به جنگ مسلمانان می‌برند. در صورتی که هر دو توده ارمنی و مسلمان هیچ گونه عداوت اساسی با هم ندارند. نریمانوف معتقد بود که چون توده ارمنی به ویژه جوانان از توده مسلمان روشن تر و داناتر است، باید در گذشت و بخشش هم از توده تاریک مسلمان پیش قدمتر باشد و به وسیله ابراز مهربانی و دوستی آنها را از اشتباه بیرون بیاورد. نریمانوف می گفت که یگانه راه چاره تشکیل اتحادیه ای از کارگران و دهقانان ارمنی و مسلمان است که بدون کوچکترین توجهی به تعصبات ملی و مذهبی دست به دست یکدیگر دهند و از سوء استفاده دیکتاتورها و سرمایه داران تزاری و عثمانی جلوگیری نمایند. پیشنهادهای نریمانوف به قدری تند بود که ابتدا مرا به شك انداخت و از قبول آن در تردید افتادم. اما همین که بعدها چند بار با نریمانوف

مذاکره کردم و نوشته‌های او را خواندم، بی‌یقین دانستم نریمانوف راست می‌گوید و به گفته‌های خود عقیده دارد.

بادکوبه آن روز: همین که روسها قفقاز را از ایران گرفتند تا مدت زمانی اهالی قفقاز خود را ایرانی می‌خواندند. دفاتر بازرگانی، نامه‌ها، اسناد همه به زبان فارسی بود. اشعار و ادبیات فارسی در درجه اول بکار می‌رفت. صحبت به ترک و ترک زبان، در قفقاز رواج نداشت. روسها هم معترض آنهائی شدند، بلکه زبان و ادبیات فارسی را دوست داشته و به ایرانیان محبت می‌کردند، ولی سلطان عبدالحمید که بیش از سایر خلفای آل عثمان به اتحاد اسلام دل بسته بود، به وسایل مختلف بر ضد فارسی و ادبیات فارسی در قفقاز و ترکستان روس اقدام می‌کرد. سوء اداره روسهای تزاری (جنگ ارمنی و مسلمان قفقاز) بدتر از همه بی‌حالی و لاقیدی دولت ایران، سبب شد که از اواخر قرن نوزدهم به این طرف زبان و ادبیات ترکی جایگزین فارسی گشت.

مأمورین تزاری روس هم تحت نفوذ مادی و معنوی ملیونرهای قفقاز مانند تقی‌اوف، نقی‌اوف، اسدالله اوف رفته بامبلغین ترک همزبان گشتند و در پیشرفت زبان و ادبیات ترک میان مسلمانان هم داستان شدند. و در اوایل قرن بیستم مدارس تازه‌ای به نام مدارس روس و تاتار در قفقاز افتتاح یافت. برنامه این مدارس که باموافقت وزارت معارف روسیه تنظیم می‌شد اجازه می‌داد پاره‌ای از دروس را به ترکی تدریس کنند. انجمن خیریه مسلمانان پولهای خوبی از ممولین قفقاز دریافت می‌داشت و صرف نوشتن پیسهای ترکی و رمانها و افسانه‌های ترکی می‌کرد. مرحوم نریمانوف یکی از نویسندگان بزرگ ترک زبان است. کتابها و افسانه‌هایی که نریمانوف به ترکی نوشته، گذشته از اینکه ارزش اجتماعی

زیاد دارد خدمات بزرگی هم به ادبیات و محیط ترك زبان انجام داده است، رمان موسوم به سونا و بهادر که یکی از شاهکارهای ادبی زبان ترکی است، از تألیفات نریمانوف می باشد.

موضوع کتاب چنین است که دختری ارمنی به نام سونا و پسری موسوم به بهادر در يك كودكستان و يك دبیرستان و يك دانشکده همدرس بودند و از خردسالی یکدیگر را دوست داشتند. روز به روز محبت و عشق آنان افزایش می یافت. ولی همین که خواستند زن و شوهر شوند، تعصبات مذهبی و ملی و وطنی ارمنی و مسلمان مانع انجام مقصود گشت. والدین سونا و بهادر برای اینکه میان آنها جدائی بیندازند از شهر وطن خود کوچ کرده و به جاهای دور دست رفتند. سونا و بهادر چاره ای جز این نداشتند که به وسیله مکاتبه با یکدیگر صحبت نمایند. مجموع مکاتبه سونا و بهادر موضوع اصلی کتاب نریمانوف است. مؤلف زبردست از قول سونا کلیه معایب اجتماعی و اخلاقی مسلمانان را برای بهادر شرح می دهد و بهادر هم عیوب اجتماعی و اخلاقی ارمنیها را با بهترین طرزی وصف می کند.

نریمانوف در جلسه های بعد مطالب کتاب خود را به طور تفصیل برای من گفت و به حدی با ایمان و علاقه مطالب را بیان می کرد که تأثیر و اندوه او به مراتب از سونا و بهادر بیشتر شده بود. افسوس که عین کتاب سونا و بهادر در دسترس من نیست و گرنه متن آنرا منتشر می ساختم تا شما هم از خواندن آن مقاله های سودمند اجتماعی استفاده ببرید و از سوز دل نریمانوف که برای ارمنیها و مسلمانها یکسان غصه می خورد، آگاه شوید. خلاصه من در همان روزها مقاله مبسوطی راجع به نریمانوف و تألیفات او نگاشته، در روزنامه ارمنی تاراز چاپ تفلیس منتشر نمودم.

پس از من یکی دیگر از نویسندگان ارمنی، مقالات دیگری دربارهٔ نریمانوف نگاشته و در مجلهٔ ماهانهٔ ارمنی هورج چاپ تفلیس انتشار داد.

غیر از نریمانوف، نویسندگان دیگری هم در بادکوبه و شیروان و غیره مشغول تألیف شدند و به نام پان تورانیزم و پان تورکیزم مطالبی نگاشتند و فرهنگهائی «دیکسیونر» به زبان ترکی و روسی انتشار دادند. آن موقع در بادکوبه روزنامه‌ای به نام کاسپی (دریای خزر) چاپ می‌شد. تقی‌اوف ملیونر که جداً از اتحادیه ترک طرفداری می‌کرد، امتیاز این روزنامه را خرید و جوانان و نویسندگانمانند توپچی‌باشیف، احمد آقاییف، حسن آقاییف، دکتر قره‌بگوف را مأمور تهیهٔ مطالب و مقاله‌نویسی ساخت. کاسپی اگرچه به زبان روسی بود، ولی به‌طور ضمنی عقاید پان‌تورکیزم را در لابلای آن جا می‌دادند و کم‌وبیش هم به ایرانیان و ارمنی‌ها حمله‌ور می‌شدند. ارمنی‌ها به نام اینکه مسیحی و خاج پرست می‌باشند و ایرانیان به عنوان اینکه با ترک‌ها مخالفند، جداً مورد حمله بودند. بخصوص اوضاع داخلی و سیاسی ایران به حد مسخره آمیزی انتقاد می‌شد و البته این رشوه‌را به روس‌ها و ترک‌ها هر دو می‌دادند. همین تبلیغات باعث شد که قفقازی‌های ایران دوست قدیم، عقب بمانند و جای خود را به جوانان پان‌تورک بدهند. يك وقتی عنوان ایرانی و مشهدی «یعنی کسی که به زیارت مشهد رفته باشد» جزو عنوان‌های اشرافی قفقاز بود ولی بعد از ظهور و نهضت پان‌تورکیزم کلمه هم شهری یعنی ایرانی و مشهدی جزء کلمات رکیک و زننده درآمد. چنان‌که تاکنون هم با وجود بلشویک شدن در قفقاز به همان حال سابق باقی است.

عجب در آن است که دربار سلطان عبدالحمید با آن همه مخالفت

و ضدیت با روسها و همین قسم دربارتزاری نیکلا با سوابق خونین نسبت به عثمانیها، در دشمنی با ایرانیان و برانداختن آثار ایران از قفقاز دست به یکی بودند. روزنامه‌های اقدام، صباح چاپ استانبول که ارگان رسمی دولت عثمانی بودند و روزنامه ترجمان ارگان رسمی جمعیت پان‌تورانیسم کریمه مرتب از اتحاد اسلام و تشکیل جمعیت‌های مسلمان در زیر پرچم ترك مقالات می‌نوشتند و روزنامه کاسپی چاپ بادکوبه با اجازه و تصویب مأمورین سانسورتزاری، آن مقاله‌ها را به روسی ترجمه و منتشر می‌کرد. در نتیجه عده‌ای از مسلمانان از روی حقیقت واقع به این مرام گرویدند. چنانکه مرحوم تقی‌اوف چند سال پس از تأسیس مدرسه پسرانه بادکوبه به ساختمان قشنگی برای مدرسه دخترانه تهیه کرد و دختران بی‌بضاعت ترك را در آن مدرسه به‌طور شبانه روزی بساهزینه خویش پذیرفت.

یکی دیگر از بازارگانان ترك به نام نقی‌اوف همین که یگانه فرزندش اسمعیل در گذشت، عمارت نیکوئی به نام اسمعیلیه به یادگار جوان ناکامش بنا کرد و آن محل را برای آموزش و پرورش جوانان مسلمان تخصیص داد. با همه اینها توده ترك چه در قفقاز و چه در ترکیه و چه در ترکستان خیلی نادان و عقب افتاده بودند و يك مدرسه نقی‌اوف و دو مدرسه تقی‌اوف نمی‌توانست این عقب افتادگی را جبران نماید. برعکس ارمنیها و گرجیها و به‌طور کلی ملل غیرمسلمان قفقاز و عثمانی از آنها پیش بودند. بخصوص جوانان ارمنی و گرجی به واسطه نزدیک شدن به اروپائیان و اطلاع از اوضاع جهان، بیش از همه به حکومت‌های استبدادی خلیفه و امپراطور حمله می‌کردند. از این رو آنها هم بیشتر مراقب عملیات اینها می‌شدند و با مسلمانان به‌مدارا راه می‌رفتند. مثلاً

در خود باد کوبه و اطراف بیش از پنجاه هزار عملة ترك و ایرانی مشغول کار بودند، دولت روس که می دانست از این مردمان بیسواد ضرری نمی رسد آنها را کاملاً آزاد می گذارد تا بتوانند قمه بزنند و توحه بخوانند ولی هر جا که صد نفر یا بیشتر یا کمتر از کارگران گرجی و روسی و ارمنی گرد می آمدند فوری میان آنان تفرقه می انداخت و به قدری به این دسته از مسیحیان اقلیت سخت می گرفت که اجازه نمی داد نشریه ای به زبان روسی داشته باشند. در صورتی که ترکهای قفقاز از مدتی پیش روزنامه کاسپی را به زبان روسی می نوشتند و مقالاتی درباره اتحاد اسلام در آن روزنامه منتشر می کردند.

نریمانوف زن نداشت: هنگامی که من نریمانوف را در باد کوبه دیدم، قریب سی سال از عمرش می گذشت و هنوز زن نگرفته بود. در صورتی که مطابق عادات ترکهای مسلمان در قفقاز و جاهای دیگر پسران پانزده ساله و دختران نه ساله باید زن و شوهر باشند، چنانکه خاله نریمانوف در سن بیست و پنج سالگی با داشتن چند اولاد بیوه شد. مگر را من و دیگران از نریمانوف می پرسیدیم که چرا زن اختیار نمی کنی؟ او عقیده خود را در باب ازدواج چنین اظهار می داشت: «اگر مرد ترك مسلمان زن اروپائی و لوروسی بگیرد، مثل آنست که خانمی بازر خرید خودش ازدواج کند. حتی روسها که در نظر اروپای غربی جزء ملل شرقی به شمار می آیند، در قسمت ازدواج با مسلمانان ترك همین رویه را دارند. چه بسا زنهای روسی یا اروپائی که با داشتن اولاد و اطفال بعد از مدتی زناشویی شوهران مسلمان خود را مانند زر خرید از خانه و منزلی که متعلق به خود آن مردان بوده است راه نداده اند و یا مردهای بدبخت، خودشان در نتیجه مشاهده پاره ای وقایع خانوادگی نتوانسته اند با آن

زن به سر برند و ناچار چشم از همه چیز پوشیده اند و از آن شهر، بلکه از آن کشور به جای دیگر رخت بر بسته اند. به طور کلی صدی نود و نه این گونه زناشوئیها منجر به بدبختی و آوارگی و انتحار شوهرها می گردد. مگر این مرد مسلمان از ازدواج با زنان غیر مسلمان قصد تشکیل عائله و ایجاد خانواده نداشته باشد و بخواهد بساهزینۀ زیاد و شرایط نامناسب دلخوش شود که زن روسی یا فرنگی دارد!

در قسمت زنهای ترك نیز به عقیده نریمانوف، سعادت خانوادگی تأمین نمی شد. او پیوسته به جوانان مسلمان تذکر می داد که زن روسی یا فرنگی هیچ گاه با مرد مسلمان صمیمیت پیدا نمی کند و زن ترك هم جز پختن بوزباش (يك نوع خوراك قفقازی) هنر دیگری ندارد. پس تا محیط چنین باشد، جوانان ترك از حیث ازدواج در زحمتند. فقط يك راه باقی می ماند که مردان ترك با زنان ارمنی وصلت نمایند. چون هر دو شرقی هستند و پایبند به عادات و رسوم شرقی می باشند. منتهی زنهای ارمنی در قسمت تمدن اروپائی از زنان ترك جلوترند و می توانند خانواده و فرزندان شایسته ای بار بیاورند. اشکال کار اینجاست که در نتیجه همین کشمکشهای مذهبی و ملی و تحریکات عبدالحمید و نیکلا، ارمنیها به ترکها دختر نمی دهند مگر اینکه دخترشان به درد شوهر ارمنی نخورد!!

نریمانوف می گفت: «به فرض که يك دختر تربیت شده ارمنی را هم به من بدهند، من نمی توانم او را بگیرم. زیرا مسلك من مخالف اتحاد اسلامی است که به دست عبدالحمید و نیکلا ساخته می شود، بلکه من طرفدار اتحاد ارمنی و گرجی و ترك هستم که هر سه از ملتهای ستم دیده شرق هستند و زیر بار ظلم عبدالحمید و نیکلا جان می کنند. پس اگر من زن ارمنی بگیرم، هر چه از اتحاد ارمنی و ترك بگویم، می گویند از

عشق زنش می گوید و یا برای آنست که دختر ارمنی به او بدهند یا چون بچه هایش از طرف مادر ارمنی هستند، چنین می گوید. پس من اصلاً زن نمی گیرم و زندگانی خود را فدای مسلك می كنم.»

حزب همت: پس از ملاقاتهای اولی من با نریمانوف، تغییرات زیادی پیش آمد. اختلاف مسلمانها و ارمنیهای بادکوبه با كمك روسها و عثمانیها به جنگ و زد و خورد منتهی شد، به قسمی که بعضی وقتها دسته جمعی، پاره ای مواقع هم تن به تن، این دو ملت ستم دیده شرقی برای پیشرفت سیاست امپراطوری تزاری و آل عثمان یکدیگر را می کشتند. در این ضمن نریمانوف هم از شغل دبیری دبیرستان دولتی بادکوبه مستعفی شد و به دانشگاه مسکو رفت که علم طب بیاموزد. اما خاله جان و بچه هایش در بادکوبه ماندند. نریمانوف یکبار دیگر در اثنای تحصیل به بادکوبه آمد و مرا ملاقت کرد. او از این پیش آمدها متأسف بود و یاد آور می شد که چگونه در اولین ملاقات جریان کار را به من خاطر نشان ساخت. نریمانوف همان هنگام که در دانشکده پزشکی درس می خواند، در عقاید سوسیالیزم مطالعاتی بعمل آورد و جداً طرفدار آن مسلك گردید و پس از بازگشت به بادکوبه در انتشار مسلك سوسیالیزم جدیت زیادی به خرج می داد و نخستین حزب سوسیالیستی را به نام حزب همت در بادکوبه تشکیل داد. مهدی بیک عزیز بیکوف مهندس قفقازی با نریمانوف همراهی زیادی نموده و در واقع حزب و یاسازمان (همت) محصول کار این دو مرد می باشد.

مهدی بیک عزیز بیکوف داستان عجیبی دارد. او موقع انقلاب مشروطه ایران، در گیلان بود و خدمات زیادی به آزادی و مشروطیت این مملکت انجام داد و پس از تشکیل دولت آذربایجان قفقاز، مهدی

بيك عزيز بيكوف در کابینه‌ای که تحت ریاست شاهومیان تشکیل یافت جزء سایر کمیسرها شرکت داشت. ولی پس از چندی چنانکه بعداً شرح می‌دهیم خود شاهومیان رئیس کابینه و مشهدی عزیز بیکوف همراه بایست و چهار کمیسر بلشویکی دیگر اعدام شدند. خلاصه نریمانوف به سازمان همت ایمان داشت و پیوسته می‌گفت که اگر راهی برای آشتی مسلمانها و ارمنیها باشد، فقط پیروی از مسلک سوسیالیزم است و بس. در غیر این صورت هر دو دسته زیر فشار دیکتاتوری روس و عثمانی نابود می‌گردند.

حزب همت توانست هزار عضو برای خود جمع آورد که بیشترشان کارگران نفت، بودند و شاید يك چهارم آنان تذکره ایرانی داشتند. روسها و ترکهای عثمانی که این تظاهرات را از نریمانوف می‌دیدند، به دشمنی او برخواستند و نتوانستند کارشکنی کردند. نریمانوف با آنکه پزشک خوبی بود مورد توجه واقع نشد، زیرا بیشتر وقتش به امور حزبی و سیاسی می‌گذشت و از آن گذشته حکومت محلی به دکترهای دیگر مسلمان مانند دکتر آخوندوف، قره‌بکوف، میرتقی‌وف بیشتر اهمیت می‌داد، چه که آنها را از سیاست تزاری و یا از سیاست آل عثمان هواخواهی می‌کردند. در صورتی که نریمانوف با هر دو دسته مخالف بود. اتفاقاً توده مسلمان قفقازی هم از نام سوسیالیزم و اتحاد مسلمان و ارمنی می‌رمید و طبعاً همراه با نریمانوف نمی‌آمد. این بود که نریمانوف فقیر به دنیا آمد، فقیر زندگی کرد و فقیر مرد.

بلشویک و منشویک: نریمانوف مسانند سایر مردان سیاسی پشت پایه اوضاع زندگی انفرادی زده همه چیز خود را برای اجتماع

می‌خواست. او اعتنا نداشت که تودهٔ مسلمان از اسم سوسیالیست بدش می‌آید و از این روبه مطب او نمی‌رود و یا دولت تزاری روس و امپراطوری عثمانی به دشمنان و رقیبان ارمنی و مسلمان او کمک می‌کنند و باوی مخالفت دارند. نریمانوف همه اینها را هیچ می‌دانست و با تمام قوا دنبال يك منظور می‌رفت که عبارت از مرام سوسیالیزم باشد. جریان حزب همت هم به‌طور مخفی و آشکار پیش می‌رفت تا انقلاب اکبر پیش آمد و دسته‌های انقلابی سیاسی روسیه به بلشویک و منشویک تقسیم شدند. لنین و زینویف پیشوا و لی‌در دسته بلشویک یعنی «اکثریت» گشتند و مارتوف، پلخانوف و آبرامویچ طرفدار اقلیت بودند. نریمانوف و حزب همت پس از مطالعات و مذاکرات چندی جزء بلشویکها شدند و به‌همین لحاظ خود او و رفیقش مشهدی بيك عزیر بيكوف مؤسس سازمان همت، به‌مقام کمیسری حکومت بلشویکی آذربایجان رسیدند.

در این ضمن پیش آمد دیگری سبب شد که باز هم میان ارمنیها و مسلمانان اختلافاتی روی دهد. به این معنی که حزب سوسیال‌دموکرات ارمنه به نام «هنچاکیان» برخلاف حزب همت نریمانوف، رویه منشویکها (اقلیت) را پذیرفت و جزء آنان درآمد. من در آن موقع نمایندهٔ نام‌الاختیار کمیتهٔ اجرائیهٔ شعبات حزب هنچاکیان در سراسر روسیه و قفقاز بودم و البته از نظر مسلکی به نریمانوف اختلاف کلی داشتیم چه که او بلشویک و ما منشویک شدیم. ولی هر کس می‌داند که اختلاف مسلک و مرام سیاسی نباید مانع دوستی فردی و خصوصی باشد. کسانی که قصد خدمت به جامعه را دارند از همراهی وارد می‌شوند، بدون اینکه کینه و بغض نسبت به پیشوایان مخالف مرام خود ابراز دارند. من و نریمانوف مکرر با هم می‌نشستیم و صحبت می‌داشتیم، از طرز رفتار

افراد و اصول مرا می یکدیگر انتقاد می نمودیم، بدون اینکه کوچکترین تکدري از هم داشته باشیم. مخصوصاً در قسمت آزادی و انقلاب مشروطه ایران اتفاق نظر کلی میان هردوی ما بود. ما هردو از صمیم قلب برای آزادی و استقلال و هستی ایران بر ضد روس و عثمانی و مستبدین داخلی سعی می کردیم.

محمد امین رسولزاده مدیر روزنامه ایران نو از افراد برجسته حزب همت بود و همین که مأمور ایران گردید، حزب همتاکیان مقیم ایران نهایت همراهی را با وی نمودند. رسولزاده پس از ورود به تهران و انتشار روزنامه ایران نو جزء فرقه دموکرات ایران اسم نوشت و با آنان همکاری شد. سپس از ایران به ترکیه و قفقاز رفت و حزب مساوات باد کوبه را تشکیل داد و معتقد به اتحاد اسلام و اتحاد ترک پان تورانیزم گشت و همین که بلشویکها قفقاز را گرفتند، حزب مساوات برهم خورد و رسولزاده به ترکیه گریخت.

نریمانوف ایرانوفیل بود و شاید یکی از علل مرگ و مستوری ناگهانی او هم همین احساسات ایران پرستی وی می باشد. قفقاز چنانکه می دانیم تا اوایل قرن نوزدهم جزئی از خاک ایران بود و اجداد نریمانوف مخصوصاً از اهالی ارومیه «رضائیه» بودند و بعداً به قفقاز آمدند. بنابراین عجیب نیست که نریمانوف تا آخر عمر نسبت به ایران و ایرانیان صمیمیت داشته باشد. کتاب نادرشاه نریمانوف اگر چه یکی از شاهکارهای ادبی زبان ترکی است، اما هر ترکی که آن را خوانده بی اختیار شیفته عظمت مقام ایران و ایرانیان می گردد. این نمایشنامه به فارسی (۲) و روسی هم ترجمه شده است و با آنکه سالها از تاریخ تألیف آن می گذرد، هنوز تازگی دارد و هر وقت به هر زبان نمایش داده شده

ابتدا عظمت مقام ایران و سپس اخلاص و دوستی نریمانوف را نسبت به ایرانیان ثابت می‌دارد.

و من هر وقت از نریمانوف می‌پرسیدم: «چرا با منشویکها مخالف هستی؟» بی‌پرده و آشکار می‌گفت: «چون منشویکها در موقع پیمان ۱۹۰۷ روس و انگلیس ساکت نشستند و بلشویکها در مجمع بین‌المللی خبلی برای ایران داد و پیداد کردند.» بعلاوه نریمانوف می‌گفت که: «سران هنجایکیان آرامنه و سوسیالیستهای گرجی مساند تزاروتلی، چرخه‌ایده، ژوروانیا و غیره پیوسته از رژیم ناسیونالیزم یعنی ملیت بخصوص، طرفداری دارند. در صورتی که من (نریمانوف) معتقدم تمام ملت‌های ضعیف مانند ایران، ترک، ارمنی، گرجی و غیره باید در برابر سیاست‌تزاری روس و آل‌عثمان متحد شوند، نه اینکه با تشکیل احزاب ملی بیشتر بر اختلاف و نزاع خویش بیفزایند.»

نریمانوف زبان فارسی را در یکی از مساجد تفلیس، نزد ملائی سلماسی آموخته بود. با وجود این از روی عشق و علاقه زبان و ادبیات فارسی را به حد اکمل می‌دانست و تا آخر عمر با ایران و آنچه مربوط و متعلق به ایران بود ارتباط صمیمی داشت.

مظفرالدین شاه در بادکوبه: در سال ۱۹۰۲ همین که مرحوم مظفرالدین شاه از فرنگستان وارد بادکوبه شد، در نظر گرفت چند روزی در آن شهر توقف و استراحت نماید. روزنامه‌های محلی قبلاً برنامه ملوکانه را انتشار دادند. تقی‌اوف که از سران ترکوفیلها و طرفداران جمعیت قفقازیها و عثمانیان بود، وسایلی برانگیخت و کسانی را پیشاپیش به استقبال شاه فرستاده، درخواست کرد که به منزل ایشان وارد شوند و در آنجا توقف نمایند. فرستادگان تقی‌اوف در ترن مسکو-باکو خدمت

شاه رسیدند و تقاضای تقی اوف و جمعیت پسان تور کیزم را به عرض رساندند. همان موقع من در بادکوبه بودم و با مرحوم نریمانوف راجع به آمدن و ماندن شاه ایران صحبت می‌داشتیم. نریمانوف می‌گفت که «اگر شاه ایران به منزل تقی اوف برود کارمندان اتحادیه ترك بهانه خوبی در دست می‌گیرند و در اطراف آن تبلیغاتی می‌کنند به این عنوان که شاه ایران اصلاً ترك است (به مناسبت ایل قاجار) و بیشتر ایرانیان ترك زبان هستند. بنابراین ایران جزء اتحادیه ترك درآمده و در واقع تحت الحمایه دولت عثمانی خواهد بود.» نریمانوف می‌گفت: «احتمال نمی‌دهم که چنین اشتباهی واقع شود و سیاست ایران عقب بیفتد.» در عین حال تقی اوف، آقاییوف، نقی اوف و کلیه بکها و سرمایه‌داران بادکوبه تهیه و تدارک ورود و پذیرائی شام را می‌دیدند اما همین که فرستاده‌ها در ترن به حضور شاه رسیدند و استدعای تقی اوف را به عرض رسانیدند، شاه فرمود برنامه مامعین است و چند روز اقامت بادکوبه را در منزل یکی از ایرانیان خود مان خواهیم ماند. ضمناً به رئیس تشریفات دستور داد مراتب را به برادران تومانیانس که از ایرانیان مقیم بادکوبه بودند، ابلاغ نماید. و همین که ترن به ایستگاه بادکوبه رسید نمایندگان رسمی امپراطور خدمت رسیدند و استدعا کردند اعلیحضرت به عمارت دولتی تشریف فرما شوند، چه که در تمام مدت مسافرت به روسیه مهمان شخص امپراطور هستند.

شاه از نمایندگان امپراطور اظهار تشکر کرده گفت تا بادکوبه هستیم، در منزل ایرانیان خودمان می‌مانیم. مقصود شاه خانه تومانیانس بود.

مظفرالدین شاه سه روز و نیم در منزل تومانیانس ماند و مهمان

شخص آنها شد و هر چه دولت امپراطوری اضرار کرد هزینه توقف چند روزه شاه را به تومانیانس پرداخت، تومانیانس نگرفت.

جمعیت بیکها و سرمایه داران ترك خیلی نومید شدند و روزنامه کاسپی که در اختیار آنان بود، فحاشی به شاه و ایران و ایرانیان را آغاز نمود و به قدری تندرفت که سانسور امپراطوری هم به صدور آمد.

مظفرالدین شاه بامتنان فوق العاده به تمام حرکات بی اعتنا ماند. حتی نمایندگان اتحاد ترك را که برای شرفیابی باریافتند با کمال مهربانی پذیرفت ولی کوچکترین خواهش آنان را قبول نکرد.

ترکهای قفقاز و عثمانی برای اینکه شاه را بدنام کنند، او را به بی عقیدگی متهم کردند که از دعوت مسلمانان صرف نظر کرده به خانه ارمنی رفت. ولی هر روشنفکری می دانست که شاه ایران با این حسن سیاست چه خدمت بزرگی به استقلال ایران انجام داد. یاددارم در آن روزها نریمانوف بیش از همه اظهار مسرت کرده، می گفت باز جای خوشحالی است که شاه ایران از سیاستمداران عالی و موقع شناس می باشد.

در حضور شاه: نریمانوف و کلیه ایران خواهان از رفتن شاه به خانه تومانیانس (تبعه ایران) و بی اعتنائی به اتحادیه پان تور کیزم اظهار مسرت می کردند.

برعکس طرفداران عثمانی و اتحاد قفقاز و ترکیه و ایران خیلی عصبانی شدند و به خیال افتادند که این شکست را جبران نمایند و به این قصد به وسیله صدر اعظم و وزیر دربار از شاه وقت خواستند تا نمایندگان خود را برای شادباش و عرض پاره ای مطالب به حضور شاه بفرستند. شاه این خواهش آنان را پذیرفت و احمد بیک آقایوف که از سران اتحادیه

تورانی بود و بعدها پیشوای ژون ترك عثمانیها شد با دوسه نفر دیگر در منزل تومانیانس به خدمت شاه بار یافتند.

مظفرالدین شاه خیلی به آنان مهربانی کرد و از وضع مسلمانان قفقاز تحقیقات زیادی نموده و وعده داد که هر گونه تسهیلات و مساعدتهائی برای بازرگانی و آمد و شد به ایران بخواهند درباره آنها مجری گردد. بعلاوه شاه تذکره داد موقع عزیمت از قفقاز ضمن تلگراف خدا حافظی به امپراطور و نایب السطنه قفقاز درباره مسلمانها توصیه مینماید و اگر آنها خواهشی داشته باشند ممکن است بگویند که در آن تلگراف بگنجانند.

احمد بیک آقایوف، از این اظهار محبت شاه تشکر کرد. ولی در کلیه مطالب پیشنهادی شاه پاسخ رد داد. به این قسم که در قسمت بازرگانی ایران و قفقاز همه گونه تسهیلات به مرحمت اعلیحضرت موجود است. مسلمانهای قفقاز هم در اثر توجهات امپراطور کاملاً آسوده و راحت می باشند. ولی جمعیت اتحادیه ترك به اعلیحضرت پیشنهاد می نماید که اجازه فرمایند جوانان قفقازی و عثمانی که در مدارس عالی اروپا تحصیلات خود را به اتمام رسانیده اند، با حفظ تابعیت اصلی در ادارات دولتی ایران وارد شوند و به وسیله آنان اصلاحات لازم به عمل آید و باعث ارشاد جوانان ایرانی بشوند.

شاه به مجرد شنیدن این پیشنهاد گستاخانه بسیار بر آشفت و به عنوان تعرض از جا برخاست. حاضرین نیز برخاستند. شاه همین طور که دست خود را برای خدا حافظی پیش آورده بود به احمد بیک آقایوف گفت: «نخیر. این کار عملی نیست، اگر ایران مستشار بخواهد از اروپا میاورد، چنان که اکنون هم دارد. برای مترجمی هم احتیاج به خارجیها

نداریم. به قدر کافی جوانان ما زبان خارجی می‌دانند.»

سپس شاه متوجه تومانیان‌س شده، به وی چنین دستور داد: «با صدراعظم مذاکره نمائید، عده‌ای از جوانان ما که در اینجا و یا سایر نقاط اروپا تحصیلات خود را تمام کرده‌اند با حقوق کافی استخدام نمایند و به ایران بفرستند.»

البته مقصود شاه از خطاب به تومانیان‌س، استخدام جوانان ارمنی تبعه ایران مقیم ممالک خارجه بوده است که مقرر بود در گمرک و سایر ادارات وارد شوند.

پس از این مصاحبه دشمنی اتحادیه قفقاز نسبت به ایران و ایرانیان صدچندان شد و به همان اندازه نریمانوف و سایر ایرانی‌خواهان بیشتر علاقه‌مند به ایران گشتند.

بهار سال ۱۹۱۸: آخرین بار که نریمانوف را دیدم، بهار سال ۱۹۱۸ بود. در آن موقع حکومت بلشویکی تحت ریاست شاهو میان بر آذربایجان فرمانروائی داشت. نریمانوف نیز با سمت کمیسر اقتصاد ملی در آن کابینه عضو بود. وضع آن روز باد کوبه‌بی اندازه خراب و هر ساعت بد از بدتر می‌گشت. مساواتچیهای باد کوبه اگر چه از آذربایجان قفقاز رانده شده بودند اما با کمک ترکهای عثمانی مجدداً به باد کوبه حمله می‌کردند.

نوری پاشا برادر انور پاشا سر عسکر عثمانی، فرماندهی قوای مساواتیها و عثمانی‌یان را در دست گرفته بود. شورویها هم آن قدر زور نداشتند که بتوانند با عثمانیها و مساواتچیها متفقاً بجنگند. عثمانیان شهرهای شکلی و گنجه و شیروان را مسخر کرده و به پشت دروازه‌های باد کوبه رسیده بودند. ترکهای مقیم بساد کوبه به نفع مساواتچیها و

عثمانیان جاسوسی و کمک می کردند. ارمنیها از تمام اطراف گریخته و در باد کوبه می زیستند. ورود مهاجرین و فراریان و محاصره شهر سبب شده بود که آذوقه به دست نمی آمد. نریمانوف وزارتخانه یا کمیساریای اقتصاد خود را در عمارت دبیرستان دولتی قرار داده بود، همانجائی که در آن تدریس می کرد.

نریمانوف را مانند روزهای دبیری پشت میز تدریس دیدم. اعضاء وزارتخانه و مراجعه کنندگان هم مثل شاگردان روی نیمکتهای چوبی نشسته بودند. نریمانوف در عین حال که صحبت می داشت، برای همه درس می گفت: درس عدالتخواهی، انسان دوستی، لباس کهنه مندرسی در برداشت و همین که مرادید با همان روح مودت و صمیمیت دیرین به استقبال آمد. یاد آن روزی که برای اولین بار با خاله جان ملاقات شد، همان صحبتها، همان عقاید و افکار. از ایران چه خبرداری؟ ایرانیان در این جنگ صدمه زیاد دیدند. حیف ایران با آن تاریخ درخشان که امروز چنین باشد. باید برای آزادی ایران کار کنیم... نریمانوف در همان روزهای گرفتاری عمومی که مقام عالی مهمی را حائز شده بود، باز هم از ایران می گفت و دلش می خواست به ایران خدمت کند.

همین طور که با نریمانوف حرف می زدم، چند زن فقیر مسلمان با چادر شب (قسمی چادر نماز، معمول زنهای آن روز) آمدند و از کمی جیره شکایت کردند. نریمانوف برای آنان با کمال محبت شرح داد که شهر در محاصره مانده و همین مختصر جیره هم به زحمت پیدا می شود. اگر بنا باشد جیره زنان مسلمان را اضافه کنند، سایرین هم توقع دارند و باید به آنها هم داد. آن وقت آذوقه شهر تمام می شود و شاید محاصره

باقی باشد و همه از گرسنگی می میرند.
 نریمانوف به قدری با مهربانی اینها را گفت که زنهای فقیر گرسنه،
 خوشحال و خندان از پیش او رفتند.

هیئت اعزامی کوچک خان: میرزا کوچک خان در اواخر جنگ
 بین الملل اول موقع خود را از طرف تهران متزلزل می دید و از بیم
 حمله مرکز ناچار به طرف بلشویکهای قفقاز توجه نمود و از آنان
 اسلحه و کمک خواست. و در ماه مه سال ۱۹۱۸ هیئتی را از گیلان
 به بادکوبه روانه ساخت. رئیس این هیئت میرزا ابوطالب آموزگار از
 نزدیکان خاص و محرمان و مقربان میرزا کوچک بود. من نیز جزء این
 هیئت سمت مترجمی داشتم و همین که به بادکوبه رسیدیم بنا به خواهش
 میرزا ابوطالب ابتدا با نریمانوف ملاقات کردیم. میرزا کوچک خان
 که از عشق و علاقه نریمانوف به ایران اطلاع کامل داشت به میرزا ابوطالب
 گفته بود پیش از اینکه نزد رئیس جمهور شاهومیان بروی، اول نریمانوف
 را ببیند و از وی بخواهد با شاهومیان و سایر کمیسرها قبلاً گفتگو نماید
 و زمینه را مساعد سازند. این بود که در همان دبیرستان، یعنی محل جدید
 کمیساریاری اقتصاد، از نریمانوف دیدن کردیم و پیام میرزا کوچک را
 رساندیم. نریمانوف که هیچگاه صراحت لهجه و حقیقت گوئی خود
 را از دست نمی داد با کمال سادگی گفت که شاهومیان در این گونه
 کارها به مشاورین مخصوص نظامی و سیاسی خود مراجعه می نماید و
 از آنها نظر می خواهد. گاهی هم مطابق اطلاعات و معلومات خود
 اقدام می نماید، سپس نتیجه را به ما می گوید. پاره ای اوقات هم مطالب
 در جلسه کمیسرها مطرح می شود و از ما نظر می گیرد. اگر چنین شد، یعنی
 موضوع ایران و تقاضای میرزا در جلسه مطرح شد و نظر ما را خواستند

البته چیزی برخلاف مصلحت ایران نمی گویم. سپس به من اشاره نموده گفت: ایشان بهتر از شما (میرزا ابوطالب) علاقه و عشق مرا به ایران می دانند، زیرا از ده سال پیش با من آشنا هستند. آن گاه مرا ملامت کرد که چرا در چنین موقع مهمی در انقلاب شرکت ندارم و برای آزادی ملت‌های بدبخت کمک نمی کنم. من در پاسخ گفتم که: «ایرانیان هم جزء ملت‌های بدبخت هستند. من هر جا باشم وظیفه خود را انجام می دهم.» سپس به نریمانوف تذکر دادم که افسوس بلشویک‌ها نتوانستند نظر سایر احزاب سیاسی روسیه را جلب نمایند. چه بهتر می شد اگر می توانستید جمعیت سوسیالیست دموکرات، سوسیالیست رولسیونر «پوند» یا حزب سوسیالیست یهود را نیز همراهی ساختند، در آن صورت اقدامات شما جنبه اساسی به خود می گرفت و امید کاملی به پیشرفت مرام بلشویکی می رفت.

نریمانوف پاسخ مثبتی به گفته‌های اخیر من نداد و چون اشخاص زیادی به او مراجعه می کردند ما خدا حافظی نموده برخاستیم و همین که بیرون آمدیم هم من و هم میرزا ابوطالب دانستیم که نریمانوف پیش بلشویک‌ها آبرویی ندارد. همین ایران دوستی، علاقه به مردمان شرقی، صراحت لهجه، سادگی نریمانوف، بلشویک‌ها را نسبت به او بدبین می ساخت و اگر هم به حسب ظاهر برای خود نمائی کاری به او ارجاع می کردند، در عمل اجازه نمی دادند مداخله داشته باشد و بالاخره به همان صورت ظاهر هم راضی نشده به طور مرموزی کلک‌ش را کردند. در هر حال میرزا ابوطالب افسوس می خورد که با این وضع اصلاً نیایستی به نریمانوف مراجعه می کردیم، چه ممکن است نریمانوف

صحبتی ندارد و عکس العمل بدی ببخشد. ای کاش مستقیم پیش شاهو میان می‌رفتیم.

ملاقات با شاهو میان: میرزا ابوطالب نمایندهٔ کوچک‌خان بکلی از نریمانوف مأیوس شد و با وسایلی از شاهو میان رئیس کمیسرهای ملی آذربایجان قفقاز وقت گرفت و در ساعت معین من و او با هم نزد شاهو میان رفتیم و تقاضاهای کوچک‌خان را ابلاغ نمودیم که از حکومت آذربایجان اسلحه و مهمات می‌خواهد و گرنه به زودی به دست حکومت تهران نابود می‌شود. ما مشغول این گفتگو بودیم که غفلتاً رفیق چلیاپین نمایندهٔ دولت بلشویکی آذربایجان در گیلان وارد شد و در مذاکرات مشارکت نموده، بر ضد کوچک‌خان حرف زد. چلیاپین می‌گفت اگر چه جنگ روسیه با آلمان و اتریش و عثمانی تمام شده و در برست - لیتوسک پیمان صلح بسته‌ایم، اما عثمانیها دست بردار نیستند و الان باد کوبه در محاصرهٔ قوای مساواتچیها و عثمانیان می‌باشد. کوچک‌خان هم با آنها مربوط است، زیرا افسران اتریشی و عثمانی در جنگل با او همکاری دارند و در عین حال با دولت بلشویکی می‌جنگند. میرزا ابوطالب گفته‌های چلیاپین را تصدیق نداشت و از صمیمت کوچک‌خان نسبت به بلشویکها می‌گفت. اما چلیاپین بر اصرار خویش می‌افزود و چون این جار و جنجال شدت یسافت، شاهو میان مختصر تأملی کرده به ساعت خود نظر انداخت و به عذر اینکه وقت گذشته از جابر خاست. چلیاپین هم بدون خدا حافظی در راه هم زده بیرون رفت. میرزا ابوطالب آموزگار نمایندهٔ کاروان کوچک‌خان از غیبت حریف استفاده نموده و همین طور سرپا به شاهو میان تذکر داد که چلیاپین مرد تنده‌خوی احساساتی است و چون فارسی و یا فرانسه و ترکی نمی‌داد، به درد ایران نمی‌خورد

و نمی‌تواند خودش مستقیماً تحقیقاتی به عمل آورد. مترجمین یهودی چلیاپین هم از موقع استفاده می‌کنند و بخاطر دشمنی با نام و مرام هیئت اتحاد اسلام، با کوچک‌خان مخالفند و این گزارشهای خلاف واقع را از قول تهرانیهای مقیم گیلان که آنها هم دشمن جنگلیها هستند، انتشار می‌دهند. چه بهتر که دولت آذربایجان، چلیاپین را بخواهد و کسی را که فارسی و یا فرانسه بداند به گیلان بفرستد. زیرا بیشتر بزرگان ایران، فرانسه خوب می‌دانند و ممکن است رفع سوء تفاهم بشود.

شاهو میان بدون اینکه گفته‌های میرزا ابوطالب را درباره تندخوئی چلیاپین تصدیق و یا رد کند، با زبان ملایمی گفت: «اساساً وجود چلیاپین در بادکوبه برای ما خیلی ضرورت دارد و من در نظر دارم کسی را که فارسی و یا لااقل ترکی را خوب بداند به ایران بفرستم. اما تا کنون نتوانسته‌ام چنین شخصی را بیابم و به دانستن زبان فرانسه هیچ اهمیت نمی‌دهم. چون اگر هم کسی در ایران فرانسه بداند، طبقات اشرافی هستند. پس نماینده ما باید علاوه بر روسی، ترکی و یا فارسی بداند تا با توده ایرانی تماس مستقیم پیدا کند. عجالتاً فردا صبح بیایید تا دنباله حرفها را بگیریم.»

فردای آن روز: فردای آن روز پیش از این که نزد شاهو میان برویم، نریمانوف را در همان محل دبیرستان که کمیساریای اقتصاد بود ملاقات کردیم. باز هم عده‌ای از زنهای فقیرمسلمان، دور او جمع بودند و از گرسنگی آه و ناله داشتند. نریمانوف کشوی میز خود را گشود و قدری کشمش به آنها نشان داده گفت: «خوراک من کشمش است. اگر هم دست بیايد یکی دو گرد و در شبانه روز می‌خورم. شما نمی‌خواهید بفهمید محاصره چه معنایی دارد. من می‌ترسم محاصره سخت

شود و نتوانم همین نان مختصر را هم به شما برسانم. ناچار باید کمشش بخورید...»

زنهای مسلمان غرغر کنان از پیش نریمانوف رفتند. میرزا ابوطالب جریان دیروز را شرح داد. نریمانوف گفت: «با آن که دیشت جلسه کمیسرها بود، شاهومیان ابدأ حرفی نزد و چنان که دیروز گفتم این موضوع را با ما در میان نگذاشت و البته مستشارهای دیگری دارد.» نریمانوف این جمله آخری را به حال تبسمی اظهار نمود و معلوم بود که تا چه اندازه از جریان دلنگی دارد. سپس از ما خواهش کرد، در موقع ملاقات با شاهومیان نام او را برای نمایندگی گیلان ببریم. زیرا شروطی را که شاهومیان ذکر کرده، تماماً در او جمع است. ما همین طور قول دادیم و از پیش نریمانوف بیرون آمدیم.

شاهومیان این مرتبه ما را به طور محرمانه پذیرفت و دستور داد کسی را اجازه ورود ندهند تا دوباره واقعه دیروز تکرار نشود. اما همین که میرزا ابوطالب خواست گفته‌های سابق را باز گو کند، شاهومیان پیش دستی نموده گفت: «می‌دانم کوچک خان از ما اسلحه و مهمات می‌خواهد تا با تهران و انگلیسیها بجنگد و البته این اقدام مطابق نظر ماست. فقط متأسفم که اسلحه و مهمات زیادی نداریم. شما خودتان می‌بینید باد کوبه در محاصره است، اگر عثمانیها زیاد فشار بیاورند مجبوریم از شهر دفاع کنیم و محاصره را بشکنیم. آن وقت احتیاج مبرمی به اسلحه و مهمات بیشتر داریم. بنابراین نمی‌توانیم احتیاط را از دست بدهیم. امید هست که از آستراخان (حاجی طرخان) اسلحه برسد. اگر رسید خودمان سهم کوچک خان را می‌فرستیم...»

میرزا ابوطالب که از این کمک نو مید شد، صحبت چلیاپین را

پیش آورد. شاهومیان گفت: «من هم میل دارم در باد کوبه از وجود چلیاپین استفاده کنم. اما مرد شایسته‌ای که جای او برود، در نظر نیست.» من موقع را مناسب دیده‌ام نریمانوف را بردم. میرزا ابوطالب هم شرحی از معروفیت و محبوبیت نریمانوف در ایران ذکر کرد و از کتاب نادرشاه او تمجید نمود. غافل از این که همین اظهارات باعث بدبختی نریمانوف خواهد بود. به هر حال شاهومیان که این اظهارات را شنید، با نهایت مهارت پیشنهاد ما را رد نموده گفت: «من خوشوقتم که چنین همکار محترمی دارم و البته بهتر از نریمانوف برای ایران کسی نیست. اما خودتان می‌دانید مسلمانان مردمان عقب افتاده و نادانی هستند و امثال نریمانوف در میان چنین توده تاریکی اهمیت بسیار دارد. الان از یست و شش کمیسر بلشویکی آذربایجان که همه ارمنی و روس و گرجی می‌باشند فقط سه کمیسر مسلمان داریم که وزیر، عزیز بیکوف و نریمانوف می‌باشند. در این صورت آیا می‌شود با نبودن رجال دانشمند در محیط مسلمانان، نریمانوف را از خود دور کنیم. خیر، ممکن نیست.»

آخرین دیدار: پیش از حرکت به ایران، برای آخرین و سومین بار نریمانوف را در همان دبیرستان دیدیم و اتفاقاً این مرتبه هم با زنان فقیر مسلمان درباره جیره بندی نان صحبت می‌داشت و آنان را به صبر و مدارا نصیحت می‌کرد. نریمانوف که ما را دید، زنان را مرخص نموده با ما به گفتگو پرداخت. او از اقدامات شاهومیان رضایت داشت که جز در قسمت اسلحه با سایر پیشنهادهای میرزا کوچک‌خان موافقت دارد.

نریمانوف مثل این که می‌خواست عذر شاهومیان را بپذیرد و

حرفهای او را حسابی جلوه دهد، زیرا در قسمت عدم موافقت با آمدن خودش به ایران گفت: «راستش را بخواهید، شاهومیان تقصیری ندارد، حق با اوست؛ الان که سه کمیسر مسلمان در بادکوبه کار دارند، عثمانیان می گویند امور بادکوبه و آذربایجان قفقاز به دست ارمینها اداره می شود. آنها هم مسلمانها را سر می برند، قتل عام می کنند. اگر من هم به ایران بیایم دیگر تبلیغات آنان شدت می یابد و بیشتر مردم را گول می زنند. پس بهتر آن که در بادکوبه بمانم.»

پس از این مذاکرات ما مصمم به رفتن و خدا حافظی شدیم. نریمانوف با آن که به حسب ظاهر از عدم موافقت شاهومیان دربارهٔ مأموریت او به ایران پشتیبانی نمود، ولی معلوم بود که از ماندن در بادکوبه رضایت ندارد و شاید چون احساس می کرد که چند هفته دیگر این شهر در دست عثمانیان می افتد، بیشتر آزرده و افسرده به نظر می رسید. خلاصه این که نریمانوف تا خیابان از ما مشایعت نمود و موقع جدا شدن چنین اظهار داشت: «سلام مرا به کوچک خان برسانید و مخصوصاً محبتهای صمیمانه مرا به او ابلاغ نموده، بگوئید هر چه زودتر افسران آلمانی و عثمانی و اتریشی را از اردوی خود اخراج کن، زیرا جنگیدن همراه آنان بر ضد انگلیسها برای ایران سودی ندارد. هر کس می داند توسعه نفوذ انگلیسها در ایران هزار بار سودمندتر از توسعه نفوذ عثمانیان است. دلش هم خیلی روشن می باشد، عثمانیان برای نابودی استقلال و هستی و تمامیت ایران می کوشند و مردم را می چابند و غارت می کنند. برعکس انگلیسها که فقط نفوذ اقتصادی می خواهند. و اگر کشوری استقلال و هستی و حکومت خود را از

دست ندهد، البته می‌تواند روزی از زیر نفوذ بیگانگان در آید. وای بر عکس اگر استقلال و هستیش برباد رفت، دیگر از همه چیز محروم می‌ماند.» همین‌که چند قدم جدا شدیم، دوباره برگشته نریمانوف را دیدیم که هنوز ایستاده و به ما نگاه می‌کند و از چهره وی آثار تأثر و اندوه به خوبی نمایان می‌شد که چنانمی‌تواند به ایران بیاید. به هر حال پس از رفتن ما به فاصله چند هفته شهر بادکوبه به دست عثمانیان افتاد. وای پیش از این واقعه نریمانوف توانست از بادکوبه برود. به همین جهت مانند شاهومیان و سایر همکارانش به قتل نرسید.

بعد از این وقایع مجدداً نریمانوف به همراهی ارتش سرخ به بادکوبه آمد و ریاست دومین کابینه کمیسرهای ملی آذربایجان قفقاز را به عهده گرفت و از طرف دولت شوروی و کمیته اجرایی بین‌الملل سوم پیشوای انقلاب خاور زمین معرفی گردید و در ظرف سه چهار سال نام وی در مطبوعات و محافل شوروی و ضد شوروی دیده می‌شد. دنباله زندگانی نریمانوف در ایام ریاست کمیسرها منجر به وقایع اسفناکی گردید. به این معنی که از روی اجبار مقدم به عملیاتی می‌شد که برخلاف عقیده و فکرش بود. مثلاً چنانکه می‌دانیم مرحوم نریمانوف از ابتدای زندگانی خود از اتحاد ارمنیها و مسلمانها و دوستی این دو ملت طرفداری می‌کرد. اما همین که ارتش سرخ، آذربایجان را گرفت، اورئیس کمیسرها گردید. ناچار به دولت مستقل ارمنستان اولتیماتوم داد و اردوی آذربایجان به دستگیری او با ارتش سرخ متحد گشته، داخل ارمنستان شدند. ده‌ها و شهرها را چابیدند، مردم را قتل عام نمودند و بالاخره سبب شدند دولت ارمنستان تسلیم بلشویکها گردد.*

*در ترجمه این یادداشتها با نظر مؤلف محترم اصلاحاتی بعمل می‌آید، یعنی مطالب تازه‌ای از سوی مؤلف بر متن ارمنی اضافه می‌شود. (توضیح روزنامه هور)

بدبختیهای نریمانوف: هر کس می‌داند اگر شخص با مسلک و عقیده‌ای از روی ناچاری پس از عمری مجبور شود برخلاف عقیده دیرین خود قدم بردارد و یا سخنی بگوید، این کار برای او بدبختی بزرگی خواهد شد. بیچاره نریمانوف که در سالهای آخر زندگانی خویش مجبور گردید نه تنها يك قدم بلکه چندین قدم برخلاف میل و مسلک خویش بردارد، که یکی از آنها همان لشکرکشی به ارمنستان و تسلیم آن کشور به بلشویکها بود. قدم دیگر روی حمله به ایران می‌باشد.

نریمانوف به ایران عشق و علاقه وافری داشت. ولی نریمانوف مؤلف نادرشاه و طرفدار هستی و استقلال ایران، واحد های ارتش سرخ را به قصد تسخیر ایران و عراق و هند از باد کوبه روانه گیلان کرد. اگرچه آن ارتش نتوانست از گردنه منجیل جلوتر برود، اما قریب یکسال و نیم قطعه زرخیز گیلان را با تمام محصول آن اشغال کرد و در سراسر ایران ایجاد بیم و هراس نمود.

ارتش سرخی که نریمانوف به ایران فرستاده بود قصد داشت نه فقط گیلان بلکه مازندران و گرگان را هم تصرف نماید. اما سپاهیان ایران چنان که می‌دانید مانع اجرای این نقشه شدند. بدبختی سوم نریمانوف آن بود که گذشته از ایران و ارمنستان درباره آذربایجان قفقاز که زاد و بوم خودش بود، برخلاف عقیده و مسلک دیرین قدم برداشت.

نریمانوف ابتدا معتقد بود که قفقاز باید از روسیه جدا شود و مردمان آنجا در عین حالی که با هم متحد و متفق هستند باید حکومت‌های مستقل خودمختاری هم داشته باشند. ولی همین که به ریاست

کمیسرهای بادکوبه رسید نفت آذربایجان را به رایگان به روسها تقدیم نمود و حق کشتیرانی دریای خزر را نیز به آنان واگذار کرد. نریمانوف شهر بادکوبه را از جان بیشتر میخواست و آرزو می کرد در این شهر پایه اتحاد ارمنی و مسلمان را بنانهد. اما در ظرف دو سه سال ریاست او، روز به روز از تعداد ارمنی و مسلمان بادکوبه کم شد و تازه واردی های روسی در آنجا اقامت جستند و نه فقط شهر بادکوبه بلکه کلیه ده های مجاور هم به همین ترتیب از سکنه مسلمان خالی ماند. تا امروز که بادکوبه از این حیث يك شهر روسی کامل شده و ده های مجاور آن نیز روس نشین می باشد. يك وقتی کمیته اجرائیه بین الملل و سران دولت شوروی تصمیم گرفتند کنگره ملل خاور زمین را در بادکوبه راه بیندازند و انور پاشا فرمانده کل قوای عثمانی و وزیر جنگ امپراطوری آل عثمان و داماد خاندان سلطنتی آل عثمان را هم دعوت نمودند و نریمانوف بیچاره را مجبور ساختند، او را منجی ملل شرق بخواند و از وی صمیمانه پذیرائی کند. نریمانوف که تمام عمر بر ضد مسلک پان تورانیسم و اتحادیه ترکها مجاهدت داشت و از کشتار ارمنیها و مسلمانها به دست یکدیگر اظهار تنفر می نمود، به فرمان کمونیستها مجبور گردید جلاد و قاتل ارمنیها (انور پاشا) را خوش باش بگوید. دیگر از کارهای اجباری که مانند سایر اقدامات حسب الامر ارژونیکیدزه و دیگر سران کمونیست بردوش نریمانوف تحمیل گشت، پذیرائی از محمد امین رسول زاده است. این شخص چنان که می دانیم از دشمنان خونین نریمانوف می باشد و پس از تشکیل دولت آذربایجان (مساوات) رسول زاده به ریاست پارلمان آنجا انتخاب شد. ولی همینکه روسها بادکوبه را گرفتند، محمد امین رسول زاده بر عکس سایر وزیران

و نمایندگان حکومت مساوات باد کوبه نتوانست بگیرد و در دست چکا افتاد. اما استالین او را نجات داده همراه خود در يك واگون جا داده به مسکو برد و مدتی او را در آنجا نگاهداشت. بالاخره رسولزاده از مسکو گریخت و به ترکیه رفت و در آنجا بر ضد نریمانوف و دولت شوروی به مبارزه پرداخت. با این وصف نریمانوف قطعاً موافقت نداشت که محمدامین رسولزاده آزاد گردد و با این احترام همراه استالین در يك واگن به مسکو برود. چه کند، ناچار بود همه اینها را ببیند و دم نزند، بلکه به صورت ظاهر اظهار مسرت نماید. من که درجه احساسات تند نریمانوف را می دانم می فهمم که آن مرد بدبخت در آخر عمر از دست کمونیستها چه ناملایمانی دید و کشید.

مرگ بی سرو صدای نریمانوف: در ایام ریاست نریمانوف، پس از مرگ لنین؛ زینویف، کامنف، استالین هر کدام دیکتاتور جداگانه ای شدند و بیش از آن دو نفر، استالین در کارهای دولتی نفوذ و قدرت بدست آورد. استالین، ارژونیکیدزه، ایلایا و سایر پیشوایان گرجی حزب کمونیست همین که در دستگاه اتحاد جماهیر شوروی قدرت کاملی یافتند، کم کم احساسات ملی آنان بر اظهارات بین المللی شان غلبه کرد. این سران و پیشوایان گرجی بیش از هر جا به جمهوری گرجستان توجه داشتند و نظرشان این بود که مسلمانان و ارمنیهای قفقاز را از هر جهت دست نشانده گرجیها بنمایند. مثلاً در سرشماری سال ۱۹۲۸ مقرر داشتند ۲۵ درصد ارمنیها و ۱۶ درصد مسلمانان آبخازستان (یکی از استانهای قفقاز واقع در کنار دریای سیاه) جزو گرجیها ثبت گردد و به این ترتیب اکثریت تام و تمامی از گرجیها به دست آید. میزویان ارمنی منشی کل حزب کمونیست آذربایجان که

این تعصبات ملی را از پیشوایان بین‌المللی شوروی دید، سخت برآشفته و به آنان اعتراض کرد.

نریمانوف هم که از آغاز زندگی با این قبیل تعصبات يك طرفه مخالف بود و دلش می‌خواست تمام ملل قفقاز از ارمنی و مسلمان و گرجی برابر باشند، طبعاً با میزویان همراه شد و به طور آشکار از این اقدامات انتقاد می‌نمود. در این اثنا زینویف و کامنف برکنار شدند و استالین دیکتاتور مطلق اتحاد جماهیر شوروی شد و همان موقع بود که به بهانه تغییر آب و هوا، میزویان را از بادکوبه به یکی از نقاط سیبری منتقل نمودند و از کجا که نریمانوف هم به واسطه همراهی با میزویان دچار سبکته قلبی نگردید.

به هر حال، یکی از دوستان من که هنگام آخرین مسافرت نریمانوف از بادکوبه به تفلیس حاضر بوده چنین نقل می‌کند: «هرگاه که نریمانوف برای شرکت در کنفرانسهای کمونیستی می‌خواست از بادکوبه حرکت کند رؤسای ادارات و کمیسرها تا ایستگاه راه آهن باوی می‌آمدند و تا موقع حرکت با کمال احترام و محبت باوی صحبت می‌داشتند و شوخی می‌کردند. اما این بار يك نفر هم از کمیسرها، به مشایعت وی نیامد. نریمانوف با دو نفر از مأمورین گت - پ - او، توی اتومبیل سربسته به ایستگاه آمد و تا ساعت حرکت ترن هیچکس به او نزدیک نشد و از هر جهت پربشان و غمگین به نظر می‌آمد. مأمورین گت - پ - او با نریمانوف توی واگن رفتند و ترن راه افتاد و همان روز معلوم شد که نریمانوف مورد بی‌مهری می‌باشد و باید دیر یا زود از این دنیا برود.»

در هر صورت نریمانوف دیگر به بادکوبه برنگشت. تن بی‌جان

اورا بدون سروصدا مانند سایر پیشوایان انقلاب «میاسنیکوف، آتاربکیان موکیلوسکی و غیره» در گوشه گورستان انداختند و این خود می‌رساند که چگونه کارش را ساختند. و اگر نریمانوف به مرگ طبیعی مرده بود چرا جنازه او را بدون هیچگونه تشریفاتی به خاک سپردند و گرچه به عقیده کمونیستها، نریمانوف منجی ملل خاور زمین بود و در موقع مرگ ریاست کمیسرهای ملی آذربایجان را به عهده داشت، چرا همه نوع تشییع رسمی از وی به عمل نیامد؟

ولی از طرفی نریمانوف نسبت به سایر پیشوایان انقلاب مانند حاجی اوف و خانجیان خوشبخت بوده است. چه که آنها را با بی‌آبرویی کشتند و هزار گونه فحش و ناسزا دادند و پاره‌ای دیگر از سران انقلاب را مانند زینویف، بیاتاکف، کرسیتینسکی مجبور نمودند که خود را جاسوس و مزدور بیگانه بگویند و پس از آن به حال رسوائی اعدامشان کنند. البته نریمانوف در قسمت مردن و کشته شدن، از این دودسته خوشبخت‌تر بود. ولی اگر نریمانوف در باد کوبه مانده بود و با سایر کمیسر ها به دست عثمانیان اعدام می‌شد، لااقل مانند آنها مجسمه‌اش را می‌دیدیم و نامش را به خوبی شنیدیم. اما اکنون آن طور نیست. پیشوای بزرگی که تمام عمر خود را صرف خدمت به سوسیالیسم و کمونیسم کرد، برای اظهار مختصر احساساتی راجع به مردم قفقاز و یا برعکس به گناه تمسک به عقاید کمونیسم و سوسیالیسم و مخالفت با گرجی پرستی و توسری زدن به مسلمانان و ارمنیها این گونه خودش، نامش و همه چیزش نابود گردید.

اما من که یکی از دوستان دیرین او بوده و هستم، تا آخر عمر احساسات پاک و روح بزرگ نریمانوف را فراموش نمی‌کنم و قطع

دارم امثال من، اشخاص زیادی هستند که نریمانوف را از شهدای آزادی و احساسات نوع پرستی و قربانی دیکتاتورهای می‌شمارند.

سرگوارژوونیکیدزه

هنگامی که سپهسالار تنکابنی، سردار محیی (۳)، یفرم خان به قصد استقرار مشروطیت و مبارزه با رژیم استبدادی محمدعلیشاه روبه تهران آوردند، بیش از ده گرجی از گیلان جزء سپاهیان آنان به تهران رو آوردند که تمام آنها از افراد فعال حزب سوسیالیست دموکرات بودند. ولی دو نفر از آنها بیشتر مورد توجه واقع می‌شدند که یکی والکیو نام داشت و جزء حزب انقلابی منشویک (طرفداران اقلیت) روسیه بود و دیگری سرگوخوانده می‌شد که از اعضاء حزب انقلابی بلشویک (طرفداران اکثریت) روسیه به شمار می‌رفت و بعدها به نام شخصی و فامیلی خویش سرگوارژوونیکیدزه (۴) شهرت یافت و کمیسر صنایع سنگین دولت شوروی گشت که اکنون شرح حال یعنی سرانجام او موضوع گفتگوهای ما می‌باشد.

من او را برای نخستین بار به سال ۱۹۱۰ در بندر انزلی دیدم. آن موقع من به سمت نمایندگی حزب سوسیالیست دموکرات ترکیه با اختیارات تام و تمام به ایران آمده بودم. ارژوونیکیدزه در آن هنگام از تهران می‌آمد و میل داشت به روسیه بازگردد. ارژوونیکیدزه آن روز جوان لاغر خوش اندامی بود، کلاه پاپساخ قفقازی در سرتو و زورکای سیاه و شلوار کلفت و چکمه‌های ساقه بلند پوشیده بود. روسی را به لهجه گرجی ولی به خوبی حرف می‌زد. من به وسیله دوستی که فعلاً در روسیه می‌باشد (و شاید هم در زندان یا بازداشتگاه آنجا به سر می‌برد)

و به همان جهت از بردن نامش معذورم، با ارژونیکی‌دزه ملاقات کردم و مطابق معمول ابتداء از مارکسیزم، سوسیالیزم، دموکراسی صحبت داشتیم. سپس دربارهٔ انقلاب ایران سخن گفتیم. مذاکرات ما قریب سه ساعت به طول انجامید و با آن که وی لنین را مانند پیغمبر می‌دانست و از مریدان خیلی خصوصی او بود، ابداً نامی از مراد خویش نبرد و بر خلاف رفقای بلشویک روسی و گرجی ارژونیکی‌دزه که حزب هنگاکیان ارامنه را ناسیونالیست و ضدانقلاب و حزب سرمایه‌داران ارامنه می‌خواندند، خود ارژونیکی‌دزه حزب هنگاکیان را مارکسیست حقیقی و واقعی خوانده گفت: «یگانه حزب انقلابی ایران، همان هنگاکیان ارامنه هستند» و در ضمن منشویکها را یک‌دسته از نوکران سرمایه‌داران و خدمتگزار بورژوازی نامید که به زودی بلشویکها آنان را نابود می‌سازند.

حال باید دانست که چرا ارژونیکی‌دزه این گونه صحبت داشت و بر خلاف اظهارات رفقای بلشویک خویش حزب هنگاکیان را مارکسیست حقیقی گفت؟

این اظهارات دو دلیل داشت: اول آن که کمیته‌های حزب مزبور در انزلی، رشت، قزوین و تهران پذیرائیهای گرم و دوستانه‌ای از وی نموده بودند و البته تأثیر محبت‌های آنان باعث این مودت جدید می‌شد. دوم آن که ارژونیکی‌دزه از عقاید لنین راجع به خود مختاری ملتها اطلاعی نداشت و نمی‌دانست که لنین با حزب هنگاکیان مبارزه سختی نموده و نتوانسته است چند نفر از کارمندان جمعیت مزبور را تحت نفوذ خود بیاورد و میان کارمندان و کمیته‌های حزب ایجاد نفاق و اختلاف بنماید.

همین که صحبت‌های کلی و عمومی ما به سر رسیدن من از ارژونیکیدزه پرسیدم: «چرا از ایران می‌روید؟ چرا نمی‌مانید و برای تحکیم مشروطه به پیشوایان انقلاب مانند سردار محیی، سپه‌سالار و غیره مساعدت نمی‌کنید تا اوضاع ایران اصلاح گردد؟»

ارژونیکیدزه که این حرف مرا شنید مانند کسی که دردی در دل داشته و مدتی آن را پنهان نموده، یکباره برآشفته و گفت: «خیر. من نمی‌توانم در ایران بمانم. همین قدر هم که آمدم و مرتکب گناه بزرگ شدم، کفایت می‌کند. دیگر دنباله آن گناه را نمی‌گیرم. قرن‌ها خوانین و ملاکین و فئودال‌ها به نام استبداد و قلدری مردم ایران را می‌چاپیدند و غارت می‌کردند. اکنون که ایران مشروطه شده همان اشخاص به نام مشروطه و قانون در زیر سایه رژیم تازه بر مردم بدبخت ایران می‌تازند و دارائی آنان را به یغما می‌برند. پس چه فرق کرد، همان اشخاص سابق دوباره مصدر همان کارها شده‌اند، منتهی به نام مشروطه و قانون خیانت می‌کنند. من اگر در روسیه به زندان بی‌فتم، اگر در روسیه به دست مأمورین تزاری بالای دار بروم، اگر به جاهای دوردست روسیه برای مبارزه با ستمگران تبعید و یا به کلی نابود گردم، هزار بار بهتر از آنست که در ایران باشم و به نام مشروطه و قانون با دزدان همراه شوم و اسباب بدبختی بیچارگان را فراهم نمایم. شما نمی‌توانید تصور کنید که همین انقلابی‌های دروغی چگونه تهران و قزوین و دیگر شهرهای ایران را به نام آزادیخواهی چاپیدند.»

در این اثنا، صاحب‌دکانی که مادر آنجا نشسته بودیم و بارژونیکیدزه صحبت می‌داشتیم، میان حرف دویده گفت: «والیکو که مانند شما (ارژونیکیدزه) به خیال همراهی با آزادیخواهان به ایران آمده

بود، همین که به قزوین رسید و اوضاع را خراب دید و غارتگری انقلابیون دروغی را مشاهده کرد، از همانجا برگشت و دیگر به تهران نیامد. اما شما (ارژونیکیدزه) برعکس غارتگری و چپاول قزوین را دیدید، باز هم دنبال غارتگران تا تهران آمدید و مدتی هم در اینجا ماندید.»

ارژونیکیدزه در پاسخ صاحب مغازه گفت: «عجب پس شما نمی‌دانید که آمدن من به ایران بنا به دستور حزب سوسیالیست دموکرات (بلشویک) بوده. اما والیکو برعکس به میل خودش آمد. چون حزب اوبیعی سوسیالیست دموکرات (منشویک) مخالف با کمک به انقلاب ایران بودند. آنها عقیده داشتند که انقلاب ایران باید بدون مساعدت خارجیها سیر طبیعی خود را ادامه دهد. از آن رو والیکو مأموریت مخصوصی برای آمدن به ایران نداشت. در صورتی که من از طرف حزب خودم موظف بودم با انقلابیهای ایران همراه باشم و در هر صورت کارهای مهمی هم انجام گرفت. محمد علیشاه خلع شد، پسر کوچکش اسماً پادشاه است و نایب السلطنه دارد. مجلس باز شد. نیروهای ضد انقلاب مرتب خلع سلاح می‌شوند. مقصرین سیاسی آزاد شده‌اند. مطبوعات ایران بدون سانسور می‌توانند همه چیز بنویسند. احزاب سیاسی تشکیل یافته‌است و اگر چه بیشتر وزیران از میان مالکین و فئودالها انتخاب شده‌اند، اما نمایندگان مجلس از کلیه طبقات انتخاب گشته‌اند. در مجلس اقلیت نیرومندی از نمایندگان حزب دموکرات تشکیل یافته که گاهی دولتها را به سختی تحت فشار قرار می‌دهند و آنها را وادار به کناره‌گیری می‌نمایند. دولتی که از نمایندگان فئودال و مالکین بزرگ تشکیل شده بود نمی‌توانست به اصلاحات وسیع دست بزند و اقلاً قانونی راجع به تقسیم اراضی وضع و مجری دارد.»

لازم است در اینجا یاد آورم شوم که سرگو ارژونیکیدزه تقریباً مزدور و اجیر سردار محیی در تهران بود. و تمام هزینه او را سردار محیی می پرداخت و طبعاً با سردار محیی و سپه سالار تنکابنی و امثالشان همراهی و همکاری داشت و در مبارزه آنها با دموکراتهای اصلی ایران شرکت می کرد. سلیمان میرزا اسکندری، محمدامین رسولزاده و دموکراتهای دیگر سرگوارژونیکیدزه را آلت دست دولت امپراطوری روس می دانستند، زیرا که سپه سالار تنکابنی مشهور به روسوفیلی بود. از آن گذشته سرگو ارژونیکیدزه و رفیقش والیکو، تحصیلات کافی و مطالعات عمیق نداشتند و آشنائی آنان با اصول کمونیزم و عقاید اقتصادی و سیاسی و اجتماعی مارکسیزم و سوسیالیزم به وسیله کتابهای کم مغز سطحی و یا مبلغین کم سواد انجام یافته بود (۵).

از این جهت آنها نمی دانستند که آن ایام طرفداران اصلاحات وسیع اجتماعی در ایران وجود نداشت و مردم فقط می خواستند که رژیم تازه مشروطه، محکم گردد و باغیان مخالف مشروطه خلع سلاح شوند. چون هنوز دسته های ضد انقلاب در ایران مسلح بودند و بر ضد اساس مشروطه ایران سخت می جنگیدند و مبارزه می کردند. با این وصف البته بی مورد بود که اشخاص کم سوادى مانند سرگو ارژونیکیدزه و والیکو از دولت ایران انتقاد کنند که چرا نتوانسته است یا نخواسته است زمینها را میان کشاورزان پخش کند و کارخانه ها را ملی نماید و عاقبت هم به بهانه این که نمی خواهند با دزدان و راهزنان همراه باشند، از ایران رفتند.

در اینجا مجبورم از قضیه دیگری یاد آوری کنم که به تاریخ نویسان مشروطه ایران مساعدت و کمک مؤثری خواهد کرد. پس از این که

انقلابیها رشت را گرفتند؛ سپهسالار تنکابنی که سراملاک خود در تنکابن بود، فوری سوار کشتی شده به انزلی آمد. همان موقع دو نفر به انزلی رفته و پست حکومت انقلابی را به وی تقدیم داشتند. سپهسالار پیش از این که پاسخ رد یا قبول بدهد با سرکنسول روس در رشت گفتگو کرد (۶) (آن روزها روسها در انزلی، کنسول ویا کنسولیار نداشتند) و از وی پرسید که آیا پیشنهاد انقلابیها را بپذیرد یا نه؟ سرکنسول روس در پاسخ مصلحت دید که سپهسالار مقام حکومت انقلابی گیلان را بپذیرد و خود را در ردیف سران انقلاب جاسا دهد. سپهسالار پس از دریافت پاسخ سرکنسول راضی شد که به رشت برود و با سردار محیی و دیگران متحد شود و فرماندهی کل مجاهدینی را که برای تسخیر تهران از رشت حرکت می کنند، عهده دار گردد. بنابراین شاید ارژونیکیدزه نمی دانست که دوست و فرمانده و همکار خودش در انقلاب (سپهسالار) شخصی است که با رضایت نماینده دولت امپراطوری روس داخل در عملیات گشته است. در هر حال گمان می کنم طرفداران نزدیک سپهسالار از این قضیه خبردار شده باشند (۷) و شاید خود سرگوهم از این قضیه مطلع بود. زیرا به محض این که والیکو به باد کوبه رفت از طرف پلیس سیاسی (مخفی) تأمینات امپراطوری روس دستگیر گشته، بدون محاکمه به سیبری تبعید شد. ولی ارژونیکیدزه پس از ورود به باد کوبه آزادماند، در صورتی که سفارت روس مقیم تهران و سرکنسولگری روس در رشت خوب می دانستند که او در انقلابات ایران شرکت داشته و از کارمندان حزب سوسیالیست دموکرات کارگران روس طرفدار اکثریت (بلشویک) می باشد.

ارژونیکیدزه در سال ۱۹۱۶ برای بار دوم به ایران آمد. ولی

این بار برای همراهی با سردار محیی و سپهسالار تنکابنی و ایجاد انقلاب نبود، بلکه مانند کلیه طرفداران لنین، شکست امپراطوری تزار را آرزو داشت که در نتیجه خاندان رومانوف هم منقرض گردد و انقلاب سوسیالیستی عملی شود. زیرا در سالهای ۵-۱۹۰۴ پس از شکست روس از ژاپون، انقلابی در روسیه پدید آمد و البته پس از این شکست هم باید انقلاب بشود. این دفعه ارژونیکیدزه بهتر از شش سال پیش روسی حرف می زد و بیشتر از آن روزها به اصول و عقاید مارکسیزم آشنائی داشت و معلوم می شد که ارژونیکیدزه در ظرف این شش ساله ییکار نبوده و مطالعاتی می کرده است. به هر حال در سال ۱۹۱۶ سپهسالار تنکابنی از قشون امپراطوری روس طرفداری می کرد و به این جهت ارژونیکیدزه نمی توانست با او همکار باشد. به علاوه اصلاً این مسافرت دوم ارژونیکیدزه به ایران، به منظور انقلاب نبود.

این بار هم در دکان همان دوست اولی در انزلی، ارژونیکیدزه را دیدم. يك بلوز آبی پشمی، کفشهای دراز، شلوار کلفت درازگونال آبی و پاپاخ قفقازی پوشیده بود و خیلی جوانتر از سابق به نظر می رسید و اعتماد به نفس بیشتری ابراز می داشت. ولی برعکس دفعه اول با حزب هیچاکیان اظهار دوستی نمی کرد و از عملیات آنان به سختی انتقاد می نمود.

به عقیده او چون قیام مجاهدین ارمنه بر ضد دولت عثمانی يك قیام ملی (ناسیونال) می باشد بنابراین، این قیام باید قیام ضد انقلابی و ارتجاعی تلقی گردد. زیرا در نتیجه قیام ارمنه بر علیه عثمانیان، کمک بزرگی توسط مجاهدین ارمنی به امپراطوری رومانوفها و سرمایه داران انگلیس و فرانسه خواهد شد و کشاورزان ترك و ارمنی به خاطر سرمایه داران،

خود را به کشتن می دهند. ارژونیکیدزه معتقد بود که حزب هنگاکیان در هیچ زمانی مارکسیست نبوده و فقط یکی از احزاب کوچک سرمایه داری می باشد مانند سایر احزاب کوچک سرمایه داری از قبیل داشناکسوتیون و منشویکهای روسی برای خدمتگزاری به سرمایه داران تشکیل شده است و برای این که سرمایه داران بزرگ ارمنی مقیم بادکوبه و تفلیس بهتر بتوانند در ارمنستان ترکیه، کارگران و دهقانان ارمنی و ترک و کرد و آسوری را بچاپند، هنگاکیان و داشناکسوتیون با اسلحه دولتی امپراطوری روس مسلح شده اند و پیشقراولی قشون روس را به عهده دارند.

اما ما اظهارات شاگرد باوفای لنین یعنی ارژونیکیدزه را تکذیب می کردیم و لنین و رفیقان او را خائن می نامیدیم، زیرا آنها برضد دولت و وطن خود برای نفع امپریالیستهای آلمان مبارزه می کردند و بوسیله تبلیغات خود که از منابع ستاد ارتش امپراطوری آلمان کمک می گرفتند و قوه مقاومت ارتش روس را ضعیف می کردند و می خواستند دو دولت بزرگ دموکراسی، انگلستان و فرانسه را شکست بدهند و دولت امپراطوری مرتجع آلمان را به پیروزی رسانیده به آزادیهای دموکراتیک خاتمه بدهند.

ارژونیکیدزه برای انتقادات ما پاسخ درستی نداشت و به همان جهت از ما دوری می کرد و بعداً هم برای این که با ما تصادف نکند، هرگاه یکی از ما را در راه می دید، فوری راه خود را تغییر می داد.

به هر حال ارژونیکیدزه چندی در انزلی ماند. رفیقانش می گفتند چون پلیس مخفی روسیه در صدد دستگیری اوست، لذا در انزلی مخفی به سر می برد. ولی ما هر روز او را در کوچه ها می دیدیم و نه

داشت که به کارمندان خود گذرنامه بدهد. گاه به گاهی گرجیها از نمایندگان خوشتاریا گذرنامه گرفته، آزادانه از مرز روس و ایران می گذشتند. سرکنسولگری بادکوبه و اداره های تذکره رشت-انزلی، به گذرنامه های صادر شده از شرکت خوشتاریا، مرتب ویزا می دادند.

هنگامی که گرجیها به بانک روس در انزلی حمله بردند و صد هزار منات دزدیدند؛ «بودومدیوانی» از سران حزب بلشویک، نماینده شرکت خوشتاریا در انزلی بود. مدیوانی در انقلاب بلشویکی روسیه نقش مهمی بازی کرد و بعداً نماینده بازرگانی شوروی در تهران گردید. شگفت آن که ارژونیکیدزه و مدیوانی، گرچه هر دو عضو حزب بلشویک بودند ولی هیچ گاه در انزلی با یکدیگر ملاقات نمی کردند و همین که من سبب را از مدیوانی پرسیدم، چنین پاسخ داد: «ارژونیکیدزه برای انجام کارهای شخصی به انزلی آمده و وظایف سیاسی و حزبی ندارد. بنابراین ملاقات او ضرورتی نداشت.»

به هر حال کنسولگری روس مقیم انزلی دزدان گرجی را پس از استنطاق روانه بادکوبه نمود و جوان گرجی مسلمان هم که سبب گرفتاری هم میهنان خویش گردیده بود به جای دریافت هزار منات طلا، دستگیر و روانه بادکوبه گشت.

این جوانان تا انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در بادکوبه توقیف بودند و آنگاه آزاد گشتند و فقط يك نفر آنها به انزلی برگشت.

اما لورتگپانیدزه صاحب مهمانخانه، مجبور شد مهمانخانه خود را بفروشد و به تهران برود. پسرش هم مدتی با وی بود و همین که شورویها ادارات حمل و نقل خود را در ایران دایر کردند، پسر لورتگپانیدزه

به معرفی ارژونیکیدزه، رئیس مهمانخانه اداره حمل و نقل شوروی در رودبار گشت. و مهمانخانه او مرکز تبلیغات بلشویکی برای مسافرین و شوفرها شد. دولت ایران که این را دید، آن مهمانخانه را بست. پسر لورتگانیدزه به روسیه رفت و پدرش در تهران به گدائی افتاده و در همین شهر مرد.

مرتبه سوم ارژونیکیدزه را به سال ۱۹۲۰ در رشت دیدم. این بار ارژونیکیدزه فاتح و صاحب اقتدار بود، زیرا در جنگهای داخلی شمال قفقاز بر ضد قوای دنیکیین شهرتی یافته و شهر ولادی قفقاز، مرکز حکمرانی نواحی شمال قفقاز را به افتخار وی ارژونیکیدزه نامیدند.

ارژونیکیدزه برای انجام وظایف مهمی آن روزها به ایران آمده بود و سمت کمیسر نظامی (وانیکم) و دادرس کمیسیون انقلابی نظامی ارتش یازدهم سرخ را داشت این ارتش پس از تسخیر بادکوبه چند دسته از واحدهای خود را به ایران فرستاد. ارژونیکیدزه به همراه ف. راسکولنیکف فرمانده نیروی دریائی دریای خزر و ولگا، برای مذاکره با میرزا کوچک آمده بود و در مسکو او را مطلعترین اشخاص راجع به ایران می دانستند، مخصوصاً هم که کمی فارسی حرف می زد.

میرزا کوچک خان جنگلی در اوایل سال ۱۹۲۰ ریاست یک دولت خود مختار را در گیلان به عهده داشت که مرکز آن قومناات بود. در صورتی که شهر رشت پایتخت گیلان و بخش مهم آن استان در تصرف مأمورین دولتی تهران باقی بود. میرزا کوچک خان ظاهراً از اوامر دولت تهران اطاعت می کرد و بانمایندگان دولت انگلیس نیز روابط دوستانه ای داشت. دولت ایران با وساطت انگلیسیها خود مختاری کوچک خان را به رسمیت شناخته و به او اجازه داده بود برای حفظ امنیت آن نواحی

دسته‌های مسلحی داشته باشد و حتی دولت مرکزی تهران کمک نقدی هم به منظور اداره امور فوئانات به کوچک خان می‌کرد. همان مواقع ساخلوی انگلیس دربندرانزلی از طرف آنها مستحکم شده بود.

در یکی از روزهای زیبای ماه مه (اردیبهشت) ناوگان جنگی سرخ ولگا و دریای خزر، به فرماندهی ف-راسکولنیکف به انزلی حمله کرد و در پشت سر سربازان انگلیسی، ارتش پیاده نمود. انگلیسیها بدون اینکه یک تیر خالی نمایند با فرماندهی نیروی سرخ داخل مذاکره شده و با شرایط زیر، اتفاق نظری میان آنها حاصل گردید:

۱- انگلیسها سایر قسمتهای گیلان را خالی کرده، در منجیل جمع شوند و مهماتی را که پیروان ژنرال دنیکین، پس از شکست در رزمهای بلشویکی به ایران آورده و در دست مقامات نظامی انگلیس می‌باشد به روسها بدهند.

۲ - نیروی سرخ فقط در انزلی بماند و به سایر شهرهای گیلان نیاید.

۳- ادارات دولتی و امور گیلان همچنان در دست مأمورین ایرانی باشد.

۴- روسها کلیه مهمات و خواربار متعلق به انگلیسها را که در انزلی موجود می‌باشد برای خود بردارند، ولی انگلیسها آن چه خواربار و مهمات در سایر شهرهای گیلان دارند با خود ببرند.

مذاکرات طرفین روی کشتی فرماندهی راسکولنیکف، در حضور ارژونیکیدزه به عمل آمد. استاندار گیلان، فرماندار رشت، کارگزار انزلی هم در حضور ارژونیکیدزه با راسکولنیکف مذاکره کردند و به آنها اطمینان دادند که افراد پادسته‌های مسلح سرخ از انزلی و غازیان

به خارج اعزام نخواهند شد.

ضمناً وعده دادند که پس از تحویل گرفتن کلیه اموال و مهمات متعلق به دنیکین، ناوگان سرخ از آبهای ایران می‌رود. چیچرین کمیسر امور خارجه شوروی نیز انجام این وعده‌ها را به دولت مرکزی ایران، تأیید کرد.

انگلیسها به محض پایان مذاکرات از انزلی رفتند و بعد از پانزده روز سایر نقاط گیلان را تخلیه نموده، مطابق پیمان در منجیل جمع شدند. در این اثنا میرزا کوچک خان از فومنات به انزلی رفت و با فرماندهی نیروی دریائی سرخ و نماینده سیاسی ارتش یازدهم چنین قرار دادند:

۱- میرزا کوچک خان متعهد می‌شود به محض رفتن انگلیسها از رشت، به آنجا برود و به دولت ایران و انگلیس اعلان جنگ بدهد و ارتش چریکی از میان ایرانیان تهیه کند.

۲- بلشویکها، اسلحه و مهمات کافی و همچنین کارشناسان جنگی و پلیسی برای کوچک خان بفرستند.

۳- هزینه کلیه امور به عهده کوچک خان باشد.

از این گذشته وعده‌های دیگری میان آنان رد و بدل شد، از آن جمله این که بلشویکها از دخالت در امور داخلی دولت انقلابی ایران و تبلیغ عقاید کمونیستی خودداری نمایند.

کوچک خان وارژونیکیدزه در موقع انقلاب مشروطه ایران با یکدیگر دوست و آشنا شده بودند و تحت فرماندهی سپه سالار تنکابنی، یفرم خان و سردار محیی در نبردهای قزوین و تهران شرکت داشتند. از این رو به زودی اتفاق نظریافتند و اطمینان کامل میان آنان حاصل شد.

راسکولنیکف و ارژونیکیدزه کوشش زیادی کردند که کوچك خان از پشت سر به انگلیسها حمله نماید و نگذارد آنها موجودی بانك شاهنشاهی را از گیلان ببرند. ولی کوچك خان زیر بار این تقاضا نرفت و به آنها یادآور شد که چون به کنسول انگلیس مقیم رشت قول داده از رفتن ارتش انگلیس به منجیل ممانعت نکنند، بنابراین برخلاف قول صریح خویش اقدام نمی کند.

با همه اینها شورویها مطابق قراردادی که دیروز نوشته بودند اسلحه و مهمات کافی به کوچك خان دادند و کارشناسان پلیسی و نظامی فرستادند که با کوچك خان همراه باشند. این عده پانزده روز با کوچك خان ماندند و يك روز بعد از عزیمت آخرین دسته های انگلیسی، کوچك خان از باخت و شورویها از طرف شمال به شهر رشت وارد شدند. آن روز نه تنها برای گیلان بلکه برای ایران و انقلاب شوروی يك روز تاریخی بشمار می آید.

روز جمعه هجدهم ماه مه برعکس غالب روزها هوای رشت آفتابی و ملایم شده بود. زنان و مردان و پولداران و بی پولهای شهر همه به استقبال و دیدن کوچك خان آمدند. و هرکس به قدر مقدور از وی پذیرائی می کرد. آنها امید داشتند که با تسلط کوچك خان بر گیلان دیگر در این استان جنگی واقع نمی شود و اگر هم تصادمی میان روس و انگلیس واقع گردد، آن طرف منجیل و در دره های نزدیک قزوین و یا در جلگه قزوین می باشد. همه اهالی از نتیجه مذاکرات و قرار راسکولنیکف و ارژونیکیدزه با کوچك خان خبر داشتند و می دانستند موضوع به چه ترتیب حل شده است.

استاندار گیلان، رئیس شهربانی، رئیس پست و تلگراف،

کارگزار گیلان و بسیاری از مأمورین دولت ایران نیز جزء سایرین به استقبال کوچك خان آمدند و همراهی دولت مرکزی را به کوچك خان وعده دادند.

مرد انقلابی ایران برای اینکه با همه مردم تماس پیدا کند و به هر کدام سخن مناسبی بگوید و دوستان صمیمی خود را ببوسد، از پسبخان تا رشت، قریب هفت کیلومتر راه را پیاده آمد و به طرز خیلی معقول و مؤدب وارد شهر گردید و در واقع هریک از دوستان و آشنایان و استقبال کنندگان را به طور مناسبی نوازش نمود.

مردم گیلان خیلی به میرزا کوچك عقیده داشتند و پیش خود می گفتند که فقط او می تواند روسها را رام سازد و برای توسعه و پیشرفت امور بازرگانی گیلان با آنان مذاکره کند و پیمان ببندد و اوضاع گیلان را به حال عادی برگرداند. حتی پاره‌ای از اهالی تهران هم به کوچك خان و عملیات او نظر خوشی داشتند. اما افسوس که در همان روز جمعه هجدهم ماه مه یعنی روز ورود کوچك خان به رشت، همین که مردم ناویهای سرخ را همراه کوچك خان دیدند، به کلی نومید شدند.

میرزا کوچك خان برای ادای نطق یکسره به سبزه میدان رشت رفت. در آنجا عده زیادی جمع شده بودند. پیش از کوچك خان راسکولنیکف، ارژونیکیدزه، آبوکف، گائوک و چند کمونیست ترك بادکوبه‌ای و چند ایرانی در سبزه میدان حضور داشتند. مرد انقلابی ایران بالا رفت و خلاصه نطقش پس از اظهار تشکر از پذیرائی دوستانه گیلانیان این بود که مرام او حفظ امنیت و تقویت مشروطیت و محو رژیم استبدادی می باشد و همچنین تصمیم دارد انگلیسهای جهانگیر

را از ایران اخراج کند و حقوق مشروع ملت را تأمین نماید. ضمناً از لنین و تروتسکی به عنوان منجی ملل آسیا تشکر کرد و از راسکو - لنیکیف و ارژونیکیدزه برای وعده‌هایی که به منظور نجات ایران از یوغ حکومت شاه و انگلیسها داده‌اند، سپاسگزاری کرد و با فریاد «زننده باد لنین و تروتسکی، منجیان ملل شرق» نطق خود را پایان داد.

راسکولنیکیف و ارژونیکیدزه پس از پایان نطق روسی آبو کف از تریبون پائین آمده، از سبزه میدان رفتند و ترجمه تحریف شده گائوک را نشنیدند و معلوم نشد که آیا نمایندگان لنین و تروتسکی، منجیان ملل شرق، از این تغییر ترجمه خبر داشتند و آن را تصویب می‌کردند یا خیر؟ اما همین قدر می‌دانیم که پس از آن واقعه مسروب هاروتونیان، دندان‌ساز ارمنی که روسی و فارسی می‌دانست به کمیته انقلابی مراجعه کرد و موضوع ترجمه غلط را گوشزد کرد. در صدد برآمدند او را بگبرند. ناچار به لاهیجان و از آنجا به تهران گریخت. چون که آبو کف، کارانوف، کوچک خان، میر صالح مظفرزاده و گائوک از کارمندان کمیته انقلاب بودند و نمی‌خواستند حقیقت را بشنوند.

جوان هندی: پس از گائوک جوان کوتاه قد سیاه چرده‌ای که لباس نظامیان هندی در برداشت مشغول نطق شد و گفت: «من هندی هستم و چندین سال در ارتش هند تحت فرماندهی افسران انگلیسی بر ضد عثمانیان جنگیده‌ام به امید این که پس از پایان جنگ، هندوستان مستقل گردد. ولی دولت انگلیس مانند همیشه ملت هند را گول زد و امروز هندیها در زیر فشار و سختی انگلیسها مانده‌اند. همه سربازان

هندی این حقیقت را می‌دانند و می‌خواهند به برادران انقلابی روس پیوندند و همین که انقلابیها به منجیل برسند، سیصد میلیون هندی قیام خواهند کرد و منتظر فرمان لنین و تروتسکی، منجیان ملل خاور زمین می‌باشند تا انگلیسها را به دریا بریزند.»

جوان هندی در پایان نطق خود از برادران انقلابی روسی و ایرانی دعوت کرد که به زودی به طرف هند بروند و با فریاد «زنده باد کوچک خان، منجی ایران و هندوستان» گفته‌های خود را به پایان رسانند.

نیم ساعت بعد همه دانستند که جوانك سیاه چرده، اهل لاهیجان بوده و مطابق دستور، دل هندی را در آن روز بازی کرد.

من نخواستم تا آخر متینگ در سبزه میدان بمانم و نطقهای ترکی ناطقین باد کو بهائی را بشنوم. لذا یکر است به خانه مدیر الملك رفتم. مدیر الملك چنانکه میدانیم از ملاکین بزرگ گیلان است و قرار بود کوچک خان در خانه مدیر الملك به عنوان مهمان امجد السلطنه پسر مدیر الملك، اقامت نماید.

عده زیادی از مالکین و بازرگانان در سالون منتظر آمدن کوچک خان بودند. میرزا احمد خان، استاندار گیلان را در آنجا ملاقات کردم. مرا از سالون به يك اطاق کوچکی راهنمایی کردند. پرده‌های این اطاق افتاده و تقریباً تاریک بود. میر صالح مظفرزاده، ارژونیکیدزه و راسکولنیکف در آن اطاق بودند. ارژونیکیدزه پشت به دیوار، در تاریکترین نقطه اطاق جا داشت. راسکولنیکف فاتح انزلی و فرمانده نیروی دریائی سرخ، لباس نظامی پوشیده بود، ولی لباسهای فاخر

کشوری درهیکل فربهش اورا مانند یلک لرد انگلیسی جلوه می داد و به قدری راسکولنیکف فضا را احاطه داشته بود که ارژونیکیدزه پشت سر او مستور مانده بود. ارژونیکیدزه چشمهای خود را زود زود می بست و می گشود و چهره اش سرخی نامطلوبی داشت. گمان می کنم نوشابه زیادی صرف کرده بود و خوابش میامد.

میر صالح مظفرزاده قدری دورتر از این دو نفر، دست به سینه روی صندلی نشسته بود. همین که من وارد شدم، مظفرزاده برخاست و مرا به مهمانان نیرومند و عزیز کوچک خان معرفی کرد و راسکولنیکف بلند شده به من دست داد و گفت: «خوشوقتم که بایکی از سران حزب هنجایان آشنا می شوم. امیدوارم شما و رفیقانتان، بابلله و آبوکف، همراهی معنوی خواهید کرد. آنها با این کشور و اخلاق و عقاید مردمش آشنا نیستند و ممکن است فریب اطرافیان خود را بخورند. در هشتراخان و بادکوبه رفیقان شما باما همراهند.»

من بولله را در تریبون سبزه میدان ندیدم و تعجب کردم که چگونه راسکولنیکف نام او را به میان آورد ولی از کاژانوف اسمی نبرد. در صورتی که می گفتند کاژانوف به عنوان رایزن سیاسی و نظامی دولت کوچک خان در گیلان می ماند. البته در حضور نمایندگان شوروی اظهار تعجیبی نکرده، در پاسخ راسکولنیکف گفتم: «عجالتاً رفتار آینده ما با حزب شما معین نشده است، چه که ما منتظر آمدن شما به رشت نبودیم. ولی در هر حال حاضریم با کوچک خان همراهی کنیم به شرطی که رژیم دموکراسی و مشروطیت را مستقر سازد و هرگاه از عهده انجام این مأموریت بر نیاید، ما نسبت به انقلاب او تماشایی نخواهیم بود.»

ارژونیکیدزه به طور نیم خیز برخاسته، به سردی به من دست داد و چنین وانمود کرد که برای نخستین بار مرا می بیند و همین که من از ملاقات خودم با او در انزلی سخن گفتم، او گفت که در انزلی کسی را ندیده و فقط يك بار با عجله به آن بندر آمده و سوار کشتی شده است. من با اصرار از رفیق گرجی مقیم انزلی خودمان (لورتگپانیدزه) و آن جوان گرجی مسلمان صحبت داشتم. ارژونیکیدزه تکرار کرد که در انزلی با کسی ملاقات ننموده است. در تمام این جریان، راسکولنیکف با تعجب تماشاچی بود.

همین طور که ما مشغول صحبت بودیم، صدای «زننده باد میرزا کوچك خان» از بیرون بلند شد. معلوم بود کوچك خان می آید. برای پیشواز از اطاق بیرون آمدم و تا سرپله ها رفتیم، مردم هم به ما راه می دادند.

پس از ملاقات و دست دادن با کوچك خان، راسکولنیکف به همراه ارژونیکیدزه و مظفرزاده به اطاق کوچك تارلك روند. اسامی با کوچك خان وارد سالون بزرگ شدم. پیشوای انقلابی ایران، از ملاقات حاضرین اظهار تشکر نموده، گفت: «من مالکیت شخصی و مذهب را ملاحظه می کنم. مهمانان روسی هم وعده داده اند که در امور دولتی و شخصی ایران دخالت نخواهند کرد. فقط برای انقراض سلطنت ایران و اخراج انگلیسها از ایران، با آزادیخواهان مساعدت می کنند.» آنگاه از حضار عذر خواست چون که مهمانان عزیز روسی منتظرند، ناچار نمی تواند زیاده نزد آنها بماند و باید به اطاق دیگر برود. سپس از من خواهش نمود با وی نزد دوستان روسی بروم. من گفتم که آنها را دیده ام. کوچك خان اظهار داشت: «عیب ندارد، مترجم من باشید.

اگرچه میر صالح مظفرزاده هم روسی می‌داند، ولی ممکن است ترجمه او باعث سوء تفاهم گردد.»

در اطاق کوچک یاریک، ارژونیکی‌دزه کنار دیوار و راسکولنیکف پهلوی او نشسته بود. مظفرزاده هم با همان حال دست به سینه، قدری دورتر از آنها قرار داشت و همین که ماهم نشستیم، ابتدا راسکولنیکف شروع به صحبت نموده، پرسید: «آیا رفیق میرزا کوچک‌خان اجازه می‌دهد رفیق یقیکیان در موقع مذاکرات ما حضور داشته باشد؟» کوچک‌خان گفت: «بلی. او دوست ماست و مترجم من می‌باشد.»

آنگاه راسکولنیکف در گوش چیزی به ارژونیکی‌دزه گفت و با اشاره توسط من از کوچک‌خان پرسید: «کی باید کمیته انقلابی ایران تشکیل گردد؟» کوچک‌خان پاسخ داد: «هنوز درباره تشکیل این کمیته و روش آن تصمیم نگرفته‌ام. ممکن است امشب با رفیقانم صحبت بدارم و فردا نتیجه را به اطلاع رفقای روسی برسانم.»

راسکولنیکف در مقابل اظهار کوچک‌خان گفت: «وقت زیاد نداریم. باید امشب ساعت ۹ تکلیف معین شود (وقتی که حرف می‌زدیم، ساعت ۵ بعد از ظهر بود) رفیق ارژونیکی‌دزه نصف شب از انزلی حرکت می‌کند که صبح باد کوبه باشد. من هم الساعه به کشتی خودم باز می‌گردم.» کوچک‌خان در پاسخ گفت: «در این مدت کم نمی‌شود تصمیمهای کلی و قطعی گرفت. من باید رفقا را جمع کنم و با آنها مشورت نمایم. جمع‌آوری و مذاکره با آنها هم وقت لازم دارد.»

در تمام این مدت که ما صحبت می‌داشتیم، ارژونیکی‌دزه پشت به دیوار نشسته و پایش را روی پا انداخته بود. ولی همین که کوچک‌خان جمله اخیر را بیان کرد ناگهان برخاست و گفت: «به رفیق کوچک‌خان

بگوئید در ایام انقلاب نمی‌شود زیاد مطالعه کرد. باید فوری تصمیم گرفت و فرصت از دست می‌رود. باید ساعت ۹ امشب نخستین جلسه کمیته انقلاب تشکیل گردد. رفیق کوچک خان رئیس کمیته خواهد بود. رفیق بولله نیز در کمیته شرکت خواهد داشت. من و رفیق راسکولنیکف ساعت ۹ به‌رشت برمی‌گردیم و در جلسه شرکت می‌نمائیم و راجع به اولین اعلامیه کمیته انقلاب تصمیم خواهیم گرفت و در ساعت ۱۰ به همراه رفیق راسکولنیکف از رشت می‌رویم.»

کوچک خان پس از شنیدن ترجمه من سرخ شد (کوچک خان مرد متدین معقول با حیائی بود و در مواقع صحبت عادی هم رنگش سرخ می‌شد) و جوابی نداد. ارژونی‌کیدزه بدون خدا حافظی از در بیرون رفت. اما راسکولنیکف سری تکان داده و خارج شد.

کوچک خان که تا آن وقت تصور می‌کرد رئیس دولت انقلابی خواهد بود، دانست رئیس دولت انقلابی ارژونی‌کیدزه و یا جانشین او می‌باشد. بیچاره یک دقیقه بدون حرکت در فکر فرو رفت.

در هر حال، همان شب به فرمان ارژونی‌کیدزه کمیته انقلابی تشکیل یافت و اعلامیه اول کمیته که قبلاً تنظیم شده بود به تصویب رسید و روز دیگر انتشار یافت. در این اعلامیه، از وعده‌هایی که کوچک خان در سبزه میدان و سالون خانه امجد السلطنه به مردم داده بود، اسمی برده نشد. روز بعد هیئت دولت انقلابی شوروی انتخاب گردید و مدیران و مستشاران ادارات دولت انقلابی تعیین شدند. وزیران و رؤسای ادارات ایرانی اما معاونها و مستشاران، روسی و یا از اتباع روس بودند.

به‌طوری که گفتم حسب الامر راسکولنیکف و ارژونی‌کیدزه و با

حضور آنان، اشخاص زیر به کارمندی شورای جمهوری انقلابی ایران
انتخاب شدند:

- ۱- میرزا کوچك خان، صدرشورا
 - ۲- احسان الله خان، فرمانده كل ارتش سرخ در ایران
 - ۳- اردشیر، عضو
 - ۴- حسن، عضو
 - ۵- ایلانی، عضو
 - ۶- هوشنگ، عضو
 - ۷- میر صالح مظفرزاده، مدیر شورا
- پس از تشکیل شورای جمهوری انقلابی ایران، هیئت دولت از
اشخاص زیر تشکیل گردید:

- ۱- میر شمس الدین، کمیسر داخله
 - ۲- سید جعفر گیلانی، کمیسر خارجه
 - ۳- میرزا محمد علی پیربازاری، کمیسر مالیه
 - ۴- محمود آقا، کمیسر قضائی
 - ۵- نصر الله، کمیسر پست و تلگراف
 - ۶- حاجی محمد جعفر کنگاوری، کمیسر معارف و اوقاف
 - ۷- میرزا محمد علی خمامی، کمیسر فوائد عامه
 - ۸- میرزا ابوالقاسم فخرائی، کمیسر تجارت
 - ۹- میرزا کوچك خان، سر کمیسر و کمیسر جنگ
- اشخاص ذیل نیز به کارمندی دوایر مربوط به شورای جمهوری
انتخاب شدند:

- ۱- رضا، اداره سیاسی باکمک و مستشاری فریدون (ترونین)

- ۲- شیخ عبدالله ، دادگاه نظامی باکمک و مستشاری کرت
 ۳- میرزا علی حبیبی، اداره تنظیمات
 ۴- میرزا علی، تأمینات باکمک و مستشاری کوكاف
 ۵- میرزا علی اکبر ، اداره ارتباطات با کمک و مستشاری
 مصطفی

- ۶- دکتر منصور، اداره بهداری باکمک و مستشاری دکتر کریم
 ۷- کلنل فتحعلی ، اداره ارکان حرب با کمک و مستشاری
 اسفندیار

- ۸- سلطان حسن و سلطان عبدالحسین، اداره بودجه باکمک و
 مستشاری باقی

- ۹- سلطان ابوالحسن، اداره تعلیمات سواره نظام با کمک و
 مستشاری موسی

- ۱۰- سلطان عبدالحسین ، اداره تعلیمات پیاده نظام با کمک و
 مستشاری جمشید

- ۱۱- محمد، اداره تعلیمات توپخانه

- ۱۲- اداره تعلیمات مهندسی، مستشار یدالله

وزیران دولت جمهوری شوروی ایران ، همه ایرانی ولی از
 کارمندان شورای جمهوری ایران اردشیر و حسن، روسی و هوشنگ
 آلمانی بودند.

در مقابل، تقریباً کلیه مستشاران و مدیر کل‌های دوایر مربوطه از
 میان روسها انتخاب شدند. و به استثنای کوكاف و کرت که همان
 اسم‌های سابق روسی و آلمانی خود را محفوظ داشته بودند، سایر
 مستشاران و مدیر کل‌های غیر ایرانی، اسامی تازه ایرانی و اسلامی به

خود گذاردند تا مردم گیلان و سایر شهرستانها گمان نبرند که کارهای مهم و مقامات عالی جمهوری شوروی ایران به بیگانگان هم داده شده است. شورای جمهوری انقلابی ایران اعلامیه مفصلی انتشار داده و در پایان چنین اعلام داشت:

۱- جمعیت انقلاب سرخ ایران اصول سلطنت را ملغی و جمهوریت شوروی را رسماً اعلان می دارد .

۲- تشکیل حکومت موقت جمهوری و حفاظت جان و مال عموم اهالی بشارت داده می شود .

۳- هر نوع قرارداد و پیمانی که دولت ایران قدیماً و جدیداً با هر دولتی منعقد نموده ملغی و باطل است .

۴- حکومت جمهوری شوروی ایران کلیه اقوام بشر را بدون تفاوت باین آمال شریک دانسته و به طور تساوی با همه آنان رفتار خواهد کرد و حفظ شعائر اسلامی را نیز از فرایض خود می داند.

اعلامیه فوق که قبلاً با نظر ارژونیکیدزه و همکاران دیگرش تنظیم شده بود، در حضور ارژونیکیدزه و راسکولنیکف به تصویب رسید .

هیئت جنگلیها که مدت زمانی به نام هیئت اتحاد اسلام مشهور و موسوم بود و از روز اول قیام خویش فقط مخالف با وثوق الدوله و

طرفداری از سلطنت مشروطه ایران را شعار خود می‌دانست و حتی بالای کلیه کاغدها و پا کتهایش عبارت چاپی «بنام اعلیحضرت احمد علی شاه قاجار» دیده می‌شد و هر عمل مهمی را به اسم پادشاه ایران انجام می‌داد، در ظرف سه ساعت عقیده و روش دیرین خود را عوض کرد و در تحت نفوذ و تهدید راسکولنیکف و ارژونیکیدزه، دولتی به عنوان دولت جمهوری شوروی ایران تشکیل داد. بنابراین باید اعتراف کرد که رئیس و پیشوا و موجد دولت شوروی ایران در گیلان، میرزا کوچک خان نبوده بلکه ارژونیکیدزه و راسکولنیکف می‌باشند.

يك ماه و نیم پس از اعلان دولت جمهوری شوروی ایران، کوچک خان با همکاران نزدیک خود مانند مظفرزاده و هوشنگ (گائوک) و بیشتر وزیران از رشت به جنگل رفتند و مدتی هم با ارتش سرخ آذربایجان «بادکوبه» و روس جنگیدند. دوزخ بعد از رفتن آنها به جنگل، کمیته انقلابی ایران تحت ریاست احسان الله خان تشکیل یافت و دولت کمونیستی ایران با اشتراك چند نفر از کمونیستهای ترك زبان، تحت سرپرستی روسها در رشت تاسیس گردید و این قضیه به خوبی نشان می‌دهد که مؤسسين دولت جمهوری ایران خود بلشویکها یعنی راسکولنیکف و ارژونیکیدزه بودند.

به هر حال ارژونیکیدزه را دیگر ندیدم. او مدتی در بادکوبه و بعد در قفقاز شمالی نمایندگی دولت مرکزی و کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی را داشت. بالاخره پس از مرگ دزرنسکی جانشین او شد و مقام کمیسری صنایع سنگین را با اختیارات تام انجام می‌داد و در واقع یکی از نزدیکان استالین به شمار می‌آمد. ولی دزرنسکی پس از یکسال در سرپست خود سکنه کرد. اتفاقاً سلف

او هم هنگام ایراد نطقی، سرپست خود سگته کرد (۸). دزرژینسکی پیش از این که کمی سر صنایع سنگین گردد، چندین سال رئیس مقتدر با اختیار (چکا) بود. در هر حال پس از سگته ارژونیکیدزه، شهرت یافت که هم او و هم دزرژینسکی به دست مأمورین (گگ - پ - او) از بین رفتند!

راسکولنیکف: راسکولنیکف تا این آخریها، سفیر کبیر شوروی در بلغارستان بود و در تشکیل و تقویت حزب کمونیست بلغار نقش مهمی بازی کرد و پیش از آن سمت سفارت کبرای شوروی در افغانستان را داشت.

راسکولنیکف آموزشگاه جنگی دریائی را دیده بود و زمان نیکلای دوم در نیروی دریائی روسیه مقیم دریای بالتیک کار می کرد. پس از انقلاب فوریه با ناویانان همدست گشته، بسیاری از افسران را کشت و از هنگام بازگشت لنین به روسیه، به عضویت حزب بلشویک درآمد و در زد و خوردهای مربوط به تصرف کاخ زمستانی امپراطور شرکت کرد. و در تحت ریاست او کشتی «آورورا» در اکتبر ۱۹۱۷، پترزبورگ را بمباران کرد. این افسر دریائی تقریباً در همه جنگهای داخلی شرکت نمود و چنان که گفتیم به راهنمایی او نیروی دریائی خزر - ولگا، بندر انزلی را متصرف شد. پس از فتح انزلی مدتی فرمانده نیروی دریائی بالتیک شد و با ناویان «یاغی» خود خیلی بی رحمانه رفتار کرد.

سپس از کارهای جنگی دست برداشته به کارهای سیاسی چسبید. ولی در این کار پیشرفتی بدست نیاورد.

هنگام تحریر این یادداشتها برای ارسال آن به پستخانه به مقصد آمریکا، خبر رسید که دولت شوروی راسکولنیکف را از صوفیه به مسکو

احضار کرده است. بعد معلوم شد که نامبرده از صوفیه به مسکونرفته است و معلوم نیست روزها در کجای باشد.

در میان احضارشدگان عدد زیادی از نمایندگان سیاسی دولت شوروی مانند داویدف، یورینوف، کریستفسکی و غیره بودند که به مسکون احضار و توقیف شده بودند. راسکولنیکف از ترس این که مبادا به سرنوشت آنها دچار گردد، به مسکون نیامد (۹) و تا حال معلوم نیست مشارالیه کجاست. زنده است؟ یا مرده است؟ و اگر مرده است، خودش مرده است یا او را کشته اند؟

آبوکف: از ملاکین شمال قفقاز بود و به اصرار ارژونیکیدزه وارد حزب بلشویک گردید و در مدت کمی به مقامات عالی حزبی و منصبهای مهم دولتی رسید. زن او (بوله) زن تحصیلکرده زیبایی بود و در تمام مدت جنگهای داخلی بالباسهای ابریشمی و پالتوهای خز و سنجاب، گردش می کرد و با ارژونیکیدزه روابط صمیمانه داشت. بعضی ها می گفتند آن زن زیبا، معشوقه ارژونیکیدزه است. بعضیها عقیده داشتند از اقوام نزدیک قهرمان قفقاز شمالی و مؤسس دولت جمهوری ایران می باشد.

آبوکف و بوله، پس از مراجعت از ایران به گناه خیانت به میهن، محکوم به اعدام شدند و ارژونیکیدزه هم نتوانست جانشان را حفظ کند.

سمالوک: این ماجراجوی آلمانی، مدتی از بلشویکها دوری جسته و با کوچک خان همراه گشت و در جنگل ماند. و خودش و زنش و دخترش مسلمان شدند. و تا دم مرگ از کوچک خان دست برداشت و با او فرار کرده و در یکی از دره های طوالش از سرما و گرسنگی مرد.

در صورتی که بسیاری از دوستان و اقوام و هم مسلکان کوچک خان، فوری بادشمن او، یعنی سردار سپه وزیر جنگ آن روز ساختند مانند محمود رضا طلوع که به توسط همان سردار سپه به نمایندگی مجلس شورای ملی رسید و یا میر صالح مظفرزاده که در ادارات دیکتاتوری ایران وارد شده، مطیع اوامردیکتاتوری گردید.



فریمان نریمانوف



محمد امين رسول زاده



سرگو ارژونیکیدزه



سرگو ارژونيكيدزه



والهکوویکی دیگر از مجاهدین قفقازی



سپہسالار تنکا پنی



سردار محیی در انقلاب مشروطه

توضیحات

توضیحات فصل اول

۱- در یادداشت‌های «هفده ماهه...» که در روزنامه ستاره ایران^۱ چاپ شده به جای «مغیر یکی از روزنامه‌های مهم لندن» نوشته شده «یکی از نمایندگان بریطانیای کبیر در رشت، در يك مجمع به دوستان خود، دو ماه قبل از ورود بلشویکها، می‌گفت.»

۲- احمد شاه نیز بعدها (پس از شکست میرزا کوچک) ادعا کرد: «... در چنان روزهایی، تمام بار مسئولیت بر دوشهای من نهاده شده و ناگزیر بودم عوامل ملی و نیروهای کوچک داخلی را به هر صورت تشویق نمایم بر جای خود بمانند، بدون آنکه پرو بالهای آنها بیش از حد لزوم گسترده شود. چنانچه مادام که میرزا کوچک‌نشان آشکارا یکطرفی نشده بود، از پشتیبانیهای پنهانی من برخوردار بود و سبب عمده بقای جنگلیها در اوایل امر، تعلیمات من بود که همواره بوسیله محارم دربار به افسران قزاق می‌فرستادم.» اسرار سقوط احمدشاه نوشته رحیم‌زاده صفوی، تهران، فردوسی، ص ۱۲۴-۱۲۳.

۳- در دوران حکومت وثوق‌الدوله، در بار عده زیادی از جنگلیها تسلیم شدند. یکبار که حاجی احمد کسمانی همراه یارانش تسلیم شد و دیگر بار که دکتر حشمت و یارانش تسلیم نیروهای دولتی شدند. بار نخست به دنبال تسلیم حاجی احمد کسمانی و فشار نیروهای دولتی، در جلسهای که برای ادامه یا عدم ادامه جنگ در خانه دکتر حشمت تشکیل می‌شود، «علی‌اکبرخان نماینده سیدحسین‌خان از صاحب‌منصبان عده لاهیجان یا احسان‌الله خان موافق برای جنگ و حمله بودند. ولی عده گوراب زرمخ با سایر رؤسا اختیارات خود را به میرزا کوچک‌خان

۱- از این به بعد به جای «یادداشت‌های هفده ماهه...» که در روزنامه ستاره ایران

چاپ شده، «یادداشت‌های ستاره ایران» خواهد آمد.

برگزار نمودند و میرزا گفته: من رضایتی به جنگ ندارم. برای اینکه فعلاً دولت ایران به نیرنگ و پلتیک خارجه دچار شده است و اگر بخواهیم جنگ کنیم فقط خون مسلمانها ریخته می‌شود و برای ما ننگ آور است. عجالتاً لاهیجان را تخلیه می‌نمائیم و عده را در اغلب کوهها تقسیم کرده، چند وقتی را به انتظار می‌گذرانیم تا از اوضاع مملکت بخوبی مسبوق شویم و از عقاید مأمورین دولت مرکزی و کارکنان آن نیز به‌خوبی باخبر شویم. آن وقت به تکلیف خود عمل خواهیم نمود. به نقل از: **نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل** نوشته محمدحسن صبوری دیلمی، از رزمندگان جنگل، تهران، ۱۳۵۸، ص ۹۶. اندیشه عقب‌نشینی و خودداری از جنگ، باعث تسلیم شدن و دستگیری گروه کثیری از جنگلیها شد.

۴- احسان‌الله خان در خاطراتش راجع به این قرارداد چنین می‌نویسد: «در این زمان تیمورتاش از مقام حاکمیت در گیلان برکنار گشت و متصدی محلی امور مالی، احمدخان آنری جانشین وی شد. این حاکم جدید بدستور دولت تهران، نمایندگان خود را برای مذاکره با کمیته انقلابی به جنگل فرستاد. دولت شاه برای عهد متارکه شرایط زیر را پیشنهاد نمود: هر دو طرف به عملیات جنگی خاتمه می‌دهند، اسرا را تعویض می‌کنند، قزاقها به شهر رشت عقب می‌نشینند و جنگلیها قوای خود را تحت اطاعت کوچک‌خان به فومن می‌برند. خرج قوا را دولت می‌پردازد و در عوض جنگلیها موظفند در امور انتظامی رشت خدمت کنند.

اعضای کمیته پیشنهاد دولت را کاملاً قابل قبول دانسته تمایل داشتند متارکه را امضا کنند. آنان معتقد بودند متارکه امکان خواهد داد موقعیت ما تحکیم شود و نیروها را با رفقائی که از اسارت می‌آیند قویتر سازند. مجاهدین اکثراً با امضای متارکه مخالف بودند، زیرا آنان کمتر از اعضای کمیته به صداقت دولت و مقاصدش باور داشتند. بدون شك همزمان پیشنهاد صلح، دولت شاه و انگلیسیها که پشت سر او بودند به این امر پی برده بودند که با نیروی جنگی نمی‌توانند از پس جنگلیها برآیند. چون از طرفی جنبش نزد محافل طرفدار انقلاب تکیه‌گاه محکمی داشت و از طرف دیگر شرایط ادامه جنگ برای قشون منظمی که با محل پوشیده شده جنگل آشنائی نداشت، مساعد

نبود. یکی دیگر از علل پیشنهاد صلح دولت (ونه کم اهمیت ترین آنها)، پیشرفت سریع ارتش سرخ بلشویکها به طرف جنوب و قفقاز بود. چیزی که به حق موجبات وحشت دولت و انگلیسیها را فراهم می آورد، با بستن قرارداد، دولت و انگلیسیها مایل بودند گیلان را آرام سازند، آنرا به طرف خود متمایل سازند و از امکان عملیات مشترک جنگلیها و بلشویکها جلوگیری کنند. این مطلب به نوبه خود می بایست به اعتبار جنگلیها در بین توده ها لطمه زده و آنطور که می باید اثر بدی نیز روی جنبش تهران که تازه آغاز گشته بود بگذارد. البته بغیر از این مسائل، دولت می خواست از صلح برای متلاشی ساختن جنگلیها نیز استفاده کرده، سازمانشان را از داخل منهدم سازد.

تمام این مطالب را من در جلسه بیان داشتم، چون پیش بینی می نمودم که صلح با دولت، جنبش را متلاشی می کند. پیشنهاد من دایر بر رد صلح و ادامه مبارزه قبول نشد، چون اکثریت کمیته آنطور که قبلا ذکر شد، با رضایت خاطر پیشنهاد دولت را پذیرفت. قرارداد صلح منعقد گردید. «اسناد تاریخی، پیکوش خسرو شاکری، تهران علم، ۱۳۵۹، ج ۳، ص ۳۴۵-۳۴۴.

در همین مورد، صدرا لاشراف که در آن زمان ریاست استیناف گیلان را عهده دار بود، چنین می نویسد: «بعد از رفتن تیمور تاش از رشت، کفالت حکومت را به پیشکار مالیه گیلان میرزا احمدخان آذری تفویض کردند و او مراقبت تامی در امور حکومت داشت و آنرا پله ترقیات دیگر خود می دانست و چون در آن موقع بحبوحه انقلاب روسیه و جنگ بالشویکها یا عناصر ضد بالشویک و موقعی بود که قفقاز هم مستقل شده، دولت و پارلمان تشکیل داده بود و آقای سید ضیاء الدین طباطبائی که بعدها در کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی، رئیس الوزراء شد به ریاست میسیونری از طرف دولت به قفقاز رفت و نگرانی دولت ایران راجع به اوضاع روسیه و قفقاز موجب آن بود که می بایست کار میرزا کوچک خان را در گیلان که دروازه ایران بطرف روسیه است یکسره کند یا بخلیه یا بصلح و تسلیم میرزا کوچک خان. میرزا احمد خان آذری، موقعی برای این خدمت پیدا کرد و با وساطتی که انگیزت ملاقات محرمانه با میرزا کوچک خان در جنگل کرد. میرزا کوچک خان... چون موقع خزان جنگل بود و اگر قوای دولت جدا او را

تعقیب می‌کرد مانند تابستان و پائیز دستگیری جنگلیها مشکل نبود، سر تسلیم فرو آورده وعده کرد که اگر وثوق‌الدوله شرایط او را بپذیرد، او تسلیم خواهد شد. آذری گول خورد و فوراً روانه تهران شد و به وثوق‌الدوله گفت او حاضر است تسلیم دولت شود. اطرافیه‌های وثوق‌الدوله این خبر را استماع کرده، به روزنامه‌ها اعلامیه دادند که میرزا کوچک خان و اتباع او تسلیم شدند. آذری به رشت مراجعت و دستوری از دولت برای قوای نظامی آورد که موقتاً تعقیب جنگلیها را موقوف دارند و پس از آن با جمعی از رجال و علماء رشت برحسب معاهده با میرزا کوچک‌خان به جنگل رفت و مراهم یا خود برد. «یادداشت‌های صدرالاشراف»، وحید هفتگی، نهم تیر ۱۳۴۸، ص ۲۴.

۵- «در نخستین ماه‌های جنگ بین‌المللی [اول] [میرزا کوچک خان] با چهار نفر همراه شده که از راه مازندران به تنکابن آمده و در نورکجور زمینه قیام برضد اجانب را فراهم کند ولی روز حرکت از تهران فقط یک نفر^۲ به همراه خود وفا نموده و با وی عازم تنکابن گردیدند. در این راه کوچک‌خان متوجه شد که هم‌سفر محترمش در اقدام به قیام نظر خاصی را تعقیب می‌نماید ناچار پس از آنکه حوادث ناگواری را تحمل نمود از رفیق مزبور جدا شد و از تنکابن برای مرکز عملیات منصورف و در رجب ۱۳۳۳ قمری (۱۲۸۴ ش- ۱۹۱۵ م) به رشت ورود کرد.... ورود میرزا کوچک خان و دکتر حشمت به رشت، مخفیانه صورت گرفت. بدون اینکه کسی از ورودشان آگاه شده باشد، شانه وارد منزل میرزا احمد خان (مدیر روزنامه پرورش شدند^۳. در

۲- این شخص علی دیو سالار مازندرانی، ملقب به سالار فاتح بود. (ب. د.)

۳- مدرسی چهاردهی، در یادداشت‌هایش در مورد میرزا احمد خان مدنی و روزنامه پرورش چنین نوشته‌اند: «سید احمد مدنی، مدیر روزنامه پرورش، پسر عموی مدنی مدیر روزنامه ترغیب و از سادات محترم گیلان بود. دو دوره روزنامه‌نگاری مردی پاکدامن و وارسته بشمار می‌رفت. بعد از سال ۱۳۲۰ روزنامه پرورش در تهران دوباره منتشر شد و دوست هنگام تحصیل در کربلا، آقای حسین وازانی، مدنی سردبیر روزنامه پرورش شد و با هم کار می‌کردند. سید صالح سیاح و جهانگیر سرتیپ‌پور از همکاران مطبوعاتی روزنامه پرورش چاپ رشت بودند. دو مقاله من «هنگامی که مشق مقاله‌نویسی می‌کردم» در سال ۱۳۰۷، در پرورش چاپ شد.»

مدت يك هفته میرزا با دوستان و فاذازش محرمانه ملاقات کرد و از آنها برای مراجعت علنی به رشت یاری خواست، زیرا کنسول روسیه اجازه ورود و اقامت به این شهر را به او نمی‌داد و دولت ایران هم کوچکترین قدرتی برای صدور چنین اجازه‌ای نداشت! یاران قدیمی و وفادار پس از مشورت تصمیم گرفتند از «اف سینکو» کنسول روسیه در رشت که مردی سلیم‌النفس و ضمناً بیمار بود، اجازه ورود میرزا را به شهر رشت، بگیرند. کنسولی که قبل از اف سینکو در رشت مأموریت داشت، مجسمه استبداد و خودسری و دشمن سرسخت آزادی‌خواهان گیلان بود. او موفق شده بود برسیله دولت مرکزی، و برای همیشه میرزا و یارانش را از گیلان اخراج کند، بهمین جهت لفو دستور رسمی کنسول پیشین و اعلام آن به پلیس و حاکم رشت ضروری بود. با این مقدمات رفقای میرزا، موفق شدند اجازه مراجعت میرزا کوچک خان را از کنسول بگیرند و میرزا شبانه از شهر رشت خارج شده، چند روز بعد با تشریفات از جاده عمومی وارد رشت شد و در حالی که چندین هزار نفر از او استقبال می‌کردند، بخانه احمد خان مدنی رفت. نخستین قدمی که میرزا و یارانش برداشتند، تشکیل يك تشکیلات مخفی بود که بعداً بتام «اتحاد اسلام» خوانده شد.... در مدتی که میرزا کوچک در شهر رشت بود، يك تشکیلات مخفی ترتیب داده، کمیته مرکزی مرکب از هفت نفر از رفقایش را که تاکنون رسماً شناخته نشده‌اند، تشکیل داد. افراد این کمیته مجالسی که هدف آن بظاهر بیشتر عیش و عشرت و خوشگذرانی بود، ترتیب می‌دادند و در این گونه مجالس درحالی‌که رقاص‌ها و ساززن‌ها مشغول پای‌کوبی و دست‌افشانی بودند، افراد کمیته اصلی یا آزادیخواهان رشت مذاکره می‌کردند و آنها را برای پیوستن به تشکیلات آماده می‌ساختند. برای اولین بار جلسه کمیته اصلی و کسانی‌که خود را برای مبارزه آماده کرده بودند در «قلمستان» رشت تشکیل شد. پس از مذاکرات مفصل، قرار شد میرزا کوچک و یارانی که انتخاب شده‌اند بجنگل «تولم» که ملك شخصی میرزا احمد مدنی بود، بروند. در همین جلسه بود که برای نخستین‌بار از طرف میرزا کوچک خان «اتحاد اسلام» عنوان شد و قرار گذاشتند بعدها نام تشکیلات پارتیزانی خود را بهمین نام بخوانند.» به نقل از مقدمه اسماعیل رائین بر کتاب: قیام جنگل،

نوشته اسماعیل جنگلی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۱۴ تا ۱۸.

این کمیته اسلحه اولیه خود را از شه‌بندری هثماني تهیه می‌کردند و در پیشرفت و گسترش آن، عثمانیها و آلمانیها نقش بسزائی داشتند. از جمله فعالین اتحاد اسلام از افراد زیر می‌توان نام برد: حاج سید محمود روحانی، سید عبدالوهاب صالح^۴، شیخ علی علم‌الهدی (حلقه‌سری)، شیخ بهاء‌الدین میزان (املشی)، حاج احمد کسمائی. کمیته اتحاد اسلام پس از تشکیل جمهوری شوروی ایران، منحل شد و بجایش کمیته انقلاب سرخ ایران، کارها را اداره می‌کرد.

۶- در «یادداشتهای ستاره ایران» چنین می‌خوانیم: «دولت بعد از اعزام قوه بزرگ، نظامی، در گیلان نمی‌توانست مسئله کوچک‌خان را حل کند و بعد از جنگهای زیاد مجبور شد با ایشان قراردادی درضمن چندماده منعقد نماید. ولی بدیختانه شرایطی که اجرای آنرا مشارالیه عهده‌دار شده، به موقع اجرا نگذاشت. در این حال اعتماد و اطمینان از طرف میرزا کوچک حاصل نشد و جنگ در جنگهای قومناات خاتمه نیافت. بلکه متارکه جنگ باعث افزوده شدن قوای کوچک‌خان شد. تقریباً پنج‌ماه بعد از امضا شدن قرارداد، کفیل حکومت وقت بخواست یا نتوانست شرایط را اجرا نماید. حتی اقدامات قنصل انگلیس در این کار ثمره نبخشید. تنها بعد از پنج ماه مذاکره و مکاتبه، وقتی که شهر بادکوبه به دست بلشویکها افتاد، نماینده جدید دولت در گیلان، کلیتاً شرایط مذکور را می‌خواست اجرا نماید و اطمینان کامل از کوچک‌خان حاصل کرده، اطمینان لازمه را هم به ایشان داد. ولی این کار خیلی دیر شده بود. میرزا کوچک الی ایام آخر توقف نمایندگان دولت مرکزی در رشت، عقیده داشت که دولت نمی‌خواست شرایط را در موقع به اجرا بگذارد. ولی در تحت تهدید قوه بلشویکها مجبور شد قول شرفی را که داده بود، دوباره تجدید و حتی اجرا بنماید. خصوصاً نمایندگان دولت در گیلان، خوب می‌دانستند که میرزا کوچک رابطه و مکاتبه دارد با بلشویکها و بعد از قرارداد با حکومت وقت، ایشان پول زیادی از اداره مالیه دولتی اخذ و مبلغ زیادی هم از شیلات

۴- «سید عبدالوهاب صالح زمانی استاد میرزا کوچک‌خان بود و میرزا نزد او دروس طلبگی می‌خواند.» از یادداشتهای مرتضی مدنی:

و جایهای دیگر جمع نموده، قشون خود را منظم و مرتب ساخته بود.»

۷- در «یادداشت‌های ستاره ایران» مطلب به‌صورت دیگری عنوان شده: «ضرغام السلطنه با لقب جدید سردار مقتدر از برای «خدماتی» که به دولت کرده بود، از طرف نمایندگان دولت در گیلان به حکومت خمسة طوالش (کرگاترود، اسالم، طوالش دولا، شاندرمین و ماسال) تعیین شده بود. یعنی، پنج بلوک طوالش را به ایشان تیول داده بودند. هرچند سردار مشارالیه در اقدامات برضد میرزا کوچک همراهی لازم را نکرده و صادقانه به دولت خدمت ننموده بود ولی حاکم گیلان کمال اطمینان از او داشته و اهالی طوالش را دست او سپرده، کمال رضایت از ایشان داشتند. ولی بدبختانه تأدیهات و تعدیاتی که از طرف ایشان و نایب‌الحکومه ایشان به اهالی وارد آمده، اهالی را وادار به یاغیگری برضد ایشان نمودند. خصوصاً عرایض اهالی را در رشت خوانده و غالباً جواب مساعد به ایشان ارسال نمی‌شد. بنا براین اغتشاش در خمسة طوالش از شاندرمین و ماسال شروع شد، بعد کم‌کم فراریان مسلح از بلوکات دیگر با شاندرمینی‌ها و ماسالیها متحد شده، فرونت محکم برضد حکومت خمسة طوالش تشکیل دادند. نایب‌الحکومه شاندرمین را کشته، صدای دهاتیها بلند، عرایض به رشت نوشته شد. ولی کفیل حکومت گیلان و نمایندگان دولت و حتی کابینه اعتنا به ایشان نکردند الی روزی که یاغیان خود را مستقل اعلان کرده، حکومت برای محال خود نامزد نمودند. دولت این مسئله را هم بزودی و با يك طرز قطعی و لازم حل نکرد. در جواب عرایض یاغیان نوشته نشد که سردار مقتدر از حکومت ماسال و شاندرمین خودداری نماید تا يك نفر نایب الحکومه از طرف مرکز برای آن دو محال اعزام شود. و نه به ماسالیها نوشته شد که ضدیت با سردار مقتدر، ضدیت با دولت محسوب شده، یاغیان به مجازات سخت دچار خواهند شد. بدبختی دیگر؛ رئیس قشون دولتی کاپیتان بولاتسل، فشنگ و پول برای سردار مقتدر می‌فرستاد که یاغیان را مطیع خود سازد. و از طرف دیگر کفیل حکومت وعده همراهی به یاغیان می‌داد و آنها را امیدوار می‌نمود. میرزا کوچک، در این جنگهای طوالش بی‌طرف نماند. ایشان مخفیانه به یاغیان شاندرمین و ماسال همراهی و مساعدت می‌نمود. بدون مساعدت وی یاغیان نمی‌توانستند قوه نایب‌الحکومه (سردار مقتدر) را از محال خود

فرار دهند و مقاومت نمایند و برای همین مساعدت بود که در آخر سردار مقتدر خودش هم مجبور به فرار به طرف کوهها شد.»

۸- «قارئین از من بپتیر می‌دانند که کابینه وثوق‌الدوله منفور ملت بود. خصوصاً بعد از قرارداد انگلیس و ایران نفرت ملت زیاده‌تر شده و هرچند وثوق‌الدوله شرایط معاهده را نمی‌توانست در موقع به اجرا بگذارد. ولی معاهده مذکور مثل قبالة فروش ایران به انگلیسیها، از طرف ملت تلقی می‌شد. خصوصاً وقتی که مستشاران مالیه انگلیس با اختیارات تامه وارد طهران شده شروع به اقدامات خود نمودند و به توسط ایشان قوه مالی و اقتصادی مملکت در تحت تفتیش و نفوذ دولت انگلیس افتاده بود. ملت با این کار ضدیت می‌کرد و نمی‌خواست که شرایط معاهده مذکور اجرا شود. ولی چون ملت ایران قوای لازمه داخلی نداشت و از امید تشکیلات آن قوه هم محروم بود. منتظر کمکهای خارجی بود و نفرت خود را از اوضاع حاضر زیاده‌تر می‌کرد.»

«یادداشت‌های ستاره ایران»

۹- «سبب دیگر عدم رضایت اهالی ترقی فوق‌العاده مالیات غیر-مستقیم بود که بدون تصویب مجلس و یا قانون دیگر افزوده شده و روز به روز بار سنگین اقتصادی اهالی را سنگینتر می‌نمود. میل پیشکار مالیه می‌خواست مالیات جدیدی اختراع نماید و با تصویب کابینه وزراء او می‌کرد و اهالی حق شکایت نداشتند. یک دفعه بعد از متارکه جنگ با میرزا کوچک یک عده از اصناف به توسط میرزا کوچک، مالیات خود را قدری کم کردند. برای جمع‌آوری آن مالیات غیرمستقیم و یا مستقیم عقب‌مانده، پیشکار مالیه کیلان دسته سواره نظام مالیه تشکیل داده و این دسته در تحت اوامر و اطاعت مشارالیه و از اطاعت به اوامر ایالت یکلی آزاد بودند. برای سواره نظام مالیه پول زیادی خرج می‌شد و هرچند کابینه وزراء عدم منفعت آن دسته را فهمیده بود ولی منحل نمی‌کرد. بدان امید که روزی به توسط آنها مالیات عقب‌مانده و غیر مستقیم جدید را جمع‌آوری خواهد نمود و در وقت لزوم آنها به قشون دولتی همراهی و مساعدت خواهند کرد. در آخر معلوم شد که این دسته به مقاصد دولت خدمت نکرد.

بعد از مخارج فوق‌العاده مذکور، بدبختانه اداره مالیه همراهی مالی لازمه را به ادارات و مؤسسات دولتی نمی‌کرد. کلیه ادارات و

مؤسسات دولتی حقوق خود را در موقع نمی گرفتند. در تشکیل فوج تازه ژاندارمری، ژاندارمها از برای نرسیدن حقوق از خدمت فرار می کردند. معارف که از برای وی مالیات مخصوص جمع می شد، حقوق معلمین و اجزاء را در موقع نمی رساند. نظمیه هم چنین. حتی قشون دولتی مرتباً حقوق خود را دریافت نمی کرد و عده مردمان ناراضی زیادتر می شد.» «یادداشتهای ستاره ایران»

۱۰- «در اوایل بهار ۱۲۹۹ هفده کشتی تجارتي روسها که سه فروند مسلح به توپهای دورزن و یکی دو تا زره پوش [درمیان آنها] بود در کنار بندر پهلوی (انزلی سابق) لنگر انداختند و معلوم شد، کشتیهای قشون دنیکین است که در جنگهای او با بالشویکها شکست خورده و با جمعیتی در حدود ۱۵۰۰ نفر از اتباع آنها که زن و بچه هم همراه داشتند، فراری و به ساحل ایران پناهنده شدند و قشون انگلیس که با تمام تجهیزات در غازیان کنار دریا اردو داشتند، روسهای فراری را پناه داده، اسلحه آنها را گرفته ضبط کردند و معاش این جمعیت را متکفل بودند. من بقدری از این وضع تعجب داشتم که کشتیهای روسهای ضد بالشویک در آبهای ایران توقف کرده و پناهنده شده اند و قوای انگلیسها مستقلاً مداخله می کنند... دوچندان از سکوت و خونسردی اشتری تعجب می کردم. تا اینکه روزی او را ملامت کرده و گفتم بروید به غازیان و با فرمانده قوای انگلیس مذاکره کنید و ببینید چه دستوری از دولت دارند و بر هر تقدیر اوضاع را از نزدیک ملاحظه کرده، به نخست وزیر گزارش دهید تا چه دستور از دولت به شما برسد. خواهش کرد که من هم با او بروم، که با هم رفتیم. ولی انگلیسها ابدأ به او اعتنا نکرده و او را راه ندادند. خجالت زده برگشتیم.» به نقل از: «یادداشتهای صدرالاشراف»، وحید هفتگی، ۱۶ تیر ۴۸.

۱۱- «در رشت و در انزلی، در آن ایام مبلغین بالشویکها بسه تبلیغ مشغول بودند. نمایندگان فرقه عدالت، عقب یکدیگر وارد و خارج می شدند. حتی از حاجی طرخان، مبلغین می آمدند. حکومت وقت و نایب الحکومه و نظمیه برضد آنها اقدامات لازم را می نمودند. ایشان را دستگیر و حبس و گاهی تبعید به طهران و اعزام به یادکوبه می کردند. ولی در عین حال نمی توانستند از تبلیغات ایشان جلوگیری بکنند و

طرفداران آنها روز به روز زیادتر می شدند. بدبختانه نمایندگان دولت تصور می نمودند که به توسط دستگیری یا حبس و یا تبعید می توانند جلوگیری از انتشار عقاید بلشویکی نمایند. آنها نمی فهمیدند که يك راه صحیح است و تنها به توسط این راه به مقصد می رسیدند و این راه همان راهی بود که نماینده بریطانیای کبیر نشان داده بود. لازم بود که شرایط زندگانی اهالی را منظم و مرتب بسازند. «یادداشت های ستاره ایران»

صدرالاشراف نیز دریادداشت های خود، درباره جلوگیری از تبلیغات بلشویکیها می نویسد: «آزری بواسطه انقلاب قفقاز تشکیلات جاسوسی مهمی داده و هر روز اخباری از اوضاع قفقاز و سرحد گیلان به روسیه بدست می آورد و مبلغینی که از طرف بلشویکیها بطور قاچاق بهرشت و اطراف می آمدند می گرفت و توقیف می کرد.» منبع پیشین.

۱۲- متن ابلاغیه لنین، به این شرح است:

رفقا، برادران، وقایع عمده [ای] در خاک روسیه در جریان است؛ خاتمه مجازات خونینی که از برای تقسیم کردن ممالك دیگران شروع شده بود نزدیک می شود. سلطنت وحشیانه [ای] که زندگانی ملل عالم را بنده خود قرار داده بود مقهور گردید. عمارت کهنه و پوسیده استبداد و بندگی در زیر ضربات انقلاب روس خراب می شود... حکومت مملکت در دست ملت است... در این مقصود مقدس روسیه تنها است... و آن هندوستان دور دست که قرون متمادی در تحت ظلم و فشار درندگان متمدن اروپا واقع شده بود بیرق انقلاب برافراشته... سلطنت غارت و زور سرمایه داران منقرض گردید.

مسلمانان مشرق؛ ایرانیان، ترکها، عربها، هندوها و تمام طوایفی که سباع حریص اروپا زندگی و دارائی و آزادی آنها را در قرون متوالی مال الاجاره از برای خود قرار داده و غارتگران جنگجو می خواهند ممالك آنها را تقسیم کنند!

ما اعلام می کنیم که عهدنامه صوری راجع به تقسیم

ایران محو و پاره گردید و همین که عملیات جنگی خاتمه یافت، قشون روس از ایران خارج می‌شود و حق تعیین مقدرات ایران بدست ایرانیان تأمین خواهد گردید... در این موقع که حتی مسلمانان هند که تحت ظلم و فشار بیگانه کوبیده و فشرده شده‌اند بپرخند ستمکاران شورشی می‌کنند، نباید خاموش نشست فرصت را غنیمت و غاصبین را از اراضی خود دوراندازید، مازیر پرچمهای خود ملل مظلومه را برای استخلاص جای می‌دهیم. ای مسلمانان روسیه، ای مسلمانان مشرق‌زمین، در این راه تجدید حیات عالم ما از جانب شما انتظار هم‌عقیدگی و مساعدت را داریم.

کمیسر امور ملی، استالین - رئیس شورای کمیسرهای ملی، لنین

به نقل از: ایران در جنگ بزرگ، نوشته مورخ‌الدوله سپهر، تهران، ۱۳۳۶، ص ۴۵۶.

این ابلاغیه، در ۱۶ دسامبر ۱۹۱۷ (۲۵ آذر ۱۲۹۶) صادر شده است.

۱۳- متن اعلامیه تروتسکی که در ۱۶ ژانویه ۱۹۱۸ (۲۶ دی ۱۲۹۶) منتشر شده، چنین است:

نظر به‌اینکه ملت ایران از وضع آتیه عهدنامه ۱۹۰۷ منعقد بین روس و انگلیس مردد است با نهایت احترام بنام حکومت جمهوری روسیه مراتب ذیلرا به‌استحضار خاطر شریف می‌رساند: موافق نص صریح اصول سیاست بین‌المللی که در کنگره ثانی کمیسرهای ممالک روسیه در ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷ مقرر شده است شورای کمیسرهای ملت روس اعلام می‌دارند که بمعاهده فوق‌الذکر نظر به اینکه برعلیه آزادی و استقلال ملت ایران بین روس و انگلیس بسته شده یکلی ملغی و تمام معاهدات سابق ولاحق آن نیز که هرچا حیات ملت آزادی واستقلال ایران را محدود نمایند از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.

درخصوص تعذیبات دستجاتی از قشون روس که هنوز خاک ایران را تخلیه نکرده‌اند باید خاطر نشان شود که این ترتیبات برخلاف اراده و میل ما صورت گرفته و ناشی از جهالت قسمتی از سربازان و سوءنیت ضدانقلابی فرماندهان ایشان است. شورای کمیسرهای روسیه آنچه درحیث قدرت دارد به استخلاص ایران از مأمورین تزار و سرمایه‌داران امپراطوری خود که هم دشمن ملت ایران و هم خصم روسیه می‌باشند مبذول داشته تمام اتباع روس را که مرتکب اعمال تجاوزکارانه نامشروع نسبت به ملت ایران شده‌اند مجدانه موافق قوانین انقلابی تنبیه خواهد کرد و در زمینه روابط بین‌المللی تا درجه امکان جدیت خواهد کرد که به تخلیه کامل قشون عثمانی و انگلیس از ایران موفقیت حاصل کند. صمیمانه امیدوارم موقع آن نزدیک شده باشد که ملل دنیا حکومت‌های خود را بجلوگیری از تجاوزات نسبت به ملت ایران وادار و موانع توسعه قوی و ترقی آزادانه مملکت مزبور را مرتفع نمایند. بهر حال شورای کمیسرهای ملت روس فقط روابطی را با ایران معتبر می‌داند که مبنی بر تعهداتی برضایت طرفین و احترامات بین دو دولت باشد.

امضا تروتسکی

این اعلامیه خطاب به شارژ دافرایران در پتروگراد، نوشته شده بود.
ممانجا، ص ۴۵۷-۴۵۶.

۱۴- «قبل از تصرف بادکوبه، بلشویک‌ها يك نفر نماینده به رشت فرستاده بودند. من اتفاقاً با ایشان ملاقات نمودم. اظهار می‌داشت که در اواخر ماه می و یا اوایل ماه ژوئن رفقای ایشان وارد گیلان خواهند شد. از قوه نظامی نه‌تنها من، بلکه گمان می‌کنم مأمورین دولت نیز سابقه کامل داشتند. زیرا که چند روز قبل از ورود این شخص، عده‌ای از بلشویک‌ها را دستگیر نموده، يك صندوق کتاب و ابلاغیه و روزنامه حتی نقشه عملیات آنها را پیدا کرده بودند.»
«سازمانهای ستاره ایران»

۱۵- «حزب عدالت که بعدها در کنگره انزلی [این کنگره در تیرماه ۱۲۹۹ تشکیل شد. ب.د.] حزب کمونیست ایران نامیده شد، خود جانشین اجتماعیون عامیون ایران بشمار می‌آید. اساسش در سال ۱۹۱۶ بصورت گروه عدالت در پاکو گذاشته شد و بعد از سرنگونی تزار در جریان انقلاب فوریه ۱۹۱۷، در پرتو روی آوردن هزاران زحمتکش ایرانی به آن، بصورت حزبی فعال درآمد و دامنه فعالیتش در اندک مدتی تا آسیای مرکزی و شهرهای مختلف ایران کشیده شد. کمیته مرکزی این حزب در صابونچی، یکی از مراکز استخراج نفت درحومه پاکو و یکی از کانونهای کار و زندگی کارگران ایرانی تشکیل گردیده بود و از آنجا مبلغین و کادرهای حزبی جهت دایر کردن شعبه‌های آن، به ایران و شهرهای دیگر قفقاز و آسیای مرکزی فرستاده می‌شدند.» حیدر عمو اوغلی در گذر از طوفانها، نوشته رحیم رئیس‌نیا، تهران، دنیا، ۱۳۶۰، ص ۲۳۵-۲۳۴. ازجمله رهبران و فعالان این حزب می‌توان از جوادزاده (جعفر پیشه‌وری)، حیدر عمو اوغلی، غفارزاده و سلطانزاده نام برد.

۱۶- «غیر از میرزا کوچک، احزاب سیاسی دیگری درشهر نبودند. هرچند سردار محیی یا چند نفر از دوستان خود حزب کوچکی تشکیل داده بود، ولی نفوذ ایشان خیلی کم و بلشویکها یا او رابطه نداشتند. دیموکراتها در آن موقع، هیچ تشکیلاتی نداشتند. تنها فرق سیاسی آرامند، هنجاکیسستها و داشناکسیون، تشکیلات مرتبی را دارا بودند. ولی آرامند با میرزا کوچک‌خان رابطه نداشتند و در کارهای سیاسی محلی دخالت نکرده و مشغول به کارهای ارمنستان بودند.» «یادداشتهای ستاره ایران».

۱۷- «پس از ورود بلشویکها به بادکوبه، در پادشاهان اظهار می‌کرد که دیگر چاره ندارد، باید با بلشویکها رابطه پیدا کرده و شاید به وسیله‌ای از ظلم و ستم آنان جلوگیری نمایم.» «یادداشتهای ستاره ایران».

۱۸- در این مورد به توضیحات فصل دوم، خاطرات احسان‌الله‌خان، رجوع شود.

۱۹- بدنبال پیروزی انقلاب شوروی، در سال ۱۹۱۷، يك کمیته انقلابی متشکل از چلیاپین، بوبوخ و الهاوی در انزلی تشکیل شد.

تا مدتی که این کمیته باقی بود، میرزا کوچک خان با آنها ارتباط داشت. این کمیته در مرداد ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) با نیرنگ بیچراخوف سرهنگ ارتش تزاری، که خود را همکار بلشویکها نشان داده و پس از ورود به اتزلی، چلیاپین و رفقاییش را به یهانه ارتباط با جنگلیها دستگیر و در قزوین به انگلیسیها تحویل می‌دهد، منحل می‌شود. بعد از منحل شدن این کمیته ارتباط میرزا با بلشویکها قطع می‌شود. در مورد این کمیته به پیوستهای همین کتاب، بخش: «سرانجام سران انقلاب روسیه» مراجعه کنید.

۲۰- «از مکتوب فوق معلوم می‌شود که بلشویکها پیشنهاد مساعدت و همراهی به میرزا کوچک نموده‌اند. ولی معلوم نیست که با دعوت میرزا کوچک وارد ایران شدند یا خیر. چند روز قبل از ورود بلشویکها، در ضمن صحبت دوستانه، یکی از نمایندگان میرزا کوچک از من پرسید: «آیا گمان می‌کنی که بلشویکها به ایران بیایند؟» جواب گفتم: «خیر» دوباره پرسید «اگر میرزا کوچک آنها را دعوت نماید چطور؟» گفتم: «این مسئله دیگری است.» بعد گفتم: «میرزا کوچک خان آنها را دعوت کرده است.» از اظهارات مشارالیه، معلوم می‌شد که میرزا کوچک بلشویکها را دعوت کرده است. ولی یکی از رؤسای قشون سرخ، اظهار می‌داشت که بلشویکها خواهی‌نخواهی به ایران می‌آمدند... میرزا کوچک بلشویکها را به ایران آورد یا بلشویکها برای مقاصد سیاسی و یا نظامی آمدند، معلوم نیست. در هر صورت میرزا کوچک خان با آنها متحد و ملحق شد و در گیلان انقلابی را شروع نمودند.» «یادداشت‌های ستاره ایران».

توضیحات فصل دوم

۱- در مورد ورود نیروهای شوروی به بندر انزلی، صحبت‌های راسکولنیکف و احسان‌الله‌خان را که خود در عملیات شرکت داشته‌اند در زیر می‌آوریم: نخست مصاحبه راسکولنیکف و سپس بخشی از خاطرات احسان‌الله‌خان را.

از مصاحبه‌ای با راسکولنیکف، فرمانده ناوگان سرخ در دریای مازندران

هنگامی که ناوگان سفید وارد بندر انزلی (پهلوی) شد، فرماندهی بریتانیا افراد این ناوگان را زیر حراست خویش گرفت، با این امید که اگر این ناوگان در زیر حمایت بریتانیا قرار گیرد، ناوگان سرخ ما به آنها حمله نخواهد کرد.

در این موقع انگلیسها تدارکات نیرومندی را برای تبدیل بندر انزلی به پایگاه سلطه خود بردر دریای مازندران آغاز نمودند. انگلیسها بمنظور تأمین افراد برای کشتیهای جنگی خویش در بندر انزلی شروع به اعزام ملوان و افسر نیروی دریائی از طریق بین‌النهرین و ایران نمودند و در عین حال به مستحکم نمودن بندر انزلی برای امور دفاعی مشغول شدند. آنان امید داشتند که از طریق مستحکم ساختن بندر انزلی آنها به مهمترین پایگاه خویش، یعنی پایگاهی که سه نقطه ایران، بین‌النهرین و آنچه از نظر آنها اهمیت دارد یعنی هندوستان را درحیطه دفاعی قرار دهد، تبدیل سازند.

بعد از قیامی که در باکو بوقوع پیوست، کارگران قیام-

گفتند. از نیروی سرخ برادر و ناوگان سرخ دعوت نمودند
بكمك آنان بشتابند، ناوگان ما از پتروفسك به باکو اعزام
شد و در اول ماه مه تقریباً همزمان با ارتش سرخ به
آنجا وارد شد.

پس از اعلان تشکیل جمهوری آذربایجان و با علم به
اینکه روسیه شوروی و جمهوری آذربایجان نمی‌توانستند
اطمینان داشته باشد که انگلیسیها حمله جدیدی را به
باکو و انزلی آغاز نخواهند کرد، من تصمیم گرفتم انزلی
را تسخیر کنم و کشتی‌های روسان سفید را زیر کنترل
درآورم و بدین‌وسیله انگلیسیها را از اصلی‌ترین
پایگاهشان در دریای مازندران محروم سازم.

در سحرگاه ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰) ناوگان ما به انزلی
نزدیک شد و آتش جنگی خود را باز نمود و نه تنها شهر
را زیر آتش گرفت، بلکه غازیان را که در آن تمام
افسران و نیروهای انگلیسی قرار داشتند، بمباران
نمود. همزمان با بمباران انزلی کشتی اژدرافکن ما در
نزدیکی شهر رشت به نمایش پرداخت که فوراً با اعزام
نیروهای سواره نظام انگلیسی رویرو گردید. ما در شرق
انزلی، در حدود هشت میلی شهر، نیرو پیاده کردیم که
راه انگلیسیها را به شهر رشت قطع نمود. بدین ترتیب
آنان بدام افتادند. انگلیسیها نخست کوشیدند مقاومت
بخرج دهند و دوفوج از نیروهای ضربتی خویش را علیه
ما اعزام داشتند. اما پس از شلیک چند توپ از جانب
کشتی ما، نیروهای انگلیسی پراکنده شده، عقب‌نشینی
اختیار کردند...

قبل از اینکه انگلیسیها شهر انزلی را ترك گویند،
ما نیرو پیاده کرده و شهر را تسخیر کرده بودیم. اهالی
شهر از ما استقبال نمودند. تمام خیابانها و میدانهای
شهر مملو از اهالی شهر بود. تمام شهر را با پرچم‌های
سرخ آذین بسته بودند...

استاد تاریخی... ج ۱، چ دوم، فلورانس ایتالیا، ۱۹۷۴، ص ۸۳.

احسان الله خان در خاطراتش، درباره ورود نیروهای بلشویک و مسائلی که بلافاصله پس از آن بوجود آمد، می نویسد: « شب ۱۷ ماه مه يك رفيق روس به جنگل رسید و خبر داد که بلشویکها عنقریب وارد انزلی خواهند شد، از رفيق فرستاده شده دانستیم که بلشویکها از ساحل دریا از طرف آستارا خواهند آمد. بدین جهت ما فوراً اسدالله خان درویش و حاجی محمد جعفر را به آستارا فرستادیم. آنها می بایستی از دهات کنار ساحل عبور کرده و به دهقانان و عشایر درباره حرکت بلشویکها خبر دهند و بگویند که آنان از دوستان ما هستند و نباید در مقابل آنان مقاومت کرد. من که به نظرم انگلیسیها مجبور به عقب نشینی شده و از راه بزرگ انزلی-رشت-قزوین حرکت خواهند کرد، به کوچك خان پیشنهاد کردم يك دسته مجاهد را به ناحیه سیاه رود بفرستد که ضد عقب نشینی انگلیسیها عمل کند. اما، کوچك خان این پیشنهاد را رد نمود. او هنوز به همکاری با بلشویکها اطمینان نداشت و می خواست قبل از شروع به عملیات به سود آنان بداند آنها کیستند و چه اهدافی را دنبال می کنند. هنگامی که ما افرادی را به آستارا به پیشواز بلشویکها فرستادیم من به کوچك خان پیشنهاد کردم، حال که او موافق نیست دسته ای را به سیاه رود بفرستد، در خمام، بین رشت و انزلی، موضع گرفته، آماده باشیم و هنگامی که بلشویکها از روبرو حمله می کنند ما نیز از پشت، دست به حمله بزنیم. کوچك خان این پیشنهاد را نیز نپذیرفت. آن وقت من به ابتکار خود چند نفر را به رشت و انزلی فرستادم و آنان شایع ساختند که جنگلیها در خمام موضع گرفته اند. در ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰) صبح زود ناوگان بلشویک به انزلی نزدیک شد و به طرف غازیان آغاز به تیراندازی نمود. کوچك خان و من که همیشه باهم بودیم با غرش توپخانه بیدار شدیم. من جلوتر از کوچك خان پرسیدم: غرش توپخانه دوستان ما را می شنوید؟ او جواب مثبت داد و نماز صبح را آغاز کرده از من خواست که حداقل بخاطر ورود دوستانمان هم که شده دعا کنم. من پاسخ گفتم: هیچگاه تا به امروز دعا نکرده ام و بشما هم نصیحت می کنم که اگر مایلید با بلشویکها دوستی کنید، مذهب را بدور اندازید. کمی بعد «به ما خبر دادند که دسته قزاق

موضع خود را در فومن ترك گفته است. ما چند نفر را قبلاً برای محافظت به پسیخان فرستادیم و عازم فومن شدیم. نزدیکیهای صبح در فومن جلسه وسیع کمیته را تشکیل دادیم. تا شروع جلسه ما با كوچكخان موفق شدیم به حمام برویم، زیرا چندین ماه بود که از این نعمت محروم بودیم. (چند ماه پیش از این ما می‌خواستیم در طاهرگورابه از چنین موقعیتی استفاده کنیم، ولی قزاقها مزاحم شدند و ما مجبور به فرار شدیم.) ما هیجان زیادی داشتیم و سرود می‌خواندیم و غیره ولی هر کدام از ما با افکار خود مشغول بود. می‌دیدم که كوچكخان در شك و تردید بزرگی فرو رفته است. خطاب به وی گفتم: می‌خواهید به شما بگویم به چه فکر می‌کنید؟ اما كوچكخان پیشنهاد را رد کرد و تمنا نمود که اگر هم می‌دانم چیزی نگویم و او را مدتی به حال خود بگذارم. ما هریك به خواندن سرود خود ادامه می‌دادیم. چون از حمام خارج شدیم، مردم زیادی را در بازار فومن دیدیم و میتینگی برگزار کردیم. اگرچه كوچكخان حضورداشت، ولی من نطق بزرگی علیه زورگوئی انگلیسیها و قزاقها، مزدور بودن دولت، وضع وخیم دهقانان و غیره ایراد ساختم. درضمن درباره اشخاصی که در زمان مساعد به سوی انقلاب آمده و در روزهای سخت آن را ترك می‌کنند سخن گفتم. سخنرانی را با بیان جملات زیر تمام کردم: باشد که با ورود بلشویکها که دولت روسیه را سرنگون ساخته و نعمات زندگی را به کارگران و دهقانان داده‌اند ما نیز تا تهران پیش رفته دولت شاه را سرنگون کرده و زمین را به دهقانان دهیم. زنده باد انقلابی که زمین به دهقانان می‌دهد. دهاقین باخرسندی هرچه بیشتر نطق را پذیرفتند؛ ما به جلسه وسیع کمیته رفتیم. جلسه در باغ تشکیل شد. من اجازه صحبت خواستم. وقتی به من اجازه داده شد گفتم: من درباره گذشته، درباره رفتار رفقای که ما را تنها گذاشتند، درباره خیانت حاجی‌احمد و غیره چیزی نخواهم گفت. امروز باید یگانگی داشته، متحد باشیم و بسا قلبی پاك و اعتقادی راسخ به حقانیت راهمان با بلشویکها به پیش رفته و تهران را فوراً به تصرف خود درآوریم. اگر این فرصت را که به بهترین نحوی مساعد است از دست دهیم، خود و کشور را نابود خواهیم کرد. ما نباید اشتباهات سال‌های ۱۸ و ۱۹ را که در آن وقت فرصت را از دست

دادیم تکرار کنیم. اگر اکنون نیز فرصت را از دست دهیم، درقبال انقلابیون جهان مرتکب جنایت شده‌ایم. روی سخن من با شخص کسوک‌خان است. از او به‌عنوان یک دوست تقاضا دارم افکار ناسیونالیستی خود را کنار گذاشته و به‌حرف اطرافیان خود گوش نکند. من پیشنهاد می‌کردم توجه خود را به گیلان متمرکز نکنیم، برعکس آماده شویم و هرچه زودتر به تهران حمله کنیم. من معتقد بودم که ما نباید خود را به یک استان محدود سازیم بلکه باید جنبش را به تمام کشور توسعه دهیم. من پیشنهاد کردم در رشت ۲۰۰ مجاهد و یک کمیته اجرائیه که می‌بایستی جمع‌آوری هزینه و سرکوبی مرتجعین و کارهای دیگر را عهده‌دار باشد بگذاریم و به هیچ‌وجه در رشت معطل نشویم، جایی که کسوک‌خان دائماً تحت‌تأثیر نیروهای ضدانقلاب بود. کسوک‌خان در صحبت خود موافقت نمود که سخنان من صحیح است. ولی لازم می‌دانست قبل از هرگونه عملی بلشویکها را بهتر بشناسیم و سپس با آنها قراردادی دربارهٔ عملیات مشترک ببندیم. من به بستن قرارداد اعتراض می‌کردم زیرا معتقد بودم که ما دولت نبوده بلکه انقلابیونی هستیم که اول باید تهران را گرفته و بعد قرارداد ببندیم. من معتقد بودم که بستن قراردادها راه مستقیم‌پیدایش جدائی و اختلاف است. همانجا، ج ۳، ص ۳۵۱-۳۴۸.

۲- بانو لاریساریس، روزنامه‌نگار شوروی، یکی از شرکت‌کنندگان فعال در رویدادهای انقلابی شوروی، در گزارش خود زیرعنوان «باکو-انزلی»، ادعا کرده است: «نیروهای منظم انگلستان، هیچ‌گاه مه ۱۹۲۰، برای اولین بار در خاور زمین، در یک نبرد علنی شکست خوردند، عقب‌نشینی کردند و بزحمت و بطرز افتضاح آمیزی از خطر به اسارت درآمدن، نجات یافتند. نکتهٔ مهم اینست که این واقعه در ایران روی داد که به دام هرگونه قراردادهای اسارت‌پسار افتاده، ویران گردیده و پرائر اتحاد اجباری با انگلستان، تضعیف شده بود.»

ننین، ایران و ملل خاور، نوشتهٔ بوندارفسکی، ص ۳۹، تهران، ۱۳۶۱.

۳- «... یک نفر از صاحب‌منصبان هندی، وقتی که می‌بیند بلشویکها در حسن‌رود پیاده می‌شوند و به او حکم می‌رسد که از آنها

جلوگیری ننماید، انتحار نموده قبل از انتحار به رفتای خود چنین می‌گوید: من نمی‌توانم با چندین صد نفر سرباز و چندین عساده شصت تیر، اجازه دهم که دشمن در عقب قشون من پیاده شود. بعد از این واقعه شرف نظامی به من اجازه نمی‌دهد که زنده باشم.» «یادداشت‌های ستاره ایران».

۴- «انگلیس‌ها قبل از شروع به تخلیه انزلی، اتباع دنیکی‌ن را اعزام داشته بودند و در جواب سؤال امیرالبحر فلوت روس، اظهار داشتند: در مملکت ما و همچنین در مملکت ایران حق تحصن را مقدس می‌شمارند. در ایام حکومت تساری انقلابیون از روسیه فرار کرده، به انگلستان و یا به ایران می‌آمدند. دولت ایران با آن حالت ضعف خود و همچنین انگلیس آنها را به حمایت گرفته و تسلیم به حکومت مزبور نمی‌نمودند. آنارشویست‌ها، که در هیچ‌یک از ممالک دنیا حق سکنی نداشتند در انگلستان حق سکنی که سهل است حتی حق تبلیغ هم داشتند. البته به طریق اولی از اتباع دنیکی‌ن نگاهداری خواهند کرد.» «یادداشت‌های ستاره ایران».

۵- «غنائم ذیل علاوه بر ۱۸ کشتی جنگی و بازرگانی بدست قوای روس افتاد. ۵۰ عراده توپ - ۲۰۰۰/۲۰ گلوله توپ - ۲۰ دستگاه بیسیم دریائی - ۳ دستگاه بیسیم صحرائی - ۶ دستگاه هواپیمای دریائی - ۴ دستگاه هواپیمای مسلح - ۸۰۰۰/۸ خروار پنبه - ۱۵۵۰ خروار خط (ریل) آهن - ۴۰ اطاق راه آهن - ۳۵۰ خروار عسل».

تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملك الشعراء بهار، ج ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ص ۴۵ و ۴۹.

۶- «مجاهدین نمایندگان میرزا کوچک، سید حبیب‌الله‌خان و میرصالح مظفرزاده، از جنگل وارد انزلی شده، به دیدن رؤسای کشتی و نماینده سویت روسیه رفتند... نمایندگان میرزا کوچک در منزل رئیس بلدیة سکنی گرفته، از تمام طبقات و دستجات پذیرائی نموده و به ایشان وعده و مژده آزادی ایران را می‌دادند. تمام اهالی انزلی در این هیجان شرکت داشتند و امیدوار به آزادی ایران بودند. حتی روحانیون و سرمایه‌داران، پی‌درپی از منزل رئیس بلدیة به کشتی امیرالبحر، و از آنجا به منزل نمایندگان میرزا کوچک می‌رفتند. انزلی در دست بلدیة و غازیان در تصرف روس‌ها بود.» «یادداشت‌های

ستاره ایران»

۷- «از یادکویه نمایندگان فرقه عدالت وارد شده، آقایوف و جوادزاده، در کشتی مشغول به تبلیغات بودند، معلوم شد انزلی مرکز تبلیغات کمونیستی و از آنجا افکار و مقاصد خود را به طرف جنوب اشاعت خواهند داد. میرزا کوچک از ترس آنکه جوادزاده و آقایوف و یا رفقای ایشان رئیس انقلاب بشوند خود به انزلی رفت. میرزا کوچک از عدالتیها ترس داشت و میخواست که انقلاب ایران ملی باشد. ولی بعد از ملاقات با نمایندگان دولت سویت خودش هم سوسیالیست شده. اگر میرزا کوچک ریاست انقلاب را عهده دار نمی شد، مسلماً فرقه عدالت شروع به انقلاب می کرد... ورود میرزا کوچک در انزلی فتح فوق العاده بود. هیجان اهالی زیادتر از هیجان روز ورود فلوت سرخ بود. تمام عمارتها با بیرقهای سرخ و بیرق ایران تزئین، اکثر کوچه ها و خیابانها که قرار بود میرزا کوچک از آنها عبور نماید با قالی مفروش، تمام اهالی در خیابانها و بامها جمع شده بودند. موزیک نظامی روس مترنم بود. هوراها و بوسها پیچید و عدد بودند و نطقهای زیاد بعمل آمد. میرزا کوچک در خانه رئیس بلدیة منزل کرد. اشخاص زیادی از هر طبقه برای تبریک گفتن پیش او می رفتند. خانه مسکونی مشاریه را عده ای از اهالی احاطه کرده بودند. وقتی که او را از پنجره می دیدند، هورا می کشیدند. کشتیهای جنگی و تجارتي تماماً تزئین شده بود. عید بزرگی بود از برای اهالی انزلی و تمام طبقات در آرزو شرکت داشتند. اهالی معتقد بودند که میرزا کوچک ایران را از نفوذ خارجی مستخلص کرده و از اغتشاشات جلوگیری خواهد نمود. خصوصاً تجار و سرمایه داران، از برای آسایش خود کمال همراهی را با میرزا کوچک داشتند. رئیس بلدیة جلو افتاده و خود را يك نفر انقلابی سرخ معرفی می نمود... طبقات پست از قبیل صیادها و حمالها، از نطقهای واردین خود را دارای سرمایه و خانه های قشنگ می دیدند. ولی امیدواری آنها نه از میرزا کوچک، بلکه از فرقه عدالت بود. میرزا کوچک در روز ورود به ملاقات نمایندگان روسیه رفت و از دقیقه اول شروع به مذاکرات قرارداد نمود. بدون مذاکره زیادی میرزا کوچک راضی شد که دست به دست بشویکها داده و در ایران انقلاب را شروع نماید. بعد از مذاکرات زیادی

راسکولنیکف و ارژونیکیدزه، تلگرافاً به مسکو راپرت دادند که میرزا کوچک نظریات مسکو راجع به انقلاب در ایران را قبول نموده و میل تشکیل حکومت سوییتی دارد.» «یادداشت‌های ستاره ایران»

۸- صیوری دیلمی و احسان‌الله‌خان، در خاطرات خود راجع به این قرارداد، هر کدام مطالبی بیان داشته‌اند که لازم است در اینجا به آنها اشاره شود:

«یوم دوشنبه صدنفر از تجار و کسبه و علمای رشت با درشکه حرکت و در پسیخان به خدمت میرزا کوچک‌خان رسیدند و در جلوی عمارت پسیخان با میرزا کوچک‌خان به مذاکره پرداختند. میرزا کوچک‌خان به آنان اظهار داشت که امروز صلاح ما نیست که از روی دشمنی با قوای بلشویکها مقابله نمائیم مگر آنکه از راه مذاکره یا به وسیله دولت بتوانیم با بلشویکها کنار آمده و برای نگهداری گیلان و برقرای نظم اقدام نمائیم. غروب آنروز همگی افرادی که از رشت آمده بودند، مراجعت کردند و میرزا کوچک‌خان کلیه صاحب‌منصبان خود را به حضور طلبیده و به مشورت پرداخت، میرزا گفت ما باید با بلشویکها متحد شویم. شما چه صلاح می‌دانید؟ اقلیتی مخالفت کردند. ولی اکثریت رای به دوستی و اتحاد دادند. همان شبانه میرزا کوچک به اتفاق چند نفر به بندر انزلی حرکت کردند، افرادی که با میرزا کوچک‌خان بودند عبارتند از: خالوقربان و کریم‌خان رشتی و قنبرخان کرد و احسان‌الله‌خان که پس از میارزات و جنگ و گریزهای گذشته دوباره خود را در جنگل به میرزا کوچک‌خان رسانیده بودند... میرزا کوچک‌خان در انزلی به پراخوت نظامی بلشویکها رفت و با تلغز در مسکو با لنین مذاکره نمود... بعد از قرارداد با موافقت لنین در مسکو قرار شد که کلیه قوای بلشویک عجالتاً در انزلی و غازیان متمرکز شوند. فقط سیصد نفر از قشون بلشویکها با مهارت جنگی لازم به قومن وارد و به همراه عده جنگل در حدود قومن الی پسیخان توقف نمایند. بعد از ورود بلشویکها به پسیخان، بنده به پسیخان رفتم و کلیه رؤسای قسمت‌های جنگل را ملاقات کردم... میرزا کوچک‌خان بنده را احضار فرمودند و دستور دادند دیگر نباید به رشت بروید و هر شغلی را که میل دارید انتخاب کنید تا با هم بمانیم. چون اطلاع داشتم که ایشان علاقه زیادی به خدمت نظام ملی دارند

و خودم هم عشق زیادی به خدمت نظامی جنگل داشتم و زحمت زیادی در این راه کشیده بودم. عرض کردم «من يك نفر نظامی ملی می‌باشم که باید وظایف سربازی خود را در راه وطن عزیز ایفا نمایم.» فرماندهی عده‌ای نظامی را به من سپرده و دستور دادند که با سید ابراهیم‌خان که فرمانده عده نظامیها بود همکاری نمایم و فرمودند در فکر ازدیاد عده نظامیان جنگل باشید تا به عده نظامیان افزوده شود. این ایام عده نظامیان جنگل هشتاد نفر بودند و بقیه تماماً غیر نظامی بوده و کل عده چهارصد نفر بوده است... فردا در پسیخان خدمت میرزا کوچک‌خان رسیدم. دیدم جلسه دارند و خلوت کرده‌اند ولی چون مطلع شدند که من در بیرون منتظر هستم اجازه دادند داخل شوم. دیدم حوزه ایشان مرکب از بیست و دو نفر می‌باشد و کلنل فتحعلی‌خان و سلطان عبدالحسین‌خان با يك عده دیگر از صاحب‌منصبان نظامی ژاندارمری که چند ماه قبل از طرف دولت مأمور تشکیل اداره ژاندارمری رشت شده بودند در این مذاکرات شرکت دارند... بعد از یک ساعت و نیم جلسه تمام شد. هرکس که مسئول کاری بود به‌سوی کار خود رفت. میرزا کوچک‌خان با موهای پریشان وارد حیاط شد و جلوی عمارت پسیخان قدم می‌زد. مجدداً خدمت ایشان رفتم و عرض کردم چه‌روزی خیال حرکت به رشت را دارید؟ فرمودند «خداوند شاهد است هرگز راضی نیستم با اجانب و خارجیها در صدد اداره امور وطن و مملکت باشم. چه‌کنم قوای بلشویک به عزم جنگ با انگلیسیها وارد خاک ایران شده‌اند چون قوه و قدرت نداریم رسماً از ایشان جلوگیری نمائیم ناچاریم با ایشان دوستی کنیم شاید با دوستی ایشان به تمایلات خودمان موفق شویم.» این حرف را که شنیدم دانستم کار ما با قوای بلشویک خیلی پایدار نخواهد بود. سپس به من سفارش زیادی نمود که مبادا به کسی اظهار نمائید. فقط هرچه می‌توانید از آشنایان خودتان را داخل در نظام کرده و اسلحه بدهید که روزی به درد ما خواهند خورد.»

نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، نوشته محمدحسن صیوری دیلمی، تهران، ۱۳۵۸، ص ۱۵۰ تا ۱۵۴.

«چند روز بعد کوچک‌خان یا چند تن از مجاهدین: اسداله درویش و دیگران، برای ملاقات با بلشویکها عازم انزلی شدند.

در انزلی، مردم از کوچكخان و همراهانش استقبال پرشوری نمودند. شهر كوچك انزلی با پرچمهای انقلابی و ملی تزئین شده بود و دكانهای بازار با چراغ و قالی تزئین شده بودند و غیره. قشرهای مختلف مردم که ورود بلشویکها را بخاطر نجات گیلان از شر انگلیسیها با شغف زیادی پذیرفته بودند به كوچك خان به خاطر اتحاد با بلشویکها خیرمقدم می گفتند. پس از مذاکرات كوچكخان و همراهانش به جنگل بازگشتند.

نتیجه عمده ای که كوچكخان، از مذاکرات خود با روسها بدست آورده بود این بود که به پیشنهاد كوچكخان بلشویکهای روس موافقت کرده بودند در امور داخلی جنگلیها دخالت نکنند. در جلسه، كوچكخان گزارش داد که به عقیده او بلشویکها با هدف منحصر کمک به جنگلیها نیامده بلکه فقط برای نابود ساختن گاردهای سفید که به انزلی عقب نشستند و برای برقراری رابطه با دولت ایران آمده اند.

من از چنین گزارشی هیچ متعجب نشدم و گفتم که تمایل بلشویکها را که از جنگ میهنی فاتح بیرون آمده و دولت کارگران را تشکیل داده اند برای برقراری روابط صحیح با دولتهای دیگر کاملاً طبیعی می شماریم. و اما من از طرح مساله بدین شکل لزوم کوشش جنگلیها را برای تصرف تهران نتیجه گیری می کردم. من معتقد بودم بلشویکها که باید با دولت ایران قرارداد ببندند با خرسندی بیشتری آن را با دولت انقلابی خواهند بست.»

«خاطرات احسان الله خان» در: اسناد تاریخی...، بکوشش خسرو شاکری، ج ۳، چ ۲، تهران، علم، ص ۳۵۱.

متن قرارداد میرزا با بلشویکها، در زیر آورده می شود:

- ۱- عدم اجرای اصول کمونیزم از حیث مصادره و ضبط اموال و الغاء مالکیت و منع تبلیغات.
- ۲- تأسیس جمهوری انقلابی موقتی.
- ۳- پس از ورود به طهران و تأسیس مجلس مبعوثان هر قسم حکومتی را که نمایندگان ملت پذیرفتند معمول شود.
- ۴- سپردن مقدرات انقلاب بدست این حکومت و عدم

مداخله روسها در آن.

۵- هیچ قشونی بدون تصویب و اجازه حکومت زاید بر قوای موجوده (دو هزار نفر) از روسیه به ایران وارد نشود.

۶- مخارج این قشون عمده جمهوری ایران است.
۷- هر قدری مهمات و اسلحه که از بالشویکها خواستند در مقابل قیمت تسلیم شود. (دادن اسلحه را قبول کردند ولی گرفتن پول را رد نمودند).

۸- روسها امتعه تجار ایرانی را که در بادکوبه ضبط نموده اند چون مال ایرانیان است تحویل این حکومت نمایند.

۹- برگزار نمودن کلیه مؤسسات تجارتی روسیه در ایران به حکومت جمهوری.

به نقل از قیام جنگل، نوشته اسماعیل جنگلی، بکوشش اسماعیل رائین، ص ۱۳۹.

«میرزا کوچک از يك طرف در کشتی با نمایندگان روسیه برای شروع به انقلاب و تشکیل حکومت سویت، مذاکره نموده و از طرف دیگر در منزل رئیس بلدیة با تجار و سرمایه داران از برای حفظ ثروت و سرمایه آنها صلاح اندیشی می کرد. میرزا کوچک و هم مسلکانش از روز اول نفهمیدند که روسها چرا به ایران آمده و چه میل دارند و چه انقلابی در ایران خواهد شد. نه تنها میرزا کوچک و هم مسلکان وی، بلکه کلیه اهالی گیلان و ایران نفهمیده، شاید امروز هم اساس و چگونگی آن را نمی دانند... میرزا کوچک می خواست انقلاب ایران در واقع (ناسیونالیست) و شهرت سوسیالیست را دارا باشد. طبیعی بود که نمی توانست به مقصد برسد... میرزا کوچک، علت عدم موفقیت خود را نفهمیده، چندین نفر از بالشویکها و ایرانیها را مقصر می نمود. اگر میرزا کوچک از دقیقه اول می فهمید نتیجه این انقلابات چه خواهد شد مسلماً دخالت نمی کرد. روسها روزهای اول با او قول دادند که ریاست انقلاب در دست او خواهد بود و عدالتیها جز تبلیغات عقاید سوسیالیستی، دخالت در کار انقلاب نخواهند نمود. تقریباً پانزده

روز هم به قول خود وفا نمودند. ولی بعداً مجبور شدند که مستقیماً و یا به توسط عدالتیها در کارهای انقلاب دخالت نمایند.»
«یادداشت‌های ستاره ایران»

۹- «شاید يك عده از ملاکین کل و یا روحانیون بزرگ، آن قدرها از آمدن بلشویکها، خوشحال نبودند. ولی چون انگلیسها می‌رفتند، آنها هم مثل سایر طبقات اظهار شادی می‌نمودند.»
«یادداشت‌های ستاره ایران»

۱۰- «بعد از حرکت نمایندگان میرزا کوچک به انزلی، مشار الیه به توسط نماینده خود مقیم رشت، مکتوبی به قنصل انگلیس ارسال داشت و چنین نوشته بود: اگر شما قوه کافی ندارید که از بلشویکها جلوگیری نمائید، لازم است که از گیلان خارج شده و اهالی این ایالت بدیخت ستمنایده را دوباره دچار صدمات و زحمات ننمائید.» «یادداشت‌های ستاره ایران»

۱۱- «بعد از قرائت این دو اعلان [اعلامیه چیچریس و قنصل انگلیس - ب. د.] اهالی ساکت شدند. ولی هیجان میرزا کوچک‌خان و هم‌مسلكانش زیادتر شد. وقتی که دیدند قشون انگلیس از انزلی مراجعت می‌نماید، نمایندگان و آژانهای جنگل چیزهای عجیب و غریب برای مردم حکایت می‌کردند. می‌گفتند که يك بلشویك، ده انگلیسی را معدوم کرده. انگلیسها از مقابل آنها فرار و صدها نفر اسیر شدند و سربازان هندی به رئیس قشون اطاعت ننموده، برضد بلشویکها جنگ نمودند. انگلیسها اهالی انزلی را بکندن خندق و حمل قورخانه مجبور نمودند و آنها را جلوی گلوله‌های بلشویکها فرستادند. از طرف اتباع سردار محیی و دیگران هم اینطور حکایات خیلی شنیده می‌شد. روسها از برای اهالی گیلان و خصوصاً اهالی رشت و انزلی و جنگلیها يك فرشته پاك بی‌غرضی شده بودند که آمده‌اند ایران را از چنگ انگلیس نجات دهند. فتح بلشویکها، فتح ایران بشمار می‌رفت. اروپائیهائی که از انزلی فرار کرده بودند حکایت می‌کردند که انگلیسها، چندین کشتی جنگی را غرق نموده، چندین صد نفر را اسیر کرده و دوه کشتی هم در تصرف آوردند. ولی هر دو طرف دروغ می‌گفتند. بدون جنگ چگونه کشتی غرق شده و سرباز اسیر و مقتول می‌گردد... علت چه بود که

انگلیسها بدون جنگ انزلی را تخلیه نموده و به طرف متجیل حرکت کردند، با آنکه تقریباً سه هزار قشون منظم و مسلح و توپهای سنگین دوزن داشتند و در مقابل کشتیههای جنگی روس می توانستند مقاومت نمایند. خصوصاً که کشتیههای جنگی دنیکن در تحت فرماندهی آنها بود. بعضی از دوستان من، این عقب نشینی را به ضعف قوه انگلیسها تعبیر می کردند. ولی گمان می کنم که انگلیسها از دو حیث وحشت داشتند اولاً، یادکوبه نزدیک به انزلی و قشون سرخ در آنجا متوقف بود. ثانیاً، میرزا کوچک می توانست از جنگل به پلشویکها راه داده، آنها را به طرف سیاه رود بیاورد و عقب قشون انگلیسها را گرفته و آنها را اسیر نماید. علی الحال، انگلیسها غازیان را تخلیه کرده و اهالی گیلان عقب نشینی انگلیسها را ضعف آنها شمردند. غیر از میرزا کوچک، کلیه طبقات اهالی رشت حتی ملاکین و روحانیون چه کتبا و چه شفاهاً به انگلیسها اظهار نمودند که از گیلان بروند. يك عده از اهالی نمایندگان خود را به انزلی نزد پلشویکها فرستاده، آنها را به رشت دعوت نمودند. حتی رئیس قزاق (کاپیتان بولاتسل) شخصاً به انزلی رفته با امیر البحر و نماینده دولت مرکزی روسیه مذاکرات بعمل آوردند. میرزا کوچک بعد از نزدیک شدن به شهر اعلانی انتشار داده، امنیت و آسایش اهالی را با شرافت خود تضمین کردند. «یادداشتهای ستاره ایران»

متن اعلامیه میرزا کوچک خان، چنین است:

عموم ایرانیان میدانند که از بدو قیام و تشکیل جمعیت جنگل الی کنون، نخستین نظریه که قبل از هرچیز مطلق نظر و با خطی جلی و برجسته، در سرلوحه مرام آنان منقش بوده همان رفاهیت حال عموم هموطنان، تهیه موجبات سعادت و استقلال ایران و بالاخره رهایی یافتن از چنگال متعذیان نبوغ بشریت بوده! چنانچه زحمات و صدماتی را که برای نیل بدین مقصود متحمل گردیده و جانفشانیهای را که در راه تحصیل این سعادت به معرض ظهور رسانیده اند بر توده اهالی مشهور و ذکرش از جمله توضیح واضحات خواهد بود.

اینك كه در وضعیات جاریه مجدداً تغییراتی پیدا شده و محتمل است كه در افكار عامه يك سلسله نگرانیها ایجاد كند، لازم دانست خاطر عموم اهالی را متذكر سازد كه جمعیت جنگل همانطوری كه برای رفاهیت و سعادت ایرانیان تشکیل گردیده، برای تحصیل و تهیه موجبات همین رفاهیت عمومی خود را وقف نموده است. اهالی ازجریانات كنونی نباید خائف یا نگران باشند. لازم است مطمئن گردند كه ازهرگونه مساعدت و معاضدتى نسبت به آنان ذره‌ای فروگذار نخواهد گشت.

سلخ شهر شعبان ۱۳۳۸ - كوچك جنگلی

روزنامه رعد، س ۱۱، ش ۴۶، ۷ جوزا ۱۳۹۹.

۱۲- «تصور می‌كنم كه اگر مشارالیه به حالت وطنخواهی و ملت‌پروری خود باقی مانده بود، به این مقصود نائل می‌شد. مامعتقد بودیم كه اگر میرزا كوچك به حالت وطنخواهی مانده، با قوه دولت سوییتی انزلی مربوط می‌شد، زودتر می‌توانست به مقصود برسد تا آنكه لوای سرخ را بلند کرده و تشكيل جمهوریت سوییتی را اعلام نماید.» «یادداشت‌های ستاره ایران»

۱۳- «از تلگراف فوق معلوم می‌شود كه معاون كمیسر خارجی روسیه از میرزا كوچك و دیگران بهتر می‌فهمید كه چه اقداماتی در ایران باید بنماید. اهالی ایران در آن وقت دو مقصد داشتند، بیرون كردن انگلیسها و باز كردن مجلس. راسكولنیکف این مسئله را نفهمیده و میرزا كوچك هم نتوانست به او بفهماند. ولی يك نفر انقلابی حقیقی كه در مسكو بود، این مسئله را خوب فهمیده و به آنها دستورالعمل می‌داد. هرچند كاراخان خوب پیش‌بینی نموده و به نمایندگان سویت در انزلی حكم می‌كرد كه دمكراتهای ایران را با میرزا كوچك و عدالتیها متحد نماید. ولی راسكولنیکف وارث و نیكیندزه برضد عقیده وی بوده و از برای دستورالعمل رجوع به كمیسر جنگ رفیق تروتسكى نمودند. میرزا كوچك هم عقیده داشت كه دمكراتها و عدالتیها، در كارهای انقلاب دخالت نمایند و از روز اول بین كاراخان و میرزا كوچك در تشكيل كمیته انقلابی مخالفت حاصل شد. میرزا كوچك حل مسائل عمده را محول به بعد از تصرف

طهران می‌نمود ولی نمایندگان مسکو، لازم می‌دانستند که مسائل همان ساعت در کشتی جنگی حل شود.» «یادداشت‌های ستاره ایران»

۱۴- «از تلگراف رفیق تروتسکی معلوم می‌شود که در مدت سه روزه نظریات سیاسی دولت مسکو بکلی تغییر نموده. چند روز قبل، کابراخان اعلان می‌کرد که بزودی تشکیلات سویستی داده شود. معلوم می‌شود مسکو در مذاکرات خود درلندن با دولت انگلیس چیزی فهمیده بود که سفارش می‌کرد که به انگلیسها بفهمانید که روسیه خیال حمله به آنها در شرق و خصوصاً در ایران را ندارد. برطبق حکم تروتسکی، راسکولنیکف انزلی را که در تصرف قشون سرخ بود، تحویل میرزا کوچک نمود و نمایندگان جنگل فوراً حکومت و رؤسای دیگر دوائر دولتی مثل کارگذار، رئیس مالیه و غیره از انزلی خارج و به رشت فرستادند که از آنجا به طهران حرکت نمایند. راه بین رشت و طهران باز بود و اشخاصی که میل حرکت به طرف طهران داشتند، آزادانه عازم می‌شدند.» «یادداشت‌های ستاره ایران»

توضیحات فصل سوم

۱- «والی دوباره به میرزا كوچك پیشنهاد كرد كه بزودی وارد رشت شود ولی او در جواب اظهار داشت كه تا از طرف اهالی شهر دعوت نشوم، از پسیخان حرکت نخواهم نمود.» «یادداشت‌های ستاره ایران»

۲- در مورد سرنوشت گائوك به پیوسته‌ها: «سرانجام سران انقلاب روسیه» رجوع شود.

۳- احسان‌الله خان پس از قیام ژاندارم‌ها، به کیلان نیامد. وی بعد از آن واقعه، به تهران رفت، با كمك عده‌ای «كمیته مجازات» را تشكيل داد و در پی انحلال و سرکوب آن کمیته، به قیام جنگل پیوست.

«احسان‌الله خان مرد بسیار رشید و جنگجو و بی‌باك بود. او در تجاوزات قشون یاراتف به ایران با مجاهدین و ژاندارم‌هایی كه بر علیه این تجاوز می‌جنگیدند، مدت‌ها همکاری و رشادتها بخرج داده تا حدود كرمانشاه قدم به قدم در جنگ‌ها شركت و عقب‌نشینی كرد. پس از این جنگ‌ها هنگامیكه قوای ملی شكست خورده و عده‌ای به بغداد مهاجرت كردند، او به طهران بازگشت و به تشكيل کمیته مجازات با كمك عده‌ای دیگر از میهن‌پرستان حقیقی پرداخت و چند نفر از خائنین معروف را ترور كردند. پس از فاش شدن کمیته، او زندانی شد و بالاخره در ۲۶ تیرماه ۱۲۹۶ از زندان آزاد شد و راه‌مازندران پیش گرفته به میرزا كوچك خان پیوست و در تمام مراحل همراه میرزا كوچك‌خان بود و در تمام جنگ‌های حزب جنگل با قشون انگلیس و دولت انگلوفیل ایران شركت داشته.» ع. منشور گرگانی، سیاست دولت شوروی در ایران از ۱۲۹۶ تا ۱۳۰۶، تهران، ۱۳۲۶، ص ۴۲.

۴- «عده‌ای از قشون انگلیس به سرکردگی سرژان سید اسداله که پسر يك گیلانی بود و به هند مهاجرت نموده و زن هندی اختیار کرده بود، فراراً در جنگل پیش میرزا کوچک‌خان رفته و داخل قشون وی شده بود. چند نفر از آنها را در پسیخان ملاقات کرده و پرسیدم چرا یا قشون انگلیس نرفتید؟ جواب گفتند که در قشون میرزا کوچک با مساعدت بلشویکها، باید برای وطن خود هندوستان جنگ-نمائیم و خود را فدا سازیم.» «یادداشت‌های ستاره ایران»

۵- «کوچک‌خان، من و چند رفیق دیگر عازم پسیخان شدیم. به محض ورود به پسیخان، ما به حاکم گیلان احمد خان و هم‌کابانش، نمایندگان تجار، اربابان و روحانیون برخوردیم. همه آنها از کوچک‌خان تقاضا داشتند به رشت بازگردند. من متوجه شدم که به غیر از مذاکرات علنی، آنان با کوچک‌خان دائماً مخفیانه صحبت می‌کنند. آنها او را علیه بلشویکها تحریک می‌کردند و به او اطمینان می‌دادند که بلشویکها قانون‌شکن، دزد و غارتگرند. هنگام شب ما، با کوچک‌خان به نزدیکترین ده نقل‌مکان کردیم. رضا خواجوی که با ما از سال ۱۹۱۸ به‌عنوان حاکم لاهیجان همکاری می‌کرد (و زمانی در شهسوار توقیف شده بود) بایک رفیق دیگر به‌عنوان نماینده تهران با پیشنهاد حمله فوری به تهران پیش ما آمد. رضا خواجوی گزارش داد که وضعیت تهران برای انقلابیون بسیار مساعد است و زمینه برای عملیات انقلابی بخاطر قرارداد ایران و انگلیس و عملیات وثوق-الدوله آماده شده است. در ده، من و کوچک‌خان تنها مانده و درباره کارها بحث می‌کردیم. من پافشاری می‌کردم که کوچک‌خان علی‌رغم وعده‌هایش به نمایندگان رشت، به این شهر نرود. من به او می‌گفتم سخن‌چینی این اشخاص را درباره بلشویکها نشنود. بیاد او می‌آوردم که اینها همان اشخاصی بودند که زمانی که ما در جنگل بودیم، علیه ما با همین کلمات قانون‌شکن، دزد و غارتگر تبلیغ می‌کردند. من پیشنهاد می‌کردم فوراً از اسلحه‌هایی که داریم برای توزیع بین مردم استفاده کرده و با ارتباط نزدیک با بلشویکها به طرف تهران حرکت کنیم.

تمام شب به صحبت گذشت و بالاخره کوچک‌خان اظهار کرد که باید به رشت رفت و در محل وضع را بررسی کرده، در آنجا برای

حمله به تهران آماده شد. من به خواب رفتم. صبح ما با قشون خود از پسیخان بسوی آیینک حرکت کردیم. هنگامی که ما به آیینک رسیدیم انبوه مردم که از رشت به استقبال آمده بودند ما را ملاقات کردند.

ما عازم رشت شدیم. حرکت را کوچک‌خان و من و قشون را خالو قربان و حسن‌خان رهبری می‌کردند. حرکت ما به طرف رشت پیروزی کامل بود. جمعیت دو طرف جاده ایستاده بود و با فریادهای «زننده‌باد کوچک‌خان»، «زننده‌باد انزلی» به ما خیرمقدم می‌گفتند. برای ما مرتب کف می‌زدند و زنها به مجاهدین گل پرتاب می‌کردند.

چنین تظاهراتی را رشت هیچ‌وقت تا آن‌روز به خود ندیده بود. ما وارد شهر شدیم و در میدان مرکزی شهر، سبزه‌میدان، توقف کردیم. میدان مملو از جمعیت بود. در گوشه میدان، چند افسر قزاق ایستاده و مراقب عملیات ما بودند. کوچک‌خان از من تقاضا کرد میتینگ تشکیل دهیم. من میتینگ را با بیان تبریک از طرف ارتش انقلابی به قزاقای ایران و تمام گیلان گشودم. سپس پیشنهاد کردم که به احترام رفقای که در نبرد علیه امپریالیستها و قزاقان شاه و یا در زندانهای شاه کشته شده‌اند و در میدانهای شهر به دار آویخته شده‌اند، سکوت کنیم. در اینجا این شعر را خواندم:

دیدى که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

مقصودم این بود که اکنون زمان انتقام فرا رسیده. در این نطق پیشنهاد کردم برای حمله به تهران، این مرکز ظلم به ملت، استبداد و محرومیت مردم، این مرکز نفوذ روسهای سفید و انگلیسها که دولت ما خود را به آنها فروخته، این مرکزی که در زندانهای آن رفقای ما را نگهداشته‌اند، آماده شویم. من اطمینان خاطر دادم که همراه بلشویکهای روس، که ارتششان از کارگران و دهقانان تشکیل شده و تزاریسیم ۳۳۵ ساله ظالم و سیاه را سرنگون کرده، شانه به شانه علیه دشمنی که از نزدیکی ما جلوگیری می‌کرد پیش رفته، فاتح خواهیم شد. من با شعار: «زننده‌باد ارتش سرخ، زننده‌باد انقلابیون سرخ و رهبر آنان لنین» سخنانم را خاتمه دادم. سپس کوچک‌خان

صحبت کرد و نطق کوتاهی علیه دولت و انگلیسها نمود و به مردم گیلان آغاز انقلاب را تبریک گفت. او کوتاه صحبت کرد چون سخنران نبود و دوست نداشت نطقهای طولانی کند. در این میتینگ، تشکیل جمهوری شوروی که به اسم جمهوری گیلان در تاریخ وارد شده، اعلام شد.

در همانجا تلگرام بعدی نوشته و فرستاده شد.

«توسط رفیق لنین: ر. س. ف. س. ر.»

موفقیت‌های درخشان شما را در غلبه بر دشمنان نظام سوسیالیستی به شما و تمام رفقای شما تبریک می‌گوییم. ما انقلابیون ایران نیز در مبارزه طولانی علیه ظالمین منفور و اهریمنی انگلیسی و ایرانی مدتها دل به این امید بسته بودیم. حال، برای ما زمان سعادت‌مند اعلام جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که مدتها انتظارش را می‌کشیدیم فرا رسیده و آن را در برابر همه جهان اعلام می‌کنیم. لازم می‌دانیم توجه شما را به این مسأله معطوف داریم که عده زیادی جنایتکار که تحت حمایت قشون انگلیس هستند یعنی ستمگران ایرانی، تاجران و دیپلماتهای انگلیسی در خاک ایران هستند. تا زمانی که این دشمنان ملت در خاک ایران می‌باشند، مانع برقراری نظام عادلانه تمام کشور خواهند بود. به نام بشریت و برابری همه خلقها، جمهوری شوروی سوسیالیستی ایرانی از شما و تمام سوسیالیستهای انترناسیونال سوم تقاضا دارد با آزادی ما و تمام ملل ضعیف و ستمدیده دیگر از یوغ منفور ستمگران انگلیسی و ایرانی کمک نمائید. با در نظر گرفتن اتحاد برادرانه و وحدت کامل فکری که از هم‌اکنون بین ما برقرار است، ما از ملت آزاد روسیه انتظار کمک داریم، کمکی که ممکن است برای تحکیم جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران ضروری گردد. با اعتقاد راسخ به این اصل که تمام ملل آزاد شده از یوغ سرمایه باید در یک اتحاد برادرانه متحد شوند، از شما تقاضا داریم احساسات قلبی ملت ایران را که از هرگونه یوغی آزاد شده‌اند در این اتحاد برادرانه محسوب دارید، باشد که با

«ر. س. ف. س. ر.» در زبان روسی حروف اول جمهوری فدراتیو

شوروی سوسیالیستی روسیه است. (خبر و شاکری)

این اتحاد انقلاب مقدسمان را به پیروزی نهائی رسانیم.
اطمینان راسخ داریم که بزودی تمام دنیا با یگانه نظام ایده‌آل
انترناسیونال سوم اداره خواهد شد.

رئیس جمهوری سوسیالیستی شوروی ایران که در شهر رشت
اعلام شده، میرزا کوچک خان.»

پس از میتینگ ما با قوا به محلهائی که قبلاً برای ما تعیین شده
بود رفتیم. خروج از میدان و طول راه نیز پیروزی دائمی بود.
جمعیت به اشکال مختلف وفاداری خود را به انقلاب ابراز می‌کرد و
می‌توان اطمینان داشت که با پشتیبانی مردم، عمل تاریخی انقلاب را
موفقانه انجام خواهیم داد. متأسفانه از همان روزهای اول ما وقت
ذیقیمت را از دست دادیم. در محلی که ستاد دولت در آن بود،
مهمانی می‌شد و مردم از طبقات مختلف برای تبریک گفتن به مناسبت
اعلام جمهوری به آنجا می‌آمدند. این کارها عملیاتی را که می‌بایست
استحکام جمهوری را تأمین نمایند به تأخیر می‌انداخت و این مطلب بعداً
اثر خود را نشان داد. اسناد تاریخی، ج سوم، خاطرات احسان‌الله خان،
ص ۳۵۵ تا ۳۵۲.

«در این موقع دسته دسته از اهالی شهر، علما، اعیان، تجار و
کسبه به پسیخان می‌آمدند و از میرزا کوچک خان دعوت می‌شد که به
رشت بیایند زیرا از شش سال پیش که میرزا به جنگل رفته، به
رشت نیامده است. مردم گیلان خصوصاً اهالی رشته شوق زیارت و
ملاقات ایشان را داشتند و هر روز عده زیادی زن و مرد به
«عینک» و «اتکاء» می‌آمدند تا شاید میرزا کوچک خان را ببینند.
میرزا در فکر تأمین کسری لوازم بود، زیرا از سال گذشته که عقب
نشینی و پراکنده‌گی و فرار افراد پیش آمد تا حال اداره مستقلی
وجود نداشته و کلیه اثاثیه افراد جنگل از بین رفته است و در این
ضمن مشغول نگهداری و پذیرائی سیصد نفر سرباز بلشویک هم در
فومن می‌باشد. انگلیسیها کاملاً گیلان را تغلبه کرده و در «بالابالای»
منجیل سنگربندی نموده و توقف دارند. ولی اهالی شهر نهایت در
وحشتند و هر روز از میرزا احمد خان حاکم رشت، کسب تکلیف
می‌کنند. از طرفی قوای نظامی دولت که قزاق است قادر به جلوگیری
چیزی نیست و اقدامی هم نمی‌کند. افراد ژاندارمری هم که خود را

در حمایت میرزا کوچک خان می‌بینند، انتظار دستور از او را دارند و کلیه ادارات دولتی نیز در رشت بلا تکلیف و در حال بحران می‌باشند. روی این اصل، فشار اهالی برای حرکت میرزا کوچک خان به رشت لحظه به لحظه بیشتر می‌شد تا اینکه از طرف جنگل به اهالی ابلاغ شد که خاطر جمع باشید، ما در این دوروزه به شهر وارد می‌شویم. در روز چهارده رمضان ۱۳۳۸، میرزا کوچک خان دستور حرکت به رشت را صادر کردند و قوای بلشویک را که در غومن منزل داده بودند به پسیخان احضار نمودند و از کلیه مجاهدین نظامی و غیر نظامی سان دیدند، دسته موزیک در جلو قرار داشت با یک بیرق بزرگ سرخ که علامت بلشویک بود. در پشت دسته موزیک، یک قسمت از نظامیان جنگل و در پشت این دسته نفرات ارتش بلشویک قرار داشتند که تمام چهار به چهار و با قدمهای منظم نظامی حرکت می‌کردند. میرزا کوچک خان توسط عده‌ای از جوانان صمیمی و غیور که مسلح به تفنگهای پنج تیر بودند و در چپ و راست میرزا قرار داشتند، احاطه و در حرکت بود و به فاصله بیست قدم دورتر نفرات پیاده غیر نظامی جنگل و در پشت سر آنها عده‌ای سواره نظام، تفنگ بدوش حرکت می‌کردند و در حالیکه سرود ملی می‌خواندند به عینک رسیدیم و نیم ساعت راحت‌باش کردیم. بعد از نیم ساعت دستور حرکت داده شد و من با دسته نظامی خود در جلوی میرزا کوچک خان بودم و به حالت اول حرکت کردیم. به پرت‌چمارسرا رسیدیم، آنچنان اجتماعی از زن و مرد و بزرگ و کوچک، سادات و علماء اعیان، تجار و کسبه به استقبال آمده بودند که امکان راه رفتن و عبور از جاده اصلی ممکن نبود. ناچار شدیم عده‌ای از نظامیان را پیش قراول حرکت دهیم تا نظم جمعیت را برای عبور ستون در حال حرکت فراهم نمایند. با زحمت زیاد داخل شهر رشت شدیم. بیشتر مردم در طبقات بالای خانه‌ها ایستاده و طبقه‌های گل در دست داشتند و همین که میرزا کوچک خان را می‌دیدند، گلها را بر سر ایشان می‌ریختند. بطوری که کلیه عده در گل قرار گرفته بودند. نمی‌توانم این صحنه را آنطور که باید و شاید شرح بدهم. فقط عرض می‌کنم که در تاریخ ایران چنین صحنه‌ای را کسی به یاد ندارد. از بازار چمارسرا گذشته به سبزه میدان وارد شدیم. در اینجا مردم میرزا کوچک خان را روی

دست بلند کرده و زیارت می‌کردند. بصورتی که امکان نداشت ایشان را از دست اهالی گرفت. بعد از چند ساعت با زحمات زیاد، میرزا کوچک خان را به کلاه‌فرنگی سبزه‌میدان رساندیم. تمامی شیوخ رشت در داخل کلاه‌فرنگی به انتظار بودند. تعداد زیادی هم در باغ سبزه‌میدان ایستاده بودند. از زیادی جمعیت کسی نمی‌توانست قدم بردارد. کاژائف، رئیس قوای بلشویک در ایران بود، نطقی به زبان روسی راجع به اتحاد آزادیخواهان روس و ایران، ایراد نمود. بعد از کاژائف، احسان‌الله خان، نطق غرائی کرد و بعداً خود میرزا کوچک خان نطق مفصلی ایراد نمود که تمام اهالی رشت به شدت دست می‌زدند و هورا می‌کشیدند. پس از اتمام نطق، با زحمات زیاد از میان مردم عبور نموده و به خانه سردار همایون وارد شدیم و میرزا کوچک‌خان در این منزل اقامت نمود و افراد دیگر نیز در نقاط مختلف شهر منزل نمودند. بعد از آن که اهالی تا اندازه‌ای متفرق شدند، قسمت نظامی را حرکت داده و دریاغ رضااف منزل کردیم. چندروزی در رشت بودیم و باقی قوای بلشویک که در انزلی مستقر شده بودند، به رشت احضار و به ایشان منزل داده شد. ولی بدون دستور میرزا کوچک‌خان، در هیچ امری مداخله نمی‌کردند. نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، محمد حسن صبوری دیلمی، ص ۱۵۷-۱۵۸.

«فردای آنروز تمام اهالی شهر به استقبال آنها که رو به شهر می‌آمدند، رفتند. اشتری و سایر رؤسای ادارات را هم با خود تا یک فرسنگی به استقبال رفته، ولی من نرفتم و در تمام طول راه که از مسافتی همه پیاده می‌آمدند نطقهای آتشین برخدا احمدشاه و وثوق‌الدوله، از طرف مجاهدین می‌شد و بعد از ورود به شهر، در سبزه‌میدان منبری گذاشتند و تابلوئی بالای آن نصب کرده بودند. صورت احمدشاه را که مانند گریه از سوراخی بطرف دریای جنوب فرار می‌کند، کشیده و میرزا کوچک‌خان با هیکل رسا (واقعاً هیکل او رسا بود)، قامت بلند با تناسبی داشت ... پشت سر او ایستاده و با لگد او را به طرف سوراخ می‌راند.» «یادداشت‌های صدرا لاشراف» وحید هفتگی، ۱۶ و ۲۳ تیرماه ۴۸.

۶- یقیناً در «سرانجام سران انقلاب روسیه»، این مطلب را بصورت دیگری بیان می‌کند.

توضیحات فصل چهارم

۱- «يك نفر از آرتیستهای روس، به خیال تشکیل نظمیه سرخ می‌افتد. چند نفر از افراد پلیس انگلیس را در عمارتی جمع می‌نماید، ولی چند ساعت دیگر به حکم امیرالبحر، نظمیه سرخ تعطیل و منحل می‌شود.» یادداشتهای ستاره ایران»

۲- «عدالتیه‌ها (کمونیستهای ایران)... بنای مدرسه ارامنه را تصرف کرده، در سالون بزرگ آن هر روز مجلس موزیک ترتیب داده و اهالی را به دخول در فرقه عدالت دعوت می‌نمودند. در سواحل دریا میتینگ می‌دادند. زورقچیه‌ها، صیادان و حماله‌ها روز به روز زیادتر در فرقه عدالت داخل می‌شدند. عدالتیه‌ها در نطقهای خودشان برضد تسلط سرمایه‌داران و خوانین بوده و اسباب وحشت سرمایه‌داران انزلی را فراهم می‌نمودند... عدالتیه‌ها میتینگ و تبلیغات را کافی ندانسته، شروع به مسلح کردن دستجات کارگران و ملاحین نمودند. همه آنها چندروزه به سیصد نفر رسید.» یادداشتهای ستاره ایران»

۳- «انگلیسها که چند روز قبل، در نظر تجار و سرمایه‌داران مانند دیو بودند، حالیه فرشته به نظر می‌آمدند. تجار و سرمایه‌داران از انزلی فرار می‌نمودند. حتی يك نفر از آنها در رشت نزد قنصل انگلیس رفته از او تقاضا نموده بود که اگر ممکن است قشون خود را به انزلی عودت داده، تجار و اهالی را از فشار ظلم روسها نجات دهند. ولی معلوم بود که انگلیسها پس از آنکه انزلی را تخلیه نمودند دیگر نمی‌توانستند به آنجا مراجعت نمایند... تجار و سرمایه‌داران با نمایندگان میرزا کوچک هم عقیده شده و در انزلی شروع به تشکیل دستجات مسلح نمودند. ریاست این دستجات با حاجی محمد خان نامی بود که نکراسوف در زمان خود، او را رئیس نظمیه انزلی نموده و بعد در تأسیسات قشونی باراتفاق، شرکت داشت. مشارالیه يك

مسابقاتی یادکوبه بود. تجار و سرمایه‌داران بعد از تشکیلات فوق به اضطراب افتادند و حق هم داشتند. زیرا در شهر چندین دسته مخالف تشکیل شده و ممکن بود با یکدیگر زدو خورد نموده، جان و مال اهالی به مخاطره افتد و اگر قشون روس در انزلی نبود، مسلماً دستجات عدالتیها و تجار و سرمایه‌داران با یکدیگر مصادمه می نمودند... روسها متعهد شدند که دستجات عدالتیها را خلع سلاح نمایند. میرزا کوچک هم قول داد که دستجات مسلح تجار و سرمایه‌داران را خلع سلاح نموده و تنها مجاهدین در انزلی متوقف باشند. «یادداشت‌های ستاره ایران»

۴- رکن‌الدین مختار، در سال ۱۲۶۶ خورشیدی بدینا آمد. بعدها در سال ۱۳۱۴ خورشیدی بجای سرلشکر آیرم، به ریاست شهرستانی منصوب گردید و تا سال ۱۳۲۰، این مقام را داشت. در سال ۱۳۲۱ به جرم جنایت‌های بسیاری که در دوران رضاخان مرتکب شده بود، به هشت سال زندان محکوم گردید و بعد در سال ۱۳۲۶ مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. در سال ۱۳۵۰ در سن ۸۴ سالگی، در تهران درگذشت. برای تفصیل بیشتر، به شرح حال رجال ایران، نوشته مهدی بامداد، ج ۶، ص ۱۰۹-۱۰۸ رجوع کنید.

۵- فتحعلی‌خسان، قبل از اینکه ریاست ژاندارمری گیلان را عهده‌دار شود، سمت فرماندهی ژاندارمری سمنان را داشت و در همین زمان بود که عده‌ای از جنگلی‌های تسلیم شده را به آنجا تبعید می‌کنند. برای آگاهی از چگونگی تبعید آنها، به کتاب نگاهی از درون به انقلاب مسلحانه جنگل، مراجعه کنید.

توضیحات فصل پنجم

۱- محمد باقر گلبرگ عضو انجمن فرهنگ رشت درباره این انجمن چنین توضیح می‌دهد: «این جمعیت در سال ۱۲۹۵ [شمسی] بهمت آقای حسین جودت دبیر ریاضیات مدرسه احمدیه و کوشش جمعی از جوانان روشنفکر گیلان تشکیل گردید. با تشکیلات منظم و مرتب خود آثار برجسته‌ای از خود بیادگار گذاشت که در تاریخ ایران خصوصاً گیلان برای همیشه باقی خواهد ماند. در تشکیلات داخلی این جمعیت نکات برجسته‌ای به چشم می‌خورد که نظیر آن در سایر مجامع علمی و هنری گیلان دیده نشده. از تأسیسات آن یکی کتابخانه است که متجاوز از چند هزار کتب علمی و تاریخی و هنری و غیره وجود داشت که مورد استفاده فرهنگیان و دانش‌آموزان و نویسندگان قرار می‌گرفت. دیگر از تأسیسات آن جمعیت کلاس اکابر است که شبها برای نوآموزان اکابر بوسیله عده‌ای داوطلب از افراد جمعیت تدریس می‌گردید. و نیز مجله فرهنگی ماهانه [فرهنگ] که تشکیلات آن بوسیله افراد برجسته‌ای اداره می‌شد. نویسندگان مشهوری مانند سعید نفیسی و نصراله فلسفی و نویسندگان خوش‌ذوق گیلانی مانند مظفرزاده، آقای ابراهیم فخرائی در آن شرکت داشتند و با مقالات و ترجمه و تألیفات خود خوانندگان مجله را بهره‌مند می‌ساختند. دایره وسیع نمایشها که بوسیله افراد هنری نمایشات فکاهی، اخلاقی و اجتماعی بمعرض نمایش گذاشته می‌شد که عموماً در توسعه فرهنگ و هنر مؤثر بود و کمک شایانی می‌نمود. اکثر نمایشها و پیسهای معروف مولیر و سایر نویسندگان مشهور خارجی بود که بزبان پارسی ترجمه و بمعرض نمایش گذاشته می‌شد و از این راه درآمدی حاصل می‌کردند که کسر بودجه و مؤسسات را تأمین می‌کرد... این جمعیت علاوه بر درآمد نمایش با پرداخت کمک ماهیانه توانست چندین سال

متوالی بدون جزئی کمک از خارج خود را اداره کنند. متأسفانه یا بدبختانه، پراکندگی افراد و عدم استطاعت مالی در اواخر سال ۱۳۱۰ آنها به حال تعطیل درآورد و دیگر نتوانست از خود فعالیتی بروز دهد.

یادبودهای انقلاب گیلان و تباریخچه جمعیت فرهنگ رشت،
گردآورنده حسین جودت، ص ۱۸-۱۹.

«در اثر فعالیت این جمعیت بین بانوان، عده‌ای از بانوان گیلان به تشکیل «جمعیت سعادت نسوان» مبادرت ورزیدند و برای بیداری زنان و دانشجویان دست به تشکیل مدرسه «سعادت» و مجله پیک سعادت زدند. مجمع فرهنگ در خارج از گیلان مورد حمایت و پشتیبانی اشخاص و احزاب واقع گردید. چراغ تهران مخصوصاً «طوفان» برهبری فرخی یزدی و سایر آزادیخواهان دیگر از این جمعیت حمایت می‌کردند. حسین ضیاء از طرف حزب عدالت و حیدرخان هم‌اوغلی الهام‌دهنده مجمع فرهنگ بودند.» خاطرات اردشیر آوانسیان و رضا روستا، دنیا، ششم، دوره دوم، ششم، پائیز ۱۳۴۴، ص ۸۱ و ۸۳. این جمعیت به‌نوبه خود الهام‌دهنده انجمن «فرهخت» انزلی و «پرورش» قزوین بود. از رهبران و فعالان انجمن فرهنگ رشت، می‌توان این افراد را نام برد: حسین نیکروان (روحی کرمانی)، علی کباری، کریم کشاورز، رضا روستا، اردشیر آوانسیان.

۲- «اعلان جمهوری شوروی سوسیالیستی گیلان کالر درستی نبود. بدیهی است که برای تشکیل جمهوری شوروی سوسیالیستی، احتیاج به یک انقلاب پرولتاریائی بود که بتواند طبقات بهره‌کش را براندازد و مناسبات تولید را از بن دگرگون سازد. در جمهوری سوسیالیستی می‌بایست ضمن الغای مالکیت خصوصی، مالکیت عمومی بر ثروتها و سرمایه کشور اعلام و عملی می‌گردید. البته بشرطی که هژمونی طبقه کارگر تحقق می‌یافت و حاکمیت کارگران و دهقانان ممکن می‌شد و عبارت دیگر دیکتاتوری پرولتاریا در کشور برقرار می‌گردید. بنابراین اقتادن حکومت به دست جنگلیها را نمی‌بایست انقلاب سوسیالیستی می‌پنداشتند؛ زیرا که در این جنبش از هژمونی پرولتاریا خبری نبود، درحقیقت هم پرولتاریای صنعتی در ایران بسیار ضعیف بود. اما این

بدان معنی نیست که تشکیل جمهوری شوروی در گیلان بجهت ضعف پروتاریای صنعتی در آنجا، کاملاً امکان‌ناپذیر بوده است. تشکیل حاکمیت شوروی در کشورهایی نیز که از بسایت صنایع پیشرفته نباشند، ممکن است... در ایران نه حاکمیت شوروی سوسیالیستی، بلکه حاکمیت شوروی می‌توانست تشکیل یابد. لیکن یکی از موانع عمده بر سر راه تشکیل جمهوری شوروی در گیلان عبارت از آن بود که در رأس جمهوری اعلام شده، میرزا کوچک‌خان و همفکران او قرار گرفته بودند که از اصل «مالکیت خصوصی مقدس است» دفاع می‌کردند.»

پیدایش حزب کمونیست ایران، تا. ابراهیموف (تقی‌شاهین)،
ترجمه ر. رادنیای، تهران، گونش، ۱۳۶۰، ص ۱۸۴.

۴ - محمود رضا طلوع فرزند حاج آقا رضا مجتهد... در سال ۱۲۶۷ خورشیدی در شهر رشت پا به عرصه وجود گذاشت. بعد از تحصیلات دوره کودکی و علوم متداول آنروز، در اوایل مشروطیت که مقارن با آغاز جوانی وی بوده و مشروطه‌خواهان به وسیله روسهای تزاری در ایران دستگیر و اعدام می‌شدند، وی جلای وطن گزید و به اروپا رهسپار شد و مدتی در فرانسه و سوئیس و آلمان و اطریش بسر برد و به تحصیل و مطالعه پرداخت. در اوایل جنگ بین‌المللی (۱۹۱۴-۱۹۱۸) به ایران مراجعہ کرد. و از قضا آن زمان مصادف با واقعه جنگل گردید و به صف احرار آن دوره پیوست و از همکاران صمیمی مرحوم کوچک‌خان گردید. پس از خاتمه جنگل، موفق به اخذ امتیاز روزنامه‌ای بنام طلوع شد و علت معروفیت وی به طلوع بهمین مناسبت است. پس از چندی انتشار، به مناسبت‌هایی که مقتضی نبود از انتشار روزنامه جلوگیری شد و نامبرده مدتی را در تبعید گذراند. محمود رضا، در زمان تغییر سلطنت از قاجاریه به رضاشاه، به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب گردید. طلوع در دوره ششم به نمایندگی مجلس شورا از طرف مردم رشت انتخاب شد، اما از قبول آن خودداری کرد. در دوره هفتم از شهر لاهیجان به نمایندگی انتخاب شد و به مجلس شورا رفت و با مرحوم فرخی یزدی اقلیت را تشکیل داد. و در دوره هشتم به نمایندگی مجلس از طرف مردم رشت انتخاب می‌شود

که بعلمت بیماری انصراف خود را اعلام کرد. پس از آن مدتی درانزوا بسر برد و بنابه تقاضای مرحوم علی اکبر داور، وزیر دادگستری وقت وکالت دادگستری را پذیرفت. تا اینکه در روز ۱۶ دیماه ۱۳۱۹ بدون مقدمه بیماری به تغییر حالت ناگهانی بدروء زندگی گفت.^۶ عبدالحسین ذاکری، سایپان، س ۱۷، ش ۴۹۴، ۱۷ بهمن ۱۳۴۶.

مرتضی مدرسی، در یادداشت‌هایش در مورد طلوع می‌نویسد: «عموی پروفیسور رضا، رئیس اسبق دانشگاه تهران بود که مدتی روزنامه وزین طلوع^۷ را در رشت منتشر می‌کرد. سردبیری این روزنامه بعهده ابراهیم فخرائی (دبیر دبیرستانهای رشت) بود... می‌گویند طلوع در یکی از نطقهای پارلمانی به دولت تذکر می‌دهد که وزارت دارائی باید از املاک سردار سپه که تازه شاه شده بود، مالیات دریافت کند. به همین خاطر مورد خشم شاه قرار گرفت و خانه‌نشین شد. در تمام دوره‌های قدرت سردار سپه و سلطنت پهلوی هیچیک از نمایندگان گیلان کوچکترین قدمی در راه رفاه مردم برنداشتند... ولی مردم آزاده گیلان، هیچگاه طلوع را فراموش نکردند که بنابه پیشنهاد و فداکاری وی بود که سد سپیدرود درست شد و کشاورزان بهره‌ها از آن می‌برند.»

۴- این شخص باید همان کسی باشد که صدرا لاشراف درباره‌اش می‌نویسد: «من از اوضاع غازیان و مذاکرات جنگلیها با بالشویکیها هر روز اطلاع داشتم. زیرا رضازاده [میرزا ابوالقاسم فخرائی- ب. د.] پسر حاج رضا فخرائی تاجر که از اتباع جنگلیها بود، از غازیان جریان اوضاع را بمن پیغام می‌داد.»

۵- حاجی محمد جعفر کنگاوری هنگام جنگ جهانی اول، در سفر مهاجرت همراه آزادیخواهان بود. وی پیش از آن در لباس روحانیت، پیشنماز مسجد کنگاور بود و پس از آمدن به جنگل به سبب سابقه آشنائی با احسان‌الله‌خان در مهاجرت، به‌وی نزدیک شد و همچون فدائی از جان گذشته از احسان‌الله فرمان می‌برد. پس از خاتمه کار انقلاب گیلان همراه با احسان‌الله‌خان به بادکوبه رفت و در آنجا درگذشت.^۸ به نقل از: یادبودهای انقلاب گیلان...، ص ۹۹-۱۰۰.

۶- بگفته دکتر منابث‌الله رضا، همایشان را مسموم کردند. - ب. د.

۷- این روزنامه در سال ۱۳۰۲ منتشر می‌شد. - ب. د.

توضیحات فصل ششم

۱- کاظم امیرزاده که یکی از افراد خلع سلاح‌کننده قزاقها بود، در سرگذشت خود می‌گوید: «تکته مهمی که اینجا باید ذکر شود، سرگذشت «آتریادگیلان» آن روز است. بطوری که فوقاً گفتیم: از جمله کسانی که به پیشواز قوای «جنگل و سرخ» رفته بود، یکی هم رئیس و فرمانده روسی قوای قزاق بود که ظاهراً در خیال مناصحه و مقابله یا نیروی فاتح نبوده و شاید هم قصد همکاری و معاضدت با اردوی روی‌آورنده داشته است. روی این اصل میرزا و سایر سران قوم موافقت نمودند که هنگام مزبور اسلحه‌های خود را همراه داشته ولی از استعمال درجات و علائم سابق خودداری کنند تا ترتیب تبدیل و هم‌رنگی و هم‌آهنگی آنها مطابق اسلوب و رویه قوای جدید داده شود... اما چندی بعد کاشف بعمل آمد که فرمانده آنها «استیروسکی» سیاست‌بکار برده و قصد خدعه نظامی دارد و محرمانه مشغول فعالیت و همکاری با مرکز می‌باشد و سعی می‌کند از راه عراق که در گیلان به راه «تهران» اطلاق می‌شود شکافی پیدا کرده و خود را از چنگ نیروهای آزادیخواه برهاند. آن‌موقع آتریادگیلان مزبور با فرمانده‌شان که از روسهای سفید بوده و قهراً با سپاه سرخ مخالفت داشته، در حدود ۳۶ نفر صاحب‌منصب (افسر) بودند که شش نفرشان روسی و سی نفرشان ایرانی بودند. همینکه کمیته مرکزی نقشه آنها را کشف کرد با مشورت سران قوم، دستور داد قزاقخانه محاصره و به خلع اسلحه آنان اقدام شود. بنظرم تاریخ محاصره یکی از ایام ماه رمضان سال ۱۳۳۸ قمری بود که حاضر نشدند اسلحه‌های خود را بدهند و

۸- همانگونه که یقیناً می‌نویسد، فرمانده قوای قزاق کاپیتان بولاتسل بود نه استیروسکی. ب. د.

جنگ شروع و از صبح تا نزدیکیهای ظهر تیراندازی و جنگ از هر دو طرف ادامه داشت. ولی معصورین طاقت نیاورده بعد از دادن چند نفر کشته و تلفات تسلیم گردیدند و اسلحه‌هایشان جمع شد. پس از خاتمه کار ۳۶ نفر افسران مزبور را در خانه بازداشت‌نموده و حفاظت و نگاهداری و مراقبت آنان را بعهده اینجانب واگذارند که همه روزه به وضع آنها رسیدگی کرده و آذوقه و خورد و خوراکشان را از خانه شریعتمداری که محل ارزاق شده بود، می‌گرفتم و بین ایشان تقسیم می‌کردم. در انجام حوائج آنان مضایقه نداشتیم، به طوری که به چند نفرشان که معتاد به تریاک بودند، به نحوی که کسی نفهمد بوسیله زیردستانم مقداری در دسترس آنها می‌گذاردم. کسایم امیرزاده (شاهرخی)، آزاده گمنام، ص ۸۶-۸۵.

۲- «رفتاری که میرزا در حق ۳۶ نفر صاحب‌متصبان مزبور نمود این بود که آنان را بتدریج یکی یکی، دوتا دوتا، مرخص کرده و اجازه می‌داد که به اوطان خود (تهران و غیره) رفته و از جنگ نیروی حریت خارج شوند. این خود یکی از اشتباهات میرزا بود که آنان با اطلاعات جامع رفته و دوباره با نیروی جدید دولتی مراجعت کردند.» همانجا، ص ۸۶.

«آنروز میرزا کوچک به سر وقت نظامیان اسیر شده آمد. با کمال دلسوزی و مهربانی به آنها گفت برادران عزیز! ما با شما سر جنگ نداشته و نداریم. لیکن موقعیت ما اجازه نمی‌داد که شما با عقیده و مسلک مخالف در میان ما با اسلحه قرار گیرید. اکنون که مقدرات شما از هر جهت معلوم گردید به شما خاطر نشان می‌نمائیم، اگر چنانچه میل دارید که در امر انقلاب با ما شرکت نمائید چه بسیار خوب و اگر هم میل دارید آزاد شده به مکان و به مقصد خود بازگردید آن هم مختارین. آنوقت عده‌ای از افسران اسیر درخواست کردند که آزاد شده به وطن خود بازگردند و بعد میرزا کوچک به هر کدام آنها برطبق مقام و جبهی برای مخارج سفر داد و بوسیله مأمورین خود آنها را تا حدود اشغالی خود راهنمایی کرد. محمد جعفر طاهری (رشتی)، شعله شمع جنگل، ۱۳۵۹، ص ۱۱۸.

۳- صدرا لاشراف و عیسی صدیق، دو نفر از رؤسای آن روز

ادارات گیلان، دستگیری خود را چنین شرح می‌دهند: «من آنروز [روز ورود کوچک‌خان به رشت سب.د.] از منزل خارج نشده بودم و مترصد پیش‌آمدها و اوضاع جدید بودم. روز بعد از طرف کمیته انقلاب احمرها که بریاست میرزا کوچک‌خان تمام ادارات دولتی را تحویل گرفته و به اشخاصی که کمیته تعیین کرده بود، واگذار کرد. من عصر آنروز، برای دیدن میرزا کوچک‌خان رفتم. وقتی وارد عمارت مقر او شدم سعداله‌خان که کماندان شهر شده بود، آمد جلو من و گفت به این عمارت وارد شوید. یک ساعت بعد دو نفر مجاهد آمدند ما را به خانه کوچکی پلافاصله یکی دو کوچه، از آنجا بردند و درب حیاط را بستند. یک مجاهد و یک نفر روس، در داخل و دو نفر هم بیرون قراول آنجا شدند... هر روز خبرهای موخش به ما می‌رسید که چون مجاهدین قسم خورده بودند به جزای دار زدن دگتر حشمت بخدعه‌ای که تیمورتاش او را کشته بود تمام مأمورین دولت را بکشند و روسها هم اصرار دارند که انقلاب احمر باید با کشتن مأمورین دولت شروع شود. عنقریب حکم کشتن مأمورین خواهد رسید. ولی میرزا کوچک‌خان به توسط شیخ احمد سیگاری که با من دوسته و مردی پاک‌سرشت بود، پیغام داد قولی که من به شما دادم [اینکه شما در نهایت اطمینان در رشت بمانید، من همه وقت در حفظ شما کوشش دارم] فراموش نکرده‌ام و شما مطمئن باشید و توقیف شما و مأمورین هم برای مصلحت و نشان دادن خشم مجاهدین است... دوازده روز ما در توقیف بودیم تا حکم خلاصی ماها از کمیته صادر شد. بشرط آنکه در شهر مراوده نکنیم.» یادداشت‌های صدراالشراف، وحید هفتگی، ۲۳ تیر ۱۳۴۸.

«عصر سومین روز ورود مهاجمین به رشت آقا نصرالله‌رضا... به اداره فرهنگ پدیدن من آمد و پس از تعارف و تجدید عهد گفت که میرزا کوچک‌خان مایل به ملاقات شما است و نسبت بشما حسن‌ظن دارد و بواسطه گرفتاری مرا بدینجا فرستاده تا به اتفاق بیه ملاقات ایشان برویم. چون از توقیف رؤسای ادارات مطلع بودم به مقصد او پی بردم و بیدرتنگ خود را آماده حرکت ساختم... پس از چند دقیقه پیاده روی به خانه شیخ احمد سیگاری رسیدیم. در هشتی خانه آقا نصرالله، دری

را نشان داد و مرا دعوت به ورود کرد و گفت خود او لحظه‌ای بعد بدانجا خواهد آمد. وقتی داخل حیاط شدم دیدم عده‌ای از جنگلیان تفنگ بدوش مشغول پاس‌دادند. در تالار خانه صدراشراف رئیس دادگستری گیلان... با اشتری کفیل حکومت راجع به تصرف گیلان از طرف بلشویکها و گرفتاری رؤسای ادارات سخت مشغول مجادله بودند. سایر رؤسای ادارات نیز حضور داشتند... پاسی از شب گذشته خبر آوردند که بلشویکها و یاران افراطی آنها فشار آورده‌اند که رؤسای ادارات دولتی تیرباران شوند. بعضی از همکاران عصبانی و برخی ناراحت شدند ولی عده‌ای آرام ماندند و تغییری در حال آنها دیده نشد. من از زمره اخیر بودم... بامدادان شنیده شد که تمام شب راجع به مرنوشت رؤسای ادارات بحث بسیار شدیدی و گفتگوی طولانی صورت گرفته است. افسران روسی و بلشویکها معتقد بوده‌اند که رؤسای مزبور باید همان شب اعدام شوند تا در تمام مملکت رعب و هراس تولید گردد و فتح و تصرف سایر شهرهای ایران با مقاومت روبرو نشود. در مقابل این عقیده میرزا کوچک خان گفته است که رؤسای ادارات هموطنان من هستند و بدون سبب نباید مزاحم آنان شد. اگر تقصیری کرده باشند باید آنها را محاکمه کرد و طبق حکم دادگاه عمل نمود. والا بدون دلیل من و همراهانم اجازه نخواهیم داد به آنان آسیبی برسد. بالاخره وطن‌پرستی و عقاید دینی و ایستادگی سخت میرزا کوچک‌خان و قوه‌ای که در اختیار داشت و تهدیدی که نموده بود مانع اجرای نقشه شوم بلشویکها شده بود. آن روز به ما اطلاع دادند که بزودی اجازه مسافرت به تهران صادر خواهد شد... ولی تا ساعت حرکت باید در تحت حمایت میرزا در همان خانه باقی باشیم. عیسی صدیق، یادگار عمر، ج ۱، چ ۳، تهران ۱۳۵۲، ص ۲۱۲-۲۱۰. صدیق در آن هنگام ریاست فرهنگ گیلان را به عهده داشت.

«روی صدراشراف رئیس استیناف خیلی سروسداه‌ها راه انداخته بودند که این میرغضب پساغشاه است. آزادیخواهان را در صدر مشروطیت او دابر کشیده و خفه کرده است. درباره آقای دکتر صدیق

اعلم [عیسی صدیق] هم می‌گفتند که این مرد از طرفداران انگلیس است. بطور خلاصه اگر رای دست چپی‌ها بکرسی می‌نشست، این دو تن اعدام می‌شدند.» یادبودهای انقلاب گیلان و تاریخچه جمعیت فرهنگ رشت، ص ۹۹.

توضیحات فصل هفتم

۱- راجع به آپوکف و بولله، به «سرانجام سران انقلاب روسیه» مراجعه کنید.

۲- «حسین خان کسمائی در سال ۱۲۸۰ هجری قمری بدنیا آمد. نیاکانش از زمان آغامحمدخان قاجار، از قفقاز به ایران مهاجرت کردند. وی پس از تحصیل فقه و اصول در مدرسه صالح‌آباد رشت، امام جماعت گردید. مدتی را به آموختن زبان فرانسه گذراند و سپس به عتبات سفر نمود. دو سال در نجف درس خواند و بعد از روسیه و فرانسه دیدن نمود و با شنیدن نغمه مشروطیت به زادگاهش بازگشت. کسمائی در بازگشت از این سفرها، عبا و عمامه را تبدیل به کت و شلوار نمود و در صف اول مجاهدین مشروطیت جای گرفت. بعد از بمباران مجلس در سلطنت محمدعلی‌شاه فراراً به پاریس رفت و با ظرفشویی و روزنامه‌فروشی امرار حیات نمود. پس از آگاهی از جو انقلابی گیلان، همراه انقلابیون سوسیال دموکرات گرجستان و قفقاز به گیلان آمد و به تعلیم نظامی مجاهدین داوطلب پرداخت. در حمله به دارالحکومه رشت و جنگ با سربازان سردار افخم فرماندار مستبد گیلان شرکت نمود. از فعالان کمیته ستار و عضو کمیسیون جنگ بود. پس از فتح تهران به دست مشروطه‌خواهان، روزنامه وقت را در تهران دایر نمود. در دوران استیلای حکومت تزاری در رشت و فشار و اختناق که برای آزادیخواهان بوجود آمده بود مجبور شد به بادکوبه و تفلیس و از آنجا به پاریس بگریزد. سال دوم جنگ جهانی اول (۱۳۳۲ ق.) به گیلان بازگشت و مبارزه برای آزادی را از سر گرفت و در سال ۱۳۳۴ ق. به نهضت جنگل پیوست و اداره روزنامه جنگل را به‌عهده گرفت. هنگام جدایی جنگلیها در زمان وثوق‌الدوله

همکاری‌اش با آنها قطع شد. در دوران حکومت احسان‌الله‌خان و بلشویک‌ها، به تهران مهاجرت کرد و با وضع اسفباری زنده‌گیش ر گذراند. در پایان عمر در مزرعه شخصی خود در سالکسار شفته اقامت ورزید و سرانجام به علت بیماری کلیه، به رشت آمد و در سال ۱۳۳۹ قمری درگذشت. او یکی از شعرای معروف زبان گیلکسی بود و در نقاشی و خط نسخ و تعلیق و شکسته فارسی نیز دست داشت. به نقل از: *گزیده ادبیات گیلکسی، گردآوری ابراهیم فخرائی، رشت، طاعتی، ۱۳۵۸، ص ۲۸-۳۶.*

۳- «پیش از آنکه میرزا کوچک‌خان در گیلان کانون جنگل را بوجود آورد شعبه فرقه دموکرات ایران در رشت دایر بود. اعضاء مهم آن عبارت بودند از میرزا علی آقاچایچی، میرزا علی اکبر نهاوندی، میرزا محمد علی خان پیله‌بازاری، حسین جودت، ابراهیم آقا داودزاده، حاجی محمد علی شمار، آقادهانی نمایشی، حاجی رضا مطبوعه‌ای که بعداً به این عده حسین کسمائی و عمیدالملک نوری ملحق شدند. این سازمان دموکرات رشت، روزنامه ارگانی داشت بنام *بیداری* که چندی در گیلان طبع و نشر می‌گشت. صاحب امتیاز روزنامه مذکور حسین جودت عضو سابقه‌دار حزب دموکرات بود. بین زعمای شعبه حزب دموکرات رشت و میرزا کوچک‌خان پیوسته در ادوار مختلف سلطه و نفوذ جنگل و یا روزهای خذلان و پریشانی رابطه‌ای صمیمانه برقرار بود و میرزا کوچک‌خان که مرد بیغرض و خوش‌نیت و خدمتگزار به کشور بود پیوسته در موضوعات مهم که مربوط به سرنوشت کشور بود به وسیله رابط حزب میرزا علی اکبر نهاوندی در تماس بوده و از نظر و رای... فرقه مذکور استفاده می‌نمود.» *تاریخچه فرقه دموکرات یا جمعیت عامیون ایران، گردآورنده حسین جودت، تهران، ۱۳۴۸، ص ۹۵-۹۶.*

۴- از جمله اسنادی که راجع به وقایع گیلان، در *روزنامه ایران کنونی* (ص ۸، ش ۲۲) به چاپ رسیده صورت لوازماتی است که *میرزا کوچک‌خان* قرار بود برای تشکیل و تنظیم ارتش سرخ و کمیته انقلاب ایران، از دولت شوروی بخواهد:

۲۰۰۰ قبضه تفنگ. با لوازمات آنها

- ۲۰۰۰ قبضه رولور با لوازمات آنها
- ۵۰۰۰ عدد کیسه برای کوله‌پشتی (ساک)
- ۱۰۰ قبضه شصت‌تیر ماکسیم با لوازمات آنها
- ۵۰ قبضه شصت‌تیر لنینیم با لوازمات آنها
- ۳۰ عدد توپهای کوهستانی با لوازمات آنها
- ۵۰۰ راس اسب برای سواره‌نظام
- ۵۰۰ عدد زین برای سواره‌نظام
- ۵۰۰ عدد شمشیر
- ۵۰۰ عدد (پارده‌شده)
- ۱۰۰ عدد زین برای [در متن ادامه‌اش نیست]
- ۱۰۰ عدد دوربین
- ۲۰ دستگاه آشپزخانه
- ۲۰۰ دستگاه ماشین تحریر
- ۱۵۰۰ دستگاه (پارده‌شده)
- ۵۰/۰۰۰/۰۰۰ فشنگ که از آنها:
- ۲۰ میلیون برای تفنگهای سیستم روسی،
- ۳ میلیون برای تفنگهای سیستم آمریکائی،
- ۷ میلیون برای تفنگهای سیستم ژاپنی، و
- ۱۰ میلیون برای تفنگهای سیستم انگلیسی باشند.
- ۳۰۰۰ عدد بمبهای مختلف
- ۳۰۰۰ راکت
- قطب‌نماها ایران و کیسه‌ها
- ۵ دستگاه رادیو صحرائی
- ۸ دستگاه هواپیما
- ۵۰ دستگاه اتومبیل زره‌پوش
- ۲۰ دستگاه اتومبیل بارکش
- ۱۰ دستگاه اتومبیل سواری
- ۱۰ دستگاه موتورسیکلت

و

اسباب لازمه برای تأسیس سه‌یاب مریضخانه

توضیحات فصل هشتم

۱- «مشیرالدوله... به توصیه مخبرالسلطنه، سردار فاخر را خواست و به او مأموریت داد که به ملاقات میرزا کوچکخان برود و او را از همکاری یا بلشویکها بازدارد و با خط خود فرمانی برای سردار فاخر نوشت (۲۸ شوال ۱۳۳۸) و نامدنی هم بوسیله سردار فاخر برای میرزا کوچکخان فرستاد و به او تعلیمات شفاهی بسیار داد. این مأموریت، مأموریت دشوار و خطرناکی بود ولی سردار فاخر پذیرفت و بی تأمل عازم گیلان شد و پس از چندبار که گسرفتار بلشویکهای شمال گردید خود را بهرشت رسانیده مأموریت خود را به میرزا کوچکخان پیغام داد و به اتفاق نمایندگان میرزا کوچکخان که به استقبال او آمدند به روستای «گلابزرمخ»^۹ واقع در قلب جنگل رفته کاغذ مشیرالدوله را تسلیم کرد و سه روز در جنگل نزد میرزا کوچکخان بود و با استفاده از احساسات پاک ملی و مذهبی میرزا، او را از همکاری با بلشویکها بازداشت. میرزا به سردار قول داد و کاغذی هم به مشیرالدوله نوشت و جدا شدن از بلشویکها را تعهد کرد. سردار فاخر به اتفاق نمایندگان میرزا از جنگل به رشت آمد و با کمک کلنل فتحعلیخان رئیس ژاندارمری به طهران بازگشت. «ایراهمیم صفائی، رهبران مشروطه، تهران، جاویدان، ۱۳۴۶، ص ۶۳۶. شرایط پیشنهادی مشیرالدوله به میرزا چنین بود: «از حدود قزوین الی رشت و مازندران به شما واگذار می شود و اختیارنامه به شما داده خواهد شد که آنچه رای شماست اجرا شود و از بابت حقوق نفقات شما نیز دولت کمک می نماید، اگر دشمن خارجی به ایران روی آورد شما با

۹- گوراب زرمخ درست است، نه گلاب زرمخ. - ب، د.

قوای دولت متفق شده و دشمن را سرکوب می‌نمائید. دولت از شما اطمینان پیدا کرده است. شما از دولت اطمینان حاصل نمائید و آنچه صلاح مملکت و دولت است اجرا کنید مشروط براینکه بیش از دو هزار و پانصد نفر عده نداشته باشید و هزار نفر نظامی و چند نفر صاحب‌منصب نیز از طرف دولت برای پشتیبانی شما می‌آیند که مطیع اوامر شما باشند.» نگاهی از درون به انقلاب مصلحانسه جنگل، ص ۱۵۷-۱۵۸.

این مذاکرات از علل اساسی جدائی میرزا از احسان‌الله‌خان و بلشویکها بود.

توضیحات فصل نهم

۱- ایاکوف بلومکین که هنگام ترور سفیر آلمان، هجده سال داشت، بعدها نخستین ارتش جمهوری توده‌ای مغولستان را متشکل ساخت. او که از فعالین چکا و سپس گپئو بود در سال ۱۹۲۸ بعنوان مسئول گپئو در ترکیه مشغول بکار شد. در سال ۱۹۲۹ به شوروی بازگشت و به جرم ملاقات محرمانه با تروتسکی در استانبول، دستگیر و در سن سی سالگی تیرباران می‌شود.

توضیحات فصل دهم

۱- «پس از آنکه میرزا کوچک خان نتوانست موافقت احسان الله خان همکار قدیمی خود را در اظهار اعتماد به کابینه مشیرالدوله جلب کند، غفلتاً از آنها جدا شده با پنج میلیون فشنگ که از روسها برای حمله به تهران گرفته بود... از احسان الله خان جدا شده و به جنگل رفت. بلافاصله یاران او از... پی او رفتند... سیاست دولت شوروی در ایران، ص ۸۷.

پس از اینکه میرزا کوچک خان رشت را ترك می کند، سردار مقتدر طوالشی که در صفحات گذشته از او سخن رفته است، و سید جلال چمنی که یکی از سرکردگان جنگل بود به احسان الله خان و خالوقربان نامه هایی می نویسند که به نقل از روزنامه ایران کتونی (س ۸، ش ۹)، در زیر می آوریم:

نامه سردار مقتدر طوالشی به احسان الله خان

۱۲ ذی حجه ۱۳۳۸

دوست عزیزم احسان الله خان

بعد از اظهار مسرت و شادمانی از جهت قرار میرزا کوچک و عقب نشینی قشون دولتی و به ریاست رسیدن شما و بعد از ابراز آنکه میل دارم با شما ارتباط و دوستی داشته باشم این است از شما خواهش می کنم شما یا خالوقربان به طوالش تشریف آورده با این جانب ملاقات نمائید و اگر آمدن شما غیر ممکن است کسی دیگری را مأمور یکنید که نزد من آمده با من مذاکره نماید. حیات

نماینده شما را تأمین می‌کنم. خاطر جمع هستم که بزودی به من جواب خواهید داد.

امضاء - بنده شما نصراله طوالشی

نامه سردار مقتدر به خالوقریان

۲۰ ذی‌حجه ۱۳۳۸

دوست عزیزم خالو قریان خان

قبل از این به احسان‌الله‌خان نوشته و خواهم کرده بودم که یا خودش و یا شما برای ملاقات من آمده مذاکرات دوستانه جهت اتحاد بنمائیم از ایشان جواب ندارم. گمان می‌کنم جهت جواب نداشتن این بود که با من آشنائی شخصی نداشت. ولی شما که با من آشنا هستید. خوب است نزد من آمده و اگر نتوانستید بیایید، يك نفر دیگر را نزد من بفرستید که مذاکرات لازمه [را] بعمل بیاوریم. حیات نماینده شما را تأمین می‌کنم.

امضاء: نصراله طوالشی

مهر: سردار مقتدر

نامه سید جلال چمنی به احسان‌الله‌خان

۲۴ ذی‌قعدة ۱۳۳۸

حضرت آقای احسان‌الله‌خان

امیدوارم که سلامت هستید و اگر از وقایع می‌پرسید به شما اطلاع می‌دهم میرزا كوچك نام که همیشه هم دولت و هم ملت را گول زده بود و هم مشه‌دی‌انام و مرا فریب می‌داد و این اواخر شما و خالوقریان را نیز گول زد. تقلبات ایشان بی‌حد و انتها است و لازم است که او را محو نمائیم. خیلی مسرور شدم که او را از شهر بیرون کردید. ما هم با قوای خود حاضر هستیم که با شما

كمك كرده، او را معو نمائيم. اگر بفرمائيد قول مي‌دهم كه در مدت سه روز او را دستگير كرده و دست و پايش را بسته روانه شهر نمائيم كه مجازات سزاواري بشود. اين شخص هيچوقت صحيح نگفته و هرگز كار راست نكرده است. من قول مي‌دهم كه تا آخر عمر يا شما باشم و شما هم لازم است پول و اسلحه به من برسانيد. نقداً يك قبضه شصت تير و پنجاه قبضه تفنگ و ده هزار گلوله و يك هزار تومان پول براي من بفرستيد و من هميشه از احوالات به شما خواهم نوشت.

امضاء: جلال

علی

۲- ميكويان موقعيت ميرزا كوچك‌خان را چنين تشريح مي‌كند: «او، مي‌خواست كه تنها در مقام حاكم گيلان باقي بماند. كمونيستها اين امكان را پدو دادند و موقعيت كوچك‌خان در گيلان استحكام يافت، ليكن مبارزه توده‌هاي زحمتكش عليه طبقه مالك كه مورد حمايت كوچك‌خان بود، روزبروز شدت پيشتري گرفت. بعدها توسط نمايندگان تهران بين كوچك‌خان و حكومت شاه ارتباط برقرار كرديد... در نتيجه كوچك‌خان از سوثي جيبه را بهم زد و از سوي ديگر كمونيستها را براي حاكميت خود خطرناك انگاشته، عليه آنها به حمله پرداخت، كوچك‌خان براي ضدانقلابيوني كه عليه توده‌هاي زحمتكش مبارزه مي‌كردند، امكان داد كه در رشت گرد آيند و عليه كمونيستها اعتراض نمايند.» پيدايش حزب كمونيست ايران، ص ۲۱۰.

۳- بودومديواني، مدت‌ها عضو هيئت رهبري حزب كمونيست گرجستان بود و در سال ۱۹۲۳ جزء هواداران تروتسكي شد. وي در سال ۱۹۲۷ بجرم شركت در توطئه قتل استالين، اعدام شد.

۴- مطلب مورد نظر كه به آن اشاره رفته يا نام «اوضاع گيلان» در روزنامه رعد سال يازدهم، شماره ۹۹، ۲۴ است ۱۲۹۹ بچاپ رسيده نه در سال دهم. قسمتي از اين مقاله چنين است:

اوضاع گیلان

بموجب اطلاعی که از منابع رسمی داده‌اند از چندی قبل احسان‌الله‌خان در بعضی نقاط شهر مشغول دادن متینگ راجع به عقاید کومونیستها شده، اهالی را تشویق و ترغیب به قبول مرام آنها می‌کرده است و اخیراً هم متینگی در سبزه‌میدان راجع به آزادی نسوان و عدم اطاعت از شوهرها داده زن‌ها را به آزادی مطلق تشویق نموده است.

روز دیگر هم شرحی در باب عقاید مزدك اظهارداشته و فریاد «زننده‌باد دین مزدك» را بلند کرده بعضی رفقای مشارالیه هم موافقت نموده‌اند.

بعد از این پیش‌آمدها جماعت کثیری از اهالی شهر در یکی از مساجد اجتماع کرده حاجی‌آقای رشتی که سابقاً در تلفن‌خانه بوده است به منبر رفته شرحی بسط علیه اظهارات و عقاید احسان‌الله‌خان بیان نموده مردم را به مخالفت و اجرای قوانین مذهب مقدس اسلام و فداکاری در این راه دعوت و مداتی راجع به عقاید منتهی موعظه می‌نماید. از اظهارات و بیانات مشارالیه حالت رقتی به اهالی دست داده عده را نزد آقا میرزا کوچک‌خان می‌فرستند و ایشان را به مسجد دعوت می‌نمایند. آقا میرزا کوچک‌خان هم فوراً یا يك جلد کلام‌الله مجید به مسجد آمده در روی منبر سوگند یاد می‌نماید که مذهب ایشان اسلام و با این عقاید به هیچوجه موافقت نخواهد نمود و به اهالی تکلیف می‌کنند که تحت سلاح رفته با توافق نظر ایشان دفاع نمایند. مقداری اسلحه هم تقسیم می‌نمایند.

سپس آقا میرزا کوچک‌خان قوای خود را بطرف ماسوله حرکت داده، جمعیتی از مردم شهر هم به کمک ایشان به جنگل می‌روند.

احسان‌الله‌خان پس از اطلاع از اقدامات و نظریات

میرزا كوچك‌خان برعلیه ایشان اظهاراتی می‌نمایند و قوای خود را به طرف جنگل برای دستگیری میرزا كوچك‌خان اعزام می‌دارد و بین آنها جنگ سختی واقع شده از قرار معلوم هفتاد نفر از مهاجمین به جنگل مقتول و به رشت عقب نشسته‌اند...

توضیحات فصل یازدهم

۱- در اینجا، سه اعلامیه دولت انقلابی را پس از بدست گرفتن قدرت، به نقل از ایران کنونی س ۸، ش ۱۲ آورده می‌شود:

امرنامه

کسانی که در این تفسیر دو سه روزه اسبهای نظمیه و اثاثیه سایر ادارات جزو کمیسیون داخله را بنارت برده‌اند، امم از نظامی و غیر نظامی باید به انقضای (۲۴) بیست و چهار ساعت از انتشار این اخطار به اداره نظمیه تحویل داده قبض دریافت دارند. در صورت تخلف و مسامحه شدیداً مجازات خواهند شد.
۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸
کمیسیون داخله: جوادزاده

امرنامه

عموم زحمتکشان و دهقانان را مسبوق می‌داریم:
از طرف کمیته شورای انقلاب آزادی ایران به دوایر رسمی امر شد که به هیچوجه از بابت نواقل میراییسی جدید، جریمه و سایر لوازمات مشبومه را از شماها نگیرند تا به راحتی مشغول زندگانی بشنوید.
احسان‌الله - خالوقربان - رضاخواجوی - علی خانزاده - آقازاده بهرام - جوادزاده

۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸

امرنامه

تمام افراد نظمیه از این تاریخ به هیچ اسم و رسم،

حق اخذ دیناری به عنوان جریمه ندارد. مرتکبین با
جزاهای معینه در نتیجه استتقاق کمیته انقلابی معاقبت
خواهند شد.

۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ کمیسر داخله: جوادزاده

۲- «انگلیسیها و حکومت تهران برای آنکه بتوانند نیروی ضد-
امپریالیستی و دموکراتیک را متلاشی نمایند، بمنظور اختلاف برانگیزی
و دامن زدن به اختلافات گروههای مختلف با یکدیگر، يك شبکه نیرومند
جاسوسی در گیلان پدید آورده بودند. در اختیار این شبکه مبالغ
معتنابهی پول و وسایل دیگر گذاشته شده بود... میجر اوکشت^{۱۰}
جاسوس انگلیس در اداره این شبکه تشکیل شده علیه حزب کمونیست
ایران و اعضای فعال آن، مستقیماً شرکت داشت. مدرکی که اخیراً در
یکی از مطبوعات تهران^{۱۱} به نقل از دفتر یادداشت‌های يك مأمور پلیس
ایرانی چاپ گردیده، این مسأله را بطرز انکارناپذیری ثابت کرده
است. مأمور مذکور چنین می‌نویسد: ... من مدت‌ها بود نام اوکشت را
شنیده بودم و خیلی دلم می‌خواست او را ببینم و آن روز فهمیدم که
او هم با لورنس زندانی بود و فرار کرده [بود]، می‌دانستم که او
در جنگهای میرزا کوچک‌خان شرکت داشته و یکی از عوامل مهم شکست
حزب کمونیست گیلان و نهضت جنگل بود. از حوادث بعدی و همکاری
او با کلنل لورنس تا موقع فرارش مطالب مبهم و مختصری شنیده
بودم.» پیدایش حزب کمونیست ایران، ص ۲۰۹-۲۰۷.

۳- مقصود یقین‌کنان باید مقاله «سابقه پادشاه سیگار» باشد که
بقلم سیدجعفر پیشه‌وری (جوادزاده) در روزنامه آژیر س ۱، ش ۸۶ و
۹۱، ۳ و ۱۵ آذر سال ۱۳۲۲، یچاپ رسیده بود. قسمتی از آن مقاله را
در اینجا می‌آوریم:

«رشت یکبار دیگری به کمک آزادی‌خواهان تهران با نیروی عظیم
پیش می‌آمد. در این بین ناگهان شیخ‌احمد سیگاری گردن‌شکسته پیدا

۱۰- اوکشت، رئیس بانک شاهنشاهی در رشت بود. - ب. د.

۱۱- این مطلب با عنوان «زبردست‌ترین کارآگاه» در مجله تهران مصوبه

ش ۸۸۸، ۱۸ شهریور ۱۳۳۹، ص ۵۱، چاپ شده است.

شد... روز سوم در اثر افسون شیخ بطور ناگهانی میرزا کوچک نیروی خود را برداشته از شهر بیرون رفت. بدین واسطه اختلافات شدید شروع گردید و چند روز دیگر فرونت شکست خورد. شهر آتش گرفت. طرفین مخالف، این حریق خانمانسوز را گردن یکدیگر انداختند. در صورتی که بنایه گفته مرحوم خالوقربان که آن وقت وزیر جنگ بود، این جنایت با دست همین سیگاری برای بهم زدن نهضت جنگل و تولید اختلاف انجام گرفته بود.»

توضیحات فصل دوازدهم

۱- نماینده حزب کمونیست در بین الملل سوم، در این هنگام آوتیس سلطانزاده بود که همراه دو نفر دیگر در جلسات آن شرکت می‌کردند. او در پنجمین نشست دومین کنگره کمینترن، درباره وقایع جنگل چنین اظهار نظر می‌کند: «به نظر من آن تکه از اصول اساسی که باید خط راهنمای ما باشد، اینست که حمایت از جنبش بورژوا-دموکراتیک در کشورهای پسمانده باید تنها در آن کشورهایی لازم شمرده شود که جنبش‌شان مراحل مقدماتی را می‌پیماید. اگر بخواهیم در کشورهایی که ده سال یا بیشتر تجربه پشت سر گذاشته‌اند یا کشورهایی که هم‌اکنون مانند ایران [جمهوری گیلان- مترجم] قدرت را در دست گرفته‌اند، همان اصل را بکار بندیم، نتیجه‌اش جز این نخواهد بود که توده‌ها را به‌دامن ضد انقلاب برانیم.» اسناد تاریخی...، ج ۴، ص ۵۲-۵۳.

توضیحات فصل سیزدهم

۱- جواب مدیوانی به میرزا کوچک‌خان چنین است (به نقل از قیام جنگل، ص ۱۷۴-۱۷۲):

۱۸ ذی‌قعدة ۱۳۳۸

جناب میرزا کوچک‌خان

رقیعة سرکار مورخة ۱۵ شهر جاری رسید و جواباً تصدیع می‌دهد:

قبل از این پیش‌آمدها که علت بزرگ آنرا خودتان فراهم کردید و شهر را بی‌سرپرست گذاشته و به جنگل رفتید.

میرزا اسمعیل همشیره‌زاده شما تاکید می‌کرد که سیصد نفر فدائی روس و پانصد نفر مجاهد ایرانی را که با اسباب ناریه لازمه با خود به انزلی آورده بودم به بادکوبه ببرم. در اینخصوص به شما کاغذی نوشتم. متأسفانه جوابی نرسید، مجبور به ملاقات میرزا اسمعیل شدم، مشارالیه مرا دو روز برای جواب کاغذ و ملاقات با شما معطل کرد که بس اسباب تحیر و تعجب بود.

آیا برای پیشرفت انقلاب و خارج نمودن دشمن، قشون و اسباب ناریه لازم نیست؟ از این رفتار تعجب‌آور معلوم گردید که سرکار در پیشرفت انقلاب و خارج نمودن دشمن از ایران مسامحه می‌نماید. بعلاوه وجوهاتی که از مردم گرفتید بدون سمیزی صرف آن معلوم نیست به کجا خرج شده. اسباب ناریه را که رفقا از روسیه ارسال می‌داشتند به هر محلی که می‌خواستید حمل می‌کردید و

امورات را فقط در دست شخص خود گرفته با هیچیک از رفقای دیرینه خود احسان الله و خالوقربان که در مدت کلیه زحمات با سرکار شریک تضییقات بودند، مشورت نکردید و ایشان بالاخره از رفتار و روش شما متنفر و مجبوراً از شما دوری جستند و شما اطراف خود را از کسان خودپرست و بلکه ضدانقلاب جمع نمودید.

در نتیجه با وجودی که همه نوع اسباب برای حمله کردن به دشمن موجود بود دو ماه در رشت نشسته حرکت نکردید و آنچه اسباب ناریه رفقای رومیه به شما فرستاده بود در جنگل برده صرف بر ضد رفقای انقلاب کرده و در نتیجه پنج نفر از رفقای معروف مامقتول و پانزده نفر مجروح گشته و این يك ضربه بزرگی برای انقلاب بود که از شما مشاهده شد و ایداً منتظر نبودیم.

نصیحت شما را درباره اقدامات رفقای ما و راهنمایی ایشان را به دقت خواندم و اظهاراتی که اقدامات ما را بسمع احرار عالم می‌رسانید، ما هم به همان برادران احرار با صدای رسا شما را معرفی خواهیم کرد که سابقاً شخص شما یکی از انقلابیون ایرانی بودید و لسی حالا از اقدامات شما معلوم می‌شود که از خط اولسی برگشته و بر ضد مقاصد انقلاب هستید. برای ما اقدامات شما ناگوارتر از تیروهای دشمنان معروف عالم انقلاب است و يك ضربه تآلم‌آوری است که از مجاهد معروف دیده می‌شود.

از اینکه رفقا و مجاهدین یا کمال سهولت توانستند ادارات را تصرف نمایند معلوم و مبرهن شد که اکثر رفقا و مجاهدین بر علیه شما بودند و مدار امور در کف شخص شما بود و حالا انقلاب شخص شما را از خود دور کرده است. محال و ممتنع است که اوضاع به شکل سابق برگردد. با وجود این باز شخصاً در عالم نوع پرستی شما را نصیحت کرده و می‌گوئیم اگر میل دارید مجدداً در این

راه خدمتی به نوع بکنید حاضرم با رفقای خود مذاکره نموده بلکه شما را دوباره قبول نمایند، ولی بشرط اینکه شما در شورای امور، متساوی بوده و شخصاً به امور مداخله ننمائید.

مدیوانی

توضیحات فصل چهاردهم

۱- همچون در مذاکرات اولیه بین رؤسای قشون سرخ و نمایندگان میرزا کوچک‌خان موضوع استرداد اموال ایرانیان نیز از طرف آنان تعهد داده شده بود تا از این راه به صندوق انقلاب گیلان کمکی بشود. علیهذا آقای سردار محیی و نویسنده [حسین جودت‌تب.د.] معین شدیم که به یادکوبه رفته و درباره این موضوع با صدر حکومت جمهوری قفقاز آقای دکتر نریمانوف مذاکره کنیم. انتخاب سردار محیی برای این مأموریت بیشتر از این نظر بود که وی با ارژنیکی‌زده که در صدر مشروطیت با وی همکاری داشت سابقه آشنائی داشت و اکنون که وی در جمهوری قفقاز عضویت دارد به حکم سابقه آشنائی می‌تواند با سردار محیی کمک و یاری نماید. این مسافرت انجام‌گردد ولی از ملاقاتها و صحبتها هیچگونه نتیجه‌ای گرفته نشد. یادبودهای انقلاب گیلان.... ص ۱۰۶-۱۰۷.

توضیحات فصل پانزدهم

۱- «کتیرا صمغ و یا شیرهایست که از یکتور خسار بنام گون گرفته می‌شود و آنرا با تیغ زدن ساقه‌های گون بدست می‌آورند...» این کار یعنی تیغ زدن گونها و جمع‌آوری شیر آنها در اغلب نقاط ایران به وسیله کارگران لر و کرد انجام می‌شود. در مناطق کوهستانی گیلان نیز به منظور بدست آوردن کتیرا عده‌ای از این لرها و کردها مشغول بدست آوردن کتیرا و فروش آن به تجار صادرکننده بودند. هنگامی که کانونی به وسیله میرزا کوچک خان و حاجی احمد کسمانی در جنگل بوجود آمد عده‌ای از [این] لرها و کردها که سرده‌ها آنها خالوعلی و خالوقربان بودند اسلحه [دست] گرفته داخل مجاهدین جنگل شدند. و چون در زد و خوردها از خود تهور و شجاعت نشان می‌دادند مورد محبت میرزا کوچک واقع شده بتدریج دوستان و اقوام و آشنایان آنان نیز از نقاط دور به آنان پیوستند و تعداد آنان روز بروز بیش می‌گرفت و به دسته‌ها تقسیم شده و هر دسته به یکی از آنان که مستهورتر و زرنکتر بودند سپرده می‌شد. دو بین سران کرد در جنگل باید خالوکریم و خالومراد بزرگ — خالوقنبر — شاه مراد — یار محمد خان — مراد کوچک را نام برد. «یادبودهای انقلاب گیلان...» ص ۹۸-۹۷.

توضیحات فصل هفدهم

۱- محمد مساعد مراغه‌ای در مصاحبه‌ای، راجع به میرزا کوچک‌خان می‌گوید:

«او را می‌شناختم، خیلی خوب و از نزدیک، آشنائی من و میرزا کوچک‌خان بطرز عجیبی آغاز شد. من کنسول تفلیس بودم و بسرای بازرسی به بادکوبه آمده بودم. به من اطلاع دادند که چهارنفر ایرانی مجروح در يك کشتی روسی بسر می‌برند و کشتی در بادکوبه لنگر انداخته است و از من تقاضا شد که بروم و آنها را تحویل بگیرم، به این طریق من با میرزا کوچک‌خان که یکی از این چهارتن بود آشنا شدم. آنها چنان زخمی و به اصطلاح آسیب دیده بودند که هوش و حواسی نداشتند، حتی تا دو سه روز بعد از آنکه آنها را در بیمارستان بستری کردیم به هوش نیامدند و دو تن از آنها در همان حال فوت کردند، میرزا کوچک‌خان جزو دو تن باقیمانده بود، آنها آنقدر در بیمارستان ماندند تا حالشان جا آمد و شفا یافتند. بعدها میرزا کوچک‌خان برای من تعریف کرد که علت زخمی شدنش آن بوده است که جزو مخالفان با سپاه محمدعلی میرزا در جنگ ترکمن‌صحرا نبرد کرده است و این همان جنگی است که منجر به شکست قطعی محمدعلی میرزا و فرار او برای همیشه شد. میرزا کوچک‌خان به من گفت که از هواداران آزادی و شیفتگان مبارزه‌کننده در راه حفظ استقلال ایران است. ایرانی وطن‌پرستی بود و دولت هم از تهران دستور داد که مخارج معالجه او تمام و کمال پرداخته شود، روسها هم خلق و خوی او را سخت می‌پسندیدند و خیلی به وی علاقه داشتند؛ روزی که میرزا کوچک‌خان از بیمارستان مرخص شد، یگراست بسراغ من آمد و به من گفت که هرگز دوستی مرا از دست نخواهد داد و همواره مترصد آن خواهد بود که خدمتی برای من انجام دهد. این گذشت، روزی در

بادکوبه بودم، خبر دادند که کنسولی از طرف میرزا کوچک‌خان به بادکوبه آمده و سفیری نیز به مسکو اعزام شده است تا موجودیت حکومت جنگل را اعلام دارد... کنسولش را احضار کرد و برای من پیغام فرستاد که از طرف من شما در بادکوبه و در مسکو سفیر ایران هستید. بعدها هم تا زمان مرگ روابط ما حسنه بود و او برای من برتج و ماهی و اردک می‌فرستاد و من هم تحفه‌هایش را بوسی‌جواب نمی‌گذاشتم، رویهمرفته میرزا کوچک‌خان مردی مذهبی بود که می‌خواست افکار انقلابی را در جامعه مذهب عرضه کند، فوق‌العاده تیزهوش، سریع‌الانتقال و برنده و قاطع بود.

تاریخ بیست ساله ایران، ج ۱، چ سوم، تهران، ناشر، ۱۳۶۱
ص ۳۵۷-۵۳۵. به نقل از اراده آذربایجان، آذر ۱۳۵۲.

توضیحات فصل هیجدهم

۱- بنابراین، باتصریح یقیکیان، وی واحمدحیدری نمی‌توانستند در کنگره ملل شرق شرکت داشته باشند. ولی ابراهیم فخرائی، در کتاب سردار جنگل (ص ۲۷۴) می‌نویسد: «از طرف انقلابیون گیلان... مسیو یقیکیان ارمنی... و میرزا احمدخان حیدری با سمت نمایندگی به بادکوبه رفتند.» و همین اشتباه را اسماعیل‌رائین در حیدرعمواوغلی (ص ۲۳۵) و رحیم رضازاده ملک در حیدرخان عمواوغلی (ص ۲۴۲) عیناً به نقل از نوشته فخرائی تکرار کرده‌اند.

۲- این گفته یقیکیان نمی‌تواند صحیح باشد. چون اسنادی که بعدها به چاپ رسید نشان می‌دهد نمایندگان ایران در این کنگره، بطور فعال در بحثها و تصمیم‌گیریها شرکت داشته‌اند، از جمله سلطانزاده، که قسمتی از سخنرانی او را در توضیحات فصل دوازدهم آورده‌ایم. و نیز حیدرعمواوغلی، یکی دیگر از ایرانیهای شرکت‌کننده در کنگره گذشته از آنکه سخنان بعضی از نمایندگان را به زبانهای مختلف ترجمه می‌کرد، خود در دومین روز تشکیل کنگره به فارسی و ترکی سخنرانی کرده است که متن نطق او به زبان فارسی در صفحات ۲۵۲-۲۴۹ کتاب حیدر عمواوغلی در گذر از طوفانها، عیناً نقل شده است. بجز این دو نفر، کریم‌نیک‌بین و محمد آخوندزاده (سیروس بهرام) نیز در این بحثها شرکت داشته‌اند. نگاه کنید به دنیا، دوره دوم، ص ۱۴۰، سوم، پائیز ۱۳۴۹ و ص چهاردهم، ش اول، ۱۳۵۲.

۳- درباره سرنوشت و مرگ انورپاشا به خاطرات آقابکف، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، پیام، ۱۳۵۷، ص ۴۰-۳۸ و ۵۰-۴۵ رجوع کنید.

۴- این شورا در واقع ارگان دائمی کنگره و دارای ۴۸ عضو (۳۵

کمونیست و ۱۳ غیر حزبی) بود. شورای اخیر تصمیم گرفت که نشریه خود را تحت عنوان «خلقهای شرق» به زبانهای روسی، ترکی، فارسی و عربی انتشار دهد. همین شورا در سال ۱۹۲۱ تصمیم به تأسیس يك دانشگاه کمونیستی برای آموزش کادرهای احزاب کمونیستی خلقهای شرق گرفت و این دانشگاه در مسکو تأسیس گردید.

به نقل از: حیدر عمواوغلی درگذر از طوفانها، ص ۲۴۸.

توضیحات فصل بیستم

۱- «بدنبال عقب‌نشینی اجباری نیروی قزاق و پیروزی مجدد انقلابیون گیلان، دستاویز و بهانه مطلوب، برای اجرای مقاصد مورد نظر انگلیسها، که سازمان فراماسونری نیز از نظر اجرای مأموریت آتی، از چگونگی آن آگاهی داشت به وجود آمد. نقشهٔ برکناری افسران روسی از قزاقخانه و گماردن افسران انگلیسی بجای آنها، در متن رویدادهای بعدی که دیپلماسی انگلیسی طراحی کرده بود، قرار داشت. صدور فرمان عقب‌نشینی قزاقها از سوی امیرتومان استاروسلسکی، زمان اجرای این نقشه را فراهم ساخت. اعتراضهای فرمایشی از هر سو بلند شد. نامبرده که چندی پیش مورد «مرحمت» واقع شده و به سبب لیاقت و درایت فرماندهی بدرجهٔ «امیرتومانی» و دریافت «شمشیر مرصع» نایل شده بود^{۱۲}، به بی‌کفایتی و نالایقی متهم گشت. ایادی انگلیسی (سازمان فراماسونری) برکناری وی را از راس لشکر قزاق و همهٔ افسران روسی را از قزاقخانه و سپردن این مقامات نظامی را به افسران انگلیسی مطرح ساختند و سرانجام نیز به هدف خود رسیدند، فرمانده نیروی قزاق و افسران تابع او را دستگیر و خلع سلاح کردند و او را به خیانت متهم نمودند و موقتاً فرماندهی لشکر قزاق را به فرمانده جدید ایرانی سردار همایون... محول ساختند و افسران انگلیسی را به مقامات حساسی چون مشاور و مستشار نظامی گماشتند. در پس این اتهامات ظاهرفریبانه، انگیزه‌های دیگری نهفته بود. اول اینکه امپریالیسم انگلیس از بیم آنکه مبادا، افسران روسی تحت تأثیر شرایط تازه‌ای که در سرزمین آنها به وقوع پیوسته و حاکمیت

۱۲- این لقب و نشان را احمد شاه پس از آنکه استاروسلسکی مازندران را

تسخیر کرد به وی داد. - ب. د.

دولتی بدست کارگران و دهقانان افتاده است، آنان نیز همچون بسیاری از افسران دولت تزاری، در کنار نیروی خلق قرار گیرند و به حمایت از انقلابیون کیلان برخیزند و بدین ترتیب نقشه‌های 'آتی ملراحان دیپلماسی انگلیس را در ایجاد کودتا و استقرار يك دولت «مقتدر» ضد شوروی در ایران که با ۲۵۰۰ کیلومتر مرز مشترك، موقعیت فوق‌العاده حساسی داشت، به يك باره خنثی و عقیم گذارند و منافع استراتژیک و ذخایر نفتی را به مخاطره جدی بیندازند. دوم اینکه با وجود فرماندهان روسی در قزاقخانه، موفقیت کودتای مطلوب و مورد نظر انگلیسیها، اصولاً تردیدآمیز و به حق ناموفق بنظر می‌رسید!»

ح. م. زاوش، نقش فراماسون‌ها در رویدادهای تاریخی اجتماعی ایران، تهران، آینده، ۱۳۶۱، ص ۷۷-۷۶.

توضیحات فصل بیست و یکم

۱- «شکست قوای متحدی، اعم از روسی و غیر روسی، که در جنگ داخلی روسیه مخالفان بلشویزم را تشکیل می‌دادند، برای نخستین بار به لنین و دستیاران وی فرصتی عطا کرد تا با قدری تأمل بطرح‌ریزی خط‌مشی‌های خویش نسبت بدول غربی مشغول شوند. در آغاز سال ۱۹۲۰ هیچکدام از دول غربی بهیچ‌نحوی از انحاء هنوز حکومت روسیه شوروی را برسمیت نشناخته بودند. هیچکدام درصدد افتتاح باب روابط رسمی با شوروی برنیامده بودند. لکن اکنون دول غربی دست از اقدامات خصمانه خویش نسبت به روسیه شوروی کشیده بودند و سربازان خود را از خاک روسیه به بیرون می‌آوردند. محاصره دریائی روسیه در ژانویه موقوف گردید. در ماه فوریه شورای عالی جنگ حتی به کشورهای جدید ناحیه بالتیک که از امپراطوری روسیه بریده بودند توصیه نمود که دست از رویه خصمانه نسبت به رژیم شوروی بردارند، و درصدد استقرار روابط عادی بازرگانی و رسمی با آن دولت برآیند... در بریتانیا مساله افتتاح باب مناسبات با روسیه موضوعی بود که در تمامی آن سال با حرارت تمام درباره‌اش بحث می‌کردند... خود لویدجرج [نخست‌وزیر انگلیس- ب. د.] همیشه با سیاست مداخله، مخالفت ورزیده و طرفدار اعاده نوعی رابطه با روسیه بود. از این نظر می‌توان تصور نمود که وی بیش از هرکسی مسبب حدوث تغییراتی در سیاست متفقین، یعنی ختم محاصره دریائی و تشویق کشورهای همجوار روسیه به اتخاذ روشی اعتدالی بود که در اثناء زمستان اعلام گردید. در دهم ماه فوریه هنگام افتتاح دوره قانون-گزاری جدید پارلمان، لوید جرج ضمن نطقی که در مجلس عامه انگلیس ایراد کرد علناً از تغییر اساسی دولت خویش نسبت به روسیه خبر داد، و نمایندگان مجلس را تشویق به قبول این نظریه کرد که

باید افتتاح باب روابط بازرگانی جایگزین مداخله شود... در اواخر فصل زمستان... دولت شوروی میسیون بازرگانی به لندن گسیل داشت و شروع به مذاکره برای عقد يك قرارداد تجارتي نمود... در دوم ژوئیه، رئیس هیأت اعزامی شوروی مسیول، ب. کراسین با تعدادی از شرایطی که دولت بریتانیا رعایت آنها را از عوامل ضروری برای تجدید باب بازرگانی و مناسبات بالفعل میان طرفین می دانست بصوب مسکو حرکت کرد. این شرایط مشتمل بود برقرار تشرکات، مختصات، تصفیه دعاوی خصوصی، و پیمانی برای عدم مداخله در امور داخلی. در نهم ژوئیه دولت شوروی این شرایط را قبول کرد... در خلال فصل خزان و در زمستان مذاکرات برای انعقاد پیمانی بازرگانی ادامه یافت، و در ماه مارس ۱۹۲۱ سرانجام پیمان بازرگانی انگلیس و شوروی به امضاء رسید. ژرژکنان روهیه و غوب در زمان لندن و استالین، ترجمه ابوالقاسم طاهری، تهران، ایرانمهر، ۱۳۴۴، ص ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۵-۱۷۶، ۱۷۸.

قسمتهائی از اعلامیه کمیسر امور خارجه شوروی راجع به این موافقتنامه را که روزنامه ایران کنونی (س ۹، ش ۱۶۱، ۷ آبان ۱۳۲۲) به نقل از روزنامه ایران سرخ (چاپ رشت، ش ۱۲، ۴ ثور ۱۳۰۰) درج کرده است، در اینجا می آوریم:

چندین نکات از اعلامیه سیاسی کمیسر امور خارجه شوروی راجع به عهدنامه درباب علاقه تجارتي بریتانیای کبیر و روسیه شوروی که از طرف مسیو روبسرت خورتکا وزیر تجارت بریتانیا و رفیق کراسین از طرف روسیه در ۱۶ ماه مارس (۱۹۲۱) امضا گردیده است. نظر به اینکه روسیه با دول متفقین انگلیس و غیرها، آرزومند و مایلند که عهدنامه تجارتي مابین خودشان [را] با شرایط مفید تجدید نمایند و این مقصود حاصل نمی شود مگر به حصول اصل عمومی میان دول متخاصمین و نیل به صلح عمومی که دارای اهمیت است و به این زودی انجام پذیر نبوده، علیهذا منتظر آن نشده عیالاً معاهده تجارتي را به صورت تحقیق درآورده، عهدنامه

آنها چنانکه ذکر شد به امضاء رسانیدند و این عهدنامه تجارتي به چندین شرط به شرح ذیل مقید است.

شرط اول که هر يك از این حکومتها که در تشکیل عهد تجارتي نامیده شده‌اند از حرکات دشمنانه و اقدامات مخالفانه نسبت به همدیگر و از تبلیغات رسمی در سرحدات خودشان و غیر از اینها که مورث مبادینت قیامین دولت بریتانی و دولت شوروی روسیه است، از روی حقیقت و صمیمانه متصرف شوند^{۱۳} و لازم است حکومت دولت شوروی روسیه به طریق سیاسی یا محاربه یا الفاء تبلیغات ملل آسیا، برضد حکومت بریتانی و هندوستان مهیج نشود. و خصوصاً این مسئله را در حکومت افغانستان [مرعی بدارد.] و حکومت بریتانی نیز لازم است این مسئله را در ممالکی که از دولت روسیه منتزع و مستقل شده، حفظ کند و آنها را بر محاربه و ضدیت [با] دولت شوروی روسیه متحرک نشود.

لازم است اتباع دولت بریتانی که در مملکت شوروی روسیه متوطنند و نیز اتباع دولت شوروی که در ممالك بریتانی مقیمند، برحسب اجازه به اوطان خود مراجعت نمایند و به طرفین فرض و متعتم است شرایط مندرجه در عهدنامه را به آگنتها و وکلای خودشان اشعار و جریان مواد آن را از مشارالیهم الزاماً خواستار شوند. به هر دو طرف امضاکنندگان معاهده تجارتي لازم است علل و موانعی که تا حال موجب تحدید تجارتي شده مانند جمع نمودن مسکنها از معبر آنها و غیره به کلی دفع نماید و مانع تجارت بانکها و سایر تجار و اهل داد و ستد نباشد که دایر شدن دواير بانکی طرفین موجبات پیشرفت معاهده تجارتي خواهد شد و تجارت مطلق است یعنی از ماکولات و ملبوسات و هر چیزی که معمولاً جزء موضوع تجارت می‌باشد و حتی اسلحه. آن هم ممنوع

نیست که به ممالك طرفین داخل یا خارج شود. و نیز دانسته شود که این شرایط در معاهده طرفین مقید و مواد تجارت مطلق و به جمع امتعه واجناس تجارتی شامل است. همچنین هر يك از متعاهدین می‌توانند با سایر دولتها طرف معاهده تجارت مطلق یا مقید بشود، مانعی نخواهد بود.

کشتیها و اجناس تجارتی بریتانیا و روسیه مجاز هستند که بدون مخالفت از هیچ طرف به بنادر اسکله‌های بارگیری داخل و خارج شوند. هکذا کشتیهای متعلق به تجار اعم از بریتانیای کبیر یا شوروی روسیه آزادند که به مراکز تجارت وارد و خارج شده و مال التجاره و سهامات خودشان را از هر قبیل بوده باشد به معرض داد و مبادله برسانند. و حکومت بریتانی بالضرور قبول می‌دهد کشتیهای شوروی روسیه به هر دریا و بوغار مانند کشتیهای سایر دول داخل و حرکت نمایند، آزاد باشند و احدی حق مخالفت نخواهد داشت.

حالا که حکومت بریتانیا و سایر حکومتهای متخاصمین که مشغول جمع کردن مینها [و] پاك نمودن دریاهاى متعلقه به خودشان هستند، برحکومت شوروی روسیه نیز لازم است که اقدام به پاك نمودن دریاهاى متعلقه به خود [را] بنماید که کشتیهای سهولت و امنیت براسکله‌ها و پلها، داخل و خارج شوند. به حکومت بریتانی واجب است به شوروی روسیه اطلاع بدهد نقاطی که از سواحل دریا و بندرها و پلهاى متعلق به روسیه که مین و سایر آلات ناریه مخفیة دارد، تا شروع به جمع‌آوری و پاك کردن آنها بشود. همچنین بسه حکومت شوروی روسیه واجب است هر جا از دریاهاى متعلق به روسیه مین گذاشته باشد [به] کمیسیونى که برای پاك کردن مینها تشکیل است اطلاع بدهد که هر قدر مین داشته باشد تمام راجع نمایند. دولت بریتانی اظهار می‌کند که ما مانع نیستیم دولت شوروی روسیه برای محافظت بنادر خود از سایر

دولتها، در مرکز عبور آنها مین گذاشته است. ولی این اشعاریه‌ما در این ماده برای تسهیل ایاب وذهاب کشتیهای تجارتی این دو دولت متعاهدین است.

۲- حسین سرخوش از مردان آزادیخواه گیلان بود که در مهر ۱۳۰۰، در واقعه ملاسرا در حدود شصت سالگی کشته شد. او گذشته از سیاست، گوینده‌ای خوش‌قریحه بود که از جمله شعری از او در روزنامه وقت ش ۳ و ش ۵، ربیع‌الاول ۱۳۲۸ قمری به چاپ رسیده است.

توضیحات فصل بیست و دوم

۱- حسین جودت هنگام زمامداری احسان‌الله‌خان وارد عرصه انقلاب نشده بود، بلکه از همان موقعی که میرزا کوچك‌خان دولت خود را تشکیل داد، به فعالیتهای انقلابی پرداخت. ابتدا بجای محمد جعفر کنگاوری، کارهای اداره فرهنگ را انجام می‌داد و پس از مدتی به ریاست فرهنگ انتخاب شد.

همانطور که پیشتر توضیح دادیم، هنگام فعالیت حزب دموکرات در گیلان، جودت که یکی از اعضای مؤثر آن حزب بود، بامیرزا وجنگلیها همکاری داشت. همچنین وی در آن زمان، دو روزنامه در رشت منتشر می‌کرد: آموزگار که هفته‌ای یکبار در سال ۱۳۳۵ ق نشر می‌یافت و بیداری ارگان حزب دموکرات در ۱۲۹۹ ش.

توضیحات پیوست اول

۱- میرصالح مظفرزاده در حدود ۱۲۷۸ خورشیدی در رشت متولد شد. تحصیلات دوره ابتدائی را در رشت انجام داد و مقدمات عربی و فرانسه را نیز نزد معلمان آن دوره آموخت. پس از واقعه جنگل در جراید گیلان به نوشتن مقالات مختلف مشغول شد که از جمله تعدادی از آنها در فرهنگ رشت به چاپ رسید. در سالهای ۱۳۰۸-۱۳۰۶ مقالاتی تحت عنوان «بنام زنان» در یکی از جراید رشت نوشت که نقش مؤثری در بیداری زنان داشت. در دوره انتخابات ششم مجلس شورای ملی، مقالاتی بنام «کوه وقاحت»، «سه بقچه جامعه»، «پر هرچه وکیل تعمیلی است لعنت» در جراید رشت نوشت که مورد توجه صاحبان قلم آنروز واقع گردید. ضمناً جلد دوم کتاب در غرب خبری نیست رمارك آلمانی را که مربوط به جنگ جهانی اول است، از فرانسه به فارسی ترجمه کرد.

پس از شهریور ۱۳۲۰ ش، همراه اسمعیل جنگلی خواهرزاده میرزا کوچکخان و عده‌ای دیگر حزب جنگل (اجتماعیون) را تشکیل داد. در سالهای ۲۴-۱۳۲۳ از رشت به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید. مظفرزاده سالها ریاست ثبت رشت و شهرستانهای قزوین و کرمانشاه را برعهده داشت. وی سال ۱۳۴۳ حدود ۶۵ سالگی در تهران درگذشت.

۲- قاتل تروتسکی «رامون مرکادو» کمونیست اسپانیایی بود نه کمونیست یهودی فرانسوی. او در سال ۱۹۴۰، تروتسکی را بقتل رساند.

توضیحات پیوست دوم

۱- بدنبال قرارداد ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ و تغییر سیاست دولت شوروی نسبت به جنبش جنگل، شورویها به احسان‌الله‌خان پیشنهاد می‌کنند که همراه یارانش به شوروی برود. «احسان‌الله‌خان با اطرافیان خود که عبارت از: حسابی، ذره، لادین، حاج‌جعفر کنگاوری و غیره بود از ایران حرکت و به باکو وارد شدند. ناگفته نماند با اینکه در آن تاریخ تعداد اطرافیان مرحوم احسان‌الله‌خان به ۲۵۰ نفر تقلیل یافته بود، معیناً شخصاً مایل نبود ایران را ترک کند. می‌گفت می‌مانم و می‌جنگم ولی کنسول رشت شوروی به او می‌گفت: ما با دولت ایران معاهده بسته‌ایم (منظورش معاهده ۱۹۲۱ بود) و تکلیف سیاست خارجی ما برای مدت متمادی با دولت ایران روشن شده و ما نمی‌توانیم از شما جانب‌داری بکنیم. باید حتماً ایران را ترک نموده و به باکو بروید. این بود که احسان‌الله‌خان در مقابل اصرار کنسول مزبور ناگزیر شد که بوسیله کشتی به باکو عزیمت نماید. از آنجائی که راضی به رفتن نبود سه‌بار به داخل کشتی رفته و به ساحل برگشته بود. آخرین یار ورود به کشتی نطق کرده و از اتباع و همفکران خود خداحافظی و به آنها وعده داده بود که قریباً مراجعت و هدف خود را تعقیب خواهد کرد.» آزاده گمنام، ص ۱۳۵. او پس از سالها در سال ۱۹۳۹ درگذشت. سیاست دولت شوروی در ایران، ص ۱۴۶.

۲- برای اینکه صداقت احسان‌الله‌خان نشان داده شود، لازم است مطلبی را که در خاطراتش در مورد میرزا، بعد از شکست جنبش جنگل، نوشته است، ذکر کنیم: «میرزا کوچک‌خان عملیات انقلابی خود را از سال ۱۹۰۶ در گیلان شروع نموده و در شمال و جبهه ملی داشت و خودش یکی از آزادیخواهان و مجاهدین شجاع و با شهامت و بسیار صالح بود که در

تمام طول عمر و خدمتگذاری در راه انقلاب با داشتن آن همه اقتدار مرتکب هیچگونه دزدی، اختلاس و استفاده شخصی نشده، برای خودش یکشاهی هم برنداشت.» سیاست دولت شوروی در ایران، ص ۳۲.

۳- این سیاستی بود که حکومت شوروی به آن رسیده و نتیجه آن قرارداد شوروی و انگلیس، و شوروی و ایران بود. اساس این سیاست نخستین بار در نامه‌ای که تروتسکی (که در آن هنگام وزیر دفاع و فرمانده ارتش سرخ بود) هنگام ورود نیروهای شوروی به ایران، برای لنین و بعضی از دیگر رهبران شوروی می‌نویسد، تشریح شده است. متن نامه به این شرح است:

رونوشت، نهایت سری، تلگراف پستخانه شماره ۶۳۴، ۴ ژوئن ۱۹۲۰ به کمیساریای ملی امور خارجه، رفیق چیچرین، رونوشت به رفقا لنین، کامنف، کرسستسکی و بخارین.

تمام اطلاعات مربوط به وضع خیوا، ایران و بخارا و افغانستان براین واقعیت (فاکت) گواهی می‌دهد که انقلاب سوویتی در لحظه کنونی در این کشورها بزرگترین دشواریهای ممکن را برای ما موجب خواهد گشت. حتی آذربایجان [شوروی] علیرغم صنعت نفت و ارتباطاتش با روسیه، قادر نیست بروی پای خود بایستد. تا زمانی که وضع در باختر تثبیت نگشته است و وضع صنایع و ترانسپورت خودمان بهتر نشده است، خطرات لشکرکشی سوویت در خاور کمتر از خطرات جنگ در غرب نخواهد بود.

از سوی دیگر و در این مورد تأیید هرچه بیشتری موجود است. در سیاست بریتانیا هیچ‌وجه یگانگی مطلق نظر دیده نمی‌شود و ما ظاهراً می‌توانیم پیدایش یگانگی نظر را به تعویق بیاوریم. از این نتیجه می‌شود که انقلاب سوویتی در شرق اکنون برای ما عمدتاً بمنزله یک وسیله اصلی معامله دیپلماتیک با انگلستان امتیازآور است.

لذا نتیجه می‌شود: ۱- در شرق ما باید به‌کار سیاسی و تربیتی بهره‌ایم (دروس سیاسی، کار حزبی و تشکیلاتی، مدرسین نظامی و غیره). در حالی که نباید از هیچ‌گونه توصیه‌ای علیه گام‌هایی که چه از روی حساب، و چه ضرورتاً حمایت نظامی ما را در برگیرد، فروگذار کرد. ۲- ما باید با استفاده از همه طرق و وسایل به تأکید دایر برآمدگی خود در رسیدن به تفاهم با انگلستان در مورد شرق ادامه دهیم.

تروتسکی

اسناد تاریخی...، ج چهارم، ص ۲۸

توضیحات پیوست سوم

۱- روزنامه هور، در ابتدای این یادداشتها، توضیحاتی به شرح زیر نوشته است: «در زبان روسی مثلی است که هر انقلابی، سران آن انقلاب را می‌بلعد. این مثل مانند بسیاری از مثل‌هایی که خلاصه افکار چند نسل است، کاملاً تحقق دارد. نه تنها انقلاب روسیه، بلکه انقلاب هر کشوری مشمول این مثل بوده است و البته اطلاع بر سرانجام این سران و پیشوایان، یکی از موضوعهای مهم تاریخی و در همین حال اسرار غامض حیات اجتماعی می‌باشد. از این رو برای استفاده خوانندگان، از جناب آقای گریگور یقیکیان، مدیر محترم روزنامه ایران کنونی که خودشان از نزدیک وارد به آن بوده‌اند اجازه‌خواستیم که یادداشت‌های ایشان را درباره سران انقلاب روسیه، به فارسی منتشر سازیم. آقای یقیکیان لطفاً با این تقاضای ما موافقت نموده‌اند. آقای یقیکیان چنانکه خوانندگان محترم می‌دانند یگانه دانشمند ارمنی‌زبان هستند که به زبان فارسی روزنامه ایران کنونی را منتشر می‌سازند و از این حیث خدمت [بزرگی] به حسن تفاهم برادران ایرانی (فارسی زبان و ارمنی‌زبان) انجام می‌دهند. در هر حال ما از این مساعدت گرانیهای همکار محترم، صمیمانه تشکر داریم و خوانندگان عزیز را به مطالعه این تاریخچه سودمند توصیه می‌کنیم. این یادداشتها برای اولین بار در سال ۱۹۳۸، در [یکی از] مجله‌های ارمنی چاپ آمریکا، انتشار یافته است.»

۲- این نمایشنامه با عنوان نامه نادری، به ترجمه تاجماه آفاق-الدوله، در ذیحجه ۱۳۲۳ ق. در تهران به چاپ رسیده است. ابراهیم دارائی این نمایشنامه را مجدداً ترجمه کرده که با اثر دیگر نریمانوف «درخت نظر کرده (پیر)» در سال ۱۳۵۶ ش با عنوان: درخت نظر کرده (پیر) و نادرشاه، نشر یافته است.

۲- در استبداد صغیر که محمد علیشاه دستور بمباران مجلس و پیگرد مشروطهخواهان را داده بود، تنها جایی که به مبارزه خود ادامه می‌داد، تبریز بود که تمام نیروهای استبداد برای بزانو درآوردن آن، در تلاش بودند. در این هنگام بود که تلاش دوجانبه‌ای برای شوراندن رشت آغاز شد. به این جهت عده‌ای از ایرانیان ساکن قفقاز درصدد پیرآمدن تا گیلان را که پس از آذربایجان مناسبترین کانون برای قیام بود، بشوراندند. در خود رشت گروهی از آزادیخواهان و ملیون پیرآن شدند که پرچم قیام برافرازند و سرزمین خود را به‌دومین مرکز انقلابی در ایران تبدیل کنند. از آنجا که در جریان نبردهای تبریز، حزب سوسیال دموکرات قفقاز و گرجستان، با اعزام گروه‌های داوطلب و ارسال اسلحه و مهمات کافی علاقه آتشین خود را به پیروزی انقلاب ایران نشان داده بود و نیز چون اینک کاملاً روشن شده بود که سوسیال دموکرات‌های ایرانی مقیم قفقاز از خود سازمان‌کلائی بوجود آورده و آماده‌اند تا در راه آزادی میهن خویش از جور استبداد و یوغ استعمار به هر فتاککاری دست بزنند، لذا دو تن از رهبران گیلان، معزالسلطان (سردار محیی) و برادرش میرزا کریم خان، رخت سفر بسته و بسوی باکو روان شدند. آنها نیز جزء کسانی بودند که زیر بار ظلم و استبداد، بسوی ملیون و مشروطهخواهان گرایش پیدا کرده بودند. این دو نفر، پس از این مسافرت توانستند تعدادی از انقلابیون مجرب و مقادیر بسیاری اسلحه و مهمات را با خود به گیلان بیاورند. این افراد در خانه سردار محیی ساکن شدند و در آنجا به تهیه مقدمات برای پیروزی، مشغول شدند. تا اینکه در محرم ۱۳۲۷ قمری، سردار محیی و یارانش، به باغ مدیریه حمله می‌کنند و باکشتن سردار افخم حاکم گیلان، رشت را در دست خود می‌گیرند. پس از آن با همراهی سپهدار تنکابنی برای فتح تهران می‌روند و با نیروهای بختیاری، در جمادی‌الثانی ۱۳۲۷، تهران را فتح می‌کنند.

سردار محیی بعد از فتح تهران و خلع محمد علیشاه، از طرفداران «اعتدالیون» می‌شود و در این حزب فعالیت می‌کند. هنگامی که ناصر الملك نایب السلطنه، اولتیماتوم روس را در سال ۱۳۲۹ قمری پذیرفت و مجلس را تعطیل نمود، عده‌ای از دموکرات‌ها را به قسم تبعید کرد و ضمناً چند نفر از اعتدالیون منجمه سردار محیی را هم

به آن شهر فرستاد. سردار محیی سال ۱۳۳۲ قمری، مدتی حاکم کردستان شد. در ۱۳۳۳ قمری بعد از پیش آمد جنگ بین الملل اول و مهاجرت آزادیخواهان و تشکیل کمیته دفاع ملی در قم، وی نیز با مهاجرین همراه بود و از طرف کمیته مزیور در جنگ با روسها، در ساوه شرکت داشت.

پس از شکست جنبش جنگل و رفتن احسان الله خان و یارانش از ایران به شوروی، سردار محیی و برادرانش کاظم خان، عباس خان، آقاخان نیز همراه او به باکو رفتند. او در آنجا، در سال ۱۳۰۰ ش به مرض ذات‌الریه، در حدود سن ۵۰ سالگی در گذشت و جنازه‌اش را با تجلیل و تشریفات فراوان دفن کردند.

۴- سرگوارژوونیکیدزه، در رأس نخستین و مهمترین دسته از انقلابیونی قرار داشت که ابتدا به رشت آمدند. بنا به تصمیم کمیته باکوی بلشویکها، یک دسته ۱۴۰ نفری به سرپرستی سرگوارژوونیکیدزه، یکی از رهبران حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه، بمنظور کمک به جنبش گیلان، در اواخر سال ۱۹۰۸ میلادی به رشت آمدند. ۴۰ نفر از آنان گرجی و نزدیک به ۱۰۰ نفر آذربایجانی بودند.

بسیاری از این عده که ابتدا به رشت آمدند، متخصصان اسلحه سازی بودند. آنها در نهانگاههای خود بمب دستی و فشنگ می ساختند. از برجسته ترین افراد این گروه، میشاچاپاریدزه و فیودور برادیاگین، را می توان نام برد. آنها در مدت اقامت خود هزاران فشنگ و به مقدار کافی سلاح و بمب آماده کردند.

هنگامی که سرگو در رشت اقامت داشت، روزی صدای گوشخراش فریاد استغاثه آمیزی را می شنود. وقتی که دقت می کند، متوجه می شود در خانه همسایه، دهقان دست و پا بسته ای را به درخت طناب پیچ کرده و چند نفر با ترکه او را می زنند. ارباب از داخل اطاق مرتباً دستور می دهد «بزنید! بزنید!» و کودکان دهقان تیره روز در نزدیک او زارزار می گریند. سرگو از دیدن این ستمگری وحشیانه بی تاب می شود. با هفت تیر خود را با یک جست بس داخل حیاط همسایه می افکند. مالک و چویدارهای او از هیبت مرد قفقازی هفت تیر بدست، با سرعت می گریزند و سرگو دهقان بیچاره را آزاد می کند. در اثر هکایت مالک، سرگو را توقیف می کنند و به زندان رشت می اندازند.

خوشبختانه معلم قفقازی دختر نایب‌الحکومه رشت که به وی فرانسه و روسی درس می‌داد، حاضر می‌شود در عالم همشهریگری برای سرگو شفاعت کند و وی بدون اشکال خاصی از چنگ دولتیها رها می‌شود. ارژونیکیدزه پس از سقوط محمد علیشاه به تهران آمد و در آنجا با شرکت مستقیم خود، دو دسته انقلابی برای مبارزه با عمال شاه و ضدانقلابیون تشکیل داد. او شخصاً عملیات جنگی یکی از این دسته‌ها را رهبری می‌کرد. همسر او در کتاب خود به نام راه پلشویک این وقایع را چنین توصیف می‌کند: «زبان از توصیف وجد و شغف پر-شوری که اهالی اردبیل به هنگام نمایان شدن دسته تحت رهبری سرگو، در نزدیکی دیوارهای این شهر، ابراز داشتند، عاجز است. اعتبار و حیثیت او در ایران به‌حدی بود که مردم او را مجاهد نامیدند.»

او تا نوامبر ۱۹۱۰، در ایران بود و تحت نظرش یک سلسله اقدامات مانند ترجمه بخشی از مانیفست حزب کمونیست، ایجاد کلوپ انترناسیونال برای تماس انقلابیون ایران و انقلابیون خارجی و پخش مطبوعات انقلابی خارجی، تأسیس کلوپهای سیاسی کارگران و پیشه‌وران در رشت و انزلی و تشکیل جلسات بحث برای تبلیغ مارکسیسم و توضیح انقلاب ۱۹۰۵ روس، انجام شد. در طی این مدت او مرتباً با لنین در حال مکاتبه بود.

۵- با توضیحاتی که در فوق داده‌ایم، این اظهار نظر رانمی‌توان درست دانست.

۶- این نکته را هیچیک از نویسندگان تاریخ انقلاب مشروطه و وقایع گیلان مانند کسروی، ملکزاده، ابراهیم فخرائی و دیگران، اشاره نکرده‌اند. ولی نویسنده برخی ملاحظات پیرامون تاریخ انقلاب مشروطیت در صفحه ۲۴۴ این مسئله را با شك و تردید بیان کرده است. در کتاب پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (صفحه ۱۸۵) نیز با تردید به این نکته اشاره رفته است.

۷- سالار فاتح (علی دیوسالار) یکی از افراد نزدیک به سپهسالار که خود در جریان حوادث بوده است، در کتاب خود فتح تهران و اردوی برق، سخنی در اینباره نمی‌گوید.

۸- «در ۱۹ فوریه ۱۹۳۷، دولت در اطلاعیه ویژه‌ای خبر داد که

یکی از محبوب‌ترین اعضای حزب، سرگواورجونیکیدزه، از يك حمله قلبی درگذشته است. اورجونیکیدزه که از دوره انقلاب اکتبر و جنگ داخلی شهرت داشت، در ۱۹۲۷ عضو پولیت بورو و کمیسر صنایع سنگین بود. روزنامه‌ها يك گزارش مشروح طبی به امضای سه پزشك و گ. کامینسکی، کمیسر بهداشتی انتشار دادند. نوزده سال بعد، در کنگره بیستم حزب [کمونیست اتحاد شوروی] رسماً اعلام شد که اورجونیکیدزه زیر فشار استالین، دست به خودکشی زد. «روی مندوف، در دادگاه تاریخ، ترجمه منوچهر هزارخانی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰، ص ۲۷۵.

۹- ف. ف. راسکولنیکف که روزنامه‌نگار برجسته‌ای بود، از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۹، نمایندگی شوروی در استونی، دانمارك و بلغارستان را بعهده داشت. پس از سال ۱۹۳۴، راسکولنیکف بیش از پیش از کیش شخصیت و تصفیة بهترین کادرهای حزبی وحشت کرد. او متوجه شد که به‌طور دائم تعقیب می‌شود. در ژوئیه ۱۹۳۹، درحالی که او در فرانسه بود، اطلاع یافت که دشمن خلق و خارج از حمایت قانون اعلام شده است.

پس از این حوادث، راسکولنیکف چندی بعد، در سپتامبر ۱۹۳۹ درگذشت. طبق خبر روزنامه‌های فرانسه، او ظاهراً با پرت‌کردن خود از پنجره، خودکشی کرد. (شاید هم از پنجره پرتش کردند؟) نگاه کنید به همان کتاب، ص ۳۵۸ و ۳۶۰.

فهرست اعلام

٢

- آبرامویچ ۴۰۷
آیسوکف ۳۶، ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، آقا خان ۵۶۳
۱۱۸، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۰، آقازاده [از شرکت کنندگان کنگره
۱۶۳، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۰، ۲۰۷، ملل شرق] ۲۹۲
۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۲، آقازاده [از اعضای کابینه احسان
۲۶۰، ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۶۵، ۳۶۶، الله خان] ۱۵۰
۳۶۸، ۳۷۰ تا ۳۷۲، ۳۷۷، آقازاده، بهرام ۵۲۷
۳۷۸، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۵، آقازاده، رضا ۱۶۷
۵۱۳، آقایف [از رهبران حزب عدالت]
۴۸۱، ۱۵۰
آتاریکیان ۴۲۷
آخوندزاده = بهرام، سیروس
آخوندوف، دکتر ۴۰۶
آدلر شش
آذری، احمد ۸، ۱۸، ۱۹، ۴۶۲ تا ۴۶۴، ۴۷۰
آرامیان، لئون ۴۵، ۱۴۱، ۲۵۳
آزاربا ۲۹۲
آستارائی، حسینعلی ۳۰
آغا محمد خان قاجار ۵۱۳
آفاق الدوله، تاجماه ۵۶۱
آقابایوف، دکتر ۱۰۸، ۲۴۸، ۲۴۹، ۳۳۱، ۳۳۴
- آقایف، احمد ۴۰۱
آقایف، احمد بیک ۴۱۰ تا ۴۱۲
آقایف، حسن ۴۰۱
آلفاریوف ۹۵
آموزگار، میرزا ابوطالب ده، ۴۱۵
تا ۴۲۰
آنگارسکی (اتارسکی) ۳۶۹
آوانسیان، اردشیر ۵۰۲
آویس ۲۹۲
آیرم، سرلشکر ۵۰۰

الف

۵۴۵، ۴۹۷، ۴۶۱، ۴۵۳

ادموندس، ماژور ۳۶

اردشیر ۶۱

اردشیر = کاژانوف

ارژوونیکیدزه، سرگو چهار، هفت،

دوازده، ۴۷، ۵۲، ۶۲، ۶۴ تا

۶۷، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۸۴، ۲۹۳،

۳۷۶، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۸ تا

۴۴۹، ۴۵۲ تا ۴۵۵، ۴۸۲،

۴۸۸، ۵۳۷، ۵۶۳ تا ۵۶۵

اسپیریدونوا ۱۳۸

استاروسلسکی (سرهنګ) ۷۳،

۲۵۱، ۲۵۷، ۲۹۷ تا ۲۹۹،

۳۰۳، ۳۰۷، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳،

۳۲۴، ۵۴۵

استاسوا ۲۹۳

استالین هفت، ۱۴۸، ۳۶۷، ۳۹۶،

۴۲۵، ۴۲۶، ۴۵۳، ۴۷۱، ۵۲۳،

۵۶۵

استروسکی ۲۹۳

استیروسکی = بولاتسل

اسدالله، سرژان سید ۴۹۲

اسدالله اوف ۳۹۹

اسدی ۲۴۶

اسرافیلوف ۹۵، ۳۵۰

اسفندیار ۹۴، ۴۵۱

اسکاچکو ۲۷۹، ۲۹۰، ۲۹۳

اسکندر بیستو یک

اسکندری، سلیمان میرزا ۴۳۲

اسمعیل ۴۰۲

ایتمهاج، غلامحسن ۹۷

ایتمهاج، غلامحسین ۹۷

ایتمهاج السلطنه ۹۷

ابراهیم اوف ۲۹۳

ابراهیم خان، سید ۴۸۳

ابراهیموف = شاهین

ایوالحسن، سلطان ۹۴، ۴۵۱

ایوترا بیان، حسین ۵۴۳

احسان الله خان يك، دو، چهار،

سیزده، ۴۵، ۴۶، ۵۷، ۵۸، ۶۱،

۶۲، ۶۷، ۱۱۶، ۱۳۰، ۱۳۴،

۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹،

۱۶۳، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰ تا

۲۳۳، ۲۴۱ تا ۲۴۴، ۲۵۴،

۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۳۸ تا

۳۴۱، ۳۴۹ تا ۳۵۳، ۳۵۶،

۳۶۰، ۳۸۰، ۳۸۳ تا ۳۸۷،

۳۸۹، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۶۱، ۴۶۲،

۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۴،

۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۱۴،

۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۴، ۵۲۷،

۵۳۴، ۵۵۳، ۵۵۷، ۵۶۳

احمد خان، میرزا ۱۹، ۴۳، ۴۴،

۴۶، ۴۹، ۵۵، ۷۲، ۷۳، ۹۶،

۱۰۵، ۴۴۵، ۴۶۹، ۴۹۲، ۴۹۵،

۴۹۷، ۵۱۰

احمد شاه قاجار ۲۴، ۸۱، ۸۶ تا

۸۸، ۱۰۵، ۱۲۹، ۲۴۵، ۲۵۱،

باقر ۹۴	اشتری = احمد خان
باقی ۴۵۱	اشرف‌الدین، سید هفت
بالان‌دین، سرکه چهار، ۳۶۰	اکبر، حسن ۲۴۴
۳۸۳ تا ۳۸۹	المهاوی ۴۷۳
بامداد، مهدی ۵۰۰	امجدالسلطنه ۶۴، ۷۵، ۱۴۳
بحرالعلوم، حجت‌الاسلام ۲۴۶	۴۴۵، ۴۴۹
۳۴۴	بلنشی = میزان
بخارین ۵۵۸	امورسانوف ۲۹۳
برادیاکین، فیودور ۵۶۳	امیرزاده، کاظم ۵۰۷، ۵۰۸
براوین ۲۰، ۲۱، ۱۱۵، ۱۵۹	امین‌الدوله ۱۶۸
۱۸۵، ۱۸۷، ۲۱۶، ۳۳۸	انگلس بیست و شش
بریکادزه ۹۵، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۴۹	انورپاشا ۲۳۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۴۱۳
۲۶۵	۴۲۴، ۵۴۳
بلاکن ۲۷۹، ۲۸۴	اوحانسیان، دکتر وارطان ۱۰۶
بلومکین یک، ۱۳۸ تا ۱۴۱، ۱۵۰	۱۲۳
۱۶۸ تا ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۲۳۹	اوسیپوف ۹۵
۲۴۰، ۲۴۳، ۲۷۱، ۳۵۰، ۵۱۹	اوسیپوف، باباخان ۲۶۵
بلینکی، دکتر ۱۹، ۲۴، ۷۳، ۱۰۱	اوکشوت ۵۲۸
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲	ایسکولوف ۲۹۲
۱۷۳، ۱۷۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۷۱	ایلیانی، حسن ۶۷، ۱۵۴، ۱۵۵
۳۶۸	۴۵۰، ۴۹۳
بویوخ ۴۷۳	ایلیاوا ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۹۳
بولاتسل، کاپیتان ۴۵، ۷۲، ۷۳	۳۵۰، ۳۷۰، ۳۷۲ تا ۳۷۶
۷۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۴۶۷	۴۲۵، ۳۸۲
۴۸۷، ۵۰۷	
بولله ۹۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۶۳	
۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۶۰	
۲۷۱، ۲۸۴، ۳۷۸، ۴۴۶، ۴۴۹	
۴۵۵، ۵۱۳	
یوندارفسکی ۴۷۹	

ب

باراتف، ژنرال ۱۴۸، ۲۵۵، ۴۹۱، ۴۹۹

۶۳، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶،
تروتسکی چهارده، ۲۰، ۵۱، ۵۹،
۶۳، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۵، ۱۳۶،
۱۳۹، ۱۵۹، ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۶،
۲۷۶، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۳۳۳،
۳۶۴، ۳۶۷، ۳۸۸، ۴۴۴، ۴۴۵،
۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۱۹،
۵۲۳، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۵۹

ترونین ۹۴، ۹۵، ۱۳۵ تا ۱۳۸،
۱۴۰، ۳۵۱، ۴۵۰

تزروتلی ۴۰۹
تقی اوف (حاجی زین العابدین) نه،
۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۲،
۴۰۹، ۴۱۰

تقی اوف، دکتر میر ۴۰۶
توپچی باشیف ۴۰۱
تومانیانس نه، ۴۱۰ تا ۴۱۳
تیمو، تاش = سردار معظم

ج

جبارزاده ۲۹۲
جرج، لوید ۵۴۷
جعفر (کیلانی)، سید ۹۱ تا ۹۳،
۱۴۹، ۱۵۰، ۴۵۰

جلال علی = چمنی
جمشید ۹۴، ۴۵۱
جمشید، یونس ۲۶۵
جنگلی، اسماعیل ۴۶۶، ۴۸۵،
۵۳۳، ۵۵۵

بهار، ملک الشعراء ۴۸۰
بهرام، سیروس ۵۰۳، ۵۴۳
بیچراخوف، سرهنگ نه، ده، یازده،
۳۰۸، ۴۷۴
بیاتاکف ۴۲۷

پ

پارافتم، بانو ۳۹۳
پاریتسی، غازار هیجده
پاولویچ ۱۹۲، ۲۳۹، ۲۷۹، ۲۸۴،
۲۹۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹
پروشیان ۱۳۸، ۱۴۰
پطروسیان ۳۹۳
پلخاتوف ۴۰۷
پوررسول ۳۵۴
پوشکین بیست و یک
پیربازاری، میرزا محمد علی ۹۱،
۹۳، ۴۵۰

پیشه‌وری = جوادزاده
پیله‌بازاری، محمد علی خان ۵۱۴

ت

تابلیان ۳۹۳
تارتوف بیست
تاماشوسکی ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۸،
۲۵۳، ۲۵۶، ۳۵۱

- جميل بيك، سرهنگ ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۲، ۱۷۳، ۲۵۸، ۲۶۴
 حاجي اوف ۴۲۷
 حاجي خان ۴۳۶
 حاجي قلي ۲۹۲
 حاجي محمد جعفر = کنگاوری ۱۶۳، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۶۰، ۲۶۱
 حافظ ۳۰۹ ۴۶۰، ۴۷۳، ۴۸۱، ۵۲۷، ۵۲۸
 حبیب الله خان، سيد ۴۸۰، ۵۰۱، ۳۵۴، ۳۵۳
 حبیبی، ميرزا علی ۹۴، ۴۵۱ ۵۰۲، ۵۱۴، ۵۳۷، ۵۵۳
 حسابی ۵۵۷
 حسن ۴۵۰، ۴۵۱
 حسن خان = ایلانی
 حسن، سلطان ۹۴، ۴۵۱
 حسين اوف ۲۹۲
 حسين خان، سيد ۴۶۱
 حشمت، دکتر ۷۶، ۷۷، ۹۲، ۴۶۱، ۴۶۴، ۵۰۹
 حقی، اسمعیل ۲۹۲
 حلقه سری = علم الهدی
 حیدری ۲۴۶
 حیدری، ميرزا احمد خان ۲۳۹ تا ۲۴۴، ۲۷۱، ۵۴۳
 خالقیزاده، علی عباس (علی اوف) ۲۶۵
 خانجیان ۴۲۷
 خانزاده، علی ۵۲۷
 خزعل، شیخ ۳۳۶
 خضامی، ميرزا محمد علی ۹۱ تا
- چاپاریدزه، میشا ۵۶۳
 چایچی، ميرزا علی آقا ۵۱۴
 چخه ایدزه ۴۰۹
 چلیاپین ده، ۴۱۷ تا ۴۲۰، ۴۷۳، ۴۷۴
 چمنی، سيد جلال ۵۲۲، ۵۲۳
 چیچرین، گئورگی ۲۸، ۳۸، ۴۱، ۹۶، ۱۱۵، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۷۰، ۳۰۱، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۰ تا ۳۸۲، ۴۴۱، ۴۸۶، ۵۵۸
 ح
- حاجی احمد = کسمائی

دهگان، بهمن بیست و دو	۹۳، ۴۵۰
دیوان بیگی پانزده	خواجوی، رضا ۱۴۹، ۳۴۰، ۳۴۱
دیوسالار مازندرانی = سالار فاتح	۳۸۵، ۴۹۲، ۵۲۷
	خورشک، روبرت ۵۴۸
	خورنی، موسی هیجده
ذ	خوشتاریا نه، ۲۵۵، ۴۳۷، ۴۳۸
	نخیابانی، شیخ محمد ۱۲۶، ۱۳۷
ذاکری، عبدالحسین ۵۰۴	۳۱۳
ذره ۵۵۷	

د

ر

رادنیا، ر. ۵۰۳	دارا بیست و یک
رازانی، حسین ۴۶۴	دارائی، ابراهیم ۵۶۱
راسکولنیکف دوازده، ۳۸، ۳۹، ۴۷	داریوش بیست و یک، ۶۱
۵۱، ۵۲، ۶۲، ۶۴ تا ۶۷، ۱۱۵	داودزاده، ابراهیم آقا ۵۱۴
۱۴۰، ۱۸۵ تا ۱۸۷، ۱۹۲	داودیان، حقینه هیجده
۱۹۳، ۱۹۷ تا ۱۹۹، ۴۳۹	داور، علی اکبر ۵۰۴
۴۴۰، ۴۴۲ تا ۴۴۹، ۴۵۲ تا	داویدف ۴۵۵
۴۵۵، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۸۸، ۴۸۹	درگابریلیان، آستقیک نوزده
۵۶۵	درویش، اسدالله خان ۴۷۷، ۴۸۳
راسین ۳۹۴	درویش، سعدالله ۹۹، ۱۱۶، ۵۰۹
رائین، اسماعیل هشت، پانزده	دژرژینسکی ۴۵۳، ۴۵۴
شانزده، ۴۶۵، ۴۸۵، ۵۴۳	دنسترویل، ژنرال نه تا یازده
رئیس نیا، رحیم ۴۷۳	دنیکن، ژنرال ۱۲، ۱۷، ۲۳، ۲۵
رحمن اوف ۲۹۲	۳۵ تا ۴۰، ۴۴، ۵۸، ۲۱۴
رسولزاده، محمد امین ۴۰۸، ۴۲۴	۲۶۴، ۲۸۱، ۳۰۸، ۴۳۹ تا
۴۳۲، ۴۲۵	۴۴۱، ۴۶۹، ۴۸۰، ۴۸۷
رشتی = طاهری، محمد جعفر	دوستدار، عطاءالله خان ۲۴۴
رشتی، حاجی آقای ۵۲۴	دوما، آلکساندر ۳۹۴
	دهگان، برزویه بیست و سه

س

رضا ۹۴، ۴۵۰

رضا اف ۴۹۷

رضا، پروفیسور ۵۰۴

رضا خان = رضا شاہ

رضا زادہ = فخرائی، ابوالقاسم

رضا شاہ ۳۶۴، ۴۵۶، ۵۰۰، ۵۰۴

رضا، عنایت اللہ ۵۰۴

رضا، میرزا ۶۲

رفیع، آقا ۲۴۶

رمارک ۵۵۵

روحانی، حاج سید محمود ۴۶۶

روحی کرمانی = نیکروان

روستا، رضا ۵۰۲

روسمر ۲۸۰

روگراودین ۲۹۹

رومانوف ۴۳۴

ریسنر، لاریسا ۴۷۹

ز

زاکوف ۲۹۳

زاوش، ح. م. ۵۴۶

زینویف، گریگوری ۲۳۹، ۲۷۶

۲۷۹ تا ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۲

۴۰۷، ۴۲۵ تا ۴۲۷

ژ

ژوروانیا ۴۰۹

ساعداالوزارہ ۵۱، ۲۶۸، ۲۷۰،

۵۴۱

ساعدا مراغہ ای = ساعداالوزارہ

سالار فاتح ۱۷، ۴۶۴، ۵۶۴

سپانلو، محمد علی بیست، بیست و

پنج

سپہدار تنکابنی = سپہسالار تنکابنی

سپہدار اعظم = سپہسالار تنکابنی

سپہر، مورخ الدولہ ۴۷۱

سپہسالار تنکابنی ۱۷، ۹۷، ۹۸،

۱۶۸، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲ تا

۴۳۴، ۴۴۱، ۵۶۲

سریریاکوا ۳۳۴

سرتیپ پور، جہانگیر ۴۶۴

سرخوش، حسین ۳۴۰، ۳۴۱، ۵۵۱

سردار اسعد ۳۳۶

سردار افخم ۵۱۳، ۵۶۲

سردار سپہ = رضا شاہ

سردار فاخر ۵۱۷

سردار محیی ہفت، ۱۸، ۱۹، ۲۴،

۲۵، ۱۴۱، ۱۴۹، ۲۳۰، ۲۴۱،

۲۴۴، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۳۲ تا

۴۳۴، ۴۴۱، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۳۷،

۵۶۲، ۵۶۳

سردار مفتد ۲۴۴ تا ۲۴۶

سردار معظم پائزده، ۷۷، ۳۰۶،

۴۶۲، ۴۶۳، ۵۰۹

سردار مقتدر ۱۱، ۱۵ تا ۱۷، ۳۰،

۱۵۴، ۲۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸، ۵۲۱، شعبانوا ۲۹۳
 ۵۲۲ شفا، دکتر ۳۵۲، ۳۵۳
 سردار همایون ۴۹۷، ۵۴۵ شمیل، شیخ ۲۸۱
 مقومونیان، یقراط ۲۵۵، ۲۵۷ شیروانزاده = موسسیان
 ۳۲۳ شیللر ۳۹۴

سلطانزاده (میکائیلیان)، آوتیس
 ۲۸۳، ۲۹۲، ۴۷۳، ۵۳۱، ۵۴۳

ص

سیرانوش، مادام ۳۹۳
 سیگاری، شیخ احمد ۱۸۱، ۵۰۹
 ۵۲۸، ۵۲۹

سینکو، اف ۴۶۵

صالح، سید صالح ۴۶۴
 صالح، سید عبدالوهاب ۴۶۶
 صبور، دیلمی، محمد حسین ۴۶۲،
 ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۹۷
 صدرا لاشراف ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۹،
 ۴۷۰، ۴۹۷، ۵۰۵، ۵۰۸ تا

ش

۵۱۰

صدر هاشمی، محمد پنج، شانزده
 صدیق اعلم = صدیق، عیسی
 صدیق، عیسی ۵۰۸، ۵۱۰
 صدیق، ناظمه ۲۹۲
 صفائی، ابراهیم ۵۱۷
 صفوی، رحیمزاده ۴۶۱
 صولتالدوله ۳۳۶

ض

ضرغام السلطنه = سردار مقتدر
 ضیاء، حسین ۵۰۲

شاکر، یهیاالدین ۲۹۲
 شاکری، خسرو ۴۶۳، ۴۹۴
 شامپانی، ژنرال ۳۶، ۳۷
 شامیریانس، میرزا میکائیل بیست
 و یک
 شاهپور ۶۱
 شاهپور = کارگاراتلی، ژنرال
 شاهرخ = امیرزاده
 شاهسون، نجفقلی ۳۰
 شاهمراد ۵۳۹
 شاهومیان، استیان ده، ۳۹۱، ۴۰۶،
 ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷ تا ۴۲۲
 شاهین، تقی ۵۰۳
 شریعتمداری ۵۰۸
 شعار، حاجی محمد علی ۵۱۴

ط

- طاهری، ابوالقاسم ۵۴۸
طاهری، محمد جعفر ۵۰۸
طباطبائی، سید ضیاءالدین ۴۶۳
طلوع، محمودرضا ۹۱ تا ۹۳، ۴۵۰
۴۵۶، ۵۰۳، ۵۰۴
طوریان ۳۹۳
طومانیان ۳۹۳
طومانیان هیجده
طومانیان = تومانیان
عزت پاشا، یوسف ۲۸۱
عزیزبیکوف، مشهدی بیک ۴۰۵ تا
۴۰۷، ۴۲۰
عسگری، علی حاج علی نوزده
علم الهدی، شیخ علی ۴۶۶
علی، خالو ۵۳۹
علی، سید ۲۴۹
علی، میرزا ۹۴، ۴۵۱
علی اکبر، میرزا ۹۴، ۴۵۱
علی اوف ۲۴۷، ۲۶۰، ۲۴۰
عمواوغلی، حیدر ۲۸۳، ۲۹۲،
۴۷۳، ۵۰۲، ۵۴۳
عمیدالسلطان ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۹،
۲۶۰، ۳۵۶
عین الدوله ۱۳۲

ظ

- ظہیرالدوله ۳۱۵
ظہیرالملک ۳۰۶

غ

- غابیوف ۲۹۲
غفارزاده ۴۷۳

ف

- فتحعلی خان، سرمنگ ۵۶، ۷۲،
۷۷، ۹۴، ۹۶، ۱۵۴، ۱۵۵، ۴۵۱،
۴۸۳، ۵۰۰، ۵۱۷
فخرالدوله، خانم ۳۶۸
فخرائی، ابراهیم دو، نه، بیست و
پنج، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۴، ۵۴۳

ع

- عباس خان ۵۶۳
عبدالحسین خان، سلطان ۹۴، ۴۵۱،
۴۸۳
عبدالحمید، سلطان (پادشاه عثمانی)
پنج، بیست و دو، ۳۹۲، ۳۹۷،
۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۴
عبدالرشید اوف ۲۹۲
عبدالله، شیخ ۹۴، ۴۵۱
عبدالله اوف ۲۹۲

کاراخان ۴۷ تا ۵۰، ۱۳۸، ۱۹۲،	۵۶۴
۳۶۴ تا ۳۶۷، ۳۶۹ تا ۳۷۱،	فخرائی، ابوالقاسم ۹۱، ۹۲، ۴۵۰،
۳۷۶، ۳۸۲، ۴۸۸، ۴۸۹	۵۰۵
کاراکاشیان، دوشیزه ۳۹۳	فخرائی، حاج رضا ۵۰۵
کارگاراتلی، ژنرال ۹۵، ۱۴۸،	فرخی یزدی ۵۰۲، ۵۰۴
۲۵۴ تا ۲۵۷	فرمانفرما ۱۳۲
کاژانوف ۳۶، ۴۴، ۴۵، ۵۷ تا ۵۹،	فریدون = ترونین
۶۱، ۶۲، ۶۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴،	فلسفی، نصراله ۵۰۱
۹۵، ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۴۸،	فلکسیان، خواهران ۳۹۳
۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۷، ۲۰۰، ۳۳۴،	فیروز، مظفر هفده
۳۳۵، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۰، ۴۵۱،	
۴۹۷	

ق

کاظم خان ۵۶۳	قراگیان هیجده
کامنف ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۵۸	قربان، خالو دو، ۱۴۹، ۲۳۰، ۲۴۱،
کامینسکی، گ. ۵۶۵	۲۵۴، ۳۸۵، ۴۸۲، ۴۹۳، ۵۲۱،
کاوالوف ۹۵	۵۲۲، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۴، ۵۳۹
کاوه ۱۸۰	قرقمازوف ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲
کباری، علی ۵۰۲، ۵۶۴	قره بگوف، دکتر ۴۰۱، ۴۰۶
کراسین، ل.ب. ۵۴۸	قربوف ۲۹۳
کرت ۹۴، ۴۵۱	قزوینی، محمد نوزده
کرستینسکی ۳۷۳، ۴۲۷، ۵۵۸	قلی اوف ۲۹۲
کرنسکی نه، ۱۹، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۷۰	قلی اوف ۲۹۳
کریستفسکی ۴۵۵	قنبرخان کرد ۴۸۲، ۵۳۹
کریم، خالو ۵۳۹	قوام السلطنه هفده، ۱۳۲
کریم، دکتر ۹۴، ۴۵۱	
کریم خان ۲۴۷	
کریم خان (رشتی)، میرزا هفت،	
۴۸۲، ۵۶۲	

ک

کسروی، احمد نوزده	کاپلان، فانی شش
کسمائی، حاج احمد ده، ۴۶۱،	

- ۴۶۶، ۴۷۸، ۵۳۹
کسمائی، حسین‌خان هفت، ۱۱۱،
۱۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴
کشاوری، کریم ۵۰۲
کلچاک ۲۳، ۳۸، ۵۸، ۲۱۴، ۳۰۸
کمال پاشا، مصطفی ۱۲۷، ۳۳۷
کنان، ژرژ ۵۴۸
کنگوری، محمد جعفر ۹۱، ۹۳،
۱۴۹، ۱۵۰، ۴۵۰، ۴۷۷، ۵۰۵،
۵۵۳، ۵۵۷
کوچک‌خان جنگلی، میرزا ۱، ۸، ۷،
۱۰، ۱۵، ۱۷، ۱۸ و در اغلب
صفحات
کوکاوف ۹۴، ۹۵، ۴۵۱
کولج ۲۸۰
کی‌استوان هشت
کیروف ۲۹۳
کیگالو ۹۵
- لورنس، کلنل ۵۲۸
لوشکین ۲۴۷
لیانخوف، ژنرال ۳۳۱ تا ۳۳۳
لیانازوف نه
- لوپکوف ۳۷۲
لورتگپانیسده ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹،
۴۴۷
- م
ماخارادزه ۲۹۲
- مک
کائوک چهار، ۵۷، ۵۹ تا ۶۱، ۶۷،
۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۸۳، ۱۹۱
تا ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱،
۲۷۶، ۲۷۷، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۴،
۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۷، ۴۴۳، ۴۴۴،
۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۹۱
گالوستیان ۷۸، ۱۲۵، ۱۲۶
گالوستیان، مادام ۱۰۶

مادیوانی، بودویک، ۹۵، ۱۴۷ تا ۱۵۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۷ تا ۲۶۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۵۰، ۳۶۶، ۴۳۸، ۵۲۳، ۵۳۳، ۵۳۵	ماخان ۴۵ مارتوف ۴۰۷ مارکس بیست و شش ماکنزن، مارشال فن ۱۴۰ مجتهد، حاج آقا رضا ۵۰۳ مجتهد اردبیلی، آقا میرزا علی اکبر ۱۵۸ محمد ۹۴، ۴۵۱ محمد، حاج شیخ ۱۵۵ محمد اوف ۲۹۳ محمد تقی، آقا میرزا ۳۸۰ محمد حسن، شیخ ۴۶، ۴۷ محمدخان، حاجی ۴۹۹ محمد علی آقا، حاج (داوود زاده داوودی) ۳۶۸ محمد علیشاه هفت، ۸۱، ۳۳۲، ۴۲۸، ۴۳۱، ۵۱۳، ۵۴۱، ۵۶۲، ۵۶۴ محمود آقا = طلوع، محمود رضا محمود اوف ۲۹۲ مخبر السلطنه ۵۱۷ مختار، رکن الدین ۵۶، ۷۲، ۷۷، ۵۰۰ مدرسی چهاردهی، مرتضی چهارده، پانزده، هیجده، بیست و دو، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۰۴ مدنی، میرزا احمدخان ۴۶۴، ۴۶۵ مدوف، روی ۵۶۵ مدودیتسین ۲۹۹ مدیرالملک ۶۲، ۶۴، ۹۷، ۴۴۵
مراد، خالو ۲۴۲، ۵۳۹ مراد کوچک ۵۳۹ مرکادو، رامون ۵۵۵ مزدک بیست، ۶۲، ۱۵۷، ۲۳۲، ۵۲۴ مشاورالمالک ۳۰۱، ۳۱۱ مشکور، محمد جواد هیجده مشیرالدوله ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۵۱۷، ۵۲۱ مصطفی ۹۴، ۴۵۱ مطبعه ای، حاجی رضا ۵۱۴ مظفرالدین شاه ۴۰۹ تا ۴۱۲ مظفرزاده، میر صالح چهار، ۶۴، ۶۷، ۱۸۳، ۱۹۱ تا ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۷۴، ۲۷۶، ۳۶۴، ۳۷۵، ۳۸۱، ۴۴۴ تا ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۶، ۴۸۰، ۵۰۱، ۵۵۵ معزالسلطان = سردار معینی معین الرايا = ایلخانی، حسن مقتدر السلطنه = سردار مقتدر ملك، رحیم رضازاده ۵۴۳ ملكزاده، مهدی هفت، ۵۶۴ ملکیان، یانو ۳۹۳ منشور گرکانی، ع. ۴۹۱	

- منصور، دکتر ۹۴، ۴۵۱
 مورزاكوف سیزده، ۱۰۱، ۱۶۸ تا ۱۷۲
 موروز ۹۵
 موسیان، الکساندر هیجده
 موسی ۹۴، ۴۵۱
 موسی‌اوف ۲۹۲
 موکیلوسکی ۴۲۷
 مولیر بیست، ۵۰۱
 میاسنیکوف ۴۲۷
 میرباخ، بارون فن ۱۳۹، ۱۴۰
 میرزا اسمعیل = جنگلی، اسماعیل
 میرزا بگیان بیست و هفت
 میر شمس‌الدین = وقاری
 میزان، شیخ بهاء‌الدین ۴۶۶
 میزویان ۴۲۵، ۴۲۶
 میکویان، آناستاس یك، ۱۴۷ تا ۱۵۰، ۱۹۳، ۳۵۰، ۵۲۳
 میناسیان، آرتوش بیست و شش، بیست و هفت
 مینوی، مجتبی هیجده
- نریمانوف، نریمان چهار، شش، ده، ۲۸، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۴۴، ۲۲۶، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۹۲، ۳۲۰، ۳۲۱ تا ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۰۳ تا ۴۱۱، ۴۱۳ تا ۴۱۶، ۴۱۸ تا ۴۲۸، ۵۳۷، ۵۶۱
 نصراله (رضا)، آقا ۹۱ تا ۹۳، ۴۵۰، ۵۰۹
 نصراله طوالشی = سردار مقتدر
 نصرت‌بیک، سرگرد ۱۱۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۵۸، ۴۶۴
 نقیسی، سمید ۵۰۱
 نقی‌اوف نه، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۰
 نکراسف ۴۹۹
 نمایشی، آقاداتی چهارده، ۵۱۴
 نوری، سلیمان ۲۹۲
 نوری، حمید‌الملک ۵۱۴
 نوری‌پاشا ۲۸۱، ۲۸۳، ۴۱۳
 نهاوندی، میرزا علی اکبر ۵۱۴
 نیک‌بین، کریم ۵۴۳
 نیکروان، حسین ۵۰۲
 نیکلا ۸۲ تا ۸۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۶، ۴۰۲، ۴۰۴
 ۴۵۴

ن

نارپوتابکوف ۲۸۱، ۲۹۲
 نادر ۶۱

ناصرالدین شاه ۲۳۲

ناصر‌الملک هشت، ۵۶۲

نایب، علی اکبر خان ۴۶۱

و

واریووهی، بانو ۳۹۳

والیکو ۴۲۸، ۴۳۰ تا ۴۳۳

وان ۲۹۲
وانزاتوف ۲۹۳
وثوق الدوله ۶، ۱۴، ۴۱، ۴۴، ۴۵،
۶۱، ۷۶، ۸۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۷،
۱۴۵، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۸۰، ۲۱۴،
۳۰۶، ۴۵۲، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۸،
۴۹۲، ۴۹۷، ۵۱۳

ی

وزیرف ۴۲۰

وقاری، میر شمس‌الدین ۹۱، ۹۳،
۴۵۰

یار محمدخان ۵۳۹

یپرم‌خان = یفرم‌خان

یدالله ۹۴، ۴۵۱

یفرم‌خان چهار، نوزده، ۴۲۸، ۴۴۱

یقیکیان، آستقیك هیجده

یقیکیان، گریگور سه تا بیست و دو،

بیست و پنج تا بیست و هفت،

۱۴۰، ۲۴۰، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۷،

۳۴۹، ۳۵۲، ۳۸۳، ۴۴۸، ۴۹۷،

۵۰۷، ۵۲۸، ۵۴۳، ۵۶۱

ینی‌که‌یوف ۲۹۳

یودنیچ ۵۸

یورینوف ۴۵۵

ولاخوف شش

وینوف ۳۳۲ تا ۳۳۴

ه

هاروتونیان، مسروب ۴۴۴

هاروطلونیان، وردیرو ۳۹۳

هزارخانی، منوچهر ۵۶۵

همایون، ظهیر ۳۶

همایون، عمید ۴۳۶

هنسسه ته

کتابهای منتشر شده توسط انتشارات نوین

- ۱- نهج البلاغه علی (ع) ترجمه محمدعلی انصاری
- ۲- وقایع اتفاقیه (گزارشهای خفیه نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران)
- ۳- کمونیزم و دمکراسی
- ۴- سالیهای حاکمیت (روی آ. ت. مدودف)
- ۵- هزار نکته
- ۶- گروگان گیری در ایران (پیر سالیانجر)
- ۷- جنگ حقیقی (ریچارد نیکسون)
- ۸- سازمان جاسوسی کا . گ . ب
- الکسپوویچ پاکوف
- ۹- مردی از جنگل (میرزا کوچک خان)
- ۱۰- توفان در ایران
- ۱۱- تاریخ بیداری ایرانیان (ناظم الاسلام کرمانی)
- ۱۲- سه سالار تنکابنی (محمدولیخان خلعت بری)
- ۱۳- گفتگو با استالین (میلوان جیللاس)
- ۱۴- سنگواره ها
- ۱۵- آموزش و دانش در ایران
- ۱۶- سیری در شعر فارسی
- ۱۷- از پاریس تا پاریس
- ۱۸- خلیج فارس
- ۱۹- بیست سال در ایران
- ۲۰- شیرین زبانیها
- ۲۱- فلسفه آموزشی اقبال لاهوری
- ۲۲- پرواز عقاب
- ۲۳- جنگ های جهانی در ایران
- ۲۴- تبهکاران تل آویو
- ۲۵- نوشته: گیورگی فیودروف
- ۲۶- هشت الهفت
- ترجمه دکتر عنایت الله رضا
- ترجمه دکتر عنایت الله رضا
- جمع آوری محمد مستجیر
- ترجمه دکتر ثقة الاسلامی
- ترجمه دکتر ثقة الاسلامی
- ترجمه اسکندر دلدن
- نوشته احمد احرار
- نوشته احمد احرار
- به کوشش سعیدی سیرجانی
- به اهتمام محمود تفضلی
- ترجمه دکتر عنایت الله رضا
- ترجمه دکتر میثمی
- نوشته دکتر ذبیح الله صفا
- نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب
- نوشته دکتر باستانی پاریزی
- ترجمه اسکندر دلدن
- ترجمه علی پیرنیا
- جمع آوری محمد مستجیر
- ترجمه دکتر عثمانی
- ترجمه صهبا سعیدی
- ترجمه حسین نجف آبادی
- ترجمه اسکندر دلدن
- نوشته دکتر باستانی پاریزی

۱۰۰۰ ریال

